

ویرانگری‌ها و خیانت‌های مدعیان

تشیع در اسلام

و

ریشه‌های مشترک یهودیت و تشیع

اثری از:

دکتر مولانا عبدالرحیم ملازاده

ویرانگری‌ها و خیانت‌های مدعیان تشیع در اسلام و ریشه‌های
مشترک یهودیت و تشیع

عنوان کتاب:

دکتر مولانا عبدالرحیم ملازاده

اثری از:

مترجم:

عقاید کلام - بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت...)

موضوع:

اول (دیجیتال)

نوبت انتشار:

آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری

تاریخ انتشار:

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ
اشاره:	١
مقدمه	٥
فصل اول: تعریف اهل سنت و جماعت	٩
آغاز پیدایش و نشأت اسم اهل سنت و جماعت	١٣
تعریف شیعه و تشیع ^١	١٦
لفظ شیعه در قرآن کریم و سنت و معنای آن:	١٦
لفظ شیعه در تاریخ اسلامی:	١٩
معنای تشیع در کتب امامیه اثنا عشریه:	٢٠
تعریف راجح و برگزیده در معنای تشیع:	٢٢
ریشه‌یابی تاریخی پیدایش تشیع	٢٤
آراء شیعیان در پیدایش تشیع:	٢٤
رأی اوّل:	٢٤
رأی دوّم از آراء شیعه:	٢٨
رأی غیر شیعیان در مورد تشیع	٢٩
رأی اول:	٢٩
رأی دوّم:	٣٠
رأی ارجح از میان این آراء:	٣١
تعریف اهل بیت	٣٢
فصل دوم: تشیع و شیعیان اوّلیه ^١	٣٩
تشیع و سبأیه	٤٤
عبدالله بن سبأ و سبأیه	٤٦

- ۴۹ افکار ویران‌کننده و مخرب یهودی
- ۶۵ عبدالله بن سبأ بین وهم و حقیقت^(۱)
- ۶۷ سبب اختلاف در تعیین شخصیت ابن سبأ
- ۶۷ منکران وجود ابن سبأ:
- ۶۸ اولاً- منکران وجود ابن سبأ از شیعیان:
- ۶۸ ۱- محمد حسین کاشف‌الغطاء
- ۶۸ ۲- مرتضی عسکری
- ۶۹ ۳- محمد جواد مغنیه
- ۶۹ ۴ و ۵- دکتر علی الوردی و دکتر کامل مصطفی الشیبی
- ۶۹ ۶- عبدالله فیاش
- ۶۹ ثانیاً- منکران ابن سبأ از غیر شیعه
- ۶۹ ۱- طه حسین
- ۷۰ ۲- دکتر علی النشار
- ۷۰ ۳- دکتر حامد حفنی داود
- ۷۰ ثالثاً- منکران وجود ابن سبأ از خاورشناسان
- ۷۰ ۱- اسرائیل فرد لندر
- ۷۰ ۲- کایتانی
- ۷۱ بررسی ادله منکران وجود ابن سبأ و رد بر آنها
- ۷۱ نقد ادله:
- ۷۳ اما رد بر مقدمه دوم:
- ۷۴ رد بر دلیل دوم:
- ۷۶ رد بر دلیل سوم مبنی بر عدم وجود ابن سبأ در صفین:
- ۷۶ رد بر دلیل چهارم:
- ۷۷ اول- غیر شیعیانی که وجود ابن سبا را ثابت کرده‌اند:
- ۸۳ علمای بزرگ شیعه که قائل به وجود ابن سبأ بوده‌اند:
- ۸۷ تهمت‌های بی‌اساس سبأیه و شیعیان بر عثمان بن عفان^(ع) و تحویل تشیع اولیه
- ۸۹ محمد بن عمرو واقدی
- ۹۰ محمد بن سائب و فرزندش هشام (کلبی)
- ۹۴ عکس‌العمل عثمان^(ع)
- ۱۱۴ خویشاوندی و دامادی بین ابوبکر صدیق و عمر و عثمان و آل بیت^(۱)

- ازدواج‌های بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم ۱۱۶
- اهل بیت و نامگذاری به اسم عمر فاروق و ازدواج با دختر علی ۱۲۱
- نقش سبأیه در تحوّل تشیّع بعد از امام علی و در ایّام امام حسن ۱۲۳
- تحوّل تشیّع در ایّام امام حسین علیه السلام و نقش سبأیه ۱۳۱
- تفرّق شیعیان بعد از امام حسین علیه السلام ۱۳۹
- امامیه اثناعشریه در خطّ سبأیه ۱۴۸
- فصل سوم: وجوه تشابه عقیدتی بین یهود و تشیّع** ۱۵۵
- وجوه تشابه عقیدتی بین یهود و تشیّع ۱۵۶
- و اما زنده کردن حیوانات: ۱۶۶
- نتایج این بررسی ۱۸۷
- فصل چهارم: مهدی موعود یا مهدی موهوم؟** ۱۹۱
- مهدی موعود یا مهدی موهوم؟ ۱۹۱
- مقدمه ۱۹۱
- تردید در فرضیه امام زمان و تفاوت بزرگ آن با مهدی موعود ۱۹۳
- مسیح منتظر و موعود یهودیان! ۱۹۷
- امام زمان و تشابه آن با مسیح مورد پندار یهود ۱۹۹
- * امام زمان خدا را با زبان عبری می‌خواند! ۲۰۰
- * قیام قائم و جمع نمودن شیعیان از همه جا!! ۲۰۰
- * امام زمان و شکنجه مردگان و تخریب مسجدالرسول! ۲۰۱
- * امام زمان و قتل اعراب مخصوصاً قتل قریش ۲۰۱
- امام زمان و کشتن دو سوم بشر! ۲۰۲
- * امام زمان خیالی و تخریب خانه کعبه و مسجد الحرام و مسجد النبی صلى الله عليه وآله: ۲۰۲
- * امام زمان و دعوت به کتابی نو و دینی نو و حکمی جدید ۲۰۳
- * قیام امام زمان با تابوت یهود! ۲۰۳
- * چشمه‌های شیر و آب خیالی برای امام زمان خیالی و سنگ موسی! ۲۰۳
- * امام زمان و حکم آل داود ۲۰۴
- تفاوت عمیق بین مهدی موعود و امام زمان ساختگی ۲۰۴
- تشابهات رفتار و کردار مسیح مورد پندار یهود و امام زمان خیالی امامیه ۲۰۷

- رد بر مسیح دجال یهود ۲۰۹
- رد بر باور امامیه در مورد امام زمان ۲۱۰
- أولاً: عدم ثبوت ولادت این امام زمان ۲۱۰
- دوم: بیهودگی غیبت این مهدی خیالی ۲۱۳
- سوم: هیچ منفعتی از وراء این موهوم صورت نگرفته است ۲۱۵
- چرا ملایان امامیه این دروغ خطرناک را ساخته و ولادت این معدوم را جعل کردند؟ ۲۱۶

فصل پنجم: آثار سوء تشیع در جهان اسلام ۲۲۳

- مهمترین خیانت‌ها و جنایت‌های تاریخی شیعه بر علیه مسلمانان ۲۲۳
- اتحاد شیعیان و مغول‌ها بر علیه خلافت اسلامی بغداد و توطئه ابن العلقمی و طوسی^(۱) ۲۲۳
- خیانت و جنایت شیعیان قرامطه و کندن حجر الأسود از خانه کعبه و نقل آن به منطقه قطیف ۲۳۱
- قیام دولت شیعه قرامطه و هجوم بر خانه کعبه و بردن حجر الأسود ۲۳۲
- اتحاد شیعی - صلیبی و نقش شیعیان در توقف انتشار اسلام در اروپا ۲۳۴
- اتفاقیه‌های شیعیان صفویه با صلیبیان بر علیه خلافت اسلامی عثمانی ۲۳۵
- اتفاق شیعیان با صلیبی‌ها بر علیه صلاح الدین ایوبی سردار شهیر اسلامی ۲۳۶
- فهرست بعضی از شهداء علماء اهل سنت ایران ۲۳۸
- آثار سوء تشیع در میدان فکر و اندیشه^(۱) ۲۴۷
- ۱- ایجاد شرک در میان امت اسلام ۲۴۷
- ۲- بدنام کردن دین خدا و مانع شدن مردم از قبول دین ۲۴۸
- ۳- سبب ظهور مذاهب الحادی و زندقه ۲۵۰
- ۴- سعی در تحریف سنت پیامبر و فریب مردم در این مورد ۲۵۱
- ۵- تظاهر به سنی شدن برای فریب و گمراه کردن مردم ۲۵۲
- ۶- تحریف و بدنام کردن تاریخ اسلام ۲۵۳
- ۷- تأثیر تشیع در ادبیات عرب ۲۵۴
- ۸- آثار سوء تشیع در میدان سیاسی ۲۵۶
- ۹- آثار سوء تشیع در جامعه و اجتماع ۲۶۱
- ۱۰- ترور و ایجاد عدم امنیت در جامعه ۲۶۲

- ۱۱- نشر اباحت و زنا ۲۶۳
- ۱۲- ویرانگری تشیع در مجال اقتصادی و دزدیدن مال شیعیان به اسم اهل بیت و
خمس ۲۶۵

فصل ششم: شیعیان و اهانت و خیانت آنها به اهل بیت علیهم السلام ۲۷۳

- تعریف اهل بیت و تحریف شیعیان در معنای آن: ۲۷۳
- مخالفت شیعه با اهل بیت ۲۷۸
- مدح و تمجید علی بن ابی طالب از اصحاب پیامبر ۲۸۱
- موضع اهل بیت راجع به ابوبکر صدیق رضی الله عنه ۲۸۳
- اکاذیب شیعه بر اهل بیت ۲۸۷
- متععه یا زنا یا ثواب دار شیعی و اعارة و اجارة زن و لواطت با همسر ۲۸۸
- ویرانگری‌ها و نیرنگ‌های شیعه برای نابودی شرع ۲۹۰
- ائمه خدایانی در لباس بشر! ۲۹۲
- اهانت‌های شیعه به اهل بیت علیهم السلام ۲۹۵
- زبان درازی شیعیان به خاتم النبیین محمد صلی الله علیه و آله و سلم ۲۹۶
- زبان درازی بر انبیاء علیهم السلام ۳۰۱
- اهانت شیعیان به خود اهل بیت ۳۰۴
- اهانت شیعیان به فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۳۰۵
- اهانت شیعیان به دختران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۳۰۶
- اهانت شیعیان به خود علی رضی الله عنه ۳۰۶
- اهانت شیعیان به فاطمه رضی الله عنها ۳۱۱
- اهانت شیعیان به حسن بن علی رضی الله عنهما ۳۱۳
- اهانت شیعیان به حسین بن علی رضی الله عنهما ۳۱۵
- اهانت شیعیان به بقیة اهل بیت ۳۱۸
- اهانت شیعیان به علی بن حسین رضی الله عنهما ۳۱۹
- اهانت شیعیان به محمد باقر و فرزندش جعفر ۳۲۱
- اهانت شیعیان به موسی بن جعفر ۳۲۲
- اهانت شیعیان به علی بن موسی ۳۲۳
- بیزاری اهل بیت از شیعیان ۳۲۳

۳۳۱	مشخصات مؤلف
۳۳۱	تحصیلات:
۳۳۱	فعالیت‌های فرهنگی و علمی
۳۳۱	تألیفات و مقاله‌ها:
۳۳۳	ترجمه کتب ذیل را از فارسی به عربی انجام داده است:
۳۳۳	ترجمه کتب ذیل را از عربی به فارسی انجام داده است:

اشاره:

تشیع از روزی که پیدا شده با دینی جز اسلام ن جنگیده و بنابر این یک وجب خاک فتح نکرده است، و در مقابل، صدها و بلکه هزاران نفر از علماء و دانشمندان و سیاستمداران مسلمان را یا بوسیله همکاری با دشمنان اسلام و یا بوسیله ترور و خیانت از بین برده است!

آیا یک دولت شیعه امامیه اثناعشریه بدون همکاری دشمنان اسلام در تاریخ اسلام بوجود آمده است؟

و از همین آغاز باید روشن نمود که قصد ما از تشیع، روحانیت -مخصوصاً-، و رهبران دینی و سیاسی آنها چه در تاریخ و یا در وقت حاضر هستند، نه عامه مقلدین که مهارشان را بخلاف شرع اسلام بدست شیادانی داده‌اند که هر طور که بخواهند از آنها سوء استفاده می‌کنند.

و خدا می‌داند که قصد ما روشن نمودن عموم هموطنان محترم متدین و بیرون آوردن آنها از منجلاب خرافات ضد دین می‌باشد، و از ملاحظات صاحب نظران محترم که بر صاحب این قلم منت گذاشته و او را مفتخر به آراء و انتقادات اصلاحی خود می‌فرمایند، قبلاً سپاسگزاریم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

از روزی که یزدگرد شاه آتش پرستان زردشتی در کنفرانس شهیر خود در نهاوند گفت که: لشکریان مسلمان را باید در داخل خانه‌ی خود مشغول نمود، از آنروز تا کنون جنگ و درگیری بین سربازان یزدگرد و سربازان توحید و اسلام ادامه دارد، و تشیع یکی از چهره‌های این اختلاف می‌باشد که به بهترین شکل وصیت آن فرماندهی زردشتی را در ایجاد اختلاف و تفرقه بین مسلمین به میدان عمل در آورده است، و این کتاب برای بیان این حقیقت نوشته شده است، و لهذا از کسانی که قدرت تحمل حقائق را ندارند از همین الان این کتاب را ورق نزنند، چون این حقائق فقط برای کسانی نوشته شده است که خواهان بیداری بوده و حقیقت، عشق مفقود آنها می‌باشد، و برای این عزیزان است که می‌گوییم: ای شیعیان جهان بیدار شوید، و بدانید که دکانداران مذهب و تفرقه بنام تشیع و آل بیت چه جنایت‌هایی در تحریف دین و توحید و تشیع انجام داده‌اند.

و از وراء این فتنه‌ی ویرانگر،

آیا می‌دانید که امت اسلامی در تمام فتوحات خود به مقدار اموال و افرادی که شیعیان از مسلمین کشته و ترور کرده و تاراج کرده‌اند از دست نداده‌اند؟
آیا می‌دانید که اگر احزاب و دسته‌های تروریستی شیعه نمی‌بود و در راه اسلام قدم علم نمی‌کرد امروز در جهان جایی نمی‌بود که به اسلام گرویده نباشد، و قبل از ۱۳۰۰ سال اسلام دنیا را فراگرفته و یک امت شده بود؟

آیا می‌دانید که همه‌ی آنچه را که مجرمان تاریخ انجام داده‌اند در مقابل آثار شوم رفض و تشیع ناچیز است، آیا می‌دانید آنچه را که طاغوت‌های شیعه که به خود مراجع نام نهاده‌اند از اموال مردم بنام خمس و اهل بیت، می‌دزدند و می‌خورند و برای عیش و نوش و دنیای خود مصرف می‌کنند برای ساختن تمام بیمارستان‌ها و مدارس و پناهگاه‌ای جهان کفایت می‌کند، برای اینکه هر مرجع شیعی یک میلیارد در بالفعل است که مهار فکری و اقتصادی مقلدان نادان در دست اوست؟

آیا می‌دانید بسبب کشتارهایی که مجرمان تاریخ و حکامشان انجام دادند مثل صفویه و فاطمیه ملت‌های زیادی از اروپائیان بطور کلی از اسلام فاصله گرفته و مرتد شده و در جنگ‌های صلیبی بر علیه مسلمین شریک شدند؟^(۱).

و آیا می‌دانید که اگر دشمنان اسلام - بقول آقای دکتر ابوالحسن بنی صدر در سال اول بعد از انقلاب - قرن‌ها کار می‌کردند نمی‌توانستند اسلام را چنین در ایران بدنام کنند که این نظام شیعی و این دکانداران مذهب کرده‌اند که بنابه سرشماری‌های خودشان الان بیشتر از هشتاد تا نود درصد مردم بطور کلی نماز را ترک کرده‌اند؟ بگذریم از بدبینی بسیاری از مردم از اصل دین و ارتداد آنها به نصرانیت و زرتشتیت

...و

۱ - تنبیه الظلام و تنبیه النیام از شیخ ابراهیم جبهان ص ۲۱۳.

مقدمه

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ، نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَهْدِيهِ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلَّ لَهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا.

اکنون^(۱) بیست و چهار سال از انقلاب ایران می‌گذرد و مذهبی که خودش را در مدت بیش از هزار سال مذهب حقّه می‌نامید امتحانش را در میدان عمل پس داده‌است. و این دوده‌ی سیاهی که بر کشور و ملت ایران گذشته‌است، بیانگر شکست این مذهب مخرب در میدان عمل می‌باشد. لیکن معدود کسانی هستند که در میدان تئوری و اندیشه به بررسی و ریشه‌یابی آراء و اندیشه‌های مذهبی و تاریخی این مذهب پرداخته باشند، مذهبی که به مکر و دروغ و فریب خود را به آل بیت رسول اکرم ﷺ نسبت داده‌است و اگر کسانی هم در این باره قلم‌فرسایی کرده‌اند متأسفانه بعضی از آنها دچار عکس‌العمل منفی گشته و بکلی بر روی دین قلم بطلان کشیده‌اند که در واقع خود از چاله به چاه افتاده‌اند و مقلد طوطی‌وار غرب و شرق گشته‌اند.

البته نباید زحمات و رنج‌ها و گام‌های بلند اصلاح‌گرانه‌ی علمای بزرگی از شیعیان ایران را که برای اصلاح تشیع همت گماشته و چه بسا جان و مال و نام خود را در این راه گذاشته‌اند از یاد برد که از جمله‌ی این مصلحان آیت الله سید اسدالله خرقانی و آیت الله شریعت سنگلجی^(۲) و آیت الله علامه سید ابوالفضل ابن الرضا برقی^(۳) و استاد سید مصطفی حسینی طباطبائی محقق نامدار و شهیر و نیز دکتر موسی

۱- یعنی در وقت آغاز نوشتن این کتاب.

۲- کتب ایشان از آن جمله: ای شیعیان جهان بیدار شوید و شیعه و تصحیح، در سایت ما به زبان فارسی و عربی موجود می‌باشد.

۳- کسی که کتاب توحید شیخ محمدبن عبدالوهاب را به فارسی ترجمه و در زمان شاه به چاپ رساند. صاحب تألیف‌های متعدّد که اینجانب بعضی از آنها را به عربی ترجمه و چاپ کرده‌ام، و نیز ایشان یکی از شاهکارهای شیخ‌الإسلام احمدبن تیمیه را که «منهاج السنّة» باشد و ذهبی آن را خلاصه کرده و «المنتقى» نام گذاشته‌است به فارسی به عنوان «رهنمود سنت در ردّ اهل بدعت» ترجمه کرده و چاپ شده‌است.

الموسوی و احمد کاتب و سید حسین موسوی صاحب کتاب: برای خدا و تاریخ (لله ثم للتاریخ)^(۱) و نیز آقای حیدرعلی قلمداران صاحب تألیفات متعدّد (که از آن جمله است: شاهراه اتحاد یا بررسی نصوص امامت) می‌باشد.

و اینجانب سعی دارم که برای ریشه‌یابی مذهبی که اکنون به عنوان تشیع یا مذهب جعفری امامی اثنی عشری در مقابل ما می‌باشد و بر کشور ما حکومت نموده و دمار از روزگار ملت در آورده‌است، راه دیگری بییمایم و از خداوند متعال آرزوی توفیق می‌نمایم که برای روشن شدن پژوهشگران و طالبان حق و حقیقت و اداء واجب دینی کمکم نماید که خداوند فرموده: بر هر مسلمان و مخصوصاً عالمی که حق را شناخت فرض است که آن را بیان نماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْفُرُونَهُ فَتَبَدُّوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَأَشْرَوْا بِهِءَ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئِسَ مَا يَشْتَرُونَ﴾ [آل عمران: ۱۸۷]. «و چون خدا از اهل کتاب پیمان گرفت که کتاب خدا را برای مردم آشکار سازید و پنهانش نکنید، آنها آن را پیش سر افکندند و در مقابل، بهای اندکی گرفتند، چه بد معامله‌ای کردند».

این حکم بدون شک با علتش همراه است همچنانکه علماء اصول فقه می‌گویند: «الحکم یدور مع علتها حیثما دار» و شامل هر کسی که حق را پنهان کند می‌شود، یعنی هر چند آیه در مورد اهل کتاب است، و لی خداوند این داستان را برای مسلمانان نقل می‌کند که خود دچار آن نگردند. علاوه بر این، حکم امر به معروف و نهی از منکر در اسلام که یک حکم طلایی است شامل هر کجی و ناراستی می‌باشد و هر مسلمان وظیفه دارد از راه‌های گوناگون، از جمله روزنامه‌ها و وسائل ارتباط جمعی، به انتقاد از کجی‌ها پرداخته و در اصلاح آنها بکوشد و بنا براین ما از خداوند درخواست توفیق نموده و از خواننده‌ی محترم این کتاب که در واقع مختصر و برگزیده‌ای از چندین کتاب متخصص در این مورد می‌باشد، و منبع اصلی هر فصل را در جای خودش ذکر

۱- دو نویسنده اخیر عراقی هستند که کتاب «لله ثم للتاریخ» نیز در سایت ما می‌باشد و همچنین کتاب‌های آقای قلمداران. و کتاب لله ثم للتاریخ به فارسی بعنوان اهل بیت از خود دفاع می‌کنند بوسیله جواد منتظری ترجمه شده است.

نموده‌ایم، از خواننده‌ی مکرم تقاضا داریم که مطالبش را دلیل بر تعصّب مذهبی نویسنده نماند، و از پیش‌داوری و قضاوت قبل از خواندن بپرهیزد، چرا که دوست و صدیق صادق، شخصی است که حقایق دینی و تاریخی را آن‌چنانکه هست برای عزیزانش نمایان سازد، نه اینکه با بازی با عواطف مردم و سخن از وحدت اسلامی حقایق را در مسلخ مصالح پوشیده و یا فدا نماید.

اینجانب با تمام انتقادی که از باورهایی که بنام تشیع وارد مذهب شده دارم ولی عموم شیعیان را به خاطر اینکه مقلد بوده و از اساس توطئه‌خبر ندارند و در ضمن شهادتین می‌گویند، اهل قبله و مسلمان می‌دانم و خواستار نصیحت و بیداری و خیرخواه و ناصح آنها می‌باشم و اگر در بیان من شدت و حدّتی می‌بینند آن را به حساب صراحت و غیرت دینی بگذارند، و طرف انتقاد من روحانیان مذهب و کسانی هستند که ملت مسلمان را چون میمون مقلد خود در ورده و از این راستا جیب آنها را به اسم دین و امام و اهل بیت خالی می‌کنند، و اینجانب در صدد نجات این توده‌ی سربزیر و مقلد میمون وار می‌باشم و هدفم از نوشتن این کتاب روشنی این گروه می‌باشد، اما روحانیان تاجر صفت و عمامه پوشان غالباً مکار را که هیچ امیددی به آنها نیست بخدا واگذار می‌کنم که یا آنها را هدایت کرده و یا شرشان را از سر مردم دور کند.

شایان ذکر است که اینجانب خود سال‌های اول جوانیم فریب شعارهای وحدت اسلامی و عدم اختلاف مذاهب را خورده بودم، لیکن انقلاب ایران و عملکردها و اندیشه‌های سردمداران حکومتش مرا به تجدیدنظر واداشت، و این تجربه‌ی تلخ به من آموخت که این‌ها سخن حقّی را دست‌آویز باطل خود قرار داده و قصد و هدف باطل از این شعار زیبا دارند و بقول حضرت علی علیه السلام: «کلمة حقّ یراد بها الباطل».

به هر حال اکنون بعد از گذشت دو دهه وقت آنست که تئوری‌ها و آراء و اندیشه‌هایی را که روحانیت شیعی در مدت بیش از هزار سال بافته و به تشیع حقیقی که یک حزب بوده نه مذهب نسبت داده‌است، یا بهتر بگویم: تشیع را ویران و دگرگون ساخته‌است، در محک بررسی قرار دهیم تا مخالفت آنها با قرآن و اسلام آشکار گردد. بی‌تردید سعی و کوشش در نزدیکی دل‌های بین‌آحاد و افراد امت اسلامی و اصلاح ذات‌البین و تقریب بین آراء بر اساس حقّ و بر مبنای کتاب خدا و سنّت رسول الله، از بزرگترین خواسته‌های اسلام و از ابواب خیر می‌باشد چون حاصل تفرقه را جز

دشمنان این امت نچیده‌اند و همچنانکه امام ابن حزم اندلسی می‌گوید: و قتی که دشمنان این دین دیدند که آنها را یارای مقابله با اسلام نیست، از راه مکر و فریب وارد شدند و توطئه‌چینی را آغاز کردند و گروهی از آنها تظاهر به اسلام نموده و با اظهار محبت به اهل بیت، شیعیان را به خود جذب نمودند و بعد از آن، چنان برخی از آنها را فریفتند که به کلی از دین اسلام خارجشان نمودند^(۱).

اسلام و قرآن خود راه وحدت این امت را روشن نموده‌است و خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ [آل عمران: ۱۰۳]. «و همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و متفرق نگردید» و راه و روش رفع اختلاف را نیز ذکر کرده و می‌فرماید:

﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَزُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹]. «اگر در چیزی نزاع نمودید آن را به خدا و رسول بازگردانید» یعنی کتاب خدا و سنت رسول الله مرجع حل اختلاف می‌باشد. این اسلوب و روش ویژه‌ی مسلمین است که سرمشق آنها هدایت الهی است، اما کسانی که تظاهر به اسلام نموده و در واقع با آن مخالفت می‌کنند باید پرده‌ی آنها را درید تا مسلمانان دشمنان و اقعی، و نفاق و دورنگی آنها را بشناسند.

و در پایان این مقدمه این را متذکر می‌شوم که در شماره‌گذاری فصول و حواشی کتاب اندک اشتباهی رخ داده است که محل موضوع نیست و مشکل فنی کمپیوتر بود که با تمام سعی، نتوانستیم آن را برطرف کنم و از این بابت عذر مرا بپذیرید و از طرفی دیگر حد اکثر سعی خود را نموده‌ام که این کتاب با سهل‌ترین روش ممکن در اختیار خواننده قرار بگیرد، تا کمکی به روشنگری مردم ما مخصوصاً نسل جوان و خرافات زدایی جامعه‌ی دین باور ایران باشد،

و این نوشته در واقع گلچینی از چند کتاب و تحقیق می‌باشد که این قلم آنها را به عنوان منابع اساسی یاد نموده و در حاشیه‌ی هر موضوعی بدان اشاره شده است، که در حقیقت فضل و بزرگواری و رنج و زحمت حقیقی تحقیق و مراجعه به منابع و مصادر متعدد به آن محققان باز می‌گردد و اینجانب فقط تا توانسته‌ام درهای گرانقدر آنها را در یک رشته جمع نموده و چون دانه‌های یک تسبیح در نزد هم چیده‌ام تا خواننده‌ی محترم بزبان فارسی بدانها دسترسی داشته باشد تا که اگر توفیق الهی نصیبش شده باشد از آنها استفاده نماید، واللہ ولی التوفیق.

فصل اول:

تعریف اهل سنت و جماعت

سنت: در زبان عربی به معنای راه و روش و سیرت می‌باشد، که قصد از آن روش نیکو است^(۱). و در شرع به سیرت رسول اکرم و یا آنچه که از اقوال و افعال و تأییدات او نقل شده است اطلاق می‌شود^(۲).

امام ابن رجب حنبلی^(۳) در تعریف سنت می‌گوید: سنت: یعنی راه و روش پیامبر اکرم ﷺ که او و یارانش بر آن بوده و از هر گونه شبهات و شهوات به دور بوده‌اند، و در عرف علمای متأخر از اهل حدیث و دیگران سنت عبارتست از دوری شبهه‌ها و هوی‌پرستی‌ها مخصوصاً در مسائل اعتقادی مثل ایمان به خداوند و ملائکه و کتب و پیامبران او و روز قیامت و فضائل صحابه.

امام آلوسی^(۴) نیز می‌گوید: سنت در اصل و اساس به چیزی گفته می‌شود که رسول خدا ﷺ بر آن بوده‌است، و آنچه از اوامر و سنن او را که به آن امر فرموده‌است، چه در اصول و یا فروع دین، و بعد از آن شامل بعضی از اصطلاحاتی گشته‌است که اهل سنت در اثبات صفات الهی بر آن رفته‌اند، که بر خلاف جهمیه و اهل تعطیل که صفات الهی را نفی نموده‌اند، و یا در اثبات قدر و نفی جبر بر خلاف قدریه اظهار نظر

۱- لسان العرب: ابن منظور افریقی: ماده: سنّ (۹۰/۱۷): مصدر و منبع من در این بحث: مسأله التقریب بین أهل السنّة والشیعة: از د. ناصرالفقاری می‌باشد ص ۲۳-۴۷.
۲- معجم مقاییس اللغة: احمد بن فارس بن زکریا قزوینی - ماده سنّ: (۶۱/۳)، فتح الباری: ابن حجر: (۲۴۵/۱۳).

۳- عبدالرحمن بن أحمد بن رجب ابوالفرج زین‌الدین مشهور به ابن‌رجب از ائمه حدیث است که در سال ۷۰۶ هـ در بغداد متولد و در سال ۷۹۵ هـ در دمشق وفات یافت. ابن حجر: الدرر الكامنة ۴۲۸/۲، ۴۲۹: و الأعلام: الرزکلی: (۶۷/۳).

۴- امام آلوسی علامه شیخ محمود شکری فرزند عبدالله آلوسی الحسینی می‌باشد که مؤرخ و ادیب و از علمای دین و مصلحان بوده‌است. در سال ۱۲۷۳ در بغداد متولد و در سال ۱۳۴۲ در بغداد وفات یافت. دارای ۵۲ تألیف می‌باشد: أعلام العراق (ص ۸۶ و ۲۴۱) و الأعلام: زرکلی ۴۹/۸.

کرده‌اند، و نیز سنت بر روشی اطلاق می‌شود که سلف و پیشینیان این امت در مسائل امامت و تفضیل بین صحابه و توقّف و سکوت دربارهٔ اختلاف اساسی اصحاب رسول خدا ﷺ بر آن رفته‌اند. اهل سنت: به کسانی گفته می‌شود که، به سنت رسول خدا جنگ زده‌اند و آنها عبارتند از صحابه و یاران رسول خدا و کسانی که به نیکی از آنها تا قیامت پیروی کنند.

ابن حزم می‌گوید: اهل سنت، عبارتند از اهل حق و غیر از آنها اهل بدعت می‌باشند، و اهل سنت عبارتند از صحابه و کسانی که به راه آنها رفته‌اند که عبارتند از برگزیدگان تابعین و بعد از آنها اهل حدیث و کسانی از فقهاء که از آنها پیروی نموده‌اند و همهٔ مردمی که نسل به نسل از شرق و غرب از آنها پیروی کرده‌اند^(۱).

و سبب تسمیهٔ آنها به اهل سنت همچنانکه شیخ‌الاسلام ابن تیمیه^(۲) می‌گوید: اینست که آنها از سنت رسول خدا ﷺ پیروی کرده‌اند. و نیز ابوالمظفر اسفراینی^(۳) به همین قول رفته و می‌گوید: در تمام فرقه‌های امت هیچکس بیشتر از آنها مطیع‌تر و جویاتر از اخبار و سنت رسول خدا نمی‌باشد و لهذا اهل سنت نام گرفته‌اند، و اضافه می‌فرماید: وقتی که رسول اکرم ﷺ از فرقهٔ ناجیه (نجات یافته) پرسیده شد، فرمود: «مَا أَنَا عَلَيْهِ، وَأَصْحَابِي» «کسانی که در راهی باشند که اکنون من و یارانم بر آن هستیم»^(۴). و این صفت ویژهٔ اهل سنت می‌باشد، چون اخبار و آثار از رسول خدا و

۱- الفصل: ابن حزم ۱۰۷/۲، و ابن الجوزی: تلبیس ابلیس ص ۱۶، ابن تیمیه در تعریف بدعت می‌گوید: آن چیزی است که خدا و رسول آن را تشریح ننموده‌اند. مجموع الفتاوی: امام ابن تیمیه: ۱۰۷/۴ و ۱۰۸.

۲- شیخ الإسلام أحمد بن عبدالحکیم حرانی دمشقی، محقق و دانشمند سرشناس دنیای اسلام که در فنون متعدّد از نوادر روزگار بوده‌است، در سال ۶۶۱ هـ در حران متولد و در سال ۷۲۸ هـ در زندان قلعه دمشق وفات یافت: تذکرة الحفاظ، ذهبی: ۸/۴-۱۴۹۶، ابن کثیر: البداية والنهاية: ۱۴۱/۱۴-۱۳۲.

۳- ابوالمظفر شهفور (شاهپور) بن طاهر بن محمد اسفراینی، امام در اصول فقه و تفسیر: طبقات الشافعية ۱۱/۵، الأعلام ۲۶۰/۳.

۴- ترجمهٔ نصّ کامل حدیث چنین است، یهودیان هفتاد و یک فرقه شدند همه اهل آتش هستند جز یک گروه و آن گروه مادر است - اصل - و مسیحیان هفتاد و دو فرقه شدند همگی اهل آتش هستند جز یک گروه، گروه مادر، و امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد همه اهل آتش هستند جز یک گروه و آن گروه مادر است (یعنی اکثریت امت که فرقه فرقه نشده است) و آنها کسانی

یاران او نقل می‌کنند و کسانی مثل خوارج و رافضیان^(۱) که بر یاران او طعنه می‌زنند جزو آنها نمی‌باشند.

و اما تفسیر جماعت: در بعضی از احادیث به معنای جماعت مسلمین آمده است، یعنی کسانی که در راهی هستند که رسول اکرم و یاران او بر آن بوده‌اند.

در حدیث حذیفه بن الیمان آمده است که می‌فرمود: «...تَلَزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ...» «همراه با جماعت مسلمانان و امام و رهبر آنها باش...»^(۲) که روشن نموده است که قصد از جماعت، جماعت مسلمین می‌باشد.

عبدالله بن مسعود^(۳) در تفسیر جماعت می‌گوید: که معنای جماعت موافقت با حق می‌باشد اگرچه تنها باشی^(۳). و امام ابوشامه این برداشت ابن مسعود^(۳) را گرفته و تأکید می‌کند که: هر جا که امروز به لزوم جماعت آمده است قصد از آن پیروی از حق می‌باشد، اگرچه پیروان حق اندک و مخالفان آن فراوان باشند، چون جماعت اولیه از عهد رسول خدا و یاران او که بر حق بوده و بر حق رفتند^(۴). پس جماعت در اینجا موافقت با حق می‌باشد.

هستند که از سنت و جماعت پیروی می‌کنند. نگاه شود: کتاب الایمان، سنن ترمذی (۲۹۷/۷) شماره ۲۶۴۳) فیض القدير ۳۴۷/۵، تحفة الأحمدي: مبارکفوری ۴۰۰/۷، مستدرک، حاکم نیشابوری ۱۲۸/۱ و ۱۲۹.

۱- خوارج کسانی از شیعیان علی هستند که بر او خروج کردند و او را تکفیر نمودند، و خوارج نام گرفتند. و رافضیان کسانی هستند که از تشیع فاصله گرفته و از زید بن علی تبری جسته و رافضی نام گرفتند، که امروز همان شیعیان جعفری اثنی عشری می‌باشند.

۲- جماعت از اجتماع گرفته شده است که دلالت بر وحدت و اجتماع دارد بر خلاف تشیع که دلالت بر تفرق و اختلاف می‌کند: تاج العروس ماده جمع، صحیح بخاری ۹۳/۸ صحیح مسلم ۲۰/۶: جماعت مسلمین بر خلاف مارقین و خارجیین از اسلام می‌باشد. دائرة المعارف الإسلامية ۹۴/۷.

۳- این سخن در باب احادیثی آمده است که رسول خدا درباره پیروی از سواد اعظم و اکثریت مسلمانان تشویق نموده است: لالکائی: کاشف الغمّة فی اعتقاد أهل السنّة ص ۹ اغائة اللفهان: ابن القیم ۷۰/۱.

۴- امام ابوشامه عبدالرحمن به اسماعیل المقدسی مؤرخ و محدث و مفسر و فقیه مشهور می‌باشد در سال ۵۹۹ در دمشق تولد یافته و در سال ۶۶۵ هـ وفات یافته است، ابن کثیر: البداية ۲۵۰/۱۳، الأعلام: زرکلی ۷۰/۴.

و قابل ذکر است که لفظ سنّت در کلام سلف شامل عبادات و معتقدات مخصوصاً در مسائلی می‌باشد که اهل بدعت با آنها مخالفت نموده‌اند، بنابراین امام ابوحنیفه رحمته راجع به جماعت از این زاویه نگریسته و می‌گوید: «جماعت اینست که ابوبکر و عمر و علی و عثمان رضی الله عنهم را افضلیت داده و از هیچکدام از یاران رسول خدا نکوهش و بدگویی نموده و بخاطر ارتکاب معصیت و گناه کسی را تکفیر نکرده و بر کسی که لا اله الا الله می‌گوید نماز بخوانی...»^(۱).

همچنانکه امام ابوحنیفه جماعت را به بعضی از مفردات و اصول آن تعریف می‌کند می‌بینیم که امام ابن تیمیه التزام به مصادر و منابع اهل سنّت را در برداشت و فهم و اسلوب فصل الخطاب بین اهل سنّت و جماعت و دیگران می‌شمارد و می‌گوید: «هر کس که پیروی از کتاب و سنّت و اجماع مسلمین نماید از اهل سنّت و جماعت می‌باشد... چون جماعت عبارتست از اجتماع که بر خلاف تفرّق می‌باشد و آنها کسانی هستند که امور را با این موازین سه‌گانه می‌سنجند و تمام گفتار و کردارهای بشر را که مرتبط با دین باشد با این سه میزان - قرآن و سنّت و اجماع - می‌سنجند»^(۲). و از این دیدگاه است که سالی را که امام حسن از خلافت تنازل نموده و با معاویه بیعت نمود، عام الجماعة می‌گویند.

اما سبب تسمیه‌ی آنها به اهل سنّت و جماعت چنانکه امام عبدالقادر اسفراینی بغدادی^(۳) می‌گوید اینست که: چون اهل سنّت همدیگر را تکفیر نمی‌کنند و اختلاف در میان آنها باعث تکفیر و تبرّی نمی‌شود، پس آنها اهل جماعتی هستند که مبنایشان حقّ است... و هیچ گروه و مخالفی غیر از آنها نیست مگر اینکه همدیگر را تکفیر نموده و از همدیگر تبرّی جسته‌اند، مثل خوارج و رافضیان و قدریه (معتزله)^(۴).

و ابن تیمیه رحمته می‌گوید: اهل جماعت نامیده شده‌اند چون جماعت عبارتست از اجتماع که برخلاف تفرّق می‌باشد، اگرچه لفظ جماعت به خود مجتمعیین اطلاق شده

۱- ابن عبدالبرّ: الانتقاء ص ۴-۱۶۳.

۲- مجموع فتاوی ابن تیمیه: ۳/۳۴۶ و ۱۵۷.

۳- عبدالقاهر بن طاهر تیمیمی بغدادی اسفراینی در سال ۴۲۹ در اسفراین فوت نمود که دو کتاب:

اصول الدّین و الفرق بین الفرق او بسیار مشهور است: نگاه شود: سبکی: طبقات الشّافعیه

۱۴۵/۵-۱۳۶، سیوطی: بغیة الوعاة: ۲/۱۰۵

۴- الفرق بین الفرق: عبدالقاهر بغدادی ص ۳۶۱.

است، و «اجماع» اصل سوّمی است که در علم و دین بدان اعتماد گشته و آنها با این اصول سه گانه (قرآن و سنت و اجماع) همه اقوال و اعمال افراد را که مرتبط با دین باشد، می‌سنجند. ابن تیمیه در این تعریف معنای اجتماع و عدم تفرّق را در جماعت ملاحظه می‌کند و اینکه اجماع اصلی از اصول سنت می‌باشد و اینکه آنها براساس کتاب خدا و سنت رسول خدا و آنچه را که سلف این امت بر آن اتفاق نموده‌اند، گرد آمده‌اند و این اصول سه گانه معیار سنجش آنها می‌باشد.

و امام مالک رحمته از اهل سنت پرسیده شد گفت که: «اهل سنت کسانی هستند که دارای هیچ لقبی نیستند، نه جهمی هستند نه قدری (معتزلی) و نه رافضی»^(۱). پس اهل سنت به نظر مالک، آنهایی هستند که دارای هیچ لقب و اسم و رسمی نیستند، چون آنها همان اصلی هستند که همه مخالفین از آن متفرّع گشته‌اند، و مخالف با بدعتی که پدید می‌آورد مشهور می‌گردد و اصل، نیاز به اسم و رسمی ندارد^(۲).

آغاز پیدایش و نشأت اسم اهل سنت و جماعت

هدف در اینجا بحث از پیدایش اسم سنت و جماعت به عنوان یک مذهب فکری و عقیدتی معین می‌باشد.

شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید که: راه اهل سنت، راه اسلام می‌باشد. لیکن وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیشگویی نموده‌است که امت او به هفتاد و سه فرقه تقسیم شده که همه اهل آتشند جز یک گروه، و آن جماعت است^(۳) پس پیروان اسلام محض و دین خالص بدون هرگونه آشفتگی به اهل سنت و جماعت نام گرفته‌اند^(۱).

۱- الاعتصام، امام شاطبی ۵۸/۱، الانتقاء: ابن عبدالبر ص ۳۵.

۲- مسألة التّقریب: د. ناصر الغفاری ج ۱ ص ۳۵، و منهاج السنّة: ابن تیمیه تحقیق د. رشاد سالم: ۱۶۳/۲.

۳- برای تحقیق در این حدیث دوباره مراجعه شود به: سنن ابو داود: اول کتاب السنّة، عون المعبود ۳۴۱/۱۲ و ۳۴۲ شماره ۴۵۷۳، سنن دارمی ۲۴۱/۲، مسند احمد ۱۰۲/۴، مستدرک الحاکم ۱۲۸/۱، الآجری/ الشریعة/ ص ۱۸. حاکم این حدیث را صحیح شمرده و امام ذهبی با او موافقت نموده‌است چون تحقیق حاکم بدون موافقت ذهبی پیش محدّثان ارزش زیادی ندارد (المستدرک: ۱۲۸/۱) و علامه مقبلی می‌گوید: حدیث افتراق امت به هفتاد و سه فرقه روایت‌های

و این گفته دلالت بر این می‌کند که توجه به اسم اهل سنت و جماعت وقتی صورت گرفته‌است که تفرّق و اختلافی که پیامبر اکرم از آن خبر داده بود رخ داد و این مصطلحات تسنّن و تشیع و غیره پیدا شد، و إلا اسم و مسمی قبلاً همان اسلام بود که در قرآن آمده است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹]. «همانا دین نزد خدا اسلام است».

اما آغاز این اسم همچنانکه دکتر مصطفی حلمی - بحق - می‌گوید: تاریخ اسلامی به اهل سنت برای پیدایش این مصطلح کمک چندانی نمی‌کند^(۲).

بنابراین همچنانکه شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید: مسلمانان بر آن چیزی بودند که خداوند پیامبرش را بر آن هدایت کرد و دین حقی که برانگیخته بود که موافق عقل صریح و نقل صحیح می‌بود، و هنگامی که عثمان بن عفان^(رضی الله عنه) کشته شد در میان مسلمانان فتنه افتاد و در صفین با همدیگر جنگیدند. و گروهی با تکفیر مسلمانان، از سواد اعظم مسلمین جدا شدند. که پیامبر^(صلی الله علیه و آله و سلم) از آن خبر داده‌بود: «تَمَرُّ مَارِقَةٌ عِنْدَ فُرْقَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَقْتُلُهُمْ أَوْلَى الطَّائِفَتَيْنِ بِالْحَقِّ»^(۳). «هنگامی که مسلمانان دچار فرقه می‌شوند گروهی از آنها خروج - مروق - کرده که نزدیکترین گروه به حق با آنها می‌جنگد»، و مروق و خروج آنها وقتی رخ داد که دو حکم در میان مردم قضاوت می‌کردند، و مردم بدون اتفاق متفرّق گشتند.

این اولین رخنه و تفرّق عقیدتی در میان مسلمانان راه‌یافته (بیعت‌کنندگان با علی و دیگر خلفاء) بود. و لهذا خروج خوارج اولین و قدیمی‌ترین انشقاق دینی در صف

متعدّدی دارد که همدیگر را تقویت می‌نماید و در درستی معنای آن هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد: العلم الشّامخ ص ۴۱۴ و ابن تیمیه می‌گوید که: این حدیث صحیح و مشهور بوده و در کتب سنن و مسند ما موجود می‌باشد، الفتاوی ۳/۳۴۵. بعضی از محدّثین به آخرین جمله حدیث «كَلِّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً» ایراد گرفته‌اند که شیخ ناصرالدین آلبنی آنها را جواب داده‌است و صحّت حدیث را ثابت کرده‌است.

۱- ابن تیمیه، مجموع فتاوی ۱۵۹/۳.

۲- نظام الخلافة فی الفكر الإسلامی ص ۲۸۴.

۳- منهج السنّة، ابن تیمیه: (۲۱۸/۱، ۲۱۹).

مسلمانان می‌باشد^(۱) و بعد از بدعت خوارج بدعت تشیع رخ داد که غلات-افراطیون-افراطیون- آنها مدّعی ألوهیت علی گشتند و ادّعاء نصّ بر امامت او نمودند و بر شیخین ابوبکر و عمر رضی الله عنهما لعن و سبّ می‌نمودند که علی امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه هردو گروه را به کيفر خود رسانده و با مبتدعان تشیع و خوارج برخورد نمود، با خارجیان جنگید و با کسانی که به نام دوستی او غلوّ می‌کردند و او را به خدایی گرفتند، به روایتی دستور داد که آنها را آتش بزنند^(۲).

لهذا دکتر مصطفی حلمی درست می‌گوید که می‌گوید: اهل سنت و جماعت امتداد طبیعی مسلمانان اولیه‌ای هستند که رسول خدا از دنیا رفت و از آنها خشنود و راضی بود، و نمی‌توانیم آغاز این مصطلح را دقیقاً مشخص کنیم، لیکن با بقیه فرق این کار به راحتی صورت می‌گیرد، و پرسش از آغاز نشأت اهل سنت و جماعت محلّی از اعراب نخواهد داشت در صورتیکه با بقیه فرق می‌شود این کار را انجام داد^(۳).

و ابن تیمیه می‌گوید که: مذهب اهل سنت و جماعت معروف و قدیمی است قبل از اینکه خداوند ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد را خلق کند، چرا که آن مذهب صحابه و یاران رسول خداست که آن را از پیامبرشان آموخته‌اند و هرکس با آنها مخالفت کند در نزد آنها اهل بدعت شمرده می‌شود^(۴).

۱- بعضی از احادیث دلالت می‌کند که زمینه فکر خوارج حتّی در زمان رسول خدا وجود داشت، در هنگامی که شخصی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای محمد عدالت کن! بنگرید به: فتح الباری ۱۲/۲۹۰ و صحیح مسلم، شرح النووی ۱۶۵/۷ و ۱۶۶.

۲- منهاج السنّة ۲۱۹/۱. روایت کشتن غلاة از سوی علی رضی الله عنه از مسلمات تاریخ اسلام نیست هر چند مخالفت سرسختانه او با غالیان مسلم است. اما برخورد علی با کسانی که او را بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ترجیح می‌دادند این بود که فرمود: هرکس مرا بر ابوبکر و عمر ترجیح دهد من بر او حد افتراء جاری میکنم (یعنی هشتاد ضربه شلاق میزنم) و از او این روایت متواتر است و بیش از هشتاد روایت نقل شده است که فرموده است: بهترین و برترین این امت بعد از پیامبر ابوبکر و عمر هستند، فتح الباری ۲۰/۷ و مسند احمد تحقیق احمد شاکر أحادیث شماره ۸۳۳ و ۸۳۷ و ۸۷۱ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۱۰۵۴ ج ۲ و منهاج السنّة: ابن تیمیه ۲۱۹/۱ و ۲۲۰.

۳- نظام الخلافة فی الفكر الإسلامی.

۴- منهاج السنّة: ابن تیمیه ۴۸۲/۲-۴۸۳ تحقیق رشاد سالم و مسألة التّقریب، د. ناصر القفاری ص

و عجیب‌ترین آراء در مورد پیدایش اسم اهل سنت و جماعت زعم دکتر مصطفی الشکعه می‌باشد که می‌پندارد که: تسمیهٔ جمهور مسلمانان به اهل سنت تسمیه‌ای بسیار متأخر است که به حدود قرن هفتم هجری باز می‌گردد^(۱).

او این زعم را بدون هیچ دلیلی ابراز می‌دارد و این خود برای سست بودنش کافی است و نصوص وارده در رد آن بسیار است. بسیار او فقط نگاهی به اسامی مؤلفاتی که در قرن سوّم و چهارم نوشته شده که آنها را به اسم اهل سنت و جماعت نامیده‌اند برای دلالت به این تسمیه کافی می‌باشد، و این نصوص دلالت می‌کند بر اینکه اسم اهل سنت بعد از فتنهٔ قتل عثمان رضی الله عنه در میان مردم رایج بود، که ابن سیرین و طبری بر این قول تصریح دارند^(۲).

تعریف شیعه و تشیع^(۳)

شیعه‌نهارا آنها و تشیع و مشایعه در زبان عربی همگی در گرد معنای متابعت و نصرت و موافقت در رأی می‌چرخد، و این اسم غالباً بر کسانی غلبه کرده است که به زعم خود ولایت علی و اهل بیت او را دارند، لیکن همچنانکه دکتر قفاری می‌گوید، اگر به معنای لغوی کلمهٔ شیعه دقت شود بر اکثر فرقی که ادعای پیروی از علی و آل بیت او را می‌کنند صدق نمی‌کند^(۴).

لفظ شیعه در قرآن کریم و سنت و معنای آن:

مادهٔ شیعه در قرآن کریم در دوازده موضع آمده‌است که امام ابن جوزی معنای آن را خلاصه کرده و می‌گوید: مفسران گفته‌اند که: معنای شیعه در قرآن بر چهار وجه است:

۱- اسلام بلا مذاهب ص ۲۸۱، د. مصطفی الشکعه.

۲- صحیح مسلم ۱۱/۱، تاریخ طبری حوادث سال ۱۹۳ ج ۸ ص ۳۵۳.

۳- مصدر اینجانب در این بحث دو کتاب الشّیعه و التّشیع از شهید احسان الهی ظهیر و أصول مذهب الشّیعه الإمامیة الاثنی عشریة می‌باشد که کتاب اخیر رساله دکترای شیخ ناصر بن عبدالله بن علی القفّاری می‌باشد.

۴- لسان العرب: ماده شیعه و تاج العروس ۴۰۵/۵، القاموس: فیروز آبادی ۴۷/۳ (ماده شیعه): دکتر القفّاری: اصول مذهب الشّیعه ج ۱/۱.

اول: تفرّق و فرق، مثل این آیه شریفه ﴿الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا﴾ [الروم: ۳۲] «آنهايي که در دين تفرقه آورده و شيعه شيعه و گروه گروه شدند». و ﴿وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا﴾ [القصص: ۴] «اهل آن را دسته دسته و فرقه فرقه کرد». و ﴿مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا﴾ [الروم: ۳۲] «از آنهايي که در دين تفرقه آورده و متفرّق (شيعه) گشتند».

دوم: اهل و نسب: مثل آیه ﴿هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ﴾ [القصص: ۱۵] «این از اهل و شيعه‌ی او و دیگری از دشمنانش می‌باشد».

سوم: اهل ملت: مثل این آیه: ﴿ثُمَّ لَنَزِعَنَّ مِنَ كُلِّ شِيَعَةٍ﴾ [مریم: ۶۹] «آنگاه از هر گروه کسانی را جدا می‌کنیم». ﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ﴾ [القم: ۵۱] «کسانی را که همانند شما بودند هلاک کردیم». ﴿كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِّن قَبْلُ﴾ [سبأ: ۵۴] «همچنانکه با کسانی که امثال ایشان بودند نیز چنین شد». ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾ [الصافات: ۸۳] «همانا از پیروان او (نوح) ابراهیم است».

چهارم: أهواء متعدّد و گوناگون، مثل آیه: ﴿أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيَعًا﴾ [الأنعام: ۶۵] «یا شما را گروه‌گروه در هم افکند».

و علامه ابن قیم^(۱) در یک سخن مهم به این معنا اشاره می‌کند که لفظ شيعه و أشیاع در قرآن کریم غالباً در سبیل مذمت و نکوهش آمده‌است، و دلیل او اینست که لفظ شيعه و شیاع و اشاعه ضدّ اجتماع و ائتلاف و وحدت می‌باشد و لهذا لفظ شيع و فرق جز بر فرقه‌هایی که متفرّق و مختلف هستند اطلاق نمی‌شود^(۲).

اینست الفاظ شيعه که در قرآن کریم آمده‌است و هیچکدام دلالت بر مذهب و عقیده معروف شيعی نمی‌کند، و این امری است که بالبداهه شناخته می‌شود، لیکن تعجّب در اینست که کسانی از شیعیان با هر مکر و حيله‌ای که شده الفاظ وارده در

۱- امام محمدبن ابی‌بکر دمشقی معروف به ابن قیم‌الجوزیه در سال ۷۵۱ هـ وفات نمود و از شاگردان برجسته امام ابن‌تیمیه می‌باشد که خود نیز از نوادر زمان بوده‌است، ابن‌کثیر: البداية والتهایة ۲۳۴/۱۴، ابن‌حجر: الدرر الكامنة: ۴۰۰/۳.

۲- بدائع الفوائد ۱/۱۵۵.

قرآن را بر حسب اهواء خود تفسیر نموده و آن را معطوف به فرقه خود معنی می‌کنند، و تأویل به رأی دقیقاً همین است، و تحریف آیات الهی و تفسیر به رأی جز این نیست. در روایات شیعیان آمده است که آیه ۸۳ سوره صافات را ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾ اینطور معنی نموده‌اند که ابراهیم علیه السلام از شیعیان علی بوده است^(۱). و این مخالف سیاق قرآن و اصول اسلام است که منبع آن عقیده غلات-افراطیون--افراطیون-رافضی است و ائمه را بر انبیاء ترجیح می‌دهند. و این تفسیر که پیامبر بزرگی مثل حضرت ابراهیم را شیعه علی بدانند، موضوعی است که بطلان آن بالضرورة معلوم است، و نیز بطلان آن عقلاً و به لحاظ تاریخی روشن و واضح است^(۲).

و آنچه که واضح است و مفسران بزرگ اسلام برآنند که از سلف و خلف نقل شده است اینست که ابراهیم از شیعیان و پیروان نوح علیه السلام بوده یعنی بر سنت و منهج او گام می‌زده است و این تفسیر مطابق سیاق آیه و ماقبل و مابعد آن می‌باشد، چون آیه‌های سابق راجع به نوح علیه السلام می‌باشد.

لفظ شیعه در سنت نیز به معنای پیرو و تابع آمده است. همچنانکه پیامبر درباره مردی که به او گفت: می‌بینم که عدالت نکردی، گفت: او دارای شیعیان خواهد بود که در دین چنان زیاده روی کرده و راه می‌روند که از آن خارج می‌شوند^(۳).

که شیعه در اینجا مرادف اصحاب و انصار و اتباع می‌باشد.

و شیخ دکتر ناصر القفاری می‌گوید که: در خلال مراجعه به منابع سنت، استعمال لفظ شیعه را به معنای فرقه موجود جز در آثاری واهی و ضعیف و جعلی ندیده است^(۴).

۱- بحرانی: تفسیر البرهان ۲۲۰/۴، تفسیر قمی ۳۲۳/۲، مجلسی بحار الأنوار ۱۲/۶۸، ۱۳، عباس قمی: سفینه البحار ۷۳۲/۱. البحرانی: المعالم الزلفی ص: ۳۰۴، الطریحی: مجمع البحرین: ۳۵۶/۲. و این تفسیر را به کذب و افتراء به امام جعفر صادق نسبت داده‌اند و در مناظره‌ای که دکتر ابوزاهر و عبدالحمید نجدی رافضی در سال ۹۸ با ما در لندن داشت و بعد از آن فرار کرد نیز همین تفسیر را نمود.

۲- اصول مذهب الشیعة الإثناعشریة: د. القفاری ج ۱ ص ۳۴ و ۳۵.

۳- همانطور که قبلاً اشاره کردیم، این اصل جوهر خوارج بود که در دین غلو می‌کردند. و اسم این فرد ذوالخویصره نیممی می‌باشد که اصل خوارج است: مسند احمد ۴/۱۲ و ۳-۵، ابن ابی عاصم، السنه: ۴۵۲/۲: آلبانی می‌گوید: سند آن صحیح است.

۴- اصول مذهب الشیعة ج ۱/۳۶.

لفظ شیعه در تاریخ اسلامی:

در تاریخ صدر اسلام لفظ شیعه به معنای لغوی آن که عبارتست از پیروی و یاری و دوستی آمده‌است و در سند تحکیم بین علی و معاویه رضی الله عنهما لفظ شیعه به همین معنی آمده‌است که پیروان علی را شیعیان علی و پیروان معاویه را شیعه معاویه نام برده‌است و در وثیقه تحکیم چنین آمده‌است: این همان چیزی است که علی بن ابی طالب و شیعیان او و معاویه بن ابی سفیان و شیعیان او درباره آن دادرسی نموده‌اند، و علی و شیعیان او به «حکمیت» عبدالله بن قیس و معاویه و شیعیان او به «حکمیت» عمرو بن عاص راضی شده‌اند. و اگر یکی از دو حکم فوت نمود شیعیان و انصار او می‌توانند به جای او کسی دیگر را انتخاب نمایند، و اگر یکی از دو امیر قبل از پایان رسیدن مدت معین در این قضیه فوت نماید، شیعیان او می‌توانند دیگری را که بدان راضی شوند برگزینند^(۱).

و حکم بن افلح گفت که: من عائشه را نهی کردم که درباره این دو شیعه چیزی بگوید^(۲).

و شیخ الإسلام ابن تیمیه این متن تاریخی را نقل نموده تا از آن دلالت تاریخی مهمی بر عدم اختصاص پیروان علی به اسم شیعه در آنوقت اخذ نماید^(۳). و نیز در تاریخ آمده‌است که معاویه به بسربن أرتاة که او را به سوی یمن روانه نمود گفت: برو به سوی صنعاء که ما در آنجا شیعیانی داریم^(۴) همه این متون دلالت دارد بر اینکه در آنوقت لفظ شیعه ویژه پیروان حضرت علی نبوده‌است. و چنانکه از گفته مسعودی^(۵) شیعی بر می‌آید: آغاز تجمّع فعلی مدعیان تشیع و آغاز تمییز آنها به این اسم بعد از قتل مظلومانه حضرت حسین رضی الله عنه آغاز گشته‌است. مسعودی می‌گوید: در سال شصت و پنج هجری شیعیان در کوفه به حرکت در آمدند و

۱- الأخبار الطوال، دینوری ص ۱۹۶-۱۹۴، تاریخ الطبری ۵۳/۵-۵۴، محمد حمیدالله: مجموعة الوثائق السياسيّة ص ۲۸۱-۲۸۲.

۲- صحیح مسلم ۱۶۸/۲-۱۷۰، جزئی از حدیث می‌باشد.

۳- منهاج السنّة ۶۷/۲.

۴- تاریخ یعقوبی شیعی ۱۹۷/۲.

۵- مروج الذهب: مسعودی ۱۰۰/۳.

جنبش توّابین و سپس جنبش مختار - کیسانیه - پیدا شد. در این وقت بود که شیعه تکوین یافت و برای خودش اصول ویژه‌ای گذاشت که بدان شهرت پیدا کرد. از تمام این متون به روشنی بدست می‌آید که نام شیعه لقب هر گروهی می‌بوده که به گرد رهبرشان جمع می‌شده‌اند اما اگر بعضی از شیعیان تجاهل نموده و حقایق تاریخی را پشت سر گذاشته و ادّعا می‌کنند که آنها اوّلین کسانی هستند که در میان این امّت لقب شیعه به خود گرفته‌اند، حقایق تاریخی به ادّعای آنها قلم باطل می‌کشد. بلکه این لقب بعد از کشته شدن علی و یا بعد از کشته شدن حسین بر حسب اختلاف آراء مخصوص آنها متداول گشته‌است^(۱).

معنای تشیع در کتب امامیه اثنا عشریه:

۱- شیخ و عالم شیعی سعدبن عبدالله قمی^(۲) می‌گوید: شیعیان پیروان علی در زمان پیامبر ﷺ می‌باشند که بعد از پیامبر به سوی علی رفته و قائل به امامت او گشته‌اند^(۳) و نوبختی^(۴) نیز همین الفاظ را تکرار می‌کند. اینست تعریف تشیع در مهمترین و قدیمی‌ترین کتب شیعه که مخصوص فرق و مذاهب می‌باشد، و این تعریف هیچ اشاره‌ای به اصول تشیع در نزد اثنا عشری نمی‌نماید که در نظر آنها لبّ و اساس تشیع است، مثل نصّ بر علی و فرزندان، جز اینکه فقط به امامت علی اشاره نموده بدون اینکه یادی از فرزندانش نماید. و این تعریف، بسیاری از مدعیان تشیع را که بعدها اصول و فروعی بدان اضافه نموده و امروزه بدان مشهور گشته‌اند بطور کلی از میدان تشیع بیرون می‌نماید، و لهذا

۱- محمّد ابوزهره: المیراث عند الجعفریّة ص ۲۲، د. علی سامی النشار: نشأة الفكر الفلسفی ص ۳۵۲.

۲- سعدبن عبدالله القمی از علمای بزرگ امامیه و کثیر التّصنیف می‌باشد که در سال ۳۰۱ هـ و به قولی در سال ۲۹۹ فوت نموده‌است: الطّوسی الفهرست: ص ۱۰۵، الأردبیلی/ جامع الزّوایة ۱/ ۳۵۵.

۳- المقالات و الفرق ص ۳ و ۱۵.

۴- حسن بن موسی نوبختی فیلسوفی است متکلم و از امامیه بوده که بعد از سال ۳۰۰ هـ وفات یافته است. نگاه شود به طوسی: فهرست ص ۷۵، القمی: الکنی والألقاب ۱/ ۱۴۸، ذهبی: سیر

أعلام البغداد ۳۲۷/۱۵.

برحسب مقیاس امامیه اثناعشری این تعریف کامل نیست اگرچه قمی و نوبختی آن را گفته باشند،

امّا عجیب اینجاست که این تعریف بدون هیچ دلیلی منطقی فرض نموده که شیعیان علی در زمان پیامبر اکرم وجود داشته‌اند، و از آنها نام هم می‌برد^(۱) لیکن هیچ دلیلی از قرآن و سنت و وقایع درست تاریخی بر این مدّعا نیست، بلکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹] «دین نزد خداوند اسلام است» و نه تشیع و نه چیزی دیگر و یاران رسول خدا که به گرد او بودند همگی یک ملت و یک گروه و یک دسته و یک طائفه بودند که ولاء و محبت همه آنها برای رسول خدا ﷺ بود.

دوّمین تعریف را از تشیع، شیخ و عالم بزرگ شیعه در زمان خود یعنی شیخ مفید بدست می‌دهد که می‌گوید: لفظ شیعه به اتباع امیرالمؤمنین به عنوان ولاء و اعتقاد به امامت بلا فصل او بعد از رسول خدا - صلوات الله وسلامه علیه وعلی آله - و نفی امامت دیگران می‌باشد^(۲).

باز هم در این تعریف اگرچه شامل امامیه و جارودیه از فرق شیعه می‌گردد و امّا بقیه فرق شیعه از آن جمله شیعیان زیدیه را شامل نمی‌شود و در این تعریف ایمان به امامت اولاد علی نیست.

اگرچه مفید در این تعریف بر مسأله نصّ و وصیت انگشت نمی‌گذارد ولی می‌بینیم که شیخ شیعیان طوسی^(۳) وصف تشیع را به اعتقاد به امامت علی به وصیت پیامبر و به اراده خدا می‌داند^(۴). طوسی در تعریف خود اعتقاد بر نصّ را اساس تشیع می‌شمارد. تعاریف متعدّد دیگری نیز در کتب اسماعیلیه و بقیه شیعیان آمده‌است.

۱- مثل مقداد بن اسود و سلمان و ابوذر و عمّار بن یاسر... المقالات و الفرق ص ۱۵، فرق الشّیعة نوبختی ص ۱۸.

۲- أوائل المقالات: ص ۳۹.

۳- ابو جعفر محمد بن الحسن بن علی الطّوسی ملقّب به شیخ الطّائفة رئیس فقهای شیعه است، وی در سال ۳۸۵ تولد و در سال ۴۶۰ وفات یافت: الفهرست ج ۲/ ص ۳۵۷، لسان المیزان: ابن حجر ۱۳۵/۵.

۴- تلخیص الشّافی ۵۶/۲.

تعریف امام ابن حزم از تشیع: دقیق‌ترین تعریف از تشیع، گفته‌ی ابن حزم^(۱) می‌باشد که می‌گوید: هرکس که قائل به افضلیت علی از بقیه‌ی صحابه رسول خدا و احقیت او و فرزندان او به امامت باشد او شیعی است اگرچه در بقیه‌ی امور با آنها اختلاف داشته‌باشد و اگر در این مورد با آنها اختلاف نماید او شیعی نخواهد شد^(۲).

تعریف راجح و برگزیده در معنای تشیع:

همانطور که شیخ ناصر القفاری می‌گوید، تعریف شیعه اساساً مرتبط به مراحل تحوّل عقیدتی آن بوده و بر اساس تحوّل و دگرگونی آن می‌باشد. و همچنانکه بر هر محققى هویداست عقاید شیعه همیشه دستخوش تغییر و تحوّل بوده است و لهذا تشیع در عصر اوّل نشأت خودش غیر از تشیع فیما بعد می‌باشد.

و بدین خاطر است که در صدر اوّل شیعه به کسانی اطلاق می‌شده است که علی را بر عثمان مقدّم می‌داشته‌اند و بنا براین می‌گفتند: شیعی و عثمانی، و شیعی به کسی گفته می‌شد که علی را افضل بر عثمان می‌دانست، و عثمانی به کسی گفته می‌شد که عثمان را بر علی ترجیح می‌داد^(۳).

و لهذا ابن تیمیه می‌گوید که: شیعیان اوّلیه که در عهد علی بودند ابوبکر و عمر را بر علی ترجیح می‌دادند^(۴). و شریک بن عبدالله که خود شیعی بود به خاطر نص متواتر از خود علی از تفضیل علی بر شیخین منع می‌نمود، چون تشیع یعنی پیروی و نصرت نه مخالفت و دو دستگی.

ابن بَطّه با اسناد خویش از شیخ معروف خود ابوالعبّاس بن مسروق روایت می‌کند که: ابواسحاق سبّعی کوفی وارد بغداد شد، شمر بن عطیه گفت که: برویم به جلسه او، پیش او رفتیم و ابواسحاق گفت: من وقتی که از کوفه خارج شدم هیچکس در

۱- ابوعلی محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم ظاهری امام اندلس (اسپانیا) می‌باشد که در سال ۳۸۴ در قرطبه تولد و در سال ۴۵۶ هـ وفات یافت: المقرئ / نفخ الطیب ۲/۲۸۳.

۲- الفصل: ۱۰۷/۲.

۳- د. شیخ ناصر القفاری: أصول الشیعة ج ۱ ص ۵۳ و نشوان الحمیری / الحورالعین ص ۱۷۹.

۴- منهاج السنّة ۶۰/۲، تحقیق د. رشاد سالم.

تقدیم و افضلیت ابوبکر و عمر تردید نداشت و الان که آمده‌ام مردم چنین و چنان می‌گویند^(۱).

امام محب الدین خطیب می‌گوید که:

این متن تاریخی بسیار مهمی برای تحدید و مشخص نمودن تغییر و تحول در مسیر تشیع می‌باشد، چون ابواسحاق سبعی که شیخ و عالم کوفه بوده است، در زمان خلافت امیرالمؤمنین عثمان و سه سال قبل از شهادتش متولد شده است و تا سال ۱۲۷هـ می‌زیسته است، و در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی دوران کودکی را می‌گذرانده است که دربارهٔ خودش می‌گوید، پدرم مرا بلند نموده تا اینکه علی بن ابی طالب را در حال خطبه خواندن میدیدم که موی سر و ریشش سفید بود، و اگر بدانیم که او چه زمانی کوفه را ترک نموده و کی دوباره بدانجا بازگشته است، به شناخت زمانی دست می‌یابیم که اهل کوفه شیعهٔ علوی بوده و رأی آنها رأی امام شان در تفضیل ابوبکر و عمر بر او بوده است، و چه وقت از راه امام خود بیرون رفته و مخالفت آراء او نموده‌اند؟ چون علی بر بالای منبر کوفه افضلیت دو یار رسول خدا ﷺ را و دو وزیر و دو خلیفه‌ی او را بارها اعلام نموده است. و لیث بن ابراهیم گوید که: من شیعیان اولیه را دیده‌ام و به هیچ وجه علی را بر ابوبکر و عمر ترجیح نمی‌دادند.

لیکن تشیع با این تفاوت و سلامت و بی‌آلایشی خود باقی نماند، بلکه مبدأ تشیع بکلی متحول شد و شیعه شیعه‌ها گشت و خود تشیع بهانه و پرده‌ای شد برای هرکسی که در صدد کید و مکر و توطئه بر علیه اسلام و مسلمین میشد، و لهذا بعضی از ائمه کسانی را که از شیخین بدگویی کنند شیعه ننامیده و آنها را رافضی می‌نامند چون شایستگی وصف تشیع را ندارند،

اگر کسی از مراحل دگرگونی و تحوّل تشیع مطلع باشد، از اینکه به تعداد زیادی از محدّثین و غیر محدّثین سرشناس، شیعه گفته شده است تعجب نمی‌کند، اگرچه آنها از بزرگان اهل سنت باشند، چون تشیع در زمان سلف مفهوم و معنایی غیر از تشیع در زمان خلف و متأخر داشته است.

۱- المنتقی، ذهبی ص ۳۶۰ و ۳۶۱ این کتاب مهم را علامه برقی به عنوان «رهنمود سنت در ردّ اهل بدعت» ترجمه نموده که چاپ و منتشر شده است و در سایت ما موجود می‌باشد و خوانندگان محترم می‌توانند در سایت ما بدان دسترسی پیدا کنند: (WWW.ISL.ORG.UK). و همچنان این کتاب در سایت عقیده موجود می‌باشد: (www.aqeedeh.com).

امام ذهبی گوید: شیعی غالی (تندرو) در زمان گذشته و در عرف آنها به کسانی اطلاق می‌شده‌است که از عثمان و زبیر و طلحه و معاویه و کسانی که با علی جنگیدند بدگویی کنند و اما شیعه غالی و تندرو در زمان و عرف ما به کسانی گفته می‌شود که، این بزرگان را تکفیر نموده و از شیخین (ابوبکر و عمر) تبری جوید، که این‌ها گمراه و افتراگو هستند^(۱).

پس تشیع دارای درجه‌های متعدّد و تحولات و دگرگونی‌هایی می‌باشد، همچنانکه دارای فرق و مذاهب متعدّد می‌باشد.

ریشه‌یابی تاریخی پیدایش تشیع

همچنانکه سابقاً گفته شد تشیع یکباره پیدا نشده بلکه مراحل متعدّدی را پشت‌سر گذاشته تا به مرحله کنونی رسیده‌است. ما ابتدا به سراغ اقوال خودشان می‌رویم تا بدانیم چه می‌گویند و سپس گفته‌هایشان را با میزان عقل و علم می‌سنجیم.

آراء شیعیان در پیدایش تشیع:

رای اول:

می‌گویند: تشیع قدیم و حتّی قبل از رسالت و بعثت پیامبر خدا ﷺ وجود داشته و هیچ پیامبری نیامده مگر اینکه ولایت علی بر او عرضه شده‌است و ... و شیعیان برای اثبات این موضوع اسطوره‌ها و افسانه‌های زیادی بافته‌اند چنانکه در کافی کلینی آمده‌است: «ولایت علی در جمیع کتب انبیاء نوشته شده‌است و خداوند هیچ پیامبری نفرستاده مگر اینکه درباره نبوت محمد و وصی او علی به او سفارش کرده‌است»^(۲).

و از ابو جعفر باقر روایت می‌کنند که درباره آیه شریفه: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنَىٰ وَكَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ [طه: ۱۱۵] «و ما پیش از این با آدم پیمان بستیم ولی او فراموش کرد و شکیبایی نیافتیم»^(۳)، گفته‌است که: «پیمان خدا درباره محمد و ائمه بعد از او بوده‌است که آدم در این باره شکیبا نبود و انبیاء اولوالعزم را از آنرو بدین

۱- ذهبی: میزان الاعتدال ۵۰۶/۱، ابن حجر: لسان المیزان ۱۰/۹/۱.

۲- اصول کافی: کلینی ۴۳۷/۱.

۳- طه، آیه ۱۱۵.

نام خوانده‌اند که دربارهٔ محمد و اوصیاء بعد از او و مهدی و سیرت او به آنها سفارش شده‌است...»^(۱).

در بحار نیز چندین روایت آورده‌اند که: «ای علی خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده، مگر آنکه او را به ولایت تو خواند، چه مطیع بوده و چه نافرمانی کرده‌باشد!»^(۲) و در روایت دیگری آورده‌اند که: «خداوند از پیامبران برای ولایت علی میناق گرفته‌است»^(۳). و می‌گویند: هیچکس به بهشت نمی‌رود مگر محبّ علی باشد و او تقسیم‌کنندهٔ بهشت و دوزخ است^(۴). و شیخ حرّ عاملی که صاحب یکی از منابع حدیثی شیعیان است ادّعا می‌کند که روایت‌هایی که دلالت دارد خداوند از انبیاء به ولایت علی پیمان گرفته‌است، بیشتر از هزار می‌باشد^(۵).

شیعیان به این حدّ نیز بسنده نکرده و از قول ائمه می‌گویند: «خداوند ولایت ما را بر آسمانها و زمین و کوهها و شهرها عرضه نموده است»^(۶). و هادی تهرانی می‌گوید که: از بعضی از روایات بر می‌آید که هر پیامبری مکلف شده‌است که به ولایت علی دعوت نماید و حتی اینکه ولایت علی بر همهٔ اشیاء عرضه شد، هر آنچه پذیرفت صالح گشت و هر آنچه نپذیرفت فاسد گشته‌است^(۷).

نقد و بررسی این رأی:

برای بیان فساد بعضی از آراء فقط عرضه نمودن آنها کافی است، اینکه گفته شود: «ولایت علی قدیم است»، فساد و بطلان آن ضرورتاً واضح و معلوم است. هیچکدام از این ادّعاهای نابخردانه در قرآن پیدا نمی‌شود، بلکه می‌بینیم که دعوت همهٔ انبیاء

۱- کلینی: کافی ۴۱۶/۱. ابن بابویه قمی - علل الشرائع ص ۱۲۲، الکاشانی: الصّافی ۸۰/۲، تفسیر قمی ۶۵/۲، مجلسی: البحار ۳۵/۱۱.

۲- بحار، ۶۰/۱۱، بحرانی: المعالم الزّلفی ص ۳۰۳.

۳- المعالم الزّلفی ص ۳۰۳.

۴- کاشانی: تفسیر صافی ۱۶/۱.

۵- الفصول المهمّة ص ۱۵۹، و روایت‌های متعدّدی به این معنی در کتب ذیل آمده‌است: اصول کافی ۸/۲ و وافی ۱۵۵/۲ و بحار ۱۵۱/۳۵ و مستدرک الوسائل نوری طبرسی ۱۹۵/۲ و الخصال: صدوق ۲۷۰/۱ و علل الشرائع: صدوق ص ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۴ و ۱۷۴. و مصادر متعدّد دیگر آنها.

۶- نوری: مستدرک الوسائل ۱۹۵/۲.

۷- هادی تهرانی: ودایع التّبوّة ص ۱۱۵.

برای توحید الهی بوده است نه به ولایت علی و ائمه. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾^(۱). و ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾^(۲). پس همه رسولان و انبیاء الهی اقوامشان را به عبادت خداوند و عدم شرک به او دعوت کرده‌اند، و نوح و هود و صالح و شعیب و دیگران عليهم السلام همگی به اقوام خود می‌گفتند: ﴿اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾^(۳).

و در سنت پیامبر اسلام نیز همین امر تأکید شده و هیچ چیزی خلاف آن یافت نمی‌شود، و همه ائمه اسلام اتفاق دارند که هر انسانی به مجرد ایمان به خدا و ذکر شهادتین مسلمان می‌شود. پس این پندارهایی‌ها راجع به ولایت علی از کجاست؟! اگر برحسب ادعای شیعیان ولایت علی در کتب همه انبیاء نوشته شده‌است، چرا فقط افراطیون رافضی آن را نقل می‌کنند و هیچکس دیگری از آن خبر ندارد؟ چرا بقیه اهل ادیان از آن خبری ندارند؟ و چرا در قرآن که بر همه کتب سابق برتری داشته چنین چیزی نیست؟!^(۴) آری ادعای بی‌دلیل بسیار آسان است. و هرکس که پروای حساب نداشته‌باشد از اینگونه ادعاها عاجز نمی‌ماند.

شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید که: کتب انبیاء که در میان مردم است، آنچه را که راجع به پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، بیرون آورده و منتشر کرده‌است و هیچ اشاره‌ای در میان آنها به علی نیست، و حتی کسانی از اهل کتاب که مسلمان شده‌اند هیچ یک از آنها نگفته‌است که، راجع به علی چیزی در میانشان بوده‌است، پس چطور می‌شود گفت که: همه انبیاء برای ولایت علی مبعوث شده‌اند، در حالیکه آنها به امت‌های خود چنین چیزی نگفته‌اند و هیچکس آن را روایت نکرده‌است^(۵).

۱- الأنبياء/۲۵: ترجمه: «ما پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم جز آنکه به او وحی کردیم که جز من خدایی نیست، پس مرا بپرستید».

۲- النحل/۳۶ یعنی «در میان هر ملتی پیامبری مبعوث کردیم که خدا را بپرستید و از طاغوت (هر معبود غیر از خدا) بپرهیزید و دوری جوئید».

۳- الأعراف: آیه‌های ۵۹، ۶۵، ۷۳ و ۸۵ یعنی «خدا را بپرستید که شما خدایی غیر از او ندارید».

۴- أصول الشیعة: د. القفاری ج ۱ ص ۶۰-۶۱.

۵- منهاج السنّة: ابن تیمیه ۴/۴۶.

صاحبان این افسانه چگونه به ساحت انبیاء اهانت نموده و می‌پندارند که آدم و بقیه انبیاء غیر اولی‌العزم علیهم‌السلام به امر الهی در مورد ولایت علی پشت پا زده و در این باره شکبیا نبوده‌اند؟ این بهتان واضحی است، و حقیقت اینست که چنین نسبتی زعم باطل بوده و هیچ اساسی ندارد و نباید به انبیاء الهی افتراء زد.

این افسانه‌ها و هذیان بافی‌ها همه دلیل بر اینست که دل و اندیشه بافندگان، پر از کینه و توطئه نسبت به فرقه‌های غیر خود بوده‌است. و بنا براین از راه پیوستن به تشیع، می‌خواستند دین مردم را خراب کنند. چرا که جز بیدینان و زندیق‌ها کسی جرأت و گستاخی چنین افتراهایی را ندارد، گویا با این آراء عجیب! می‌خواهند بگویند که: شیعیان، برتر از پیروان انبیاء غیر اولی‌العزم هستند چرا که آنها از سفارش خدا درباره علی پیروی کردند و پیروان سایر ادیان نکردند!

اما چنانکه می‌دانیم و در آیه ۸۱ سوره آل عمران واضح است، خداوند از همه انبیاء میثاق و پیمان گرفته‌است که اگر محمد مبعوث شد و آنها زنده بودند به او ایمان بیاورند و او را نصرت و یاری کنند.^(۱) و این افراطیون مثل سایر عاداتشان گویا می‌خواهند آنچه را که خاص پیامبر است حق علی نیز بدانند.

و مسلمین اتفاق دارند بر اینکه اگر شخصی به پیامبر ایمان بیاورد و از او اطاعت کند و اصلاً ابوبکر و عمر و عثمان و علی را نشناسد، در ایمانش هیچ خلل و نقصانی نیست.

واقعاً آیا کسانی که این افسانه‌ها را باور می‌کنند راه عمل و انصاف را می‌پیمایند؟ همانطور که شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید: آن پیامبران سالها قبل از اینکه خداوند علی را بیافریند مرده‌اند، چطور علی امیر آنها می‌شود، حداکثر ممکن اینست که علی امیر زمان خودش باشد، اما امارت بر مخلوقات قبل و بعد از خود، این دروغ خنکی است که با هیچ عقلی تطبیق نمی‌کند!

و این گفته شبیه قول غلات -افراطیون- -افراطیون- صوفیه است مثل ابن عربی و امثال او از ملحدان متصوفه که می‌گویند: علم انبیاء از معدن علم خاتم الأولیاء - یعنی خود ابن عربی - بوده‌است در صورتی که او ششصد سال بعد از محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به دنیا آمده‌است.

۱- این رأی ابن عباس هم می‌باشد.

ادّعی شیعیان بر امامت نیز از جنس و نمونه ادّعی آنها بر ولایت است و مبنای هردو دروغ و غلو و شرک و باطل می‌باشد که بر خلاف قرآن و سنت و اجماع سلف است.^(۱)

آیا نتیجه بافتن این دروغ‌های واضح بدنام کردن اسلام و منع مردم از گرایش به سوی آن نیست؟ چرا که چنین ادّعاهای باطل و مخالف عقل و دانش، هر عاقلی را از دین می‌رهاند. عاقلان جهان راجع به امارت علی و ائمه بر اشیاء و جمادات و نباتات و دریا و خشکی چه می‌گویند؟ وقتی که خمینی و امثال او ادّعا می‌کنند که ائمه بر ذرات کائنات حکومت می‌کنند^(۲)، واقعاً برای عاقلان خنده‌آور نیست؟! آیا دینی را که برای جهان عرضه می‌کنند همین است؟ آیا این اعتقادات و باورها مخالف عقل و دین و علم نیست که باعث شده ۸۰٪ ملت ایران بنا به سرشماری‌ها از دین فرار کنند؟! آیا بهترین راه سیاه جلوه دادن و معیوب نمودن اسلام همین راه نیست که مدّعیان تشیع پیموده‌اند؟

ولی اینگونه آراء بی‌اساس از شیعیان غالی تعجب‌آور نیست، چرا که آنها همیشه مبالغه‌جو و افراطی بوده‌اند، و حقایق روشن و واضح را تکذیب می‌کنند و اخبار متواتر را ردّ می‌کنند، لیکن آنچه را که عقل و نقل شهادت بر کذب آن می‌دهد باور می‌کنند.^(۳)

رای دوم از آراء شیعه:

از قدیم و جدید بعضی از شیعیان بر این پندارند که خود رسول خدا ﷺ بذریع تشیع را کاشته‌است و در عصر خود او تشیع ظهور کرده و بعضی از یاران رسول خدا از شیعیان علی بوده‌اند ... که قمی^(۴) و محمد حسین آل کاشف الغطاء^(۵) و بسیاری از شیعیان معاصر به این رای رفته‌اند.^(۶)

۱- منهاج السنّة: ابن تیمیّه ۷۸/۴.

۲- به کتاب «ولایت فقیه» بخش مربوط به «ولایت تکوینی» نگاه شود.

۳- اصول التّشیع: د. القفاری ج ۱ ص ۶۳.

۴- فرق الشّیعة: ص ۱۷.

۵- أصل الشّیعة: آل کاشف الغطاء: ص ۴۲.

۶- محمد جواد مغنیه: الإثنا عشریّة و أهل البيت ص ۲۹: محسن العاملی / أعيان الشّیعة ۱۳/۱-۱۶، هاشم معروف: تاریخ الفقه الجعفری ص ۱۰۵، الوائلی: هویة التّشیع ص ۲۷ و غیرهم.

نقد و بررسی این رأی:

اولاً: قابل ذکر است که اولین کسانی از مؤلفین که به این قول رفته‌اند قمی در کتاب: «المقالات والفرق» و نوبختی در کتاب «فرق الشیعة» بوده‌اند، و شاید از مهمترین اسباب ایجاد این رأی بوده‌است که بعضی از علمای مسلمان اصول تشیع را خارج از اسلام دانسته‌اند و بدین خاطر علمای شیعه عکس‌العمل نشان داده و خواسته‌اند که یک لباس شرعی پیدا کرده و این ادعاها را مطرح ساخته‌اند.

ثانیاً: این گفته نیز هیچ اساس و پایه‌ای در قرآن و سنت ندارد و دلیل ثابت تاریخی نیز برایش نیست، بلکه گفته‌ای است که: بر خلاف اصول اسلام و حقایق ثابت تاریخی است، اسلام برای وحدت امت بر اساس توحید آمده‌است نه اینکه آن را به احزاب و گروه و فرقه‌ها، متفرق نماید. و از حقایق ثابت تاریخی متواتر که بطلان این بافته را ثابت می‌کند اینست که در زمان ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم از تشیع به عنوان یک فرقه مذهبی هیچ خبری نبود.

ثالثاً: بنا به این رأی، شیعیان از عمّار و ابوذر و مقداد و امثالهم تشکیل شده‌اند، آیا این بزرگان قائل به عقاید شیعه کنونی راجع به خلافت منصوص و تکفیر شیخین و بقیه صحابه و یا سب و شتم آنها بوده‌اند؟ هرگز. تمام دعاوی و پندارهای شیعیان در این باره که کتبشان را پر کرده‌است جز توطئه دشمنان دین و پندار چیزی نیست.

رابعاً: بنا به رأی شیخ موسی جارالله رأی فوق‌الذکر مغالطه بسیار زشتی است که خارج از حدود هر گونه ادب و احترام می‌باشد. او می‌گوید که: این بازی با کلمات و افترا بر رسول خداست. می‌گوید: چطور شیعیان ادعا می‌کنند که پیامبر تخم تشیع را کاشته‌است، این چه تخمی است که ثمره آن جز سب و شتم بر یاران برگزیده رسول خدا نبوده‌است، و این چه تخمی است که ثمره آن قول به تحریف قرآن بوده و حق را در مخالفت با امت می‌داند؟^(۱)

رأی غیر شیعیان در مورد تشیع

رأی اول:

تشیع بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله پیدا شد، چون کسانی پیدا شدند که قائل به شایستگی بیشتر علی برای امامت بودند، و بسیاری از قدما و معاصران از جمله ابن

۱- الوشیعة ص مه. أصول الشیعة، د. ناصر القفاری: ص ۶۵-۶۷.

خلدون و احمد امین و بعضی خاورشناسان بدین رأی رفته‌اند. و ابن خلدون می‌گوید که: اساس دولت تشیع بر این مبناست که وقتی رسول خدا فوت نمود اهل بیتش خود را احق در خلافت می‌دانستند^(۱).

نقد این رأی:

استناد این رأی بر این است که نزدیکان و خانواده رسول الله به امامت سزاوارتر می‌باشند، ولی بدون تردید کسانی هم پیدا شدند که گفتند: سعدبن عبادۀ انصاری از دیگران سزاوارتر است و امامت باید در انصار باشد. ولی این گفته دلیل بر میلاد حزب و یا فرقه مشخصی نیست و تعدد آراء یک امر طبیعی و از مقتضیات نظام شوری در اسلام می‌باشد. اگر چنین رأی دلیل بر میلاد حزب معین باشد، باید در زمان ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم از آن حزب اثری می‌بود ولی چنین نیست، بلکه آن یکی از آرائی بود که در اجتماع سقیفه اظهار شد و بعد از اینکه بیعت با ابوبکر به اتمام رسید و کلمه مسلمین بر او متفق شد، دیگر از این رأی چندان خبری نشد و موضع‌گیری خود حضرت علی و بیعت او با ابوبکر این رأی را (که قائلین به افضلیت علی به صورت یک فرقه مشخص و تازه از دیگر مسلمین ممتاز شوند) نفی می‌کند.

رأی دوم:

تشیع با قتل عثمان رضی الله عنهما آغاز شد. امام ابن حزم می‌گوید: بعد از عمر رضی الله عنهما، عثمان رضی الله عنهما خلیفه شد و دوازده سال بر سر خلافت بود و با مرگ او اختلاف آغاز شد و موضوع رافضیان آغاز گشت^(۲).

و کسی که بذر تشیع را کاشت عبدالله بن سبا^(۳) یهودی بود آنگاه که جنبش و فتنه‌ای در اواخر ایام عثمان آغاز شد و بسیاری از محققان بر این رفته‌اند که اولین سنگ را در بنای مذهب شیعی ابن سبا گذاشته‌است، و ذکر او در کتب شیعه و سنی متواتر می‌باشد، فقط در عصر حاضر بعضی از شیعیان منکر او گشته‌اند تا بتوانند از

۱- ابن خلدون: العبر ... / تاریخ ابن خلدون ۱۷۰/۳-۱۷۱، فجر الإسلام: احمد امین ص ۲۶۶.

۲- ابن حزم: الفصل ۸/۲ و ابن حزم در این رأی، موافقان بسیاری از مسلمانان و خاورشناسان دارد.

۳- رأس فرقه سبأیه بود که قائل به الوهیت علی بود، و قائل به رجعت بود، و اصل او از یهودیان یمن بود که تظاهر به اسلام می‌کرد که درباره او بحث بیشتری خواهد آمد.

تشیع دفاع کنند و به مذهب خود شرعیت بدهند، در صورتی که قبل از این سده هیچ عالم شیعی منکر ابن سبأ نگردیده است.

و آراء دیگری نیز در این مورد مطرح شده است که ما به خاطر اختصار از آنها صرف نظر می کنیم. بعضی ها می گویند: تشیع در سال ۳۷ هـ ایجاد شده و آن را به جنگ صفین مرتبط می دانند که از مشهورترین کسانی که به این رأی رفته اند شاه عبدالعزیز دهلوی صاحب کتاب تحفه اثنی عشریه^(۱) و خاورشناس شهیر وات مونتگمری می باشد، و اما استروت من خود، وقایع مربوط به حضرت حسین را اولین منشأ تشیع می داند.^(۲)

رأی ارجح از میان این آراء:

آنچه از آراء فوق برداشت می شود اینست که تشیع به عنوان یک عقیده و تفکر ناگهان ظهور ننمود، بلکه مراحل زمانی متعددی را طی نموده است، لیکن پیشاهنگان عقیدتی تشیع و اصولی که امروزه بر آن می باشند به اعتراف کتب خود شیعیان به دست ابن سبأ یهودی بنیان نهاده شده است، چرا که حتی کتب خود شیعیان اعتراف می کند که اولین کسی که قائل به نص بر امامت بود و آن را فرض می دانست که امروزه اساس تشیع است، ابن سبأ بوده است، همچنین کتب شیعی اعتراف دارند که ابن سبأ و گروه او، اولین کسانی بودند که علناً از ابوبکر و عمر و عثمان و بقیه یاران رسول خدا ﷺ بدگویی می کردند، و این روش امروزه نیز در میان شیعیان معمول می باشد، و هم او بود که قائل به رجعت بود و علی علیه السلام و اهل بیتش را دارای علوم سرّی و خاص می دانسته است.^(۳)

اینها مسائلی است که امروز از اصول اعتقادات شیعیان گردیده ولی باید توجه داشت که این اصول افراطی دستاورد ابن سبأ می باشد، و تشیع معتدل و غیر افراطی که مضمون آن تفضیل علی بر دیگران می باشد، این تشیع راستین از دستاورد ابن سبأ و زندیق های دیگر نمی باشد. اصول افکار غالبه و افراطیون که بدان اشاره شد بعد از

۱- تحفه اثنی عشری ص ۵.

۲- رودلف استروت من از خاورشناسان متخصص در فرق و مذاهب می باشد.

۳- قمی: المقالات والفرق ص ۲۱، نوبختی: فرق الشیعة ص ۲۳، الناشیء الأكبر: مسائل الإمامة ص

شهادت عثمان پیدا شد، لیکن به مجرد ظهور آنها علی به شدت با جنگ با آنها برخاست ولی حوادثی مثل صفین و جمل و حادثه تحکیم و شهادت علی و حسین، محیط مناسبی برای ظهور آن آراء اجنبی مهیا نمود، و آن حوادث دردناک دل‌های مردم را به سوی آل بیت بیشتر از پیش کشاند و افکار ضد اسلامی و ضد شیعی به نام علی و آل بیت او داخل تشیع گردید، و تشیع بعد از آن بهانه‌ای شد برای هر منافق و ملحد و زندیقی که در صدد ویرانی و تخریب اسلام بود و از این راستا باورها و معتقداتی داخل مسلمین نمودند که بکلی از آن بیگانه بود لیکن خود را در قالب تشیع مخفی می‌نمودند و با مرور زمان این آراء گسترده گردیده و ابن سبأ نیز بعد از خود پیروان و خلفای بسیاری پیدا کرده‌است.

تشیع در عهد علی جز به معنای موالات و نصرت نبود و هرگز شامل باورها و معتقدات امروزی شیعه نمی‌بود و در ضمن اطلاق کلمه شیعه نیز مخصوص پیروان علی نبود و برای دیگران هم به کار می‌رفت و لیکن حوادث دردناکی که بر بعضی از اهل بیت گذشت از طرف دشمنان دین مورد سوء استفاده قرار گرفت و با مکر و توطئه در لباس تشیع و غیره به چیزهایی دست یافتند که در میدان جنگ از دسترسی به آن عاجز شده بودند و در صفحات آینده چگونگی این سوء استفاده و تغییر را مفصلاً بررسی خواهیم کرد.

تعریف اهل بیت

اهل بیت به خانواده رسول خدا ﷺ گفته می‌شود. ولی شیعیان بر خلاف عرف و زبان عربی آن را فقط به دوازده امام خود اختصاص می‌دهند. پس لازم است که به ریشه‌یابی این کلمه مرکب برویم تا بدانیم که اهل بیت چه کسانی هستند؟ و مقصود از آنها کیست؟

اهل بیت^(۱) مرکب از اهل و بیت است، یعنی ساکنان خانه و صاحب قاموس می‌گوید: «أهل الأمر، ولاته» یعنی حاکمان و اهل بیت، یعنی ساکنان بیت و اهل مذهب یعنی کسانی که به آن ایمان دارند. و اهل مرد یعنی همسرش و اهل پیامبر

۱- منبع اصلی این بحث کتاب الشیعة وأهل البیت: ص ۱۳-۱۵: احسان الهی ظهیر.

یعنی همسران و دختران و دامادش علی^(۱). و اهل هر پیامبری یعنی امتش^(۲) و زبیدی می‌گوید: اهل مذهب یعنی معتقدان به آن و اهل مرد یعنی همسر و فرزندان و این آیه را ﴿وَسَارَ بِأَهْلِهِ﴾ [القصص: ۲۹] به همسرش تفسیر نموده‌است و اهل برای پیامبر، یعنی همسرانش و دخترانش و دامادش علی و یا زنانش. و گفته شده‌است که: اهل او یعنی مردانی که آل او هستند و نوه‌ها و ذریه او نیز داخل آن می‌گردند و از این جمله است گفته خداوند: ﴿وَأُمُّ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَأَصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾^(۳)، و ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾^(۴)، و ﴿رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾^(۵).

و اهل هر پیامبری امت و اهل ملت اوست، و از این جمله است گفته خداوند: ﴿وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ﴾^(۶). و راغب و مناوی می‌گویند: اهل مرد کسانی هستند که از نظر نسب و یا دین و امثال آن مثل یک کار و صنعت و خانه و شهر با او جمع می‌شوند، اهل مرد کسانی هستند که یک خانه آنها را جمع می‌کند، سپس مجاز آن گرفته شده و گفته می‌شود که: اهل بیت مرد کسانی هستند که یک نسب آنها را جمع کند، و به طور مطلق در خانواده پیامبر ﷺ شناخته شده‌است تا اینکه می‌گوید: آل خداوند و رسولش، اولیاء و انصار او هستند^(۷).

ابن منظور افریقایی می‌گوید: اهل مذهب کسانی هستند که بدان ایمان دارند و اهل حکومت (امر) والیان آن هستند و اهل مرد افراد بخصوص او هستند، و اهل بیت

۱- احسان الهی ظهیر می‌پرسد که این تخصیص فقط برای علی از کجا آمده‌است، و چرا دامادهای دیگر پیامبر شامل اهل نشوند، مثل عثمان که دو دختر پیامبر را پی در پی به همسری داشت، و ابی‌العاص بن ربیع همسر زینب و برای چه عموی پیامبر عباس بن عبدالمطلب و فرزندان داخل اهل نشوند؟!

۲- القاموس: فیروز آبادی: ص ۴۳۲ ج ۳.

۳- طه: ۱۳۲. ترجمه: «و خانواده‌ات را به نماز فرمان ده و بر [گزاردن] آن شکیبایی ورز»

۴- الأحزاب: ۳۳. ترجمه: «جز این نیست که خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما، ای اهل بیت دور کند»

۵- هود: ۷۳. ترجمه: «بخشایش خداوند و برکاتش بر شما، اهل این خانه باد»

۶- مریم: ۵۵. ترجمه: «و خانواده‌اش را به [گزاردن] نماز و [پرداخت] زکات فرمان می‌داد»

۷- تاج العروس: زبیدی.

پیامبر ﷺ همسران و دختران و همسر دخترش یعنی علی علیه السلام می‌باشد، و گفته شده‌است: همسران پیامبران علیهم السلام و اهل هر پیامبری امت اوست، تا اینکه می‌گوید: اهل مرد همسرش می‌باشد و متأهل شد یعنی ازدواج کرد و تأهل یعنی ازدواج و اهل یعنی متزوج^(۱).

جوهری می‌گوید: «اهل فلان» یعنی فلانی ازدواج کرد^(۲) و زمخشری در أساس البلاغة می‌گوید: تأهل: ازدواج کرد^(۳)، و خلیل می‌گوید: اهل مرد یعنی همسرش و تأهل یعنی ازدواج و اهل مرد، یعنی مخصوص‌ترین افراد او، و اهل بیت یعنی ساکنان آن و اهل اسلام یعنی کسانی که به آن ایمان دارند^(۴).

راغب اصفهانی می‌گوید: «اهل شخص کسانی هستند که نسب و یا دین و امثال آن مثل صنعت و خانه و شهر آنها را با هم جمع می‌کند و اهل شخص در اصل کسانی هستند که یک مسکن و خانه آنها را جمع می‌کند، سپس مجازاً به کسانی گفته می‌شود که یک نسب آنها را به هم پیوند دهد، و در خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله شهرت یافته است، چون در قرآن درباره همسران او آمده‌است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ [الأحزاب: ۳۳]»^(۵).

و درباره لفظ آل می‌گوید: «آل مقلوب از اهل است... و برای کسانی به کار می‌رود که ویژگی ذاتی یا نزدیکی و قرابتی و یا ولایتی با فردی دارند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَلِ إِبْرَاهِيمَ وَأَلِ عِمْرَانَ﴾ [آل عمران: ۳۳]، و می‌فرماید: ﴿أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ [التؤمن: ۴۶]. و آل پیامبر اقارب او هستند، و گفته شده‌است که عالمانی هستند که او را می‌شناسند»^(۶).

۱- لسان العرب: ابن منظور ص ۲۸-۳۰ ج ۱۱.

۲- الصّحاح: جوهری ۱۶۲۹/۴.

۳- أساس البلاغة ص ۱۱.

۴- مقایس اللغة: احمد بن فارس ۱۵۰/۱.

۵- المفردات فی غرائب القرآن ص ۲۸.

۶- المفردات فی غرائب القرآن ص ۲۹ و ۳۰.

محمد جواد مغنیه شیعی معاصر می‌گوید: اهل بیت ساکنان آن هستند، و آل شخص خانواده او و اهل او هستند، و لفظ «آل» جز برای شخصی که موقعیتی دارد به کار نمی‌رود، و ذکر اهل بیت در دو آیه قرآن آمده‌است: اوّل در آیه ۷۳ سوره هود که می‌فرماید: ﴿رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَتُهُ عَلَيكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ «رحمت و برکات الهی بر شما اهل بیت باد»، و دوّم در آیه ۳۳ سوره احزاب است که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ «همانا خداوند می‌خواهد که ناپاکی را از شما اهل بیت (ساکنان خانه) بردارد و شما را پاک و پاکیزه نماید»، و مفسران اتفاق دارند که آیه اوّل در مورد اهل بیت ابراهیم خلیل و آیه دوّمی در مورد اهل بیت محمد بن عبدالله می‌باشد و بر اساس قرآن مسلمانان لفظ اهل بیت و آل بیت را برای خانواده محمد ﷺ به کار می‌برند، و این لفظ برای آنها علم گردیده‌است و مسلمانان در تعداد همسران پیامبر اختلاف نظر دارند و به هر حال ۳۷ سال با همسران خودش بسر برد، و... مسلمانان اتفاق نظر دارند که علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام از اهل بیت می‌باشند^(۱).

و از همه این‌ها روشن می‌شود که اهل بیت در اصل به همسران گفته می‌شود و سپس برای فرزندان و نزدیکان و اقارب مجازاً به کار برده می‌شود و این چیزی است که از قرآن کریم ثابت می‌شود، همچنانکه این لفظ در داستان خلیل الله (ابراهیم) علیهم‌السلام آمده‌است، در وقتی که قاصدان الهی برای ابراهیم بشارت آوردند که خداوند در سیاق سخن می‌فرماید: ﴿وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَقٍ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَقٍ يَعْقُوبُ﴾ ﴿۷۱﴾ «و آن زن ایستاده و خندید، پس او را به اسحاق بشارت دادیم و پس از اسحاق به یعقوب، زن گفت: وای بر من، آیا در این پیرزنی می‌زایم و این شوهر من نیز پیر است؟ این چیز عجیبی است، گفتند: آیا از فرمان خدا تعجب می‌کنی؟

رحمت و برکات خدا بر شما (ای) اهل خانه (اهل بیت) ارزانی باد، او ستودنی و بزرگوار است.»

خداوند عزّ و جلّ این لفظ اهل بیت را با زبان ملائکه‌اش دربارهٔ همسر ابراهیم به کار برده‌است، و علمای شیعه و مفسران آنها امثال طبرسی^(۱) و کاشانی^(۲) نیز به این اعتراف نموده‌اند اگرچه بعد از آن به تأویل‌های دیگری روی آورده‌اند. و همچنین خداوند در مورد همسر موسی می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ﴾ [الفصص: ۲۹] «چون موسی مدّت را به سر آورد و با زنش روان شد...».

پس مراد از اهل موسی عليه السلام همسر او می‌باشد. و مفسران شیعه در این مورد اتفاق نظر دارند و طبرسی می‌گوید که: مقصود از اهل موسی در سورهٔ نمل همسر او می‌باشد^(۳).

و همچنین لفظ اهل بیت در قرآن مجید در سورهٔ احزاب/ ۳۳ نیز آمده‌است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ «همانا خداوند می‌خواهد ناپاکی را از شما (ای) اهل بیت دور کند». این لفظ (اهل بیت) جز در سیاق داستان همسران پیامبر ص نیامده است: ﴿يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ لَسْتَنْ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿۳۳﴾ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿۳۴﴾ وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿۳۵﴾﴾ [الأحزاب: ۳۲-۳۴]، «ای زنان پیامبر، شما همانند دیگر زنان نیستید، اگر از خدا بترسید، پس به نرمی سخن مگوئید تا آن مردی که در قلب او مرضی است به طمع افتد، و سخن پسندیده بگوئید، و در خانه‌های خود بمانید، و چنانکه در زمان پیشین جاهلیت می‌کردند، زینت‌های خود را آشکار نکنید و نماز بگذارید و زکات بدهید و از خدا و پیامبرش

۱- مجمع البیان ۱۸۰/۳.

۲- منهج الصادقین ۹۳/۴.

۳- مجمع البیان ۲۱۱/۴، سوره نمل و تفسیر قمی ۲۵۰/۴ سوره قصص و عروسی حویزی: نور الثقلین

۱۲۶/۴ و کاشانی: منهج الصادقین ۹۵/۷.

اطاعت کنید، ای اهل بیت، خدا می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را پاک دارد، و آیات الهی و حکمت را که در خانه‌های شما تلاوت می‌شود متذکر شوید همانا خدا لطیف و خبیر است». برای کسی که اولین بار این آیات را تلاوت می‌کند به طور بدیهی آشکار می‌شود که این لفظ اهل بیت جز برای همسران پیامبران به کار برده نشده‌است، چون در صدر آیه و ماقبل و مابعد آن همگی خطاب به همسران پیامبر می‌باشد. و ابن ابی حاتم و ابن عساکر از روایت سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده‌اند که: این آیه فقط برای همسران پیامبر نازل شده‌است^(۱).

و امام شوکانی در تفسیر خود می‌گوید: ابن عباس و عکرمه و عطاء و کلبی و مقاتل و سعید بن جبیر گفته‌اند که: لفظ اهل بیت که در این آیه وارد شده‌است فقط همسران پیامبر می‌باشند و گفته‌اند که: مراد از بیت (خانه) خانه پیامبر و محل سکونت همسران او می‌باشد^(۲).

و در حدیث بخاری هم آمده‌است که پیامبر ﷺ داخل حجره عائشه رضی الله عنها شد و گفت: «السَّلام علیکم أهل البيت ورحمة الله» «سلام بر شما ساکنان خانه و ...» عائشه گفت: «وعلیک السَّلام ورحمة الله وبرکاته»^(۳)، و أيضاً مراد از بیت، خانه پیامبر ﷺ می‌باشد که با همسرانش در آن می‌زیست.

حاصل اینکه مراد از اهل بیت در اصل و حقیقت همسران پیامبر ﷺ می‌باشند و فرزندان و عموها و فرزندان‌شان نیز مجازاً داخل این کلمه می‌شوند، همچنانکه آمده‌است که پیامبر ﷺ فاطمه و حسنین و علی را داخل کساء^(۴) خود نموده و گفته‌است: خدایا این‌ها اهل بیت من می‌باشند تا آنها را مشمول آیه گرداند، همچنانکه عمویش عباس و فرزندان‌ش را در زیر عبای خود قرار داد تا شامل آیه شوند. و در بعضی روایات آمده‌است که همه بنی هاشم داخل در کلمه اهل بیت پیامبر ﷺ می‌باشند.

۱- الشیعة وأهل البيت، احسان الهی ظهیر ص ۱۸ و ۱۹.

۲- تفسیر فتح القدیر: شوکانی ۲۷۰/۴.

۳- بخاری، کتاب التفسیر.

۴- بسیاری از حدیث شناسان حدیث کساء را موضوع و مجعول دانسته‌اند، مراجعه شود به تبذیر الظلام وتنبیه النیام از شیخ ابراهیم سلیمان الجبهان ص ۵۰۶ و ۱۴۷ که دلایل متعددی بر جعل بودن این روایت ارائه نموده است.

لیکن شیعیان بر خلاف این رفته و معانی لغوی و قرآنی را در نظر نگرفته و اهل بیت پیامبر را در چهار نفر مخصوص کرده‌اند: علی و فاطمه و حسن و حسین، و بقیه را خارج نموده‌اند و دوباره روش دیگری هم اختراع کرده‌اند و تمام اولاد علی غیر از حسنین را از اهل بیت اخراج نموده‌اند. مثلاً بقیه فرزندان علی مثل محمد بن حنفیه و ابوبکر و عمر و عثمان و عباس و جعفر و عبدالله و عبیدالله و یحیی و فرزندان آنها را از زن و مرد نیز از اهل بیت نمی‌دانند، و دختران علی که تعدادشان ۱۸ یا ۱۹ نفر به اختلاف روایات می‌باشند همه را نیز از اهل بیت اخراج نموده‌اند، و حتی دختران فاطمه دختر رسول خدا ﷺ را نیز از اهل بیت نمی‌دانند، زینب و امّ کلثوم و فرزندان آنها را از اهل بیت نمی‌شمارند، این روش عجیبی است، و همچنین فرزندان حسن بن علی را از اهل بیت خارج می‌دانند و همچنین فرزندان حسین را که با آنها همفکر نیستند از اهل بیت خارج کرده‌اند!! و لهذا بسیاری از فرزندان حسین را متهم به فسق و فجور و دروغ و حتی کفر و ارتداد نموده‌اند.

و سه دختر پیامبر را نیز غیر از فاطمه و فرزندان آنها را هم از اهل بیت خارج کرده‌اند. این چه تقسیم ظالمانه‌ای است، که نه بر وفق زبان عرب است و نه با عرف عرب می‌خواند. پس با تعبیر دقیق و صریح به قول شیخ احسان الهی ظهیر شیعیان جز نصف شخصیت فاطمه و نصف شخصیت علی و نصف شخصیت حسن و بقیه ائمه تسعة خود را نمی‌بینند!^(۱)

اینست مفهوم حقیقی اهل بیت در میان شیعیان، و آنست معنای درست اهل بیت که ما ذکر کردیم.

فصل دوم:

تشیّع و شیعیان اوّلیه^(۱)

چنانکه قبلاً گفته شد کاربرد واژه شیعه و تشیع در صدر اسلام جز در معنای اصلی آن که عبارت از دوستی و پیروی و همکاری می‌بود چیز دیگری نبود، و کاربرد سیاسی آن نیز جز بر احزاب مخالفی که در مسائل حکومت و خلافت اختلاف نظر داشتند رخ نمی‌داد، و کاربرد آن بعد از شهادت عثمان در وقت اختلاف علی و معاویه رضی الله عنهما شایع شد که به انصار علی شیعیان علی و به انصار معاویه شیعیان معاویه گفته می‌شد، و امروز دقیقاً به معنای حزب بکار برده می‌شود. حزب (شیعه) علی او را برای خلافت شایسته می‌دانستند و در مقابل معاویه از علی طرفداری و حمایت می‌کردند، و حزب (شیعه) معاویه به خاطر اینکه قاتلان عثمان در ارتش علی جای گرفته بودند به آن احقیّت اعتراف نمی‌کردند و می‌گفتند: اگر علی آنها را قصاص نموده و از دم شمشیر بگذراند به خلافت او گردن نهاده و با او بیعت خواهند نمود. چنانکه مؤرّخان روایت کرده‌اند، معاویه در جواب کسانی که از طرف علی رضی الله عنه، معاویه را به پیوستن به جماعت و طاعت می‌خواندند پاسخ داد:

أما بعد، شما مرا به طاعت و جماعت خوانده اید، اما جماعت که با ما می‌باشد، و اما اطاعت، چگونه از مردی پیروی نمایم که در کشتن عثمان کمک نموده است، و او می‌پندارد که او را نکشته است. و ما گفته‌ایم او را ردّ نمی‌کنیم و او را متّهم نمی‌نمائیم، لیکن به قاتلان عثمان پناه داده است، آنها را به ما بدهد تا آنها را بکشیم و سپس ما به طاعت و جماعت در خواهیم آمد^(۲).

۱- منبع اصلی این فصل از کتاب (الشیعة والتشیع، فرق و تاریخ) از علامه شهید احسان الهی ظهیر می‌باشد که از علمای بزرگ پاکستان بود و نوشته‌های تحقیقی متعدّدی در مورد مذاهب و فرق دارد و به دست تروریست‌های مزدور رژیم ایران در پاکستان ترور شد.

۲- البداية والنهاية: ابن کثیر ج ۷ ص ۲۵۷ چاپ بیروت، تاریخ طبری ج ۵ ص ۶، الکامل: ابن اثیر ج ۲/۲۹۰.

و به ابوالدرداء و ابوامامه که فرستادهٔ علی بودند نیز پاسخ داد: به او بگوئید: قاتلان عثمان را به ما بدهد، من اولین کسی هستم که از اهل شام با او بیعت خواهم کرد^(۱).
و هنگامی که علی، جریر بن عبدالله را به سوی معاویه فرستاد و از او تقاضای بیعت نمود: معاویه عمرو بن عاص و بزرگان اهل شام را خواسته با آنها مشورت نمود، آنها از بیعت امتناع نمودند مگر اینکه یا علی قاتلان عثمان را قصاص نماید و یا آنها را در اختیارشان گذارد تا قصاص نمایند^(۲).

و هنگامی که ابوالدرداء و ابوامامه پیش علی بازگشته این خبر را به علی رساندند، علی گفت: این‌ها هستند که می‌بینید! گروه‌های زیادی بیرون آمده و همگی می‌گفتند: ما قاتلان عثمان هستیم، هر که خواست ما را دور بیاندازد!^(۳)

ما اینجا در صدد تحلیل و تاریخ نویسی و علل جنگ دو گروهی نیستیم که پیامبر هردو آنها را گروهی بزرگ از مسلمین نامیده است^(۴) که هریک از این دو گروه شیعهٔ علی و شیعهٔ معاویه نام گرفته بودند، و اختلاف بین آندو فقط یک اختلاف سیاسی بود، شیعیان علی او را با توجه به سوابق درخشانده اش اُحق و برتر می‌دانستند چرا که بیعت با مشورت اهل حلّ و عقد از مهاجران و انصار نیز به اتمام رسیده بود^(۵)، و گروه دیگری معاویه را شایسته‌تر می‌دانستند چون خواستار خون امام مظلوم عثمان بن عفّان رضی الله عنه بود که هم خلیفهٔ سوم مسلمین بود و هم داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

همچنان لفظ تشیع بر یک حزب متحد بین علی و بنی عبّاس به عنوان شیعیان آل محمّد در مقابل شیعیان بنی امیه اطلاق می‌شد و این بیانگر یک نظریهٔ سیاسی دربارهٔ

۱- البداية والتهایة ۲۵۹/۷.

۲- البداية والتهایة ۲۵۳/۷.

۳- البداية والتهایة ۲۵۹/۷ (عذر علی رضی الله عنه این بود که در آن شرایط، با وجود اینهمه مدعیان قتل عثمان، چگونه می‌توان آنها را قصاص کرد؟!).

۴- پیامبر این جمله را در مدح حضرت حسن فرموده است که بین دو گروه بزرگ از مسلمانها خداوند او را سبب صلح آنها می‌گرداند.

۵- و خود علی در نامه ۶ نهج البلاغه (ص ۳۶۷) سند و مدرک امامت خود را همین بیعت دانسته است، نه امر آسمانی و می‌فرماید که: «شوری از آن مهاجران و انصار است، و اگر بر کسی اتفاق نموده و او را به امامت اختیار نمایند، رضای الهی در همان است، و اگر کسی با طعن و بدعت بر آنها خروج نماید او را باز گردانده و اگر امتناع نماید با او به خاطر پیروی از راه غیر مؤمنان قتال نمایند».

أحقیق کسی می‌بود که متولی حکومت می‌گشت، و ما می‌دانیم که اولین خلاف بعد از وفات رسول خدا ﷺ در مورد خلافت و امامت مسلمین رخ داد، لیکن با بیعت ابوبکر رضی الله عنه مسئله حل شد، و بعد از او با عمر رضی الله عنه سپس با عثمان رضی الله عنه و سپس با علی رضی الله عنه بیعت گردید، و مردم در مورد علی اختلاف نمودند، کسانی منکر خلافت و امامت او گشتند و کسانی بی‌طرف شدند و گوشه نشینی اختیار نمودند و کسانی معتقد به خلافت او گشته و از او حمایت می‌کردند. و در روزگار علی رضی الله عنه نیز در مورد طلحه و زبیر رضی الله عنهما و جنگ آندو با علی و جنگ با معاویه اختلاف و دو دستگی رخ داد^(۱).

همه اختلاف نظرها که رخ می‌داد، مثل اختلاف رأی در موضع دفن رسول خدا، و یا جنگ با مانعین زکات، با بازگشت به قرآن و سنت این اختلاف نظرها برطرف می‌شد، جز اختلافی که هرگز حل نشد و به پایان نرسید و مسلمانان را به دو گروه بزرگ تقسیم نمود و دشمنان دین بیشترین سوء استفاده را از آن کردند که اختلاف بین علی و معاویه بود و تکرار می‌کنیم که این اختلاف سیاسی باعث نشد که هیچکدام مذهب جدیدی ایجاد نموده و باورهای جدیدی داخل دین نماید، و یا ثوابت قرآن و سنت را انکار کند، و حتی برعکس آنچه که شیعیان بعدها ساختند، در میان مهاجران و انصار و یاران پیامبر هیچگونه دشمنی و بغض و کینه و دو دستگی و تعصب‌های قبیله‌ای و نژادی و قومی وجود نداشت.

به ویژه این نکته قابل ذکر است که شیعیان اولیه علی این باورها و اعتقادات شیعیان امروزی را که مبنای آن بغض یاران رسول و همسران او و تحریف قرآن و انکار سنت می‌باشد نداشتند، چرا که این باورها را احزاب سرّی یهود به رهبری عبدالله بن سبا یمنی وارد تشیع نمودند تا با اسلام کاری کنند که با مسیحیت کردند، و همچنانکه پولس یهودی الأصل نصرانیت را ویران کرد و دین جدیدی برای آنها به جای دین حضرت مسیح ساخت، ابن سبا نیز همین تجربه را می‌خواست در اسلام تکرار کند، و لباس تشیع پوشید، و بنا براین تشیع را بطور کلی دگرگون کرد که این تغییر و دگرگونی را در صفحات آینده کتاب مفصلاً شرح خواهیم داد.

در اینجا این موضوع قابل ملاحظه است که اختلاف دردناکی که بین علی و معاویه رخ داد به تکفیر و تفسیق و قطع صلّه دائمی و بغض همیشگی نیانجامید (آن

چنانکه شیعیان ترسیم نموده‌اند!) بلکه هریک از دو حزب معتقد به اسلام و ایمان طرف دیگر بودند و سعی در اصلاح ذات البین می‌نمودند و کاری را که امام حسن انجام داد در همین راستا بود و اگر چنانکه مدعیان امروزی تشیع می‌پندارند امام حسن معتقد به کفر و یا فسق معاویه و شیعیانش می‌بود با آنها صلح نمی‌کرد، و با او بیعت نمی‌نمود، و نیز با آنها وصلت و دامادی نمی‌داشت^(۱).

خلاصه موضوع اینکه مدلول و معنای تشیع اولیه باورهای مخصوص و افکار دسیسه آمیزی نبود، و شیعیان اولیه جز یک حزب سیاسی نبودند که با علی هم فکر بودند، اما بعد از شهادت علی کرم الله وجهه و تنازل حسن از خلافت و صلح او با معاویه^(ع)، پیروان علی مطیع معاویه گشتند، همچنانکه امام حسن و امام حسین و فرمانده لشکر آنها قیس بن سعد علناً این کار را انجام داده و کتب شیعه به تفصیل آن را آورده است^(۲)، و بعد از آن، شیعیان به رهبری حسن و حسین پشت سر معاویه و شیعیان او نماز خوانده و از آنها هدایا قبول می‌کردند و به دیدار آنها می‌رفتند^(۳).

اما بعد از آن عصر تشیع به کلی تغییر کرده و دگرگون شد، و از آراء یهودی و مسیحی و زرتشتی متأثر گردید و به خاطر رسیدن به کرسی حکومت و انتقام از حکام مسلمان در دام مکر و توطئه یهودیان و زرتشتیان و غیره افتاد و از کسانی که تظاهر به اسلام نموده لیکن در باطن توطئه می‌چیدند متأثر شد و سردسته این فتنه بازان عبدالله بن سبا یهودی بود که بسیاری از پیروان او در لشکر علی جای گرفتند، و بعضی هم در لشکر معاویه رخنه کردند، لیکن به هر حال پیروان ابن سبا نه شیعه علی بودند و نه شیعه معاویه. بلکه گروه مستقلی بودند که دارای مختصات و برنامه‌های خاص خودشان بودند و از آب گل آلود ماهی می‌گرفتند، و همین‌ها بودند که هر وقت دو گروه به صلح نزدیک می‌شدند، آتش فتنه می‌دمیدند، اگرچه آنها تظاهر به تشیع می‌کردند لیکن کارشان و برنامه منظمشان خرابکاری و فساد و افساد بود و حتی

۱- این موضوع را در فصل خاصی بررسی خواهیم نمود.

۲- رجال الکشی ص ۱۰۲ منتهی الآمال ص ۳۱۶، جلاء العیون / مجلسی ۳۵۹/۱.

۳- البداية والتهایة ۱۵۱/۸-۱۵۰، جلاء العیون : ص ۳۷۶. فروع الکافی : کتاب العقیقة ج ۶/ص ۱۹،

طبقات ابن سعد ۸۶/۵.

بعضی از محققان^(۱) آنها را اساس و بنیاد خوارج نیز می‌دانند که هم علی و هم عثمان و هم معاویه را تکفیر نمودند.

چراکه هم و غم آنها فقط اسقاط خلافت عثمان نبود بلکه هدف آنها از بین بردن دولت نوپای اسلام و توقّف فتوحات اسلامی بود، که در واقع این همان برنامه یزدگرد بود که در کنفرانس شهر دماوند اعلان کرد که سربازان عمر را باید در داخل خانه‌شان مشغول نمود^(۲). و بنا براین وقتی که توانستند آتش فتنه را در عهد عثمان روشن کنند و او را به شهادت برسانند بر خود علی نیز شوریدند، و با او جنگیدند، و این موضوعی است که جز معاند و مجادل و منکر حق و یا نادان و جاهل آن را بدون علم انکار نمی‌کند.

آنچه که قابل تردید نیست اینکه شیعیان اولیه و مخلص از این فتنه جویان مبرّی بودند همچنانکه امام و رهبرشان از آنها بیزار بود و تبری می‌جست. لیکن شیعیان علی غالباً بی‌وفا و ترسو و تنبل و دور از شجاعت و جوانمردی بودند، برعکس شیعیان عثمان و یا شیعیان معاویه که وفاء و اخلاص و مردانگی و امانت در آنها غالب بود و بنابر این علی علیه السلام با جرأت و شجاعت بی‌مانندش از دست شیعیانش شکوه داشته و آه و ناله می‌کرد و می‌گفت: ای نامردان و بزدلان کاش که شما مرا نمی‌شناختید و من با شما آشنا نمی‌شدم ... خدا شما را بکشد، قلب مرا پر از غم کردید و با عصیان خود رأی مرا تباه نمودید تا حدّی که قریش می‌گوید: فرزند ابوطالب در جنگ خبره نیست^(۳). و در مقارنه با شیعیان معاویه می‌گوید: به خدا قسم که این‌ها نه به خاطر اینکه بحق سزاوارترند بر شما غلبه می‌کنند بلکه به خاطر اطاعتشان از باطل و اطاعت از رهبرشان و کوتاهی شما از حقّ من بر شما پیروز میگردند، ملّت‌ها از ظلم رهبران خود می‌ترسند و من از ظلم رعیت خود بیم دارم، شما را به جهاد خواندم نپذیرفتید و به شما ندا دادم نشنیدید، و مخفیانه و علنی برایتان پیغام فرستادم گوش ندادید، نصیحتتان کردم قبول نکردید ... کاش معاویه ده تن از شما را با یکی از افرادش عوض می‌کرد^(۴).

۱- الشّیعة والتّشیع.

۲- تبديد الظّلام وتنبیه النّیام: شیخ ابراهیم سلیمان الجهبان ص ۴.

۳- نهج البلاغة: ص ۶۷. (خطبه ۲۷)

۴- عمدة الطالب فی أنساب آل ابی طالب ص ۱۵.

بزرگترین دلیل خذلان و کوتاهی شیعیان علی اینست که برادر بزرگتر علی علیه السلام، به نام عقیل که از بزرگان شیعیان او بود، علی را ترک نمود و به معاویه پیوست^(۱).
 اما با حسن و حسین چه نمودند؟ که نمی‌شود وقایع تاریخی را مخفی نمود، و شاید بحث مستقلاً در این زمینه لازم باشد، و اما از عدم صدق و امانت و راستی شیعیان علی، همین بس که یکی از پیروان جعفر بن محمد صادق اعتراف نموده است به طوری که در کافی روایت می‌کند: «به ابو عبدالله گفتم که: من از کسانی تعجب می‌کنم که موالی شما نیستند و ولایت فلان و فلان را دارند، و دارای صدق و امانت و وفاء می‌باشند، و افرادی ولایت شما را دارند لیکن آن صدق و امانت و وفا را ندارند می‌گوید: ابو عبدالله برخاست و خشمگین بر من خیره شد و گفت: هرکس به ولایت امامی که از طرف خدا نیست روی بیاورد دین ندارد و کسی که به ولایت امام الهی ایمان بیاورد مورد سرزنش نیست»^(۲).

از قرن دوم هجری به بعد شیعه امامی که از غلات-افراطیون - افراطیون - نباشد وجود ندارد، برای اینکه آن چه که سابقاً در نزد آنها غلو شمرده میشده بعد از آن - بقول ممقانی شیعی - از ضروریات مذهب گشته است، لهذا شیخ ابراهیم جبهان می‌گوید: هر شیعی در روی زمین یا در بطن آن یک سبأی می‌باشد، برای اینکه از آرائی پیروی می‌کند بانی و مؤسس آنها ابن سبأ بوده است، همچنانکه به هر نصرانی که از پولس پیروی کند پولسی گفته می‌شود، و هکذا به هرکس که از اسلام پیروی کند - تابع هر مذهب فقهی باشد - مسلمان گفته می‌شود، هکذا هرکس که پیرو رض و تشیع باشد یک ویرانگر ملحد صفت می‌باشد ولو اینکه سبأی یا امامی یا خطابی یا اسماعیلی یا بیانی و... باشد، برای اینکه انسان در نزد آنها یک شیعه درست شمرده نمی‌شود مگر اینکه به اسلام و حاملان آن و کتاب آن و راویان سنت پیامبر شک و تردید نماید.

تشیع و سبأیه

شیعیان اولیه با تمام اوصافی که داشتند و علی نارضایتی خود را از آنها کتمان نمی‌کرد، لیکن در بقیه افکار و عقائد با بقیه مسلمانان اختلافی نداشتند، و نه قائل به

۱- أصول الكافي ۲۷۳/۱.

۲- أصول الكافي ۲۳۷/۱، و الشیعة والتشیع ص ۴۳.

تحریف قرآن بودند و نه مثل خمینی می‌گفتند که: هرکس ادعا کند قرآن قابل فهم است غرق در جهل است و قرآن را جز امام معصوم کسی دیگر نمی‌فهمد. و نه منکر سنت پیامبر بودند و نه بقیه یاران پیامبر را تکفیر می‌کردند و منکر فضائل آنها بودند، و مذهب خاصی غیر از مذهب بقیه مسلمانان نداشتند و نه مراسم و عبادت‌های خاصی داشتند و نه سینه زنی‌ها و زنجیرزنی‌ها و قبر پرستی و تقلید و خمس و متعه و غیرذلک در میان آنها رواج داشت، بلکه با بقیه مسلمانان و پشت سر آنها نماز می‌خواندند، و تحت امارت آنها به حج می‌رفتند و با دختران آنها ازدواج می‌کردند و دختران خود را به ازدواج آنها در می‌آوردند، جز کسانی که از افکار دسیسه‌آمیز و از توطئه‌های یهودی متأثر شدند و از راه مستقیم و از راه علی و شیعیانش خارج شدند، مثل خوارج و سبایه، و در اسلام دینی درست نمودند که نه در قرآن از آن خبری هست و نه پیامبر درباره آن چیزی گفته است.

چنانکه گفتیم از هیچ یک از شیعیان اولیه غیر از این نقل نشده است، لیکن بعد از شهادت امام حسین علیه السلام تشیع عوض شد و بسیاری از آنها از افکار و آرائی متأثر شدند که سموم خطرناک آن را ابن سبأ و سبایه و مجوسیان و بقیه فریق ضاله منتشر کرده بودند. و اینجا بود که تفرق و تشتت در میان آنها شروع شد، کسانی چنان غلو کردند که از هر حدودی متجاوز بود و آنها غلات-افراطیون- نامیده شدند^(۱)، و افرادی در این باطل راه وسط پیش گرفتند و معتدل نامیده شدند، که البته اعتدالی بود در آن باطل، و نه اینکه اعتدال در حق و حقیقت باشد، لیکن همگی در یک چیز مشترک شدند و آن اینکه دنباله‌رو افکار ابن سبأ گردیدند، جز شیعیان اصلی مثل غالب پیروان زیدبن علی علیه السلام که از سبایه تبری جستند.

این توطئه‌ای بود که با مشارکت زرتشتیان^(۲) و یهودیان یمن، رشته‌های آن با تمام زیرکی چیده شده بود و از شهادت عمر علیه السلام آغاز شد و بعد از آن به شهادت عثمان علیه السلام و به شهادت خود علی علیه السلام انجامید، و در نهایت وحدت مسلمین را متفرق کرد و تا کنون نیز این تفرقه و دو دستگی ادامه دارد، و پرده‌داران تقیه و خمس و قبرپرستی به شدت

۱- شیعیان امروزی خود می‌گویند که: تمام آنچه که جزو غلو شمرده می‌شد، امروزه از ضروریات مذهب شده است، در صورتیکه امام جعفر صادق می‌گوید: غلات-افراطیون- از یهود و نصاری بدتر می‌باشند.

۲- نقش زرتشتیان ایرانی و همکاری آنها با یهود نیاز به بحث و کتاب مستقلی دارد.

از وحدت حقیقی مسلمین (اگر چه سنگ آن را به سینه می‌زنند) و دوری از خرافات (که نانشان در آنست) می‌ترسند و هر مصلح و عالم شیعی که تا کنون به راه دین حقیقی گام برداشته‌است، طعمهٔ ترور و خیانت‌های روحانیت خرافی شده‌است. هدف اصلی توطئه که بدان اشاره شد و ریشهٔ یهودی داشت عبارت بود از تفریق وحدت مسلمین و نشر فتنه‌ها و خونریزی و شمشیرکشی در میان مسلمانها و افساد دین و خراب کردن و تحریف و تبدیل آن، و نشر الحاد و اباحی گری و بدعت تا اینکه شریعت الهی معطل بماند و تشیع بعدها که منحرف شد تمام این کارها را به بهترین شکلی در زیر لفافه صدها بدعت انجام داد، و نظام شرک آلود کنونی ایران بهترین مثال می‌باشد که بنا به اعترافات سردمداران خود نظام هفتاد تا هشتاد در صد مردم بیدین شده‌اند.

بنا بر این امام اسفرائینی^(۱) از قدیم گفته‌است که: هدف این‌ها اسقاط تکالیف شرعی بود لیکن پیش عوام بهانه می‌جویند که این قرآن و این شرع تحریف شده‌است و درست آن نزد مهدی غائب می‌باشد^(۲)!

تا کنون ما اشاره‌های فراوانی به ابن سبأ کرده‌ایم، حال بی‌مناسبت نیست که بدانیم او کیست و مورخان و فرقه‌شناسان از مسلمانان و غیر مسلمانان دربارهٔ او چه گفته‌اند و چرا بعضی‌ها در قرن بیستم منکر شخصیت او گشته‌اند؟

عبدالله بن سبأ و سبأیه

امام ابوالحسن اشعری راجع به ابن سبا می‌گوید:

عبدالله بن سبا از یهودیان یمن بود که به خاطر اینکه دین جدید نفوذ و سلطهٔ یهودیان را در مدینه و حجاز از بین برد، ناراضی بود. در زمان عثمان رضی الله عنه اسلام آورد، سپس سرزمین‌های حجاز و بصره و کوفه و شام را در نوردید و هر جا که می‌رفت سعی در گمراهی سبک سران و بی‌عقلان می‌نمود، لیکن موفق نمی‌شد تا اینکه وارد مصر شد و نظر آنها را به گفته‌های خود جلب نمود و گفت: من در شگفتی که شما می‌گویید عیسی بن مریم به این دنیا باز می‌گردد و رجعت محمد را تکذیب می‌کنید، همچنان

۱- ابوالمظفر شاهپور بن طاهر که نظام‌الملک او را در نظامیه معین نمود و دارای تألیفات مهمی در تفسیر و اصول فقه می‌باشد.

۲- التّبصیر فی الدّین: اسفرائینی ص ۴۳ چاپ بغداد.

این گفته را تکرار می‌کرد تا اینکه بعضی‌ها را قانع نمود، و او اولین کسی بود که در میان این امت قول به رجعت را طرح نمود، سپس گفت: هر پیامبری یک وصی داشته‌است و علی بن ابی‌طالب وصی محمد ﷺ بوده‌است، و ظالم‌تر از کسی که به وصیت رسول عمل نکرده و جای وصی رسول نشسته‌است، نیست. و بعد اضافه نمود که عثمان خلافت علی را بدون حق قبضه کرده‌است، به پاخیزید و اسلوب شما انتقاد از والیان عثمان باشد و تظاهر به امر به معروف و نهی از منکر نمائید، بدینوسیله دل مردم را به دست می‌آورید. و برای نشر این اندیشه‌ها و نقشه‌ها همفکرانی پیدا نمود و آنها را روانه شهرها کرد، تا اینکه تقدیر به وقوع پیوست و خلیفه مظلومانه در حالی کشته‌شد که کتاب خدا در مقابلش بود^(۱).

طبری شیخ مؤرخان نیز همین موضوع را مفصلاً در تاریخ خود ذکر کرده و اضافه می‌کند که همفکران او نامه‌هایی در انتقاد و عیبجویی والیان عثمان جعل کرده و به شهرهای دیگر می‌فرستادند و همفکران آنها در شهرهای دیگر نیز همین کار را انجام می‌دادند، تا اینکه مدینه و بقیه شهرها را از این اخبار پر کردند. و هدف آنها غیر از آن چیزی بود که اعلان می‌کردند، و ساکنان هر شهری می‌گفتند که، ما از ابتلاء برادران ما در شهرهای دیگر در امان هستیم، جز اهل مدینه که این اخبار از همه شهرها بدانجا می‌آمد و پیش عثمان رفتند و پرسیدند که، آیا اخباری که شنیده‌ایم برایتان آورده‌اند؟ پاسخ داد که جز سلامتی چیزی نمی‌دانم و به آنها گفت که، شما شرکای من می‌باشید و اظهار نظر بنمائید، گفتند: به نظر ما افراد مطمئنی به شهرها بفرست تا اخبار را برایت بررسی کرده و بیاورند، پس محمد بن مسلمه رضی الله عنه را به کوفه و اسامه بن زید رضی الله عنهما را به سوی بصره و عمار بن یاسر رضی الله عنه را به سوی مصر و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما را به سوی شام فرستاد و افراد دیگری را نیز به این طرف و آن طرف روانه نمود، همگی بازگشتند به جز عمار و گفتند: ای مردم ما هیچ منکری را ندیدیم و بزرگان اسلام و حتی عوام آنها می‌گفتند که، امرای آنها در میانشان به عدالت رفتار می‌کنند، اما عمار تأخیر نمود و گمان بردند که شاید ترور شده‌باشد تا اینکه نامه‌ای از عبدالله بن ابی سرح به آنها خبر داد که افرادی از مصر از جمله عبدالله بن السّوداء - ابن سبا - و خالد بن ملجم و

سودان بن حمران و کنانه بن بشر، عمّار را به سوی خود جلب کرده‌اند^(۱) و ابن کثیر و ابن الاثیر نیز همین گفته را نقل کرده‌اند^(۲).

و ابن خلدون بنیانگذار فلسفه تاریخ نیز همین موضوع را ذکر کرده و اضافه می‌کند که ابن سبأ ابوذری را بر علیه معاویه برانگیخت، و با ابوالدرداء و عباده بن صامت نیز همین کار را کرد و عباده ابن سبأ را پیش معاویه آورده و گفت: اینست که ابوذری را بر علیه تو برانگیخته‌است^(۳).

و اسفراینی نیز درباره او آورده‌است که: «ابن سوداء (ابن سبأ) فردی یهودی بود که تظاهر به اسلام می‌کرد و می‌خواست دین مسلمین را خراب کند»^(۴). و طبری نیز پاره‌ای از اخبار ابن سبأ را درباره شهر به شهر رفتن او و اجتماع با افراد ناباب ذکر کرده‌است^(۵). ابن سبأ در مصر ماند تا اینکه قاتلان عثمان رضی الله عنه را با خود به مدینه آورد، با چهار گروه از مصر خارج شد که حداقل تعداد آنها را ششصد نفر و حداکثر هزار نفر ذکر کرده‌اند، و لیکن جرأت نکردند که اعلان نمایند که برای جنگ به سوی مدینه می‌روند و بنا براین تظاهر به قصد حج نمودند^(۶).

و دکتر احمد امین مصری نویسنده سرشناس مصری بعد از نقل این اخبار و تأیید آنها می‌گوید که: احتمال بسیار می‌رود که ابن سبأ این افکار را از مزدکیان عراق و یمن فرا گرفت^(۷). و اضافه می‌کند که این ابن سبأ بود که ابوذری را به سوی سوسیالیسم تحریک و مردم را بر علیه عثمان بر می‌انگیخت، و آنچه از سرگذشت ابن سبأ بر می‌آید

۱- تاریخ طبری ۹۹۰۹۸/۵. (البته مقام عمّار یاسر و خدمات او به اسلام جای شبهه نیست و نمی‌توان گفت، او یا ابوذری فریب خوردند. آن دو به فهم و اجتهاد خود عمل کردند. سوء نیت در کار ابن سبأ بود نه در کار ایشان).

۲- البداية والنهاية ۱۶۷/۷.

۳- تاریخ ابن خلدون ۱۳/۲.

۴- التبصیر فی الدین: ابوالمظفر اسفراینی ص ۱۰۹.

۵- تاریخ طبری ۹۰/۵.

۶- تاریخ طبری ۱۰۳/۵ و ۱۰۴.

۷- فجر الإسلام ص ۱۱۰-۱۱۱.

اینست که، اصول و فروعی را برای ویران نمودن اسلام گذاشت و جمعیت مخفی‌ای را بنیان گذاشت تا بدعت‌های او را منتشر نمایند^(۱).

افکار ویران‌کننده و مخرب یهودی

از اندیشه‌های توطئه‌گرانه‌ی ابن سبأ که آنها را از یهودیان به ارث برده‌بود، یکی از قدیمی‌ترین مؤرخان شیعه یعنی نوبختی که اولین کتاب فرقه‌شناسی در میان شیعیان را نوشته‌است، چنین می‌گوید:

«سبأیه: طرفداران عبدالله بن سبأ می‌باشند و او بود که از ابوبکر و عمر و عثمان و صحابه بدگویی نمود و اظهار براءت از آنها می‌کرد و می‌گفت که: علی علیه السلام او را چنین دستور داده‌است، علی او را گرفته و از این گفته‌اش بازخواست نمود، و او اقرار کرد، پس دستور به قتل او داد، مردم اعتراض کرده و گفتند که: ای امیرالمؤمنین، آیا کسی را که طرفدار حکومت اهل بیت و ولایت شما و براءت از دشمنان شماست می‌کشید؟ پس او را به طرف مدائن روانه نمود، و گروهی از اهل علم از یاران علی علیه السلام گفته‌اند که: عبدالله ابن سبأ یهودی بوده و مسلمان شد و ولایت علی علیه السلام را اختیار کرد و هنگامی که یهودی بود قائل به وصی بودن یوشع بن نون بعد از موسی علیه السلام بود، و بعد از اسلام خود درباره‌ی علی علیه السلام همان مقوله را اظهار نمود و او اولین فردی^(۲) است که فرضیت امامت علی علیه السلام را مشهور نمود و از دشمنانش - یعنی صحابه - تبرّی جسته و مخالفتش را علنی نمود، و از اینجاست که کسانی که با شیعیان مخالفت نموده‌اند گفته‌اند که: اصل رافضیان - یعنی تشیع - از یهودیت گرفته شده‌است^(۳).

و هنگامی که خبر وفات علی در مدائن به ابن سبأ رسید گفت: دروغ می‌گویید، اگر رأس او را در هفتاد کیسه برایمان بیاورید و هفتاد شاهد عادل نیز اقامه کنید باز هم می‌گوییم که: او نمرده^(۴) است و نمی‌میرد تا اینکه مالک زمین گردد^(۵).

۱- فجر الإسلام ص ۲۶۹.

۲- ملاحظه شود که عالم و مؤرخ شیعی خود می‌گوید و اعتراف می‌کند که: ابن سبأ اولین فردی است که فرضیت امامت علی را مشهور نموده‌است!!

۳- چه اعترافی صریح‌تر از این.

۴- چون ابن سبأ اهداف شوم دیگری را دنبال می‌کند و برایش مرگ و حیات علی مهم نیست.

۵- فرق الشیعة: نوبختی ص ۴۱-۴۲ چاپ نجف.

ابو عمرو بن عبدالعزیز الکسّی از علمای رجال قرن چهارم شیعه که قدیم‌ترین کتب رجالی آنها را به رشته تحریر درآورده است روایت‌های متعدّدی دربارهٔ عبدالله بن سبأ و افکار او را نقل کرده‌است:

با اسناد خود از ابان بن عثمان نقل می‌کند که می‌گوید: از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می‌گفت: لعنت خدا بر ابن سبأ باد که دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام ادّعی ربوبیت می‌کرد. به خدا قسم که امیرالمؤمنین علیه السلام بندهٔ مطیع خداوند بود، وای بر کسی که بر ما دروغ بگوید، افرادی دربارهٔ ما چیزهایی می‌گویند که ما خود دربارهٔ خودمان نمی‌گوییم، ما در پیشگاه خداوند از آنها تبرّی می‌جوییم^(۱). و با اسناد خود از ابو حمزه ثمالی نقل می‌کند که علی بن الحسین (صلوات الله علیهما) می‌گفت: لعنت خدا بر کسی که بر ما دروغ بگوید، من ذکر عبدالله ابن سبأ نمودم و موی بدنم راست شد، مدّعی امر عظیمی گشته‌است، خدا لعنتش کند، والله علی علیه السلام بندهٔ نیکی بوده‌است که ارزش و کرامت او جز در اطاعت خدا و رسول نبوده‌است و پیامبر و آل او کرامت را جز به اطاعت الهی حاصل نکرده‌اند. و کسّی دوباره با اسناد خود از ابو عبدالله نقل می‌کند که گفته‌است: ما اهل بیتی راستگو هستیم و دروغ‌گویانی پیدا می‌شوند که بر ما دروغ می‌گویند تا با دروغ خود سخن راست ما را در میان مردم بی‌اعتبار کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از راستگوترین مردم و از صادق‌ترین خلق بود و مسیلمهٔ کذاب بر او دروغ می‌بست و امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رسول خدا از راستگوترین افراد بود و عبدالله بن سبأ بر او دروغ می‌بست و در تکذیب سخنان صدق او فعالیت می‌کرد، و بعد از آن همان سخن نوبختی را تکرار کرده که ابن سبأ اولین کسی است که قائل به فرضیت امامت گشته‌است... الخ^(۲).

حسن بن علی حلّی شیعی در کتاب رجالی مشهور خود می‌گوید: عبدالله بن سبأ غلوّ نموده و به کفر بازگشته و مدّعی نبوّت شده و ادّعا کرده که علی علیه السلام خدا می‌باشد، علی علیه السلام سه روز به او مهلت داد تا توبه کند لیکن توبه نکرد، و همراه با هفتاد نفر که

۱- آیا این سخن به خمینی و امثال او صدق نمی‌کند که دربارهٔ ائمه غلوّ می‌کنند و آنها را متصرّف در هستی می‌دانند، آیا تبرّی آنها شامل اینها نیز نمی‌شود؟

۲- رجال الکسّی ص ۱۰۰-۱۰۱.

درباره او چنین ادعا کردند آنها را آتش زده‌است^(۱). و مامقانی که از ائمه متأخر شیعه در علم رجال می‌باشد همین مطالب را نیز نقل کرده‌است^(۲).

مؤلف ایرانی روضة الصفا نیز می‌گوید: عبدالله بن سبا به سوی مصر رفت و تظاهر به علم و تقوی نمود تا اینکه مردم فریب او خوردند، و بعد از اطمینان آنها به او شروع به اظهار مسلک و مذهب خود نمود به اینکه: هر پیامبری خلیفه و وصی داشته‌است و وصی و خلیفه رسول خدا جز علی کسی نیست، و اینکه مردم بر علی ظلم نموده و حق او را غصب کرده‌اند و باید همه مردم از بیعت عثمان دست کشیده و علی را یاری کنند و بسیاری از مصریان از آراء و اقوال او متأثر گشتند و بر عثمان شوریدند^(۳).

و استرآبادی عالم رجالی شیعی نیز همین مطلب را آورده و اضافه می‌کند که: عبدالله بن سبا ادعای نبوت نموده و می‌پنداشت که علی خداست، وقتی که خبر به امیرالمؤمنین رسید او را خواسته و سؤال نمود، او اقرار کرده و گفت: تو او هستی، امیرالمؤمنین به او گفت: شیطان تو را تسخیر کرده‌است، از این گفته بازگرد و توبه کن لیکن او امتناع نمود، سه روز او را زندانی نمود، او توبه نکرد، سپس او را آتش زد^(۴).

لیکن ابن ابی الحدید - شیعی غالی بقول شیخ احسان الهی ظهیر - معتزلی شارح نهج البلاغه مخالف این است و می‌گوید: ابن سبا ألوهیت علی را بعد از وفات علی مطرح نمود و گروهی از او پیروی کردند که سبأیه نام گرفتند^(۵)، یعنی آتش زدن آنها را منکر می‌شود، و از علمای اهل سنت عبدالقادر بغدادی تا حدودی تأیید او نموده و می‌گوید که: به خاطر شماتت اهل شام، و اختلاف اصحابش، بعضی را در آتش انداخته و از سوزاندن بقیه امتناع نمود. ابن سبا را به سبابات مدائن تبعید نمود و هنگامی که علی شهید شد ابن سبا مدعی شد که مقتول شیطانی بوده‌است در صورت علی و علی

۱- کتاب الرجال: حلی ص ۴۶۹ چاپ ایران. مجازات آتش زدن چنانکه پیش از این گفتیم مورد تردید است به ویژه که در پاره‌ای از روایات آمده که ابن سبا بعد از شهادت علی زنده بوده‌است! البته آنهایی که این روایت را قبول می‌کنند می‌گویند که: ابن سبا مکار بوده و این شایعه را ایجاد نمود ولی بر علیه خودش ادله کافی بدست نیامد و لهذا حضرت علی او را تبعید نمود.

۲- تنقیح المقال ج ۲ ص ۱۸۴ چاپ ایران.

۳- تاریخ روضة الصفا - فارسی - ج ۲ ص ۲۹۲ چاپ تهران.

۴- منهج المقال ص ۲۰۳.

۵- شرح نهج البلاغة ج ۲ ص ۳۰۹.

به آسمان رفته‌است، همچنانکه عیسی بن مریم علیه السلام به آسمان رفته‌است و ادّعا نمود، همچنانکه یهودیان و نصرانیان در ادّعایشان راجع به قتل عیسی دروغ گفته‌اند، خوارج و نواصب^(۱) نیز در ادّعاء خود دربارهٔ قتل علی دروغ گفته‌اند، بلکه یهود و نصاری شخصی را بر سر دار دیده‌اند که با عیسی بر ایشان مشتبه شده‌است و همچنین معتقدان قتل علی نیز کار بر ایشان مشتبه شده‌است شخصی را کشته دیده و بر ایشان با علی مشتبه شده‌است بلکه علی به آسمان صعود کرده‌است و به دنیا باز می‌گردد و از دشمنانش انتقام خواهد گرفت. و بعضی از سبّ‌پنداشته‌اند که، علی در میان ابرهاست و رعد صدای او و برق شلاق او می‌باشد و پندار این طایفه اینست که مهدی منتظر خود علی می‌باشد، و شیخ عبدالقادر بغدادی اضافه می‌کند که امام شعبی گفته‌است که: عبدالله بن السّوداء (ابن سبأ) از یهودیان اهل حیره بود که تظاهر به اسلام نمود و درصدد دستیابی ریاست و آوازه‌ای در کوفه بوده‌است، و به مردم می‌گفت که، در تورات دیده‌است که هر پیامبری دارای یک وصی بوده‌است و علی وصی محمّد صلی الله علیه و آله می‌باشد، وقتی که شیعیان علی این حرف را شنیدند به علی گفتند: او از دوستدارانت می‌باشد و علی منزلت او را بالا برد و او را در زیر منبرش نشاند، لیکن وقتی که اصل گفتهٔ او را شنید، قصد قتل او کرد ولی ابن عبّاس او را از این کار بازداشت و به او گفت که: کشتن او سبب اختلاف پیروانت می‌شود و شما اینک قصد بازگشت به قتل اهل شام دارید، و نیاز به مدارای یارانت دارید و هنگامیکه مثل ابن عبّاس از فتنه و قتل او بیمناک شد، او را به مدائن تبعید نمود، لیکن بعد از قتل علی سبب فتنهٔ عوام گردید و ابن سبأ به آنها گفت که: به خدا قسم دو چشمه برای علی در مسجد کوفه بیرون خواهد آمد که یکی از غسل و دیگری روغن خواهد بود که شیعیانش از آن خواهند خورد. و محققان اهل سنّت گفته‌اند که، ابن سوداء (ابن سبأ) هوای یهودیت در سر داشت، و با تأویلات خود دربارهٔ علی و فرزندان او در صدد افساد دین اسلام بود، تا مردم دربارهٔ علی همان باورهایی را پیدا کنند که نصرانی‌ها دربارهٔ عیسی علیه السلام پیدا کردند، و بنا براین سبّ‌پنداری و رافضیان را عمیق‌ترین فرقه از

۱- نواصب در منطق غلاة شیعه یعنی اهل سنّت، و هر کس که در منطق آنها ابوبکر و عمر را بر علی ترجیح دهد ناصبی خوانده می‌شود ولی شیعیان معتدل و اصیل که همان زیدیه باشند چنین عقیده‌ای را نپذیرفته و با آن مخالفت کرده‌اند.

هوی پرستان دیدند به آنها منتسب شدند و با تأویلات خود ضلالت‌های خود را بر آنها تلبیس می‌نمودند^(۱).

تمام این تفصیلات را که ذکر شد، علمای بزرگ شیعه درباره ابن سبأ مفصلاً نقل کرده‌اند، از آن جمله سعد بن عبدالله اشعری قمی^(۲) و شیخ الطائفه طوسی^(۳) و التستری (شوشتری) در قاموس الرجال^(۴) و عباس قمی در تحفة الأحباب^(۵) و خوانساری در روضة الجنات و اصفهانی در ناسخ التواریخ و صاحب روضة الصفا در تاریخ خود^(۶).

ما فهرست کامل از منکران و قائلان به ابن سبأ را تهیه خواهیم نمود تا ثابت کنیم که چرا بعضی از قلم به دستان معاصر شیعه فقط در این قرن منکر ابن سبأ گشته‌اند، و حتی یک نویسنده در میان شیعیان در چهارده قرن گذشته پیدا نشد که منکر ابن سبأ شود. ولی قبل از اینکه به موضوع دیگری بپردازیم، بد نیست آنچه که احمد امین درباره ابن سبا و گروه او نوشته‌است برای خوانندگان محترم نقل کنیم، او می‌گوید:

«در آخر عهد عثمان گروهی مخفی و سزّی تشکیل شد که دعوت به خلع عثمان و خلافت کسی دیگر می‌نمود، و از میان این جمعیت‌های سزّی، بعضی‌ها دعوت به علی می‌کردند، که از مشهورترین افراد آن عبدالله بن سبا بود که از یهودیان یمن بود و مسلمان شده بود...»^(۷) و ادامه می‌دهد که «او افکاری را برای ویران نمودن اسلام پایه‌ریزی کرد و جمعیتی مخفیانه تشکیل داد و اسلام را پرده‌ای قرار داد تا منویاتش را بپوشاند. بعد از تظاهر به اسلام به بصره رفت تا دعوتش را منتشر کند، لیکن از آنجا

۱- الفرق بین الفرق: عبدالقادر بغدادی ص ۲۳۳-۲۳۵ چاپ مصر.

۲- المقالات والفرق: سعد بن عبدالله اشعری قمی که در سال ۳۰۱ هـ فوت نموده‌است، ص ۲۱، چاپ تهران.

۳- رجال الطوسی ص ۵۱ چاپ نجف ط ۱۹۶۱ م.

۴- ج ۵ ص ۴۶۳.

۵- ص ۱۸۴.

۶- ج ۳ ص ۳۹۳ چاپ ایران.

۷- فجر الإسلام: ص ۳۵۴ احمد امین.

طرده شد و به کوفه آمد، از آنجا نیز اخراج شد و به مصر رفت. بعضی‌ها در آنجا اطرافش را گرفتند و از مهمترین افکار او قول به وصیت و رجعت بود»^(۱).

این بود عبدالله بن سبا ابن السّوداء یهودی که تشیع را دستاویز خود قرار داد و این بود افکار و آراء او، که اصل این افکار را از یهودیت و مجوسیت (مزدکیت) گرفته بود که خود یک توطئه محکم بپا کرد و افکار مسموم خود را میان مسلمین و به خاطر افساد و شکست اسلام منتشر نمود و خواهیم دید که چگونه بعدها شیعیان افکار او را تا حد زیادی پیروی کرده و از عقاید و آراء او دفاع نمودند، و چگونه تشیع اولیه تغییر یافت و همین افکار بیگانه و دور از اسلام که علی به مبارزه با آنها برخاست در میان آنها رواج یافت.

لیکن جای تعجب است که بعضی از افراد مخصوصاً از شیعیان در قرن چهاردهم هجری قد برافراشته^(۲) و منکر ابن سبا گشته‌اند، لیکن انکار آنها از این مکار یهودی بر مبنای دلیل و برهان^(۳) - همچنانکه شیخ احسان الهی ظهیر می‌گوید - نیست، و انکار آنها مثل انکار آفتاب در روز روشن است، چرا که ماجرای ابن سبا را فقط یک یا دو تن غیر شیعی ذکر نکرده‌اند، بلکه تمام کسانی که در مورد فرق و مذاهب چه در تاریخ و چه در سیرت بحث کرده و نوشته‌اند، از او یاد کرده‌اند، و بنا براین شیخ احسان الهی ظهیر می‌پرسد، آیا قبل از قرن چهارم هجری حتی یک نفر از شیعیان منکر ابن سبا شده است؟

چرا کتبی که از ملل و فرق و تاریخ سخن می‌گویند حتی در الفاظ در مورد این شخص متفق می‌باشند؟

یک شیعی معاصراندکی انصاف به خرج داده و می‌گوید:

«به هر حال این شخص در عالم وجود داشته و واقعیت بوده و راه غلو پیش گرفته است، و اگر کسانی در وجود او تردید کرده‌اند ما بعد از استقراء در این موضوع در وجود و غلو او شک نداریم، که افکار او در میان گروه‌هایی منتشر شد و به اسم او

۱- فجر الإسلام: ص ۲۶۹-۲۷۰.

۲- از جمله مرتضی عسکری کتابی در این مورد نوشته و منکر ابن سبا شده است که مالمال است از تدلیس و تلبیس.

۳- الشیعة والتشیع ص ۶۲.

مذهب سبأیه نام گرفتند، و بعدها این افکار به سرعت متحوّل شد تا اینکه قائل به الوهیت دو یا سه یا چهار یا پنج یا بیشتر از اهل بیت (علیهم السلام) گشتند»^(۱).

بسیاری از سرشناسان شیعه مثل مظفّری^(۲) و سید محسن امین^(۳) و بسیاری دیگر وجود ابن سبأ را قبول داشته و در مورد او قلم فرسایی کرده‌اند.

اینست ابن سبأ و اینست افکار و آراء او که آنها را در میان مسلمانان و خصوصاً شیعیان رواج داد و یا به تعبیر دقیق‌تر، شیعیان زمینه مناسب برای بذره‌های غلوآمیز او بودند و او به نام رهبر آنها توانست تخم کینه را در میان مردم بیافشاند، و در واقع توانست بسیاری از مردم را به خود جذب کرده و در مورد خلیفهٔ مظلوم داستان‌ها بتراشد، و به وسیلهٔ آنها جمعیتی سرّی تشکیل دهد که قائل به وصایت علی و وراثت او بود، و توانست در میان شیعیان افرادی بسازد که علی را تقدیس نموده و صفات الهی را به او می‌دادند، و امروزه این عقاید شرک آمیز و مملوّ از غلو از عقاید قریب به اتفاق امامیه از شیعیان گشته است.

همهٔ این‌ها همچنانکه شیخ احسان الهی ظهیر می‌گوید^(۴)، زیر پرچم تشیع گرد آمدند، و آراء مسمومانهٔ خود را بین دوستان و همنشینان خود منتشر نمودند که بسیاری از آن آراء متأثر شدند، و هرکس که غلو خود را اظهار می‌کرد علی او را اعقاب می‌کرد و علناً اعلان می‌نمود که او جز بندهٔ خدا نیست.

زیدبن وهب از سویدبن غفله روایت می‌کند که در امارت علی پیش او رفت و به او گفت که، من پیش افرادی گذر کردم که گمان می‌کنند شما راجع به ابوبکر و عمر گمان بدی دارید، و از جملهٔ این‌ها ابن سبأ می‌باشد، علی فرمود: مرا چه به ابن سبأ خبیث، و فرمود: پناه بر خدا اگر من جز مدح و ثناء برای شیخین در سر داشته باشم، سپس عبدالله بن سبأ را به مدائن تبعید نمود و فرمود که: او هرگز نباید جایی که من هستم ساکن شود، سپس بر منبر رفته و این داستان را ذکر نمود و در آخر فرمود: اگر بشنوم کسی مرا بر شیخین ترجیح می‌دهد بر او حدّ مفتری جاری می‌کنم^(۵).

۱- الشّیعة والتّاریخ: محمّدحسین الزّین ص ۲۱۲-۲۱۳ چاپ بیروت.

۲- تاریخ الشّیعه، محمّد حسین المظفّری ص ۱۰.

۳- أعیان الشّیعة، محسن الأمین، قسم اوّل جزء اوّل.

۴- الشّیعة والتّشیع ص ۶۵.

۵- لسان المیزان: ابن حجر عسقلانی ج ۳ ص ۲۹۰ چاپ بیروت.

همدانی معتزلی متوفای سال ۴۱۵هـ نیز این روایت را ذکر نموده و در روایت او اضافاتی هست که در جای دیگر نیست می‌گوید: ابن سبا به اصحاب خود می‌گفت که: امیرالمؤمنین به او گفته است که: او داخل دمشق خواهد شد و مسجد آنها را سنگ به سنگ ویران خواهد کرد و بر اهل زمین غلبه نموده و اسراری را فاش خواهد نمود تا بدانند که او خدای آنهاست (العیاذ بالله) و چنین شخصی مثل ابوبکر و عمر و عثمان نیست، و سوید بن غفله که از یاران خاص علی بود پیش او آمد و به او خبر داد که بعضی از شیعیان برعکس بقیه اُمت بدگویی ابوبکر و عمر می‌کنند و فکر می‌کنند که گمان تو نیز همین است، علی گفت: پناه بر خدا، پناه بر خدا، پناه بر خدا، من جز اینکه خود می‌خواهم بر آن باشم درباره آنها گمان دیگری ندارم، لعنت خدا بر کسی که بر ایشان غیر از ثنا و نیکی گمان دیگری داشته باشد، آندو برادران پیامبر و وزیران و یاران او بودند، خداوند آندو را رحمت نماید، سپس در حالی که گریه می‌کرد و چشمانش پر از اشک بود، دست سوید را گرفت و داخل مسجد شد، بالای منبر رفت و صبر کرد تا اینکه مردم جمع شدند، برخاست و خطبه مختصر و بلیغی ایراد نمود و گفت: چه شده است افرادی را که درباره سادات قریش و پدر مسلمانان چیزهایی می‌گویند که من از گفته شان بیزارم، و درباره آنچه گفته‌اند عقاب می‌بینند، قسم به ذات آنکه دانه را شکافت و روح را آفرید^(۱)، جز مؤمن پرهیزکار آندو را دوست نخواهد داشت و جز انسان فاجر و پست از آندو بدشان نخواهد آمد، آندو با صدق و وفاء همراهی رسول خدا ﷺ نمودند، امر به معروف و نهی از منکر کردند، و از آنچه که رسول خدا ﷺ انجام می‌داد تجاوز نمودند، و رسول خدا ﷺ از دنیا در حالی چشم فروبست که از آندو راضی بود، و آندو چشم از دنیا فرو بستند و مؤمنان از آندو راضی بودند، رسول خدا ﷺ ابوبکر را پیشنماز مردم قرار داد، و در آن روزها و در حیات رسول خدا بر مردم نماز گزارد و هنگامی که خداوند پیامبرش را قبض روح نمود مؤمنان او را برگزیدند، و زکات را به او پرداخت می‌کردند چرا که نماز و زکات مقرون به همدیگر می‌باشند، و مردم با او بدون هیچ اکراهی بیعت نمودند، و من اولین کسی هستم از آل ابی طالب که با اکراه و بی‌میلی با مردم بیعت می‌کنم - یعنی دنبال خلافت نیستم - و دوست داشتم که کسی دیگر این کار را بر دوش می‌گرفت، به خدا

۱- علی همیشه این طور قسم یاد می‌کرد: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ.

قسم که او (ابوبکر) مهربانترین و نرم دل‌ترین کسی بود که وجود داشت، رسول خدا ﷺ او را در رأفت و رحمتش به میکائیل، و در عفو و وقار و سنگینی به ابراهیم تشبیه نموده بود، در میان ما با سیرت و عملکرد رسول خدا ﷺ رفتار می‌کرد تا اینکه خداوند روح او را قبض نمود، سپس عمر ولی امر شد، و با مسلمانان شورا و مشورت می‌نمود، بعضی‌ها در آغاز با او موافق و بعضی‌ها مخالف بودند، لیکن دنیا را وداع ننمود مگر اینکه همان‌هایی که با او موافق نبودند، موافق او شدند، و در کارها بر روش پیامبر ﷺ می‌رفت و مانند بچه شتر که دنبال مادرش می‌رود، پیروی از پیامبر می‌نمود، به خدا که او برای ضعیفان مسلمانان مهربان و نرم دل بود، و یار و یاور مؤمنان در مقابل ظالمان بود، در راه خدا از هیچ سرزنشی بیم نداشت، خداوند حق را بر زبان او جاری نموده بود، و راستی را روش او کرده بود، تا حدّی که ما گمان می‌کردیم که فرشته‌ای بر زبان اوست، خداوند با اسلام آوردن او به اسلام عزّت داد، و هجرت او را سبب قدرت دین گردانید، و خداوند در دل‌های مؤمنین برای او رحمت و در دل‌های منافقان و مشرکان ترس و بیم قرار داده بود، رسول خدا ﷺ در شدّت بر دشمنان او را به جبرئیل و در بغض و بیم کفّار به نوح تشبیه کرده بود، سختی در طاعت الهی را بر آسانی در معصیت ترجیح می‌داد، چه کسی مثل آندو را پیدا می‌کند (رحمة الله علیهما) خداوند به ما راه آندو را نصیب فرماید، هیچ کسی به اندازه آندو نمی‌رسد مگر به دوستی آندو و پیروی از آثار آندو، هرکس مرا دوست دارد آندو را دوست داشته باشد، و هرکس بر آندو بغض داشته باشد و آندو را دوست نداشته باشد من از او بیزارم، هرکس از آندو بدگویی کند دچار سخت‌ترین عقوبت خواهد شد. و بعد از امروز هرکس مرا از آندو افضل بداند جزاء او حدّ مفتری می‌باشد، آگاه باشید که نیکوترین فرد این اُمت بعد از پیامبر ابوبکر و عمر می‌باشند، و بعد از آن خدا داند که خیر در کجاست، أقول قولي هذا وأستغفر الله لي ولكم^(۱).

۱- تثبیت دلائل التّبوة، عبدالجبار همدانی ج ۲، ص ۵۴۸-۵۴۶ چاپ بیروت.

و این خطبه شیوا را بسیاری از شیعیان و سنیان نقل نموده‌اند، و سخن نوبختی شیعی هم بخشی از آن را تأیید نموده که علی خواستار عقوبت بدگویان شیخین بوده است. و از اینجا بود که سبایه کارشان را پنهان نموده و در چاه تقیه فرو رفتند^(۱).

علی این چنین سعی کرد تا پیروان و شیعیان راستین خود را از عقاید یهودی و مجوسی دور نگه دارد، لیکن به مجرد اینکه به دست ابن ملجم مرادی جام شهادت نوشید سبایه با تمام قدرت سر از چاه تقیه بیرون آورده و ابن سبأ با بی‌شرمی اظهار داشت که اگر سر علی را در میان هفتاد کیسه و همراه با هفتاد شاهد عادل بیاورید ما مرگ او را باور نمی‌کنیم، سپس به سوی خانه علی رفتند و مانند کسی که از حیات او مطمئن است اجازه دخول خواستند، کسانی از اهل و اصحاب که آنجا بودند، گفتند: سبحان الله، مگر نشنیده‌اید که امیرالمؤمنین شهید شده است؟ آنها گفتند: ما می‌دانیم که کشته نشده است و نمی‌میرد تا اینکه با عصا و شمشیر خود عرب را مطیع نماید، همچنانکه سابقاً با حجّت و برهان خود این کار را کرد، او صدای مخفی و نجواها را می‌شنود، و زیر پرده‌ها را می‌داند و در تاریکی‌ها مثل شمشیر برّنده می‌درخشد^(۲).

این گروه مکار و خبیث و توطئه‌گر و خارج از دین به رهبری عبدالله بن سبأ ادّعا می‌کرد که این تعالیم را علی علیه السلام به آنها داده است، لیکن همچنانکه بسیاری از علمای فرق و تاریخ و مذهب خاطر نشان نموده‌اند این تعالیم و توطئه‌ها را خود ابن سبأ چیده بود. هرچند با کمال تأسّف بسیاری از ساده دلان شیعه فریب او را خورده و به اقوال و عقاید بافته او چنگ زدند، و در اینجا بود که تشیع اوّل دگرگون شد و شیعیان اوّلیه از بین رفتند و تشیع از یک حزب سیاسی محض بیرون آمده و یک مذهب دینی و دیدگاه جدیدی گردید.

خاورشناس آلمانی ولهوزن که نسبت به شیعیان هم بسیار خوش بین است بر سبیل تأیید می‌گوید: شیعیان در اصل یک فرقه دینی نبودند، بلکه در تمام این اقلیم (عراق) بیانگر یک رأی سیاسی بودند، چرا که همه ساکنان عراق، مخصوصاً اهل کوفه با درجات متفاوتی شیعه بودند. این موضوع فقط در مورد افراد نبود بلکه شامل قبائل

۱- و همانطور که بعدها خواهیم دید تقیه انحرافی نیز از یهودیان به تشیع سرایت کرده است، تثبیت دلائل النبوة ج ۲ ص ۵۴۹-۵۵۰.

۲- المقالات والفرق: سعد بن عبدالله شیعی قمی، تثبیت دلائل النبوة ج ۲ ص ۵۴۹، السیعة والتشیع ص ۶۸-۶۷.

و رؤسای آنها هم می‌شد، فقط میزان تشیع در میان آنها متفاوت بود، علی در نظر آنها رمز سیادت از دست رفته شهرشان بود، و از اینجا بود که تمجید از شخص او و اهل بیت او ایجاد شد، تمجید و تعریفی که او در حیات خود از آن راضی نبود، لیکن طولی نکشید که این موضوع در دامن یک مذهب مخفی به عبادت حقیقی شخص علی انجامید^(۱).

حق نیز همین است که علی علیه السلام خود را با ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم در یک خط دانسته و آنها را بر خود و فرزندانش ترجیح میداده است و به راه و روش آنها عمل می‌کرده و خلافتش را امتداد راه آنها می‌دانست و همچنانکه در خطبه شهیر او ذکر شده سند و مدرک خلافتش را بیعت مهاجرین و انصار دانسته و هرگز فکر امامت منصوص که بعدها برایش جعل شد، در خاطرش خطور نمی‌کرد. ملاحظه شود که چقدر روشن در خطاب به معاویه این موضوع را شرح می‌دهد:

«إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ، وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضِي، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ يَطْعَنُ أَوْ يَدْعُو رَدُّهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَلَاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى. وَلَعَمْرِي، يَا مُعَاوِيَةَ، لَئِنْ نَظَرْتَ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِي أَيْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عَزَلَةٍ عَنْهُ، إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّبَنِي؛ فَتَجَنَّبَ مَا بَدَأَ لَكَ! وَالسَّلَامُ»^(۲).

ترجمه: «همانا با من کسانی بیعت نمودند که با ابوبکر و عمر و به همان شرایط بیعت کردند، حاضر توانایی اختیاری دیگری نداشت و غائب توانایی رد آن را نداشت، همانا شوری از آن مهاجرین و انصار است، اگر در مورد فردی اتفاق کنند و او را امام نمایند رضای الهی در همان است، اگر کسی با بدعت و بدگویی از امر آنها خارج شود او را به راه اولی (راست) دعوت می‌کنند و اگر امتناع نماید به خاطر خروج از راه مؤمنان

۱- الخوارج والشيعة، ولهوزن ص ۱۱۳.

۲- نهج البلاغه: ص ۳۶۶-۳۶۷: در ناسخ التواریخ آمده است: شما با من بیعت نمودید بر همان چیزی که با پیشینیان من بیعت کردید. البته که مردم قبل از بیعت اختیار دارند، اما بعد از اینکه بیعت نمودند دیگر اختیاری ندارند: ناسخ التواریخ، ج ۳، جزء ۲.

با او می‌جنگند، به خدا قسم ای معاویه، اگر بدون هوی و با عقل خودت بنگری می‌دانی که من مبرّی‌ترین شخص از خون عثمان می‌باشم و می‌دانی که من عزلت و گوشه نشینی اختیار کرده بودم و از آن خونریزی دور بودم، مگر اینکه تجاوز و جنایت نمائی که اختیار خودداری ...»

قبل از ادامهٔ مطلب توجّه به چند نکتهٔ مهم در این خطبه ضروری است که آنها را به نقل از شیخ احسان الهی ظهیر^(۱) نقل می‌کنم:

- ۱- از میان یاران رسول خدا ﷺ شوری از آن مهاجران و انصار است و حلّ و عقد در دست آنهاست، آیا موضع مدّعیان تشیع با این سخن علی رضی الله عنه یکی است؟
 - ۲- اتّفاق آنها سبب خشنودی الهی و علامت موافقت او است.
 - ۳- امامت در زمان آنها بدون اختیار و رضای آنها منعقد نمی‌شود، آیا چنین امامتی آسمانی و منصوص است یا حق و اختیار مردم است؟
 - ۴- قول آنها را جز مبتدع و باغی ردّ نمی‌کند.
 - ۵- مخالف اجماع صحابه در نظر علی حَقّش شمشیر است.
 - ۶- بالاتر از این، چنین مخالفی، به خاطر مخالفت با یاران رسول خدا و دوستانش از مهاجرین و انصار، در پیشگاه خداوند محاسبه خواهد شد.
- اینست رأی علی و آیا شیعیان امروز واقعاً می‌توانند کلاه خود را قاضی کنند و ببینند که آیا آنان پیروان و شیعهٔ علی هستند یا قربانی آراء و دسیسه‌های ابن سبا؟
- بعد از این نکات مهمّ و حسّاس بازگردیم به سخن خاورشناس ولهوزن، او می‌گوید که: انصار قدیمی علی او را در یک مرتبه از بقیهٔ خلفاء راشدین قرار می‌دادند، و او را با ابوبکر و عمر و همچنین با عثمان (مادامی که در خلافتش به عدالت رفتار میکرد) در یک دید می‌نگریستند، و او را در مقابل امویان قرار می‌دادند که خلافت او را که استمرار خلافت شرعی بود غصب کرده بودند، و منشأ حَقّ او در خلافت از اینجا سرچشمه می‌گرفت که او از بزرگان صحابه بود و او را در قلّه قرار می‌دادند و اهل مدینه با او بیعت نموده بودند، و منشأ این حَقّ (برای خلافت) از این سرچشمه

۱- الشّیعة وأهل البیت، احسان الهی ظهیر ص ۳۹-۳۸، چاپ لاهور.

نمی‌گرفت که او از آل بیت رسول می‌باشد یا حدّاقلّ این امر سبب مستقیم حقّ وی نمی‌بود^(۱).

آری این حقائق روشن و ثابت را جز معاند یا جاهل انکار نمی‌نماید اینک باید دید چرا تشیع حقیقی تغییر یافته و سبایه توانست پیشرفت کند؟ پاسخ اینست که امام حسن که به وسیله همین شیعیان تضعیف شد و حتّی مورد حمله قرار گرفت، نتوانست سیطره کامل بر امور داشته باشد به ویژه که برخی از یاران او خیانت کرده و به معاویه پیوستند. از طرف دیگر توطئه‌های شبانه روزی یهودیان که مجوسیان شکست خورده نیز با آنان همراه شده بودند، و نیز موالی و بقیه افرادی که در مقابل مسلمین شکست خورده بودند و أصحاب منافع و مصالح از ملل متعدّد، دنبال فرصت می‌بودند تا بر ضدّ فاتحان جدید قد برافرازند.

امام حسن علیه السلام نیروی کافی و شرایط لازم در مقابل این‌ها نداشت و نتوانست که از انتشار افکار آنها در بین شیعیان خود و پدرش جلوگیری کند، مخصوصاً بعد از اینکه ضعف و اوهام و ترس در دل آنها فرورفته و اکاذیب به اسم اهل بیت رائج گشته و عقاید نادرست در میان آنها منتشر شده بود. عالم مشهور شیعی سید محسن امین نیز در دائرةالمعارف خود بعد از نقل قول یکی از ائمه بدین امر اعتراف می‌کند و می‌گوید:

«سیدعلی خان شیعی در کتاب رفیع الدرّجات در طبقات الإمامیّة آورده است که ابوجعفر محمدبن باقر - علیهما السلام - به بعضی از اصحابش گفته است که ای فلانی، چه ظلمی از قریش دیدیم که بر ما پشت پا زدند. و شیعیان و دوستان ما، از مردم چه آسیب‌ها که ندیدند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض روح شد و خبر داده بود که ما اولی‌ترین مردم بر ایشان هستیم، قریش اتّفاق نمود تا اینکه امر حکومت را از معدن خود خارج نمود و انصار به حقّ و حجّت ما احتجاج نمودند، سپس یکی بعد از دیگری این امر در میان قریش قرار گرفت تا اینکه به ما بازگشت، آنگاه بیعت ما را نقض کردند، و بر علیه ما جنگیدند، و صاحب امر همچنان در جنگ و جدال بود تا اینکه کشته شد، و با فرزندش حسن بیعت شد و به او عهد و پیمان داده شد سپس به او خیانت گردید و اهل عراق بر او شوریدند تا اینکه بر او خنجر زده و پایگاهش را چپاول کردند و دست بندهای زنانش را چاپیدند، پس خون خود و اهل بیتش را حفظ نموده و با معاویه صلح

نمود... سپس بیست هزار نفر از اهل عراق با حسین بیعت نمودند و سپس به او خیانت نمودند در حالی که بیعت در گردنشان بود و بر او خروج کردند و او را کشتند و بعد از آن ما اهل بیت همچنان در ذلت و خواری و حرمان بودیم و نصیب ما خوف و قتل بوده است و بر ارواح و اموال خود اطمینان نداریم، و دروغگویان و منکران فرصت یافته و برای تقرّب به اولیاء و حکمرانان احادیث جعلی درست نموده و از زبان ما نقل کردند که ما نه آنها را گفته ایم و نه انجام داده‌ایم، تا اینکه ما را مورد خشم مردم قرار دهند»^(۱).

پس دروغگویان دروغ بافته و اقوال و روایاتی از زبان ائمه جعل نموده‌اند تا ضاللتها و اباطیل خود را رواج دهند و علی و اولاد پاک او از آنها بیزار می‌باشند، و در رأس این جاعلان دجال و سخن چین، سبأیه می‌باشند که رهبرشان عبدالله بن سبا بود، و بعد از مدتی و پس از حوادث متعددی آنها توانستند که بسیاری را فریفته و از اسلام صحیح و صریح خارج سازند و داخل یک مذهب غریب و اجنبی نمایند، و از عقاید ساده و بی‌غُل و غش اسلامی که عبارتست از وحدانیت خداوند عزّوجلّ و آزادی و عدالت و کرامت انسان و عدم تفریق بین مردم بر حسب جاه و مقام، خارج نمایند و آنها را به سوی شرک و وثنیت و بت‌پرستی و قبرپرستی و امام پرستی و مرجع بازی و شخصیت پرستی بکشانند.

آری از اسلام ساده و فطری که منبع آن قرآن می‌باشد مردمان را به سوی فلسفه‌بافی یهودی و وثنیت و مجوسیت و پیچیدگی‌های مسیحیت تحریف شده و به سوی شرک به خداوند و بردگی بشر و تفریق بین مسلمین بنا بر حسب و نسب و جاه و مال، خارج ساختند. سبأیه اصل تمام فرق و مذاهبی گشت که از تشیع ناشی شدند و آراء سبأیه عقاید اکثر قریب به اتفاق این فرقه‌ها گردید، و اختلافشان بر حسب دوری و نزدیکی به آن باورهای سبأیه بود، و در صفحات آینده (إن شاء الله) با دلیل و برهان بیشتری و با رجوع به کتب معتمد و موثق خوانندگان خواهند دید که چگونه افراد پیرو همین مجعولاتی گشتند که آل بیت علیهم‌السلام از آنها نالیده و بیزاری می‌جستند و لهذا حکیم دهلوی در کتاب مهّم خود بعد از ذکر فرق شیعه می‌گوید:

«طبقه دوّم: گروهی هستند از سست ایمان‌های منافق صفت که قاتلان عثمان و پیروان عبدالله ابن سبا بودند و هم این‌ها بودند که به صحابه کرام ناسزا گفته و در لشگر امیر جای گرفته و خود را بعد از ارتکاب آن جنایات عظیم از شیعیان می‌شمردند و بعضی از آنها به خاطر مقام و مال به دامن امیر چنگ زدند، و با این حال به امیر اظهاراتی می‌نمودند که دارای کمال خباثت و لثامت بود و به دعوت امیر گردن ننهادند و بر مخالفت او اصرار می‌ورزیدند و خیانت‌پایشان روشن و ظاهر بود و بر مردم و اموال آنها دست‌درازی می‌کردند و بر صحابه زبان درازی می‌نمودند. این گروه رؤسای اولیه رافضیان هستند. چرا که بنای دین و ایمان خود را در این طبقه بر این فاسقان و منافقان و منقولات آنها گذاشتند و سبب کثرت روایت این مذهب از امیر (کرم الله وجهه) به واسطه این افراد همین است و مؤرخان سبب دخول منافقان از این باب را ذکر نموده و می‌گویند که: آنها قبل از وقوع حادثه تحکیم به خاطر کثرت و قدرت شیعیان اولیه و راستین در لشگر امیر، ضعیف بودند، لیکن وقتی که تحکیم رخ داد و از قدرت‌گیری دوباره خلافت نومید شدند، شیعیان راستین و اولیه از دومة‌الجندل که محلّ تحکیم بود با یأس و نومییدی به اوطان و مساکن خود بازگشتند، و سعی در ترویج احکام شریعت و ارشاد و روایت احادیث و تفسیر قرآن مجید نمودند، همچنانکه خود امیر (کرم الله وجهه) در داخل کوفه به همین کارها مشغول شد، و در این وقت از شیعیان اولیه جز اندکی که در کوفه منزل داشتند در رکاب او باقی نماندند. هنگامیکه آن فرقه ضالّه مجال را برای اظهار ضلالت‌های خود مناسب دید، آن جسارت و گستاخی‌های بی‌ادبانه را که سابقاً در مورد امیر و سبّ اصحاب و پیروان زنده او مخفی نموده بودند، اظهار نمودند و معهذا طمع در مناصب نیز داشتند. چرا که عراق و خراسان و سرزمین فارس و حیره هنوز در تصرف امیر بود و امیر (کرم الله وجهه) همچنانکه موسی علیه السلام با یهود و پیامبر صلی الله علیه و آله با منافق رفتار نمود با آنها رفتار کرد»^(۱). و نوبختی شیعی نیز این دگرگونی و تحوّل را تأیید می‌کند و می‌گوید:

«وقتی علی علیه السلام کشته شد، قاتلان به امامت او سه گروه شدند: گروهی گفتند که: علی نمرده و نمی‌میرد و کشته نمی‌شود تا اینکه با عصای خود بر عرب مسلط شده و زمین بعد از اینکه پر از ظلم و جور شده‌است پر از عدل و داد نماید. و این اولین فرقه

در اسلام بعد از پیامبر ﷺ است که قائل به توقّف می‌باشد، و اولین گروهی است که غلو و افراط نمود و این گروه سبأیه نامیده شد و از پیروان عبدالله بن سبأ می‌باشد و او کسی بود که ناسزاگویی از ابوبکر و عمر و عثمان و صحابه را علنی نموده و از آنها اظهار بیزاری می‌کرد و می‌گفت که: علی این‌ها را به او یاد داده‌است». و بقیه سخنانی را که سابقاً از ایشان و دیگران نقل کردیم، نقل می‌کند، تا اینکه می‌گوید: «بدین خاطر است که کسانی که با شیعیان مخالفند می‌گویند که اصل رفض (تشیع) از یهودیت گرفته شده‌است»^(۱). و کشتی نیز همین روایت را همچنانکه سابقاً آوردیم، ذکر نموده‌است.

این عبارات را خصوصاً اعاده کردیم چون ارتباط مستقیم با فهم شیعه و تشیع و مراحل تحوّل و دگرگونی آن دارد تا شیعیان بدانند که چطور مذهبشان تغییر کرده. و بدانند که حتی مراجع و منابع قدیم آنها نیز به این امر خطیر اُتفاق دارند.

این اولین حادثه مهمّ تغییر عقیدتی و دینی و فکری و اساسی و ریشه‌ای بود که در تشیع رخ داد که فکر و روش تشیع را در خلال قرون متمادی تغییر داد، همچنانکه نوبختی و کشتی شیعه و قبل از آنها قمی و بسیاری دیگر اعتراف دارند. از اینجا بود که رهبری فکری تشیع به دست سبأیه و یهودیان افتاد و احزاب مخفی و مخوف یهود با تشیع همان بازی را کردند که قبلاً با مسیحیت به دست پولس کرده‌بودند و هرکس که از مسلمانان و غیر مسلمانان کتب تاریخ را تحقیق و بررسی کرده و همه مؤرخان و علمای رجال و فرق از سنی و شیعه و مستشرق و یهود و نصاری و غیره، بر این امر اُتفاق رأی دارند^(۲).

یولیوس و لهازن در ذکر سبأیه می‌گوید:

«منشأ سبأیه به زمان علی و حسن باز می‌گردد و به عبدالله بن سبأ منسوب می‌باشند ... جز اینکه مذهب شیعه که به عبدالله بن سبأ منسوب است و او مؤسس آن می‌باشد، بیشتر از اینکه به ایرانیان باز گردد به یهود نزدیکتر است»^(۳).

۱- فرق الشّیعة: نوبختی ص ۴۳-۴۴.

۲- الشّیعة و التّشیع ۷۵-۷۶.

۳- الخوارج و الشّیعة ص ۱۷۰-۱۷۱ یولیوس ولهازن.

و قابل ذکر است که گروهی از شیعیان اولیه که هیچ فرقی با بقیه مسلمین در عقاید نداشتند، پس از آنکه آن تحولات رخ داد، همچنان بر سر عقاید اولیه خود ماندند، که در رأس این‌ها فرزندان علی علیه السلام مثل حسن و حسین و محمد و ابوبکر و عمر و عثمان و بقیه فرزندان علی و بقیه بنی‌هاشم از فرزندان عباس و عقیل و جعفر و طالب و دیگر از عموزادگان حسنین و غیره می‌باشند که همچنان بر سر عقاید خود ماندند، لیکن ما در اینجا درصدد بیان بدعت‌ها و تغییرات و تحولاتی هستیم که به دست توطئه‌گران یهودی و غیر یهودی در تشیع رخ داد.

عبدالله بن سبا بین وهم و حقیقت^(۱)

نویسندگان و مؤرخان در شخصیت و شهر و قبیله عبدالله بن سبا اختلاف کرده‌اند. بعضی‌ها او را به قبیله «حمیر»^(۲) نسبت داده‌اند. ابن حزم می‌گوید: «گروه دوم فرقه غلات-افراطیون- کسانی هستند که به الوهیت و خدایی غیر خدا معتقدند که اولین گروه آنها پیروان عبدالله بن سبا حمیری می‌باشند»^(۳).

اما بلاذری و اشعری قمی ابن سبا را به قبیله «همدان» نسبت می‌دهند و بلاذری^(۴) او را «عبدالله بن وهب همدانی» و اشعری قمی^(۵) او را «عبدالله بن وهب راسبی همدانی» می‌نامند و می‌گوید که: فرقه سبایه پیروان عبدالله بن وهب راسبی همدانی می‌باشند.

و عبدالقاهر بغدادی می‌گوید که: ابن سبا از اهل «حیره» بوده و از یهودیان حیره که تظاهر به اسلام می‌کرده‌است^(۶).

۱- منبع اصلی مطالب این فصل دو کتاب می‌باشد: ۱- بذل المجهود فی إثبات مشابیهة الزّافضة لیهود، تألیف شیخ عبدالله الجمیلی ص ۹۸ و مابعد آن و ۲- عبدالله بن سبا و امامة علی بن ابی طالب تألیف علی عبدالرحمن السّلمان ص ۳۰ و مابعد آن (البته این کتاب معلوماتش را در این مورد تقریباً به طور کامل از کتاب اوّل گرفته‌است).

۲- قبیله‌ای هستند که به حمیر بن سبا ... نسبت داده می‌شوند: معجم البلدان ۳۰۶/۲.

۳- الفصل فی الملل والأهواء والنحل ۴۶/۵.

۴- أنساب الأشراف ۲۴۰/۵.

۵- المقالات والفرق ص ۲۰.

۶- الفرق بین الفرق.

ابن کثیر می‌گوید که: اصل ابن سبأ از روم بوده و تظاهر به اسلام می‌نموده و بدعت‌های قولی و فعلی زشتی ایجاد نموده‌است^(۱).

اما طبری و ابن عساکر می‌گویند که: ابن سبأ از یهودیان یمن و از اهل صنعاء می‌باشد^(۲).

بعد از تأمل در آراء مؤرّخان به این نتیجه می‌شود رسید که ابن سبأ از اهالی یمن بوده و رأی اکثر محققان و اهل علم بر این است و اگر در گفته‌های سابق دقت کنیم می‌بینیم که در آنها تعارض حقیقی وجود ندارد، زیرا «حمیر» و «همدان» دو قبیله در یمن بوده‌اند، و در اصل ابن سبأ که یمنی است جز بغدادی و ابن کثیر اختلاف نکرده‌اند. ظاهراً برای بغدادی امر مشتبه گشته و پنداشته‌است که ابن سبا و ابن السّوداء دو شخصیت متفاوت بوده‌اند^(۳)، اما هیچکدام از مؤرخین با ابن کثیر در این مورد موافقت نداشته‌اند، اگرچه به طور قطع نمی‌توان گفت که ابن سبأ از چه قبیله‌ای بوده‌است.

در مورد پدر ابن سبأ نیز مؤرّخان اختلاف کرده‌اند، بعضی‌ها مثل جاحظ، ابن سبا را از طرف پدر به «حرب» نسبت می‌دهند^(۴) و اکثر علما او را از طرف پدر به «سبأ» نسبت داده و می‌گویند: «عبدالله ابن سبأ». و از جمله این دانشمندان ابن قتیبه^(۵) و طبری^(۶) و ابوالحسن اشعری^(۷) و شهرستانی^(۸) و شیخ الإسلام ابن تیمیه^(۹)، و از شیعیان النّاشیء الأكبر^(۱۰) و اشعری قمی^(۱۱) و نوبختی می‌باشند.

۱- البداية والنهاية ۱۹۰/۷.

۲- تاریخ الطبری ۳۴۰/۴ و ابن عساکر تاریخ مدینه دمشق ص ۱۶۵.

۳- بذل المجهود، ۹۹/۱.

۴- البیان والتّیین ۸۱/۳.

۵- المعارف ص ۶۲۲.

۶- تاریخ طبری ۳۴۰/۴.

۷- مقالات الإسلامیین ۸۶/۱.

۸- الملل والنحل ۱۷۴/۱.

۹- مجموع الفتاوی ۴۸۳/۲۸.

۱۰- أصول النحل، نقل از عبدالرحمن بدری: مذاهب الإسلامیین ۴۳/۲.

۱۱- المقالات والفرق ص ۲۰.

اما نسبت مادری ابن سبأ از حبشیه^(۱) می‌باشد و لهذا به او ابن السّوداء نیز می‌گویند، همچنانکه جاحظ^(۲) و طبری و ذهبی^(۳) و مقریزی^(۴) بر این قول رفته‌اند. البته نسبت مادری نامبرده برای بعضی از محققان ایجاد اشکال نموده و پنداشته‌اند که ابن سبأ غیر از ابن سوداء می‌باشد، همچنانکه برای اسفراینی این شبهه رخ داده‌است^(۵).

سبب اختلاف در تعیین شخصیت ابن سبأ

از اینکه این همه تعدّد آراء در میان محققان و مؤرّخان در تعیین شخصیت ابن سبأ رخ داده جای تعجب نیست، زیرا او به عنوان یک بازیگر سیاسی و توطئه‌گر خود را در پرده‌ای از ابهام‌ها پوشانده‌است. چون هدف او از توطئه‌هایش تفرقه بین مسلمین و نابودی اسلام و جنگ با توحید بوده‌است، و لهذا وقتی که عبدالله بن عامر والی بصره از طرف عثمان بن عفّان^(ع) از او درباره شخصیتش پرسید، پاسخ داد که: «من از اهل کتاب هستم و رغبت به اسلام و به جوار تو دارم» و از نام خود و نام پدرش چیزی نگفت^(۶).

و همین رازگونگی و مخفی‌زیستی اوست که سبب اختلاف بین مؤرّخان شده‌است، و هیچ بعید نیست که نامبرده مثل هر بازیگر و توطئه‌گر ماهری نام‌های دیگری نیز بر خود نهاده‌باشد، تا جرائم و دسیسه‌هایش را مخفی سازد.

منکران وجود ابن سبأ:

بعضی از شیعیان معاصر و معدودی از کسانی که به اهل سنّت منتسب می‌شوند و برخی از خاورشناسان، منکر وجود ابن سبأ گشته‌اند و به نظر آنها آنچه را که مؤرّخان و فرقه‌شناسان و محققان درباره روایت‌ها و اخباری که درباره ابن سبأ و نقش تاریخی او

۱- المحبر: حبیب البغدادی ص ۳۰۸.

۲- البیان والتّیین ۸۱/۳.

۳- ذهبی: تاریخ الإسلام ۱۲۲/۲.

۴- خطط المقریزی: ۳۵۶/۲.

۵- التّبصیر فی الدّین ص ۱۲۴.

۶- تاریخ طبری ۳۲۶/۴-۳۲۷.

در صدر اسلام و ایجاد فرقهٔ سبأیه نقل کرده‌اند همه جعلی بوده و می‌گویند: دشمنان شیعیان این اخبار را وضع کرده‌اند. بد نیست که به سراغ اینان و اقوال و ادله‌شان برویم:

اولاً- منکران وجود ابن سبأ از شیعیان:

۱- محمّد حسین کاشف‌الغطاء

روحانی شیعی عراقی محمّد حسین آل کاشف‌الغطاء می‌گوید که: ابن سبأ خرافه‌ای بیش نیست که ساخته و پرداختهٔ قصه‌های شبانه در عهد اموی و عباسی است. اما تعجب در اینست که بعد از این انکار، اعتراف کتب قدیمی شیعه را در شرح حال ابن سبأ ذکر نموده و می‌گوید که: آنها همگی او را لعنت نموده‌اند^(۱). و عجیب‌تر اینکه در جای دیگر اعتراف می‌کند که آن مطلب را از سر تقیه گفته است^(۲). مؤلف کتاب «لله ثم للتاریخ» آقای سید حسین الموسوی که از علمای نجف می‌باشد می‌گوید: وقتی که از آل کاشف‌الغطاء دربارهٔ ابن سبأ پرسیدم، پاسخ داد که ما در این مورد تقیه کرده‌ایم (چرا که آن کتاب را برای دعوت اهل سنت نوشته‌ایم). این هم بزرگترین عالم شیعی معاصر که حتی در مورد قضایای تاریخی تقیه می‌کند!!

۲- مرتضی عسکری

او از پرگوترین و کوشاترین نویسندگان شیعی در مورد ابن سبأ می‌باشد، و می‌گوید که: سیف بن عمر نامبرده را جعل کرده و طبری از او نقل نموده است، و عسکری کتابی در این مورد نوشته به نام: «عبدالله بن سبأ و افسانه‌های دیگر» که به زعم وی همهٔ نویسندگان این افسانه را از طبری نقل کرده‌اند و طبری از سیف بن عمر که او را به زعم خود، جاعل این قصه و قصه‌های دیگر می‌داند. و در جلد دوم کتابش اتهام‌های بیشتری به سیف بن عمر زده و می‌گوید که: او اولاً از تعصّب قبلی برخوردار بوده و به مدح و ثنای عدنانی‌ها و نشر فضائل آنها و ایجاد فتنه بین قحطانی‌ها و نشر معايب آنها می‌پرداخته است. ثانیاً زندیق بودن او سبب بدنامی تاریخ اسلام و حقایق آن شده است، و اضافه می‌کند که سیف بن عمر اصلاً در نزد محدّثین ضعیف است و نباید به

۱- أصل الشیعة وأصولها ص ۴۰-۴۱.

۲- لله ثم للتاریخ: ص ۱۳.

روایات تاریخی او اعتناء کرد، و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که اساساً ابن سبایی وجود نداشته است.

۳- محمد جواد مغنیه

او از کسانی است که مقدمه‌ای بر کتاب عسکری نوشته و سخن او را درباره ابن سبأ تأیید کرده و می‌گوید: سیف بن عمر این شخصیت خیالی را جعل نموده، چنانکه افرادی به نام صحابه و تابعین جعل کرده و از زبان آنها اخبار و روایاتی نقل نموده است.^(۱)

۴ و ۵- دکتر علی الوردی و دکتر کامل مصطفی الشیبی

این دو نفر از نویسندگان نامدار شیعی عراق هستند که الشیبی از آراء وردی متأثر شده و هردو منکر ابن سبأ گردیده‌اند و سعی کرده‌اند که عمّار بن یاسر را به جای ابن سبأ بگیرند و آندو را یک شخصیت حساب کنند.^(۲)

۶- عبدالله فیّاش

او نیز از علمای شیعه است که منکر وجود ابن سبأ گردیده و می‌گوید که: او به خیال نزدیکتر است تا به حقیقت.^(۳)

ثانیا- منکران ابن سبأ از غیر شیعه

۱- طه حسین

طه حسین در رأس نویسندگان معاصری است که منکر وجود ابن سبأ گردیده‌اند و می‌گوید: به خیال من کسانی که ابن سبأ را بزرگ کرده‌اند، هم به خود و هم به تاریخ شدیداً ظلم کرده‌اند، و اوّلین چیزی که ملاحظه می‌کنیم اینست که در منابع مهمّی

۱- مقدمه (عبدالله بن سبأ و أساطیر آخری): به قلم محمد جواد مغنیه ۱۲/۱.

۲- وعّاظ السّلاطین: وردی ص ۲۷۳، الصّلة بین التّصوّف والتّشیع ص ۴۰، مصطفی کامل الشیبی.

۳- تاریخ الإمامیّة وأسلافهم من الشّیعة.

که در مورد اختلاف بر علیه عثمان سخن گفته‌اند، خبری از قصهٔ ابن سبأ نیست^(۱). و در جای دیگر می‌گوید که: دشمنان شیعه او را جعل کرده‌اند^(۲).

۲- دکتر علی النشار

بعد از طه حسین دکتر علی النشار دوّمین شخصیت مهمّی است که منکر وجود ابن سبأ گردیده و او را یک شخصیت وهمی می‌داند و می‌گوید: احتمال دارد که شخصیت ابن سبأ جعلی بوده و همان «عمّار بن یاسر» باشد، و نواصب او را جعل کرده‌اند^(۳). و این سخن از نشار بعید نیست چرا که او بسیار متأثر از وردی شیعی است و سخن وی را کلمه به کلمه نقل می‌کند.

۳- دکتر حامد حفنی داود

نامبرده از کسانی است که از نوشته‌های شیعیان حاضر متأثر شده و وجود ابن سبأ را انکار نموده است. او در مقدمه‌ای که بر کتاب عسکری نوشته، تأیید کامل خود را از آن کتاب اعلان نموده است^(۴).

ثالثاً- منکران وجود ابن سبأ از خاورشناسان

۱- اسرائیل فرد لندر

او یک خاورشناس آلمانی است که در مورد فرق و ادیان و یهودیت در جزیرهٔ العرب و مذاهب شیعه نوشته‌هایی دارد^(۵)، و از اولین خاورشناسانی است که به موضوع ابن سبأ پرداخته و روایات متعدّد دربارهٔ او را طی حدود ۸۰ صفحه بررسی کرده است^(۶). و در نهایت او را انکار می‌کند.

۲- کایتانی

۱- الفتنة الكبرى (عثمان) ص ۱۳۲، طه حسین.

۲- علی و بنوه - طه حسین ص ۹۰

۳- نشأة الكفر الفلسفي في الإسلام ۳۸/۳۹/۲ : علی النشار ۳۸/۲ و ۳۹.

۴- مقدمهٔ کتاب (عبدالله بن سبأ و أساطير أخرى)، به قلم د. دفتی داود، چاپ مصر ص ۲۱ و ۱۸.

۵- نجيب العقيقي: المستشرقون ۹۹۵/۳.

۶- عبدالله بن سبأ و أثره في إحداه الفتنه في صدر الإسلام ص ۶۵ : سليمان بن حمد العوده.

خاورشناس ایتالیایی کایتانی نیز از کسانی است که منکر وجود ابن سبا گشته و از روایات سیف بن عمر خرده گرفته است و می‌گوید که: مدرسهٔ مدینه و روایات شامی و مصری به حوادث فتنه در ایام عثمان رنگ سیاسی و اداری و اقتصادی داده، بدون اینکه از اساس دینی آن حوادث حرفی بزند، و چنین اضطراب دینی را در آن زمان مستحیل می‌داند. می‌گوید: بعید نیست که یک بازیگر سیاسی در اصحاب علی بوده باشد که ابن سبا نام داشته لیکن این همه نقش را به او دادن به خیال‌پردازی بیشتر شبیه می‌ماند^(۱)، و افراد دیگری نیز مثل برناردلویس خاورشناس انگلیسی و لیوی دیلا ویدا، خاورشناس ایتالیایی یهودیت ابن سبا را منکر شده‌اند^(۲).

بررسی ادلهٔ منکران وجود ابن سبا و ردّ بر آنها

خلاصهٔ ادلهٔ منکران وجود ابن سبا عبارتست از:

اولاً: اخبار ابن سبا در میان مردم از طریق طبری منتشر شده‌است که او این روایات را از سیف بن عمر تمیمی اخذ کرده‌است. پس تنها مصدر اخبار ابن سبا سیف می‌باشد، و سیف بن عمر کذاب بوده و علمای جرح و تعدیل او را تضعیف کرده‌اند.

ثانیاً: اینکه ابن سبا اصلاً وجود واقعی نداشته و در واقع او عمّار بن یاسر بوده به دلیل اینکه هر دو به ابن سواد مشهور بوده‌اند.

ثالثاً: اینکه مؤرّخان از ذکر ابن سبا یا ابن سواد در جنگ صفین خودداری نموده‌اند و این دلیل عدم وجود اوست.

رابعاً: ابن سبا وجود حقیقی نداشته بلکه شخصیتی وهمی بوده که دشمنان تشیع به خاطر طعن به مذهب و نسبت آن به یهودیان او را جعل کرده‌اند.

نقد ادله:

دلیل اول فوق الذکر دارای دو مقدمه می‌باشد: یکی اینکه طبری مصدر این اخبار است که در میان مردم منتشر شده‌است و او این اخبار را از سیف بن عمر گرفته که تنها مصدر و منبع اخبار ابن سبا می‌باشد. دوم اینکه سیف ضعیف است و علمای جرح و تعدیل او را جرح کرده‌اند.

۱- کایتانی: حولیات الإسلام ج ۸ نقل از عبدالرحمن البدوی: مذاهب الإسلامیین.

۲- مذاهب الإسلامیین: عبدالرحمن بدوی ۲/۲۹، و عبدالله بن سبا، سلیمان العوده ص ۶۷-۷۲.

مقدمهٔ اول باطل است چرا که تنها طبری نیست که روایات سیف بن عمر را از ابن سبأ نقل کرده‌است بلکه روایات سیف از طرق دیگری غیر از طبری نیز نقل شده‌است و این طرق عبارتند از:

۱- از طریق ابن عساکر (متوفای سال ۵۷۱ هـ)

ابن عساکر روایات سیف دربارهٔ ابن سبأ و سبأیه را از طریقی غیر از طبری روایت کرده‌است و می‌گوید: ابوالقاسم سمرقندی از ابوالحسین بن النقر از طاهر المخلص از احمد بن عبدالله بن سیف از السّری بن یحیی از شعیب بن ابراهیم از سیف بن عمر از عبدالله بن مغیره عبدی از مردی از عبدالقیس روایت می‌کند که وقتی که ابن السّوداء ناسزاگویان را دید که به سیرت علی بد می‌گویند برخاست و گفت... الخ^(۱).

۲- از طریق محمد بن یحیی المالقی (متوفای ۷۴۱ هـ)

نامبرده در مقدمهٔ کتاب (التمهید والبیان فی مقتل الشّهد عثمان بن عفّان) ذکر نموده‌است که به تألیف خود سیف مراجعه نموده‌است و می‌گوید: این کتابی است که در آن از کشتن امام شهید سخن خواهم گفت و آنچه را که ائمه و علماء در کتب و تاریخ می‌یابند و از آن جمله کتاب الفتوح است از سیف بن عمر تمیمی^(۲).

مالقی می‌گوید که: مستقیماً از کتاب سیف اخذ نموده‌است، و از آن جمله در این کتاب آمده‌است که: در سال سی و سه گروهی بر علیه عثمان حرکت نمودند که مالک اشتر و أسود بن یزید و عبدالله بن سبأ مشهور به ابن السّوداء در میان آنها بودند^(۳).

۳- از طریق ذهبی (متوفای ۷۴۸ هـ)

ذهبی در تاریخ خود در ضمن شرح اخبار کشته‌شدن عثمان رضی الله عنه سخنی دربارهٔ ابن سبأ از سیف بن عمر آورده و می‌گوید: سیف بن عمر از عطیه از یزید نقعیسی نقل می‌کند که وقتی که ابن السّوداء به سوی مصر رفت نزد کنانه بن بشر منزل گزید^(۴). و دو چیز دلالت دارد بر اینکه ذهبی این روایت را مستقیماً از کتاب سیف گرفته‌است و از روایت طبری نبوده‌است. یکی اینکه این روایت در تاریخ طبری وجود ندارد. دوم

۱- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر ورقه ۱۶۷ مخطوط نقل از بذل المجهول ص ۱۱۷ ج ۱.

۲- التمهید والبیان فی مقتل الشّهد عثمان، به نقل از مرتضی عسکری، عبدالله بن سبأ ۶۸/۱.

۳- به نقل از شیخ سلیمان العوده، عبدالله بن سبأ: ص ۵۶.

۴- تاریخ الإسلام، ذهبی ۱۲۲/۲-۱۲۳.

اینکه: ذهبی در مقدمه کتابش مصادری را که مطالعه نموده ذکر کرده و می‌گوید: درباره این تألیف مصنّفات فراوانی را مطالعه کرده‌است و ماده آن از دلائل النبوة بیهقی و الفتوح سیف بن عمر می‌باشد^(۱).

این طرق سه‌گانه دلالت دارد بر اینکه طبری راجع به روایت‌های سیف بن عمر درباره ابن سبأ تنها نیست، و اینکه او تنها منبع این اخبار نیست بلکه در نقل از سیف بن عمر، ابن عساکر و مالقی و ذهبی با او شریک می‌باشند.

اما این ادعا که سیف بن عمر تنها منبع اخبار ابن سبأ می‌باشد نیز نادرست است چرا که ابن عساکر در تاریخ خود روایات دیگری نیز ذکر نموده که سیف در سلسله روایان آنها نیست و این اخبار نیز وجود ابن سبأ را ثابت نموده و تأیید می‌کند.

ابن عساکر از عمّار الدّهنی نقل کرده که می‌گوید: از ابوالطفیل شنیدم که می‌گفت: مسیب بن لجه را دیدم که او (ابن السّوداء) را آورد و علی بر منبر بود، علی پرسید که چه کار کرده؟ گفت: بر خدا و رسول دروغ می‌بندد^(۲).

و از یزید بن وهب از علی روایت است که گفت: این سیاه چرده (یعنی ابن سبأ) را چه شده‌است و از من چه می‌خواهد؟ و از طریق یزید بن وهب نیز از سلمه از شعبه و از علی بن ابی طالب روایت است که گفت: این سیاه چرده (یعنی ابن سبأ) را چه شده‌است که از ابوبکر و عمر انتقاد می‌کند^(۳).

این روایت‌ها دلالت دارد بر اینکه سیف تنها مصدر اخبار ابن سبأ نیست و ثقات^(۴) دیگری نیز این اخبار را نقل کرده‌اند، و این دلیل بر بطلان ادعای منکران وجود ابن سبأ و استدلال آنها می‌باشد که بر این مقدمه استوار بود.

اما ردّ بر مقدمه دوم:

در اینکه سیف ضعیف است و علمای جرح و تعدیل او را ضعیف شمرده‌اند، نسائی می‌گوید: سیف بن عمر الضّیبی ضعیف است^(۵) ذهبی می‌گوید: سیف بن عمر الضّیبی

۱- تاریخ الإسلام ۱۴/۱-۱۵.

۲- تاریخ مدینه دمشق (نسخه خطی) ورقه ۱۶۷.

۳- همان منبع.

۴- شیخ سلیمان العوده می‌گوید که: اسانید این روایت‌ها را برای شیخ ناصر الدّین آلبنانی محدّث شهیر فرستادم که همه آنها را بین صحیح و حسن ضبط نمود، ص ۹۸: عبدالله بن سبأ.

۵- الضّعفاء والمتروکین ص ۲۹۳.

الأسدی و تمیمی برجمی و یا سعدی کوفی نیز به او گفته می‌شود و درباره فتوحات و رده تألیفاتی نوشته‌است، او مثل واقدی از هشام بن عروه و عبدالله بن عمر و جابر جعفی و بسیاری از مجهولان روایت کرده. عبّاس از یحیی نقل کرده که او ضعیف است و ابوداود گفته‌است که: او ارزش ندارد، و ابو حاتم گفته‌است که: او متروک است و ابو حیان گفته‌است که: او متهم به زندقه است و بیشتر احادیث او منکر است^(۱).

ابن حجر می‌گوید: او در حدیث ضعیف و در تاریخ پایه و حجّت است و درباره اتّهام ابن حبان به او می‌گوید که: او درباره‌اش زیاده‌روی کرده‌است^(۲).

خلاصه سخن علمای جرح و تعدیل اینست که سیف در حدیث ضعیف است ولی در تاریخ روایات او مورد قبول است و بلکه بالاتر از این عمده و حجّت شمرده می‌شود، چنانکه ابن حجر او را چنین وصف نموده‌است.

و از اینجا پی می‌بریم که اخبار تاریخی که از طریق سیف بن عمر آمده نزد اهل حدیث قابل قبول بوده و لهذا محدّثان و دیگران بر روایت کتب او اعتماد کرده‌اند.

و لهذا ابن حجر بعد از نقل روایات ابن عساکر درباره ابن سبأ می‌گوید: اخبار عبدالله بن سبأ مشهور بوده و در تاریخ وجود دارد^(۳). او تصریح به شهرت این روایات نموده‌است که در ضمن آنها روایات سیف بن عمر وجود دارد.

ذهبی یکی از منابع خود در کتاب تاریخ الإسلام خود را کتاب «الفتوح» سیف بن عمر ذکر می‌کند^(۴)، همچنانکه سابقاً دیدیم. پس هر دو مقدمه منکران وجود ابن سبأ که مبنای پندار و گمانشان بود، باطل می‌شود.

ردّ بر دلیل دوّم:

دوّمین دلیل آنها بر مبنای این زعم است که ابن سبأ اصلاً وجود نداشته‌است بلکه او همان عمّار بن یاسر است. این خود، بنا به گفته شیخ جمیلی^(۵) باطل است و دلیل جهل و بی‌اطلاعی گوینده آن می‌باشد و بطلان آن از چند جهت است:

۱- میزان الاعتدال ۲/۲۵۵.

۲- تقریب التّهذیب ص ۲۶۲.

۳- لسان المیزان ۳/۲۹۰.

۴- تاریخ الإسلام ۱/۱۴-۱۵.

۵- بذل المجهود ج ۱ ص ۱۲۱.

۱- مؤرخانی که اخبار ابن سبأ را آورده‌اند، شخصیت مستقل عمّار بن یاسر را از شخصیت ابن سبا جداگانه ذکر کرده‌اند. مثلاً طبری که از قدیمی‌ترین مصادر است که اخبار ابن سبأ را ذکر نموده، آن اخبار را ضمن داستان او و حرکات مشکوک و توطئه‌هایش در عهد عثمان رضی الله عنه آورده و اینکه چگونه وی در صدد افساد عقیده مسلمین و ایجاد شورش در شهرها بر علیه عثمان رضی الله عنه بوده است و در ضمن ذکر می‌کند که عثمان رضی الله عنه عمّار رضی الله عنه را به سوی مصر روانه نمود...^(۱) و همچنین ابن کثیر^(۲) و ابن الأثیر^(۳) و ابن خلدون^(۴) شخصیت جداگانه برای هریک از آن دو تن، ذکر می‌کنند.

اینها مؤرخان بزرگ اسلام می‌باشند و همگی شخصیت ابن سبأ و شخصیت عمّار بن یاسر را جداگانه ذکر می‌کنند و اینکه ابن سبأ در صدد ایجاد فساد بین مسلمین بوده است. بعد از همه این اقوال، معقول نیست که کسی مدعی شود آن دو تن، یک شخصیت واحد بوده‌اند!

۲- کتب جرح و تعدیل مورد اعتماد خود شیعیان، این ادعا را ردّ می‌کند، چرا که کتب آنها نیز شخصیت عمّار بن یاسر را از ابن سبأ جدا ساخته و او را از اصحاب علی بن ابی طالب دانسته‌اند و ابن سبأ را زندیق و ملعون شمرده‌اند که بر علی رضی الله عنه دروغ می‌بسته است^(۵).

۳- همه دلایلی که وردی و شیبی و دیگران بر این آورده‌اند که ابن سبأ و عمّار یک شخصیت می‌باشند، سست و بی‌اساس است و اتفاق آن دو بر کنیه مشترک «ابن السّوداء» است که اگر هم این کنیه برای عمّار فرضاً درست باشد، دلیل بر این نمی‌تواند باشد که آن دو یک شخصیت بوده‌اند، چرا که بسیاری از افراد در کنیه و حتی در اسم تشابه دارند و یکی نیستند، و اینکه عمّار یمنی بوده و به هر یمنی می‌شود گفت سبأی، این نیز نادرست است چرا که سبأ جزئی از سرزمین یمن است و به هر یمنی نمی‌شود سبأی گفت و فقط عکس آن

۱- تاریخ طبری ۳۶۰/۴.

۲- البداية والنهاية ۱۶۷/۷.

۳- الكامل فی التّاریخ ۷۷/۳.

۴- تاریخ ابن خلدون ۱۰۳۴/۲.

۵- د. سعدی الهاشمی: ابن سبأ حقیقة لاخیال ص ۲۱.

درست است. و اینکه عَمَّار شدیداً علی را دوست داشته و برای بیعت او فعالیت می‌کرده است، این ویژه عَمَّار نیست، همه صحابه، علی علیه السلام را دوست داشته‌اند و اصلاً آنها با همدیگر دوست و یار بوده‌اند و همین‌ها بودند که بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه با علی بیعت کردند و تفاوت بسیاری است بین محبت عَمَّار رضی الله عنه به علی رضی الله عنه و غلو ابن سبأ درباره علی.

و اما این زعم آنها که عَمَّار به مصر رفته تا مردم را بر علیه عثمان بشوراند، یک دروغ روشن و واضح است، چون خود عثمان او را برای تحقیق شایعات به مصر فرستاد.

ردّ بر دلیل سوّم مبنی بر عدم وجود ابن سبأ در صفّین:

این دلیل عجیب است که عدم ذکر مؤرّخین از ابن سبا در جنگ صفّین دلیل بر عدم وجود اوست! چنین چیزی دلیل عدم وجود ابن سبا نمی‌شود، زیرا مؤرّخان این عهد را بر خود نبسته‌اند که همه تفصیل حوادث را ذکر کنند. از سوی دیگر ممکن است ابن سبا در صفّین شرکت نداشته و در این صورت، دلیلی برای ذکر او توسط مؤرّخان در میان نبوده است. و روی هم‌رفته، این بهانه نمی‌تواند در مقابل آنچه که مؤرّخان در اثبات وجود ابن سبا ذکر کرده‌اند ایستادگی کند.

ردّ بر دلیل چهارم:

مبنای چهارمین شبهه این بود که ابن سبا در واقع وجود نداشته است، بلکه او یک شخصیت خیالی است که دشمنان شیعه بخاطر طعن بر تشیع، او را جعل کرده‌اند! این ادّعایی است که حجّتی به همراه ندارد، و هرکس می‌تواند ادّعاهای دیگری نیز نظیر آن را مطرح کند. باید به حجّت و برهان نگریست و بنا بر دلایل تاریخی ابن سبا یک شخصیت حقیقی بوده و مؤرّخان شیعه نیز مثل مؤرّخان سنی او را ذکر کرده‌اند و از قدمات هیچ‌کس منکر او نشده است، اگر دشمنان شیعه او را جعل کرده بودند، چرا خود شیعیان او را ذکر کرده و ترجمه احوالش را آورده‌اند؟!

حال که این شبهات را یک به یک بررسی کردیم به سراغ مؤرّخان و دانشمندانی می‌رویم که به اثبات شخصیت ابن سبأ پرداخته و در این ارتباط تحقیق و بررسی کرده‌اند.

اول - غیر شیعیانی که وجود ابن سبا را ثابت کرده‌اند:

- ۱- ابن حبیب بغدادی (۲۴۵هـ)
- ابن حبیب بغدادی ابن سبا را ذکر کرده او را از فرزندان حبشی‌ها شمرده است^(۱).
- ۲- جاحظ (۲۵۵هـ)
- جاحظ روایتی از زهر بن قیس آورده که می‌گوید: وقتی که بعد از ضربت خوردن علی ابن ابی طالب به مدائن آمدم ابن السّوداء مرا ملاقات کرد^(۲).
- ۳- ابن قتیبه (۲۷۶هـ)
- از سبأیه نام برده و می‌گوید که: به ابن سبا منسوب هستند: «سبأیه از رافضیان هستند که منسوب به ابن سبا می‌باشند و او اولین کس از رافضیان بود که کفر ورزیده و گفت: علی ربّ جهانیان است و علی او و یارانش را در آتش انداخت»^(۳).
- ۴- طبری (۳۱۰هـ)
- قصّه ابن سبا و فتنه‌انگیزی‌های او را در زمان عثمان بن عفّان رضی الله عنه مفصلاً آورده است که سابقاً بدان اشاره شد.
- ۵- ابن عبد ربّه (۳۲۸هـ)
- می‌گوید که: ابن سبا و گروه او سبأیه درباره علی بن ابی طالب رضی الله عنه غلو کردند و گفتند که: او خالق ماست^(۴).
- ۶- ابوالحسن اشعری (۳۳۰هـ)
- راجع به سبأیه می‌گوید که: آنها پیروان عبدالله بن سبا بوده و می‌پندارند که علی نمرده و به دنیا باز می‌گردد و می‌گوید که: ابن سبا به علی می‌گفت: تو هستی، تو هستی (یعنی تو خدا هستی!)^(۵).
- ۷- ابن حبان (۳۵۴هـ)

۱- ابن حبیب البغدادی: المحبر ص ۳۰۸.

۲- البیان و التبیین، جاحظ.

۳- المعارف: ابن قتیبه ص ۶۲۲.

۴- العقد الفرید ۲/۲۴۵.

۵- به مقالات الإسلامیین ۸۶/۱

ابن حبان در دو موضع از کتابش می‌گوید که: یزید جعفی و محمد بن سائب کلبی از سبأیه و از پیروان عبدالله بن سبا بودند^(۱).

۸- مطهر بن طاهر مقدسی (۳۵۵ هـ)

از سبأیه یاد نموده و می‌گوید که آنها می‌پندارند نمی‌میرند و علی نمرده است و در میان ابرهاست و اگر صدای رعد را بشنوند می‌گویند: علی خشمگین شده است^(۲).

۹- ملطی (۳۷۷ هـ)

از سبأیه سخن گفته و می‌گوید: آنها پیروان عبدالله بن سبا می‌باشند که به علی می‌گفت توئی توئی: علی گفت من کیم؟ گفت: خداوند خالق^(۳).

۱۰- بغدادی (۴۲۱ هـ)

سبأیه را فرقه‌ای خارج از اسلام دانسته و می‌گویند آنها پیروان عبدالله بن سبا بودند که راجع به علی علیه السلام غلو می‌کرد و او را پیامبر می‌پنداشت و بعدها بیشتر غلو نموده و قائل به خدایی علی شد^(۴).

۱۱- ابن حزم اندلسی (۴۵۶ هـ)

در ضمن سخنش از شیعه از ابن سبا یاد نموده و می‌گوید: سبأیه پیروان عبدالله بن سبا حمیری، یهودی هستند که گفته‌اند: علی زنده است و در میان ابرها می‌باشد^(۵).

۱۲- اسفراینی (۴۷۱ هـ)

از سبأیه سخن گفته و می‌گوید: آنها پیروان عبدالله بن سبا می‌باشند که علی علیه السلام او را به ساباط مدائن تبعید نمود^(۶).

۱۳- شهرستانی (۵۴۸ هـ)

۱- المجروحین ۲۰۸/۱ و ۲۵۳/۲.

۲- البداء والتاریخ ۱۲۹/۵

۳- التنبیه والردّ علی أهل الأهواء و البدع ص ۱۸.

۴- الفرق بین الفرق ص ۲۳۳

۵- الفصل ۳۶/۵.

۶- التّصیر فی الدّین ص ۱۲۳.

راجع به سبأیه نوشته و می‌گوید: آنها پیروان ابن سبأ می‌باشند که علی او را مدائن تبعید کرد^(۱).

۱۴- سمعانی

به ابن سبا پرداخته و می‌گوید: او از رافضیان بوده و سبأیه با او نسبت دارند^(۲) و علی او را به مدائن تبعید کرد.

۱۵- ابن عساکر (۵۷۱هـ)

چند روایت دربارهٔ ابن سبأ و اخبار او نقل کرده که بعضی‌ها از طریق سیف‌بن عمر و بعضی از طرق دیگر می‌باشد که سابقاً به آن اشاره شد.

۱۶- نشوان حمیری (۵۷۳هـ)

در مادهٔ سبأیه می‌نویسد: سبأیه (و عبدالله بن سبأ) گفته‌اند که: علی نمرده و نمی‌میرد تا زمین را پر از عدل و داد کند، از آنجا که پر از ظلم و جور شده است^(۳).

۱۷- فخرالدین رازی (۶۰۶هـ)

از فرق غلات-افراطیون- سخن گفته و سبأیه را ذکر نموده و می‌گوید: آنها پیروان عبدالله بن سبأ می‌باشند که می‌پنداشته‌اند علی خدا می‌باشد^(۴).

۱۸- ابن اثیر (۶۳۰هـ)

بعضی از روایات طبری دربارهٔ عبدالله بن سبأ را بعد از حذف اسانید آن نقل کرده است^(۵).

۱۹- شیخ الإسلام ابن تیمیہ (۷۲۸هـ)

در چند موضع از کتبش از عبدالله بن سبأ نام برده و می‌گوید که: او، اولین فردی است که مذاهب رافضیان را بنا نهاد، و می‌گوید: اصل رافضیان از منافقی زندیق می‌باشد و ابن سبأ زندیق، رفض را بنیان نهاد و اظهار غلو کرده دعوی امامت منصوبه را نمود^(۶).

۱- الملل والنحل ۱/۱۷۴

۲- الأسباب ۷/۴۶

۳- الحور العين ص ۱۵۴.

۴- اعتقادات فرق المسلمین والمشرکین ص ۵۷

۵- الکامل فی التاریخ ۳/۷۷.

۶- مجموع الفتاوی ۴/۴۳۵ و ۲۸/۴۸۳.

۲۰- مالقی (۷۴۱هـ)

در ضمن سخنش از کشته شدن عثمان، از ابن سبأ نام برده و می‌گوید: در سال سی‌ونهم هجری عبدالله بن سبأ معروف به ابن سوداء با گروهی بود که بر عثمان شورش کردند^(۱).

۲۱- ذهبی (۷۴۸هـ)

در شرح حال عبدالله بن سبأ می‌گوید: او از غلات-افراطیون- شیعه و ضالّ و مضلّ (گمراه و گمراه کننده) بوده است^(۲).

۲۲- صفدی (۷۶۴هـ)

در کتاب الوافی از شرح حال ابن سبا نوشته و می‌گوید که: علی او را به مدائن تبعید نمود^(۳).

۲۳- ابن کثیر (۷۷۴هـ)

ابن کثیر از نقش ابن سبا در شورش بر علیه عثمان رضی الله عنه سخن گفته و به روایت سیف بن عمر استشهاد می‌کند که می‌گوید: او یهودی بوده و تظاهر به اسلام می‌نموده است^(۴).

۲۴- شاطبی (۷۹۰هـ)

می‌گوید که: بدعت سبأیه و پیروان عبدالله ابن سبأ از بدعت‌های اعتقادی است که راجع به وجود خدای دوّمی با خداوند است^(۵).

۲۵- ابن ابی الغر الحنفی (۷۹۲هـ)

در شرح عقیده طحاویه می‌گوید که: عبدالله بن سبأ تظاهر به اسلام نموده و می‌خواستهمچنانکه پولس نصرانیت را ویران کرد، اسلام را ویران کند^(۶).

۲۶- جرجانی (۸۱۶هـ)

۱- التمهید والبيان في مقتل الشهيد عثمان ص ۵۴.

۲- المغنی فی الصّغفا ۱/۳۳۹ - ۲/۴۲۶

۳- الوافی بالوفیات (نسخة خطی ۲۰/۱۷)

۴- البداية والنهاية ۱۶۷/۷

۵- الاعتصام ۱۹۷/۲

۶- شرح العقيدة الطحاوية ص ۵۷۸

دربارهٔ سبأیه می‌گوید که: آنها پیروان عبدالله بن سبأ بودند و علی را خدا می‌دانستند، و ابن سبأ می‌گفته علی نمرده و ابن ملجم شیطانی را کشته است که به شکل علی درآمده است.^(۱)

۲۷- مقریزی (۸۱۶هـ)

از حوادث روزگار علی سخن به میان آورده و می‌گوید که: در زمان او عبدالله بن وهب بن سبأ مشهور به ابن سوداء برخاسته و قائل به وصیت رسول خدا بر امامت علی گردید و اینکه او وصی رسول الله و خلیفهٔ اوست و قول به رجعت را نیز او بدعت نهاده است.^(۲)

۲۸- ابن حجر (۸۵۲هـ)

اخبار ابن عساکر را دربارهٔ ابن سبأ نقل نموده و می‌گوید: اخبار او در تاریخ مشهور می‌باشد و بحمدالله بر مبنای روایت نیست، لیکن پیروانی دارد به نام سبأیه که معتقد به خدایی علی می‌باشند و علی آنها را با آتش سوزاند.^(۳)

۲۹- اسفراینی (۱۱۸۸هـ)

ضمن شرح فرق شیعه فرقهٔ سبأیه را نام برده و می‌گوید: آنها پیروان عبدالله بن سبأ می‌باشند که به امیر المؤمنین علی گفت که: تو حَقّاً خدا هستی و او آنها را به آتش انداخت.^(۴)

۳۰- عبدالعزیز بن ولی الله دهلوی (۱۲۳۹هـ)

دربارهٔ ابن سبأ می‌گوید که: از بزرگترین مصائب اسلام در آن ایام تسلط شیطانی از شیاطین یهود بر طبقهٔ دوّم از مسلمین بود که برایشان تظاهر به اسلام می‌نمود و ادّعیای غیرت دینی و محبّت اهل بیت داشت. این شیطان عبدالله بن سبأ از یهودیان صنعاء بود که ابن سوداء نیز شهرت یافته و دعوتش پر از مکر و خبائث و تدریجی بوده است.^(۵)

۱- التعریفات ص ۱۰۳

۲- الخطط ۳۵۶/۲

۳- لسان المیزان ۲۹۰/۳

۴- لوامع الأنوار ۸۰/۱.

۵- مختصر التّحفة الإثنی عشریّة ص ۳۱۷.

بسیاری از محققان معاصر نیز وجود ابن سبا را ثابت کرده‌اند که فقط بعضی از آنها را نام می‌بریم.

۳۱- خیر الدین زرکلی

در فرهنگ شهیر خود (الأعلام) از ابن سبا نام برده و می‌گوید: او رأس طائفة سبأیه بود و قائل به خدایی علی که اصل وی از یمن بوده که تظاهر به اسلام می‌کرده است^(۱).

۳۲- عبدالله قصیمی

عبدالله قصیمی در کتاب خود (الصّراع بین الإسلام والوثنیّة) از عبدالله ابن سبا نام برده و از نقش او در ایجاد بدعت‌ها و ضلالت‌ها خبر داده که چگونه بعضی‌ها را گمراه کرده‌است. می‌گوید: از مشهورترین افرادی که به پندار خود مسلمان شده تا مسلمانان را از دین خود خارج نماید مردی مکار و خبیث از یهودیان یمن بود که به او عبدالله ابن سبا گفته می‌شد که پیروان او از شیعیان سبأیه می‌باشند و ادّعی ربوبیت علی را داشت و علی خواست تا قصاصش کند لیکن او از کلاغ محتاط‌تر بوده و فرار کرد^(۲).

۳۳- عبدالرحمن بدوی

قضیه ابن سبا را در کتاب خود (مذاهب الإسلامیین) تحت عنوان «چگونگی تأثیر یهودیت و مسیحیت بر اسلام» بررسی نموده و بعد از ذکر گفته‌های طبری و بقیه مؤرخین درباره ابن سبا می‌گوید که: از این اقوال روشن می‌شود که:

۱- عبدالله بن سبا همان ابن سواد می‌باشد چون مادرش سیاه (سواد) بوده است.

۲- او از یهودیان اهل صنعاء بوده‌است.

۳- در زمان عثمان رضی الله عنه اسلام آورده‌است.

۴- او بود که در زمان عثمان بن عفان فتنه‌ها بر پا کرد و در شهرهای مصر و عراق و شام و حجاز در صدد شورش بود.

۱- الأعلام.

۲- الصّراع بین الوثنیّة و الإسلام ۱/۱.

۵- او اولین کسی است که گفت: علی وصی رسول خداست و اینکه علی به زمین باز می‌گردد.

و بعد از آن اقوال منکران وجود ابن سبأ را از خاورشناسان و غیره یاد کرده و آنها را رد نموده است^(۱).

۳۴- شیخ سلیمان بن حمد العوده

این شیخ پایان نامه فوق لیسانس خود را تحت عنوان «عبدالله بن سبأ و تأثیر او در ایجاد فتنه در صدر اسلام» اختیار نموده و همه آنچه را که قدماء و معاصران نوشته‌اند بررسی کرده و سپس به این نتیجه رسیده است که: ابن سبأ شخصیتی حقیقی بوده و نمی‌توان وجود او را انکار کرد^(۲).

۳۵- دکتر سعدی الهاشمی

ایشان بحثی در ردّ بر منکران وجود ابن سبأ نوشته و می‌گوید که: اجماع محدّثین و علمای جرح و تعدیل و مؤرّخان و فرقه‌شناسان و ادباء و علماء طبقات بر این است که ابن سبأ وجود حقیقی داشته است، و آراء مخالفان را به شدّت رد نموده و می‌گوید که: عقایدی چون، عصمت و وصیت و برائت از مخالفان (سیاسی) علی و الوهیت علی از بدعت‌های ابن سبأ بوده است و از کتب موثّق شیعه در این مورد استدلال فراوان آورده است و می‌گوید: شیعیان بر اقوال او خرده گرفته‌اند چرا که ائمه شیعه ابن سبأ را لعنت کرده‌اند و ممکن نیست که بر معدوم لعنت بفرستند^(۳).

علمای بزرگ شیعه که قائل به وجود ابن سبأ بوده‌اند:

۱- النَّاشِءُ الْأَكْبَرُ (۲۹۳ هـ)

النَّاشِءُ الْأَكْبَرُ ضمن سخنش از فرق سبأیه، از ابن سبأ نام برده و می‌گوید: فرقه‌ای هستند که به زعم آنها علی علیه السلام زنده است و نمی‌میرد ... و این‌ها پیروان عبدالله بن سبأ می‌باشند و او از یهودیان صنعاء بوده است^(۴).

۱- مذاهب الإسلامیین ۱۹/۲، ۲۰، ۳۶ و ۳۷.

۲- عبدالله بن سبأ و أثره فی إحداث الفتنة فی صدر الإسلام ص ۱۱۰.

۳- ابن سبأ حقیقة لا خیال: د. سعدی الهاشمی ص ۵.

۴- أصول التّحلّ - به نقل از عبدالرحمن بدوی: مذاهب الإسلامیین ۴۳/۲.

۲- أشعری قمی (۳۰۱ هـ)

در کتاب المقالات و الفرق از سبأیه نام برده و می‌گوید: این فرقه از پیروان عبدالله بن وهب راسبی همدانی است و او اولین کسی بود که علناً از صحابه تبرّی جست و به ابوبکر و عمر و عثمان و صحابه (رضی الله عنهم) ناسزا می‌گفت^(۱).

۳- نوبختی (از اعلام شیعه در قرن سوم)

از بدعت‌های ابن سبأ درباره‌ی وجوب امامت علی بن ابی طالب نوشته و می‌گوید که: گروهی از علما از اصحاب علی گفته‌اند که: عبدالله بن سبأ یهودی بوده و مسلمان شده و ولایت علی را اختیار نموده‌است و در ایام یهودیت خود می‌گفته که: یوشع بن نون وصی موسی علیه السلام بوده‌است و در ایام اسلام خود همین مقوله را گفته که علی بعد از وفات پیامبر وصی اوست^(۲).

۴- الکشّی (۳۶۹ هـ)

درباره‌ی عبدالله بن سبأ سخن گفته و پنج روایت از ائمه در برائت از ابن سبأ و لعن وی و مذهب او آورده‌است. از ابو جعفر روایت نموده که عبدالله بن سبأ ادّعی نبوت کرده و گمان می‌کرده‌است که امیر المؤمنین علیه السلام خدا می‌باشد و این سخن به امیر المؤمنین علیه السلام رسیده و از او بازخواست نمود. ابن سبا اعتراف نموده و می‌گفت: «تو او هستی» و در خاطر افتاده‌است که تو خدا هستی و من پیامبرم، امیر المؤمنین به او گفت که: شیطان تو را مسخر کرده، از این گفته‌ات توبه کن، لیکن او امتناع نمود. سه روز او را مهلت داد تا توبه کند و توبه نکرد. سپس او را آتش زد. و از ابو عبدالله روایت کرده که خداوند ابن سبأ را لعنت کند. درباره‌ی امیر المؤمنین ادّعی ربوبیت می‌کرد. به خدا قسم او^(۳) بنده‌ای مطیع بود، وای بر کسی که بر ما دروغ بندد و افرادی درباره‌ی ما چیزهایی می‌گویند که خود ما نمی‌گوییم و ما از آنها بیزار می‌جوییم^(۴).

۵- صدوق (۳۸۱ هـ)

۱- المقالات والفرق ص ۲۰.

۲- فرق الشیعة ص ۲۲.

۳- یعنی امیر المؤمنین.

۴- رجال الکشّی ص ۷۰-۷۱.

در کتب خود روایتی در چگونگی مدعا آورده که ابن سبا در آن ذکر شده و به امیر المؤمنین اعتراض کرده است^(۱).

۶- ابن ابی الحدید (۶۵۶ هـ)

می گوید که: ابن سبا اولین کسی است که راجع به علی غلو کرد و به او نسبت ربوبیت داد^(۲).

۷- نعمت الله جزائری (۱۱۱۲ هـ)

در کتاب خود می گوید که: ابن سبا به علی علیه السلام گفت: حَقًّا تو الله هستی، علی او را به مدائن تبعید کرد^(۳).

۸- مامقانی (۱۳۵۱ هـ)

در کتب خود از ابن سبا نام برده و می گوید که: او از اصحاب علی بود و اظهار غلو نموده و کافر گردید، و اقوال صدوق را نقل و تصدیق نموده که ابن سبا غالی و ملعون بوده و علی را خدا می دانسته و خودش را پیامبر^(۴).

۹- محمّد حسین مظفری (۱۳۶۹ هـ)

وی منکر ابن سبا نیست لیکن او را در تشیع انکار می کند^(۵).

۱۰- تا ۲۰- همچنین حسن بن علی حلی (۷۳۶ هـ)^(۶) و یحیی بن حمزه زبیدی

(۷۴۹ هـ)^(۷) و مرتضی احمدبن یحیی (۸۴۰ هـ)^(۸) و علی قهبائی (۱۰۱۶ هـ)

(۹) و اردبیلی (۱۱۶ هـ)^(۱۰) و ملا محمّد باقر مجلسی (۱۱۱۱ هـ) که به

۱- من لا یحضره الفقیه ۲۲۹/۱، الخصال ص ۶۲۸.

۲- شرح نهج البلاغه ۵/۵.

۳- الأنوار النعمانیة ۲۳۴/۲.

۴- تنقیح المقال فی علم الرجال ۱۸۳/۲-۱۸۴.

۵- تاریخ الشيعة ص ۱۰.

۶- رجال الحلّی قسم دوّم ص ۲۵۴.

۷- طوق الحمامة فی مباحث الإمامة به نقل از عبدالله بن سبا ص ۶۲.

۸- طبقات المعتزلة: چاپ بیروت ص ۵-۶.

۹- رجال القهبائی ۲۸۴/۳.

۱۰- جامع الرواة ۴۸۵/۱۰ چاپ بیروت.

تفصیل از ابن سبأ سخن گفته^(۱) و محمد باقر خوانساری (۱۳۱۳ هـ)^(۲) و میرزا نوری طبرسی (۱۳۲۰ هـ)^(۳) شریف یحیی امین^(۴) و دکتر محمد جواد مشکور^(۵) و صائب عبدالحمید^(۶).

همه این‌ها بعد تفصیل از ابن سبأ سخن گفته و وجود او را تأیید کرده‌اند. و بسیاری از مستشرقان نیز قائل به وجود ابن سبأ بوده‌اند، از آن جمله فان قلوتن (۱۸۶۶-۱۹۰۲ م)^(۷) و یولیوس ولهزان^(۸) و گولدزیهر (۱۹۲۱ م)^(۹) و رینولد نیکلسن (۱۹۴۵ م)^(۱۰) و دادیت - م. رونالدسن^(۱۱) و بسیاری دیگر می‌باشند. این‌ها مختصری از اقوال و آراء محققان قدیم و معاصر از اهل سنت و شیعه و خاورشناسان است که حقیقت وجود ابن سبأ را ثابت نموده و نقش او را در ایجاد فرقه سبأیه و شورش بر علیه اسلام روشن می‌سازد، و قابل تصوّر نیست که همه این دانشمندان از ملل پراکنده و در اعصار مختلف و با تخصّص‌های گوناگون بر جعل وجود ابن سبأ اتفاق نمایند. بنابراین راهی جز تسلیم به حقیقت نیست و آنهایی که به خاطر ننگ و عار او را انکار می‌کنند بهتر است که این عار را از مذاهب و اندیشه‌های دینی خود بزدایند تا گامی راستین و بدون تقیه در وحدت حقیقی مسلمانان برداشته باشند.

۱- بحار الأنوار ۲۱۰/۵۱، ۵۶۶/۳۳ و ۱۴۶/۴۲.

۲- روضات الجنّات ۱۳۳/۳، چاپ بیروت.

۳- مستدرک الوسائل ۱۶۸/۱۸.

۴- معجم الفرق الإسلامیة: ص ۱۳۲.

۵- موسوعة الفرق الإسلامیة: ص ۲۷۶.

۶- ابن تیمیه، حیات و عقیدته ص ۲۳۷-۲۳۸ چاپ بیروت.

۷- السیادة العربیة والشیعة والإسرائیلیات فی عهد بنی امیه ص ۸۰.

۸- الخوارج والشیعة ۱۷۰-۱۷۱.

۹- العقیدة والشريعة فی الإسلام ص ۲۰۵.

۱۰- تاریخ الأدب العربی ص ۲۱۵.

۱۱- عقیدة الشیعة ص ۸۵.

تهمت‌های بی‌اساس سبائیه و شیعیان بر عثمان بن عفان رضی الله عنه و تحویل تشیع اولیه

قبل از پرده‌برداری از چهره بعضی از حقایق تاریخی^(۱) باید به این نکته توجه نمود که:

اولاً، شعار عمومی نویسندگان مذهبی و روحانیون شیعی (یعنی تقیه) دروغ و خطای محض بوده که به آن پوشش مذهبی داده‌اند و به دروغ روایت می‌کنند که: «هر کس تقیه نکند ایمان ندارد»^(۲). و حتی ائمه بزرگوار اهل بیت از دروغ‌سازی‌های آنها می‌نالیدند و کشتی که از علمای بزرگ رجال شیعی می‌باشد از ابوعبدالله جعفرین محمد رضی الله عنه نقل می‌کند که گفت:

«ما خاندان راستگویی هستیم، و دروغ‌گویان بر ما دروغ می‌بندند تا سخن راست ما را نزد مردم بی‌اثر کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از راستگوترین خلق بود، مسیلمه بر او دروغ‌ها می‌بست، و علی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از راستگوترین افراد بود. عبدالله بن سبا (لعنة الله علیه) بر او دروغ می‌بست و ابوعبدالله الحسین بن علی به مختار مبتلا گشت». سپس از حارث شعبی و بنان نام برد و گفت: «آن دو بر علی بن الحسین علیه السلام دروغ می‌بستند» و سپس از مغیره بن سعید و بزیغ و سری و ابوالخطاب و معمر و بشار اشعری و حمزه یزیدی و صائد نهدی نام برده و گفت: «خدا این‌ها را لعنت نماید، دروغ‌گویان بر ما دروغ می‌بندند، خداوند ما را از شرّ دروغ آنها باز دارد و آنها را نصیب آتش گرداند»^(۳).

ثانیاً: اکثر کسانی که آن تهمت‌ها را به عثمان رضی الله عنه بستند که به شهادت او انجامید و باب فتنه را گشود، از شیعیان بودند که از کاه کوه ساختند و مؤرخان بدون تحقیق و

۱- منبع اصلی این فصل کتاب الشیعة والتشیع: از علامه شهید احسان الهی ظهیر می‌باشد، ص ۷۹ و مابعد.

۲- أصول الکافی - باب التّقیة ج ۲ ص ۱۹ چاپ ایران و این دروغ را به امام محمد باقر رضی الله عنه نسبت می‌دهند.

۳- رجال الکشی ص ۲۵۷-۲۵۸.

تفحص، آن اکاذیب و تهمت‌ها را که شیعیان در تأیید معتقدات باطل خود ساخته‌اند، نقل کرده‌اند.

ثالثاً: آن وقایع را از کسانی که آنها را مشاهده نموده بودند نقل نکرده‌اند، بلکه فقط شایعات و شنیده‌هایی از این و آن را گفته‌اند.

رابعاً: راویان شیعی با دروغ‌سازی‌ها در صدد تقویت مذهب خود بوده‌اند و لهذا هر منصفی باید دقت نموده و در قبول روایات آنها احتیاط کند زیرا در نقل اخبار بی‌طرف نبوده‌اند، و بنا براین نباید به آنچه که ابومخنف و واقدی و دو کلبی به تنهایی روایت کرده‌اند و مؤید دیگری نداشته‌است، اعتماد کرد و استنباطات و استنتاجات آنها را معتبر شمرد.

هرچند از بخت بد، منبع اصلی آن روایت‌ها و آن وقایع و روایات درگیری بین اصحاب رسول خدا ﷺ همین‌ها هستند و این‌ها وارثان اصلی آن رهبران شورشی می‌باشند که مزدور یهودیت و مجوسیت و فریب خوردگان آنها بوده حاملان همان افکار و اندیشه‌های مسموم هستند.

ابومخنف لوط بن یحیی از دی غامدی را کتب شیعه مرجع و صاحب اخبار و پدرش را از اصحاب علی و .. دانسته‌اند و از او تعریف و تمجیدهای متعدّد نموده‌اند و او را از بزرگترین مؤرخان شیعی دانسته‌اند همچنانکه قمی می‌گوید^(۱).

اما وقتی که به شرح حال او در کتب علمای حدیث و سنت مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که،

ابن حجر او را اخباری بی‌اساس و بیهوده دانسته که نباید به اخبارش اعتماد کرد و دارقطنی وی را ضعیف می‌داند. یحیی بن معین می‌گوید: او قابل اعتماد نیست و ذهبی و ابن عدی و ابن تیمیه همه او را غیر قابل اعتماد و ضعیف توصیف کرده‌اند^(۲). البته طبری به او اعتماد نموده و از وی وقایع بسیاری را گزارش می‌کند.

۱- أعيان الشيعة: محسن الأمين ج ۱ قسمت دوم ص ۱۲۷، فهرست أسماء مصنّفی الشيعة: نجاشی

ص ۲۲۴-۲۲۵، رجال الحلّی ص ۲۸۲، الکنی والألقاب ج ۱ ص ۱۴۸-۱۴۹.

۲- لسان المیزان ج ۴ ص ۳-۴۹۲. میزان الاعتدال: ذهبی ج ۲ ص ۳۶۰، المنتقى من منهاج

الاعتدال: ذهبی ص ۲۳/۲۲۲۱.

محمد بن عمرو واقدی

محمد بن عمرو واقدی که محسن امین به نقل از ابن ندیم او را شیعه و صاحب تقیه و عالم به مغازی و سیره و تاریخ و صاحب تصنیفات متعدّد دانسته^(۱) و قمی او را امام و عالم و قدیمی‌ترین مؤرخ اسلام و شیعه و نیک مذهب و صاحب تقیه و راوی معجزات علی دانسته^(۲) و خوانساری^(۳) او را امام علامه دانسته و اصحاب کتب شیعی نامبرده را سخت ستوده‌اند (جز اینکه گفته‌اند: بسیار بد حافظه بوده‌است) باید دید سایرین درباره او چه گفته‌اند.

وقتی به ائمه رجال شناس و جرح و تعدیل اهل سنت درباره وی مراجعه می‌کنیم، قضیه روشن‌تر می‌شود.

ابن حبان می‌گوید: محمد بن عمرو واقدی از ثقات وارونه روایت می‌کرد، ابن حنبل او را تکذیب کرده. المدینی وی را جاعل و واضع حدیث دانسته^(۴)، ذهبی می‌گوید که: به اتفاق متروک است، شانی نیز او را جاعل و واضع حدیث می‌دانسته‌است^(۵). بخاری او را متروک دانسته و می‌گوید: احمد و ابن المبارک و ابن نمیر و اسماعیل بن زکریا او را ترک نموده و به اخبار او اعتنایی نکرده‌اند. احمد بن حنبل گفته که: او کذاب است. یحیی بن معین اعلام داشته، او ضعیف است. شافعی می‌گوید: کتب واقدی همه پر از دروغ است. شانی در کتاب ضعفاء می‌گوید: دروغگویان مشهور بر رسول خدا ﷺ چهار نفر هستند: واقدی در مدینه، مقاتل در کوفه، محمد بن سعید که در شام به دار آویخته شد و چهارم: ابن عدی که احادیث او مورد اطمینان نیست.

ابوداود می‌گوید: من در دروغ‌سازی واقدی شکی ندارم. بندار گفته‌است: دروغ‌گوتر از او ندیدم. اسحاق بن راهویه می‌گوید: او حدیث ساز و جعل است، ابن جوزی از ابوحاتم نقل کرده که او حدیث‌ساز و جعل بوده‌است، و بسیاری از علمای دیگر که به واقدی اعتماد ننموده و وی را جاعل و دروغ‌ساز شمرده‌اند^(۶).

۱- أعيان الشيعة ص ۱۲۸.

۲- الكنى والألقاب ج ۳ ص ۲۳۰، ۲۳۱ و ۲۳۲.

۳- روّضات الجنّات ۲۶۸/۷.

۴- کتاب المجروحین: ابن حبان ۲۸۴/۲.

۵- المغنی: ذهبی ج ۶۱۹/۲.

۶- تهذیب التّهذیب: امام ابن حجر عسقلانی ۳۶۳/۹ تا ۳۶۸. ذهی: میزان الاعتدال ۱۱۰/۳.

این است شرح حال مختصر واقدی که نسبت به تشیع او اتفاق نظر وجود دارد. صاحب تقیه نیز بوده و همچنین دروغ‌ساز، وی دومین منبع احادیث و روایات فتنه می‌باشد.

محمد بن سائب و فرزندش هشام (کلبی)

محمد بن سائب و فرزندش هشام را محسن امین^(۱) در طبقات مؤرخین شیعه و ابن ندیم در فهرست ذکر نموده‌اند. نجاشی راجع به فرزندش هشام می‌گوید: «او هشام بن محمد بن سائب بن بشیر بن عمرو... بن کلب می‌باشد که مشهور به علم و فضیلت و تشیع است» و کتب متعددی را برایش ذکر کرده‌است^(۲). حلی محمد بن سائب را از اصحاب امام باقر می‌داند^(۳) و فرزندش را از نزدیکان و مقرّبان امام جعفر می‌داند^(۴). و طوسی، محمد بن سائب را از اصحاب امام صادق و امام باقر^(۵)، و از غلات-افراطیون- تشیع دانسته‌است^(۶).

قمی عالم رجال شناس شیعی می‌گوید: «هشام کلبی نسب شناس بوده و او را ابن الکلبی نیز می‌گویند، محمد بن سائب کلبی اهل کوفه و قائل به رجعت بوده و فرزندش هشام نیز دارای نسب عالی و از غلات-افراطیون- شیعه می‌باشد»^(۷).

برای شرح حال بیشتر هشام و پدرش محمد (کلبی) همین کافی است که از غلات-افراطیون- شیعه بوده‌است. ولی به سراغ علماء و اهل فنّ و رجال شناس اهل سنت برویم تا ببینیم آنها او را چگونه ارزیابی می‌کنند.

ابن حجر عسقلانی به نقل از معمر بن سلیمان از پدرش دربارهٔ محمد بن سائب می‌گوید: «در کوفه دو کذاب وجود داشت که یکی کلبی بود». لیث بن ابی سلیم نیز همین را گفته‌است. یحیی بن معین گفته‌است: او بی‌ارزش است. معاویه بن صالح از

۱- أعيان الشيعة ۱/۱۲۷-۱۲۸.

۲- رجال النجاشی ۳۰۵/۳۰۶.

۳- رجال ابن أبي داود الحلبي ص ۲۱۲.

۴- أيضاً ص ۹-۳۶۸.

۵- رجال الطوسي ۲۸۹ و ۱۳۶.

۶- أعيان الشيعة ۱/۵۹.

۷- الكنى والألقاب: قمی ۳/۹۶-۹۵-۹۴.

یحیی نقل می‌کند که او ضعیف است. بخاری می‌گوید: یحیی و ابن مهدی او را متروک دانسته‌اند. زائده گفته‌است: از سه نفر روایت نکن: ابن ابی لیلی و جابر جعفی و کلبی. اَصْمَعی از ابو عوانه می‌گوید: کلبی کفر می‌گوید و قائل به رجعت است و همه هشام را ضعیف شمرده‌اند و دارقطنی او را متروک دانسته‌است و جوزجانی او را ساقط و کذاب دانسته‌است.

بنابراین همه علمای رجال بر کذب و متروک بودن و جَعَال بودن مُحَمَّد بن سائب و پسرش هشام اتفاق دارند^(۱).

همین هشام کلبی کتابی در بدگویی از صحابه نوشته‌است، چنانکه ابن مطهر حلّی نقل می‌کند^(۲).

ابن تیمیه می‌گوید: هشام کلبی از دروغ‌گوترین افراد و از شیعیان می‌باشد و از پدرش و از ابی مخنف لوط بن یحیی روایت می‌کند که هر دو متروک و کذاب هستند^(۳).

ما در شرح حال این چهار نفر سخن را کمی به درازا کشیدیم زیرا که این‌ها عمده و اساس مؤرّخان در نقل داستان‌های ساختگی و روایات گوناگونی هستند که دربارهٔ حوادث و وقایع عهد عثمان رضی الله عنه آورده شده است.

و این‌ها به آن وقایع و حوادث و فتنه‌ها رنگ دیگری داده و بدترین تحریف‌ها و سوء استفاده‌ها را نموده‌اند تا افکار و اندیشه‌های سیاسی و باورهای یهودی و یا زرتشتی قدیم خود را در میان مردم رواج دهند، تا از نظر تاریخی چنان مردم را اغوا کنند که سابقا به لحاظ عقاید و به اسم محبت اهل بیت این کار را کردند، و درهای دیگری برای طعن و بدگویی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله باز کرده و ساده دلان و سبک عقلا غافل را به باورهای سوق دهند که جز عبدالله بن سبأ یهودی و انصار و شیعه‌های او آنها را نیاورده‌اند^(۴).

۱- برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به تهذیب التّهذیب: ابن حجر ص ۱۷۸ تا ۱۸۱.

۲- منهاج الکرامه فی إثبات الإمامة - همراه با کتاب منهاج السنه از ابن تیمیه ص ۵۸.

۳- منهاج السنه ۱۹/۳.

۴- الشیعة والتشیع احسان الهی ظهیر ص ۹۲-۹۳

بدین خاطر است که ما قبل از ورود به مطالب اساسی و تحلیل و تفسیر حوادث به این قسمت پرداختیم تا قیمت روایت بر اساس روایش شناخته شود و تا روشن شود که اگر آنها قضیه‌ای را به تنهایی و انفراد نقل نمودند، نباید به آن اعتماد کرد. بعد از بیان این مختصر می‌گوییم که: سبأیه از طریق تشیع برنامه ریخته و نقشه کشیدند و توطئه چیدند تا مسلمانان را متفرق کنند و اساس دولت اسلام را برچینند و بنا براین تشیع در تاریخ خود این کار را به بهترین نحو انجام داده‌است. آیا شیعیان در طول تاریخ یک بار با غیرمسلمان جنگیده‌اند و حتی یک وجب از خاک کفار را فتح کرده‌اند^(۱)؟

لیکن هزاران عالم و سیاستمدار و شخصیت مسلمان را ترور کرده‌اند! این واقعیت گویای چیست؟ آیا تاکتیک و برنامه آنها را برای از بین بردن اساس دولت اسلامی و تفرقه مسلمین نشان نمی‌دهد؟ این تاکتیک از چند راه بوده‌است:

اولاً: نشر عقاید اجنبی و باورها و غلو پیروان ادیان گذشته (مخصوصاً غلوهای سبک یهودی) در حق اهل بیت در لباس محبت و ارادت به آنها و سپس رواج اکاذیب و اراجیف درباره حکام و خلفاء و بدنام کردن آنها که این کار را با عثمان و والیان او شروع کردند، عثمان که سومین خلیفه راشد و مشهور به کرم و حلم و سخاوت بود و پسر دختر عمه رسول خدا ﷺ و همسر دو دختر او بوده‌است^(۲)، که هم رسول اکرم و هم علی و اولادش از او تعریف و تمجید نموده‌اند.

لیکن برای شناخت بیشتر گام به گام توطئه و اینکه چگونه با فکر و اندیشه و اقدام چیده شد و چگونه فتنه برخاست و چه کسانی در پشت این فتنه‌ها بودند؟ ابتدا روایت طبری را نقل می‌کنیم. او می‌گوید:

۱- البته مقصود از «فتح» لزوماً از طریق هجوم و جنگ و خونریزی نیست. بخش عظیمی از بلاد اسلامی امروزی -چون مالزی و اندونزی و غیره- از راه تبلیغ مسلمانهایی که برای تجارت به آن صفحات می‌رفتند به اسلام وارد شد. چندین میلیون مسلمان در چین نیز مرهون همین تبلیغات هستند. ولی شیعیان هیچگاه به اینگونه خدمات دست نزدند، بلکه فقط تبلیغ تشیع کردند و از خدماتی هم که به لحاظ علمی توسط ایرانیان نسبت به اسلام شد، اگر بخواهیم نام ببریم، باید گفت که: آن خدمات توسط سنیان ایرانی بوده‌است، نه شیعیان.

۲- برای تفصیل بیشتر نگاه شود به: الشیعة وأهل البيت: باب موقف أهل البيت من ذی التورین: ص ۱۳۶ و مابعد آن: احسان الهی ظهیر.

عبدالله بن سبأ از یهود صنعاء بود که مادرش سوداء بود. در زمان عثمان اسلام آورد، سپس در شهرهای مسلمان شهر به شهر گشت تا آنها را گمراه کند، از حجاز آغاز نمود، سپس به بصره و کوفه و شام رفت لیکن آنچه را که به دنبالش بود در نزد اهل شام به دست نیاورد و او را اخراج کردند تا اینکه به مصر آمد و مدّت فراوانی آنجا ماند و گفت: تعجبیم از کسانی که گمان می‌کنند عیسی^(۱) باز می‌گردد و بازگشت محمّد^(ﷺ) را تکذیب می‌کنند در صورتی که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَلَدِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدِكَ إِلَىٰ مَعَادٍ﴾ [القصص: ۸۵] «کسی که قرآن را برایت فرض کرده است تو را به معاد باز می‌گرداند». پس محمّد^(ﷺ) سزاوارتر از عیسی^(ﷺ) به بازگشت می‌باشد!! اینرا از او پذیرفتند و بنا براین مبدأ رجعت^(۲) را بنیان نهاد، و بعد از آن به آنها گفت: هزار پیامبر وجود داشته که هر کدام یک وصی داشته‌اند و علی وصی محمّد^(ﷺ) بوده است و محمّد خاتم انبیاء و علی خاتم اوصیاء است^(۳)، بعد گفت: چه کسی ظالم‌تر از فردی که به وصیت رسول خدا عمل نکرده و حقّ وصی رسول خدا را غصب کرده است و زمام امور امت را به دست گرفته است^(۴)، سپس اضافه نمود که عثمان^(رضی الله عنه) خلافت را بدون حقّ غصب کرده و این -یعنی علی- وصی رسول خدا در میان شماست بپا خیزید و شروع کنید به بدگویی از والیان و فرماندهان عثمان و بدگویی از امراء و دولت مردان و تظاهر به امر به معروف و نهی از منکر نمائید تا دل مردم را به دست آورد، پس دعوتگران و همفکرانش را به شهرها و اطراف روانه نموده که مخفیانه به همان چیزی دعوت نمودند که برآن اتفاق داشتند و تظاهر به امر به معروف و نهی از منکر کردند و نامه‌هایی جعل و در عیوب و انتقاد از دولتمردان به شهرهای دیگر می‌فرستادند ... الخ^(۵).

این اخبار که به عثمان رسید، او قاصدانی به شهرهای متعدّد فرستاد.

۱- ضلالت فکری و تحریف عقیده که قبلاً بدان اشاره شد.

۲- امروزه رجعت از اصول مسلمّ شیعه گشته است!

۳- این نیز از اصل و اساس تشیع گردیده است.

۴- اکنون شیعیان منصف خود قضاوت کنند که اولین بار چه کسانی این معتقدات را برایشان نوشته‌اند و بعدها اصول و فروعی برایشان تراشیده‌اند.

۵- تاریخ طبری ج ۹۸/۵-۹۹.

عکس العمل عثمان رضی الله عنه

عکس العمل عثمان رضی الله عنه را نیز از طبری می‌آوریم:

سپس عثمان نامه به هر شهری نوشته و گفت: همانا من از کارمندانم هر سال در موسم حجّ بررسی و تحقیق و بازپرسی می‌کنم. از روزی که من متولیّ امور گشتم امر به معروف و نهی از منکر روش ما بوده‌است. هرچه که دربارهٔ من و والیانم ثابت شود آن را به صاحب حقّ خواهم رساند، من و خویشانم هیچ حقّی قبل از مردم نداریم. اهل مدینه به من خبر داده‌اند که بعضی به ناحقّ ضرب و شتم شده‌اند، هرکس که باشد باید حقّش را بستاند از خودم یا از عمّال و کارمندان من، یا ببخشید که خداوند بخشنده‌ها را دوست دارد.

وقتی که مردم رسالهٔ عثمان رضی الله عنه را در شهرها خواندند به گریه افتادند و گفتند که: امّت در انتظار یک شرّ می‌باشد و عثمان قاصد به سوی دولتمردان در ولایات فرستاد و همه آمدند. عبدالله بن عامر و معاویه و عبدالله بن مسعود و سعید و عمرو جمع شدند و عثمان گفت: وای بر شما، این شکواییه‌ها چیست و این اخبار چه می‌گویند؟! می‌ترسم که این اخبار راست باشد و می‌ترسم که به من نسبت داده شود، گفتند: آیا شما قاصدانی به شهرها نفرستادید، آیا آنها بازگشتند و هیچ کس با آنها شکایتی نکرده بود؟ نه به خدا قسم، این‌ها راست نیست و ما اصول این شایعات را نمی‌دانیم و این‌ها شایعاتی بیش نیست، عثمان گفت: مشورت بدهید. سعید بن عاص گفت: این توطئه‌ای است که مخفیانه انجام گرفته‌است، گفت: علاج آن چیست؟ این‌ها باید خواسته و مؤاخذه شده و کسانی که این شایعات را ساخته‌اند باید کشته شوند. عبدالله بن سعد گفت: آنچه را که به مردم است بگیر و اگر آنچه را که حقّ آنهاست به آنها بدهی بهتر است از اینکه آنها را ترک کنی. معاویه گفت: تو مرا گماشتی و من نیز کسانی را گماشتم که جز اخبار نیک از آنها برایت نمی‌آید و آن دو مرد از جای خود بهتر خبر دارند، عثمان گفت: نظرت چیست؟ گفت: نیک رفتاری و ادب. عثمان گفت: ای عمرو تو چه می‌گویی؟ پاسخ داد: که به نظر من شما نرم شده‌اید و بر آنها آسان می‌گیرید و از آنچه که عمر رضی الله عنه می‌کرد با آنها بیشتر تساهل می‌کنید، به نظرم راه دو دوستت را گرفته که در موضع شدّت، شدّت به خرج دهی و در موضع نرمش نرمش نمایی، لیکن شما با همه نرمش نشان دادید.

عثمان رضی الله عنه برخاست، حمد و ثنای الهی کرده و گفت: همه آنچه را که بیان داشتید شنیدم لیکن هر کاری راهی دارد، و این بیمی که برای امت می‌رود رخ دادنی است ... الخ.

اما ایرادهایی که وارد کرده بودند و بدگویی‌هایی که در این شایعات وجود داشت و برای تکه پاره کردن دولت اسلام رواج داده بودند، عثمان ذوالنورین در خطبه حج خود که همه مؤرخان آن را ذکر نموده‌اند همه را یک به یک پاسخ داد، که شرح آن در تاریخ طبری است^(۱).

و بعدها این ارث شوم سبایه را شیعیان تصاحب کردند و پشت از پشت آنها را به همدیگر تحویل داده و در امت اسلام تفرقه انداختند، و این خود یکی از شواهد بزرگی است که شیعیان امروزی مذهب خود را جز بر پایه‌ها و ارکانی که سبایه آن را پی‌ریزی کردند بنا ننموده‌اند و هیچ ارتباطی با شیعیان اولیه جز اسم ندارند.

هنگامی که امام مظلومان عثمان بن عفان رضی الله عنه به دست سبایه و اهل فتنه و شورش به شهادت رسید^(۲)، مدینه منوره پنج روز بدون رهبر ماند و یا به عبارت دیگر مدینه در دست یکی از قاتلان عثمان یعنی غافقی بن حرب بود و بقیه قاتلان و سبایه او را احاطه کرده بودند و دارای نظرات متعارض و مخالفی درباره خلیفه بعد از عثمان بودند، به جز سبایه که از همان ابتدا جز اسم علی را نیاورده و در پشت او پنهان می‌شدند که او از آنها بی‌زاری می‌جست و می‌دانیم که عبدالله بن سبا یهودی مکار که در پشت همه این توطئه‌ها بود با مصریان بود.

در اینجا نظریات یاغیان و طاغیان و ارادل و اوباش - همه این الفاظ را مؤرخان و ائمه بزرگی چون ابن العربی و ابن تیمیه برای این شورشیان فتنه جو بکار برده‌اند - مختلف و متعارض بود، بعضی‌ها طرفدار طلحه و بعضی‌ها طرفدار زبیر و بعضی‌ها طرفدار علی بودند. و هرکدام که به خباثت و سرکشی و اشتراک دیگری را به توطئه میدانست به او اطمینان نداشته و به رأی خود پافشاری می‌نمود،

اتفاق نظر همه این‌ها فقط برای ویرانی و از بین بردن خلافت اسلامی بود که اطراف این دولت برای اولین بار در عهد طلایی عثمان بسیار گسترده شده بود. چنین

۱- تاریخ طبری ۹۹/۵-۱۰۰ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۵ و ۱۲۶ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۱۸.

۲- مقتل عثمان نیاز به کتابی مستقل دارد و لهذا در این کتاب به آن نپرداختیم.

شرایطی در تاریخ اسلام از نظر فتوحات و کشورگشایی کم‌نظیر بود و بعد از فتنه قتل سیدنا عثمان در عهد سیدنا علی این فتوحات ادامه نداشت و به خاطر جنگ داخلی حتی یک وجب هم به کشور اسلامی اضافه نشد.

و هنگامی که اهل فتنه از هر سه نفر، علی و طلحه و زبیر، مأیوس شدند به سوی سعدبن ابی وقاص فاتح ایران و عبدالله بن عمر رفتند، لیکن جواب همه این بزرگان به اهل فتنه یکی بود و آن اینکه همه از آنها بیزارى جستند. و برویم سراغ قدیم‌ترین و موثق‌ترین مؤرخ اسلام مثل طبری که ابن کثیر و ابن الاثیر و ابن خلدون و دیگران نیز با او هم رأی می‌باشند.

طبری به سند خود از ابوعثمان روایت می‌کند که: «بعد از قتل عثمان رضی الله عنه پنج روز مدینه بدون امیر ماند، و امیر (موقت) آن فاقعی بن حرب بود، دنبال کسی می‌گشتند که متولّی امارت گردد و کسی را حاضر نمی‌یافتند، مصری‌ها پیش علی رفتند او را نمی‌یافتند و او به باغ خود در اطراف مدینه رفته بود و اگر او را می‌دیدند از آنها و از گفته ایشان بیزارى می‌جست و کوفی‌ها به دنبال زبیر می‌رفتند، او را نمی‌یافتند، قاصد به سوی او فرستادند، او از گفته ایشان بیزارى جست، بصری‌ها به دنبال طلحه می‌رفتند، اگر آنها را می‌دید از آنها دورى جست و اظهار بیزارى می‌کرد. این‌ها در قتل عثمان متفق و در امیر آینده مختلف بودند و هنگامی که موافقتی از آنها ندیدند، عصبانی شده و گفتند: هیچکدام از این سه نفر را امارت نخواهیم داد و به سوی سعد بن ابی وقاص قاصد فرستادند و گفتند که: شما از اهل شوری هستید و ما در مورد شما اتفاق نظر داریم بیا تا با تو بیعت کنیم. او جواب داد که من و ابن عمر از شوری^(۱) خارج شدیم و ما را بدان نیازی نیست. سپس به سوی ابن عمر رضی الله عنهما آمدند و از او تقاضای امارت کردند، او پاسخ داد که به خدا قسم این امر انتقامی الهی خواهد داشت و هرگز سوی آنها نخواهیم آمد، کسی دیگر را نگاه کنید، سرگردان ماندند که چه کار کنند»^(۲).

حیرت و سرگردانی این‌ها بدین خاطر بود که می‌دانستند هرکس که بدون نظر و رأی آنها سر کار بیاید حکمشان شمشیر خواهد بود و به خاطر خون امام مظلومین و

۱- از شورای شش نفره که عمر رضی الله عنه برای تعیین خلیفه گماشت.

۲- تاریخ طبری ج ۵/۱۵۵، ابن کثیر ۲۲۶/۷ و ۹۹/۳ و تاریخ ابن خلدون ۱۵۱/۲.

خلیفه راشد از آنها قصاص خواهد گرفت حتّی ابن کثیر تصریحاً این را ذکر کرده و نقل می‌کند که: «گفتند: اگر ما بعد از قتل عثمان بدون تعیین امیری که مورد اتفاق باشد بازگردیم، سالم نخواهیم ماند»^(۱).

بعد از این اهل مدینه را جمع کرده و دیدند که: سعد و زبیر خارج شده و طلحه به باغ خود رفته و از بنی امیه هرکس که توانسته فرار کرده‌است، سعید و ولید به مکه گریختند و مروان و کسانی دیگر نیز به دنبالشان به آنها ملحق شدند. و وقتی که اهل مدینه جمع شدند مصریان به آنها گفتند که: «شما اهل شوری هستید و شما هستید که امام را تعیین می‌کنید و رأی شما برای بقیه امت قابل قبول است، کسی را پیدا کنید تا او را انتخاب کنید و ما پیرو شما هستیم. ما به شما دو روز وقت می‌دهیم و اگر این کار را نکردید ما فردا علی و طلحه و زبیر و بسیاری دیگر را خواهیم کشت. پس مردم به سوی علی شتافتند و گفتند که: با تو بیعت می‌کنیم و می‌بینید که اسلام از دست خویشان به چه مصیبتی گرفتار شده‌است»^(۲).

علی علیه السلام به آنها جوابی داد که در مقدّس‌ترین کتب شیعه وارد شده‌است، که آن نهج البلاغه است:

«مرا واگذارید، به دنبال کسی دیگر بروید، ما در صدد امری هستیم که وجوه گوناگونی دارد، دلها بر آن گرد نمی‌آید و عقل‌ها بر آن ثابت نمی‌گردد، ... بدانید اگر من بپذیرم، آنچه را که می‌دانم بدان عمل می‌کنم و به سخن این و آن و به سرزنش سرزنش‌کنندگان گوش نخواهم داد، اگر مرا ترک کنید مثل هر کدام از شما هستم و شاید از همه شنواتر و مطیع‌تر به کسی باشم که او را ولی امر نمائید، و من وزیر شما باشم بهتر از این است که امیر شما باشم»^(۳).

۱- البدایة والنّهایة ۲۲۶/۷.

۲- تاریخ طبری ۱۵۶/۵، الکامل: ابن الأثیر ۹۹/۳ و تاریخ ابن خلدون ۱۵۱/۲.

۳- این خود بهترین دلیل بر ردّ مزاعم شیعیان می‌باشد که می‌گویند: امامت منصوص و الهی می‌باشد زیرا نشان می‌دهد که علی خود را نه منصوب پیامبر دانسته و نه امامت را با نصّ الهی دانسته‌است، چرا که اگر چنین می‌بود حق ردّ و تردید نداشت. و بنا براین ابن ابی الحدید معتزلی شیعی ناچار در شرح این خطبه می‌گوید که: «این سخن علی دلالت دارد که او از طرف پیامبر بر امامت منصوص نبوده‌است»، اگر چه او را از همه شایسته‌تر می‌داند و می‌گوید: اگر منصوص می‌بود او نمی‌گفت مرا ترک کنید و به دنبال کسی دیگر بروید و نمی‌گفت: من وزیر باشم بهتر از

لیکن علی را بدین کار مجبور نمودند، مالک اشتر دست او را گرفت و با او بیعت نمود و بعد از او کسانی دیگر بیعت کردند^(۱). و آنچنان که شیعیان نقل می‌کنند علی این مطلب را در رساله خود به اهل مصر نیز یادآور شده است^(۲). و شبیه این مطلب را نیز شریف رضی در نهج البلاغه تحت عنوان امر بیعت نقل می‌کند^(۳).

کسانی با علی بیعت کردند. و کسانی هم وقت و جو و شرایط را مناسب ندیده از بیعت امتناع کردند که شرح آن به قرار زیر است:

سعد به علی گفت: بیعت نمی‌کنم تا اینکه مردم بیعت کنند، علی گفت: رهایش کنید و ابن عمر را آوردند و مثل همان جواب را داد. گفتند: کفیلی بیاور، گفت: ندارم، اشتر گفت: بگذار او را بکشم. علی گفت: خودم کفیل او هستم، و انصار بیعت کردند و از آنها حسان بن ثابت و کعب بن مالک و مسلمة بن خالد و ابو سعید خدری و محمد بن مسلمه و لقمان بن بشیر و زید بن ثابت و رافع بن خدیج و فضالة بن عبید و کعب بن عجزه و سلمة بن سلامة بن وقش، تأخیر نمودند. و از مهاجران عبدالله بن سلام و صهیب بن سنان و اسامة بن زید و قوامة بن مضعون و مغیره بن شعبه تأخیر نمودند. اما نعمان بن بشیر انگشتان نائله همسر عثمان را گرفته و با پیراهنی که در آن کشته شده بود فریاد کنان خود را به شام رساند^(۴). و طلحه گفت: من در صورتی بیعت کردم که شمشیر بالای سرم بود^(۵).

و زبیر گفت: دزدی از دزدان عبدالقیس مرا آورد و من در صورتی بیعت کردم که ریسمان در گردنم بود^(۶). و در روایتی: طلحه را آوردند و گفتند: بیعت کن. گفت: من

این است که امیر شما باشم... شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید ۳۳/۷-۳۴. آیا ممکن است روزی فرا رسد که شیعیان واقعاً به تشیع حقیقی روی آورده و انصاف به خرج دهند و از غلو و افراط سبایی دست بردارند؟ تا اختلاف و فتنه از میان امت اسلامی بکلی رخت بریندد.

۱- ابن کثیر ۲۲۶/۵.

۲- الغارات: ثقفی کوفی شیعی ۳۱۱/۱-۳۱۰، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۹۷/۶-۹۶، بحار الأنوار مجلسی ص ۵۱-۵۲.

۳- نهج البلاغه ص ۱۵۹ چاپ بیروت.

۴- تاریخ ابن خلدون ۱۵۱/۲، الکامل ابن اثیر ۹۸/۳، البداية والنهاية: ابن کثیر ۲۲۶/۷.

۵- تاریخ طبری ۱۵۴/۵.

۶- الکامل ۹۹/۵.

در حالت اکراه بیعت می‌کنم و زبیر را آوردند، او نیز چنین گفت^(۱). و بعضی‌ها گفته‌اند که: آن دو به شرط اقامهٔ حدود بر قاتلان عثمان بیعت کردند^(۲). و گفته شده که: طلحه بیعت کرد و زبیر و سلمه بن سلامه و اسامه بن زید بیعت نکردند^(۳). و مدائنی از زهری نقل می‌کند که اقوامی از مدینه به شام گریخته و با علی بیعت نکردند^(۴).

بیعت علی^(ع) این گونه به اتمام رسید، و سبأیه و کسانی از قاتلان عثمان که فریب آنها را خورده بودند در پشت سر بیعت کنندگان علی^(ع) مخفی شدند، و از هر طرف او را احاطه کردند. بعد از آن علی با طلحه و زبیر و گروهی از صحابه اجتماع کرد، و آنها گفتند: ای علی، ما اقامهٔ حدود را شرط بیعت قرار دادیم، و این گروه در ریختن خون این مرد (عثمان^(ع)) شریک بوده و آن را حلال نموده‌اند. بدانها گفت: برادرانم، شما می‌دانید که من جاهل به آن نیستم، لیکن با کسانی که مالک ما هستند و ما بر آنها توانایی نداریم چه توانم کرد. شما می‌بینید که بردگان و بادیه‌نشینان شما همراه با آنها شورش کرده و هرچه بخواهند با شما خواهند کرد، آیا مجالی برای اجرای آنچه که شما خواستار آن هستید وجود دارد؟ گفتند: خیر، گفت: به خدا قسم، من جز آنچه را که شما فکر می‌کنید، فکر نمی‌کنم و رأی شما می‌باشد. ان شاءالله، این کاری از کارهای جاهلیت است و این‌ها مادهٔ آن هستند... گروهی از مردم با شما هم عقیده و گروهی با شما مخالف هستند و گروهی نه این و نه آن نظر را دارند، صبر کنید تا مردم آرام شوند و دلها آرام گیرد، تا حقوق گرفته شود، آرام باشید و منتظر بمانید که چه می‌شود، علی^(ع) از خروج قریش جلوگیری کرد و خروج بنی امیه را احساس کرده بود. مردم متفرق شدند، بعضی‌ها گفتند: اگر کار از این جلوتر برود هرگز بر این اشرار مسلط نخواهیم شد، بعضی‌ها گفتند: وظیفهٔ خود را انجام می‌دهیم و کار خیر می‌کنیم چرا که علی به نظر خود رفته و از ما بی‌نیاز است^(۵).

و بدین خاطر بود که پسر عموی علی عبدالله بن عباس او را از بیعت گرفتن نهی می‌نمود. همچنانکه فرزند علی حسن ماندن علی را در مدینه از قبل انکار نمود.

۱- ایضاً ص ۱۵۷، ابن خلدون ۱۵۱/۲.

۲- ایضاً ص ۱۵۸.

۳- الکامل: ابن الأثیر ۹۸/۳.

۴- البداية والنهاية ۲۲۶/۷.

۵- تاریخ طبری ۱۵۸/۵.

ابن عباس رضی الله عنهما به علی رضی الله عنه گفت: از من بشنو و داخل منزلت بمان، و یا بر سر مالت در ینبع برو، و درب خانهات را ببند. چرا که عرب غیر از تو را نخواهد یافت، به خدا قسم اگر با این قوم بپا خیزی فردا مردم خون عثمان را به گردنت خواهند انداخت، لیکن علی خودداری کرد^(۱).

مؤرّخان گفته‌ی امام حسن را نیز در منع علی از ماندن در مدینه در روز استیلای سبأیه ذکر کرده‌اند^(۲).

سبأیه آغاز به تقویت نیروی خود نموده و در گرد خود موالی و بادیه نشینان را جمع کردند تا اینکه قدرت آنها بالا گرفت و علی رضی الله عنه می‌خواست که شوکت آنها را شکسته و با ایجاد موانع بین آنها و موالی و بردگان اعراب بادیه نشین، تضعیفشان نماید. در میان مردم اعلان نمود که: «بردگانی که به صاحبان خود باز نگردند، من از آنها بیزارم»، سبأیه و بادیه نشینان ناراحت شده و گفتند: فردا برای ما مثل آنست.

در روز سوم بیعتش علی بین مردم آمده و گفت: «ای مردم بادیه نشینان را اخراج کنید، ای اعراب بر سر آبهایتان بروید»، سبأیه امتناع نمودند و اعراب با آنها رفتند^(۳). وقتی که مردم و در مقدمه آنها بزرگان صحابه دیدند که سبأیه روز به روز بر طغیان خود افزوده و دستهایشان به خون امام مظلوم آلوده است، و بالاتر از این می‌خواهند اوباش را گرد خود جمع کرده و از طرف دیگر باورها و معتقدات غریب و اجنبی را رواج می‌دهند، از علی رضی الله عنه تقاضای قصاص خون عثمان را از آنها نمودند لیکن علی از سلطه و نفوذ آنها بیمناک بود و بنا براین با صحابه مدارا نموده و از آنها به خاطر ازدیاد نفوذ سبأیه خواستار مهلت بود و مؤرّخان الفاظ متعددی را در صدد توجیه علی در تأخیر و تقصیر او از اقامه حدّ و انتقام از خون عثمان ذکر نموده‌اند. حافظ ابن کثیر می‌گوید:

«وقتی که موضوع بیعت علی تمام شد، طلحه و زبیر و پیروان صحابه رضی الله عنهم پیش او رفته و خواستار اجرای عدالت و اقامه حدّ به خاطر خون عثمان گشتند، او عذر آورد که این‌ها دارای نیرو و کمک و اعوان می‌باشند و الان این امکان برایش وجود ندارد،

۱- طبری ۱۸۵/۵.

۲- طبری ۱۶۰/۵، ابن کثیر ۱۰۱/۳، ابن خلدون ۱۵۱/۲.

۳- طبری ۱۵۹/۵، ابن اثیر ص ۱۰۱، ابن خلدون ۱۵۱/۲.

زبیر از او خواست که او را بر امارت کوفه تعیین کند تا برایش لشگر بیاورد و طلحه نیز از او خواست تا او را بر بصره بگمارد تا برایش نیرو آورد و تا شوکت این خوارج و اعراب بادیه‌نشین جاهل که در قتل عثمان با آنها بودند را به پایان برساند. علی خواستار مهلت شد تا در این مورد فکر کند»^(۱).

اما عبارت طبری از گفته طلحه و زبیر اینست:

«ای علی ما با تو شرط نمودیم که حدود را بر این قوم اجرا کنی ... علی گفت: آنچه را که می‌گویید من بدان ناآگاه نیستم، لیکن چکار می‌شود کرد با افرادی که آنها مالک (مسلط بر) ما بوده و ما بر آنها قدرت نداریم ... آیا جای بکار بردن قدرت وجود دارد»^(۲).

ابن اثیر از علی نقل می‌کند که گفت:

«چکار می‌توانم بکنم با کسانی که آنها مالک (مسلط بر) ما بوده و ما بر آنها قدرتی نداریم»^(۳).

و اما ابن خلدون می‌گوید که: علی علیه السلام در پاسخ آنها گفته است:

«آنچه را که شما می‌خواهید من توانایی آن را ندارم، تا اینکه مردم آرام شوند و امور بررسی شود و حقوق همه گرفته شود. آنها از پیش او خارج شده و بعضی از آنها درباره قاتلان عثمان زیاد سخن گفتند»^(۴).

۱- البداية والتهایة: ابن کثیر ۲۲۸/۷-۲۲۷.

۲- تاریخ طبری ۱۵۸/۵.

۳- ابن الاثیر: الکامل ۱۰۰/۳.

۴- تاریخ ابن خلدون ۱۵۱/۲. بعد از این بررسی دقیق و مختصر بد نیست که سؤالی را که علامه احسان الهی ظهیر در این صدد مطرح کرده است نقل نمائیم ایشان می‌پرسد: من نمی‌دانم که چرا امیرالمؤمنین علی علیه السلام در اقامه حد بر فرزند امیرالمؤمنین فاروق یعنی عبیدالله که هرزمان را کشته بود عجله به خرج داده و بر او حد جاری نمود، در صورتی که بیشتر از ده سال از آن موضوع گذشته بود، و اصل موضوع هم مختلف فیه بوده که در مورد آن مسئله بیشتر از یک نظر وجود دارد، اما خون عثمان خلیفه راشد هنوز خشک نشده بود و او امام و رهبر و خلیفه مسلمین بود و داماد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و همزلف خود علی نیز بود، چرا از قصاص خون او طفره می‌رفت و به آینده موکول می‌کرد؟! نظر خود من همان قول خود حضرت علی است که توانایی اجرای آن

این باعث شد که زبیر و طلحه از قصاص خون خلیفهٔ مظلوم عثمان بن عفان به دست علی نومید گشته و از مدینه خارج شوند، و در آنجا با عائشه رضی الله عنها به هم رسیدند، و از طرف دیگر نامه‌ها بین علی و معاویه شروع به ردّ و بدل شد، چرا که علی معاویه را عزل و عبدالله بن عباس را بر آنجا گماشت، ابن عباس گفت: این کار درستی نیست، معاویه مردی از بنی امیه و پسر عموی عثمان و والی شام است، بعید نیست که گردنم را به خاطر عثمان بزند^(۱). علی از او عذر خواسته و از این کار رهاش کرد.

در حالی که آنها در این شرایط بودند، سبأیه کار خود را کرده و شروع به ایجاد فتنه و ناآرامی و اضطراب و فساد بیشتر نمودند، و کینه‌های قدیمی را زنده کرده و در خاکستر می‌دمیدند، و سعی می‌کردند که جنگی بین مسلمانان آغاز گردد، و هر کسی را که در صدد خون عثمان بود، مخصوصاً معاویه که از پیروی علی امتناع می‌کرد، بر علیه او بسیج می‌کردند. اما سبب امتناع معاویه از پیروی علی این بود که می‌گفت بیعت به درستی انجام نگرفته است چرا که شوری صورت نگرفته و اهل حدّ و عقد (خبرگان) با او بیعت نکرده‌اند و جز معدودی از مهاجران و انصار از اهل مدینه با او بیعت نداشته و بالاتر از همهٔ این‌ها قاتلان عثمان و سبأیه در لشگر و حزب او پناه گرفته‌اند. در حالی که علی می‌گفت بزرگان مهاجر و انصار و اهل بدر با من بیعت

کار را در آن لحظه نداشت، ولی آیا هرزمان با عثمان و عبیدالله بن عمر با عبدالله بن سبأ قابل مقایسه هستند؟

و باز ایشان اضافه می‌کند که: معلوم نیست چرا علی رضی الله عنه در عزل معاویه که امیر شام بود و دو خلیفهٔ سابق (صدیق و فاروق) او را بر آنجا گماشته و هیچ شکایتی نیز از شام بر علیه او نرسیده بود، عجله بخرج داد و به نصیحت پسر عمو و نزدیکترین نزدیکانش یعنی عبدالله بن عباس و زیرک عرب مغیره بن شعبه که او را به شدت نصیحت کردند که معاویه را عزل نکن که او انسان با جرأتی است و در شام مورد اطاعت می‌باشد گوش نکرد، چرا عجله در اینموردها و تأخیر و ملاحظه در مورد فتنه جویان که مرکز خلافت را قبضه کرده و خلیفهٔ مسلمین را کشته بودند؟ اینها را نمی‌دانیم جز اینکه بگوییم که علی رضی الله عنه بالاتر از اشتباه و معصوم نبوده (کما اینکه سایر خلفای راشدین نیز معصوم نبودند)، هر اجتهادی احتمال صواب و ناصواب در آن وجود دارد، الشیعة والتشیع ص ۱۱۴ البته راجع به قصاص قاتلان عثمان با توجه به کثرتشان و بلوای سیاسی که راه انداخته بودند، محتاج تأمل و برنامه ریزی بود ولی قصاص قاتل هرزمان این جنبه را نداشت،

کرده‌اند و پس از آرامش کشور، حکم قصاص را باید اجرا کرد و گرنه بر آشوب و خونریزی افزوده می‌شود.

نامه‌ها بین آنها رد و بدل می‌شد تا اینکه قاصد معاویه نزد علی آمد و پرسید: آیا من در امان هستم؟ علی گفت: آری، قاصد کشته نمی‌شود، گفت: من از پیش قومی می‌آیم که جز با قصاص راضی نمی‌شوند، سپس نامه را تسلیم کرد و اجازه خروج خواست. علی به او اجازه داد و گفت: برو، گفت: آیا در امان هستم؟ علی گفت: آری در امان هستی^(۱).

سبأیه و اهل شورش و فتنه باز هم در ازدیاد اضطراب و ناآرامی کوشش نمودند تا جنگ لفظی به جنگ با شمشیر مبدل نشود، بینیم مؤرخان چه نقل کرده‌اند:

«سبأیه فریاد کشیدند که: این سگ قاصد سگان است، او را بکشید، او فریاد کشید: ای مصریان یا قیسیان، اسب و کمان، به خدا قسم می‌خورم که این را بر شما بر می‌گردانند... بر علیه او شعار می‌دادند و فریاد می‌کشیدند، و مصریان از کشتنش منع کردند و به او گفتند: ساکت باش، می‌گفت: به خدا این‌ها هرگز رستگار نمی‌شوند خداوند آنها را به سزایشان می‌رساند، به او می‌گویند: ساکت باش...»^(۲).

این شعارها و فریادها و عبارت‌ها صریحاً نشان می‌دهد که آنها در صدد چه کاری بودند، آنها شروع به شایعه پراکنی و نشر اراجیف و اکاذیب بین مردم نمودند تا شمشیرها بیرون آمده و جنگ و درگیری بین مسلمین رخ داده گردن همدیگر را بزنند، و عقیده داشتند که در این صورت است که همه آنها را فراموش کرده و خون عثمان از بین رفته و کسی دیگر در صدد قصاص آنها نخواهد بود و اختلاف و شقاق بین مسلمین رخ داده و جنگ و جدال بین آنها ادامه خواهد یافت، و این تنها چیزی بود که آرزوی آنها بود و سعی در ایجاد آن می‌کردند^(۳).

آنها هنگامی که از اجتماع طلحه و زبیر با امّ المؤمنین عائشه رضی الله عنها در مکه با خبر شدند، شروع به تحریک شیعیان علی و حتی خود علی بر جنگ با اهل شام کردند، و

۱- الکامل: ابن اثیر ۱۰۴/۳.

۲- الکامل: ابن اثیر ۱۰۴/۳ و تاریخ طبری ۱۶۳/۵.

۳- آیا روحانیون شیعه تا کنون همین برنامه‌ها را اجرا نکرده‌اند، آیا آنها دقیقاً بر همان خطی که

سبأیه رسم نموده‌اند نمی‌روند؟

قبل از اینکه خطر بالا گیرد، علی از اهل مدینه خواست که به سوی شام حرکت کنند و آنها رغبتی نشان نمی‌دادند، و حتی فرزندش حسن او را منع نموده و گفت:

ای پدرم، این کار را رها کن، در آن خون مسلمانان ریخته می‌شود، و در میان آنان دو دستگی ایجاد می‌کند، لیکن او نپذیرفت و تصمیم قتال گرفته و لشکر را آماده کرد، و پرچم را به پسرش محمد بن حنفیه داد^(۱).

زیاد بن حنظله تمیمی نیز که از خواص علی بود او را منع کرده و گفت: ای علی صبر و بردباری بهتر است^(۲).

اما علی علیه السلام هنوز به سوی شام خارج نشده بود که خبر خروج امّ المؤمنین و طلحه و زبیر را به سوی بصره شنید که خواستار خون عثمان بودند، پس با افرادی از اهل مدینه به سوی آنها رفت تا از دخول آنها به بصره جلوگیری کند، و اکثر اهل مدینه راضی به خروج نشدند. شعبی می‌گوید که فقط شش نفر از اهل بدر با او بود که هفتمی ندارد. و علی با نهصد جنگجو از مدینه خارج شد و عبدالله بن سلام علی را در زبده دید و مهار اسبش را گرفته و به او گفت: یا امیر المؤمنین، از مدینه خارج نشو، به خدا قسم که اگر خارج شوی، هرگز قدرت مسلمین به آن باز نخواهد گشت. بعضی‌ها به او ناسزا گفتند، علی گفت: رهایش کنید، او از بهترین اصحاب پیامبر می‌باشد، و حسن بن علی به پدر گفت: ای پدر من تو را از این کار نهی کردم و تو نپذیرفتی.

علی به او گفت: هنوز مثل دختران به من مهربانی می‌کنی، از چه چیز منعم کردی که نپذیرفتم؟ گفت: آیا به تو نگفتم که قبل از کشتن عثمان از مدینه خارج شوی تا با حضور تو در مدینه عثمان کشته نشود و هر کسی سخنی نگوید؟ آیا به تو نگفتم که بعد از قتل عثمان با مردم بیعت نکن تا هر اهل شهری بیعت خود را بفرستند؟ و پیشنهاد دادم که وقتی که این زن و آن دو مرد (عائشه و طلحه و زبیر) خارج شدند در منزلت بمانی تا آنها صلح کنند و در همه این‌ها سخن مرا نپذیرفتی؟

علی به او گفت: اما راجع به خروج قبل از کشتن عثمان، همچنانکه او در محاصره بود ما هم در محاصره بودیم، و اما بیعت من قبل از آمدن بیعت شهرها، بدین خاطر بود که کراهت داشتیم که این امر (حکومت و خلافت بدون رهبر بکلی) ضایع شود، و اما

۱- البدایة والتّهایة، ابن اثیر ۱۰۴/۳.

۲- تاریخ طبری ۱۶۳/۵، ابن اثیر ۱۰۴/۳.

اینکه در منزل بمانم در حالیکه این‌ها بیرون رفتند، آیا از من می‌خواهی که مثل کفتاری باشم که محاصره شود ... اگر من در این امور دخالت نکنم چه کسی باید دخالت کند؟ دست از من بکش فرزندم! علی علیه السلام نامه‌هایی به اهل بصره و کوفه نوشت و گفت که: ما خواستار صلح و برادری و وحدت امت هستیم^(۱).

اهل مدینه و مکه و کوفه و بصره در گرد دو گروه جمع شدند، و نکته‌ای که قابل ملاحظه است اینست که اکثریت اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که زنده بودند، از هر دو گروه دوری جستند. عائشه امّ المؤمنین و همراهانش در بصره و علی در ذی قار جای گرفتند، سپس علی، قعقاع بن عمرو را به سوی طلحه و زبیر فرستاد و آنها را به الفت و جماعت خواند و از تفرّق و اختلاف بر حذر داشت، قعقاع به بصره رفته و از امّ المؤمنین عایشه آغاز نموده و گفت:

ای مادر! چه چیز تو را به این شهر آورده است؟ گفت: ای فرزند، اصلاح بین مردم، قعقاع از او تقاضا نمود که صلحه و زبیر را بخواهد، آن دو حاضر شدند، قعقاع گفت: من از امّ المؤمنین پرسیدم که چرا در این شهر آمدی، پاسخش اینست که برای اصلاح آمده است، آن دو گفتند: ما نیز همچین، پرسید: این اصلاح شما چگونه است و بر چه چیزی است؟ به خدا قسم اگر آن را بدانیم صلح خواهیم نمود و اگر آن را منکر بدانیم، خیر، گفتند: قاتلان عثمان، اگر این کار ترک شود، ترک - حکم - قرآن است، او گفت: شما قاتلان او را از اهل بصره کشتید، و قبل از قتل آنها به استقامت نزدیکتر بودید تا امروز، ششصد نفر را کشتید و شش هزار نفر در پشتیبانی آنها قیام کرد، و بر علیه شما قیام کردند، و شما حرقوص بن زهیر را خواستید. شش هزار نفر از او پشتیبانی نمودند، اگر آنها را رها کنید به همان چیزی افتادید که از آن سخن می‌گویید و اگر با آنها بجنگید بر شما غلبه می‌کنند و آنچه را که در صدد قصاص آن هستید مفسدای بزرگتر از آنست، و علی نیز در ترک قاتلان عثمان همین عذر را دارد، و قتل آنها را به تأخیر انداخته است تا بر آنها قدرت داشته باشد، ...

عائشه امّ المؤمنین از او پرسید: شما چه می‌گویید؟ گفت: به نظر من علاج این موضوع آرامش و سکون است ... و اگر شما بیعت کنید نشانی خیر و آغاز رحمت است،

۱- تاریخ ابن کثیر ۳۳۳-۳۳۴/۷، تاریخ ابن اثیر ۱۱۳/۲-۱۱۴، تاریخ طبری ۱۶۹/۵ و تاریخ ابن خلدون ۱۵۷/۲.

و انتقام نیز گرفته خواهد شد، و اگر مکابره نموده و خودداری کنید، نشانی شرّ و از دست رفتن این قدرت و ملک می‌باشد، عافیت را ترجیح دهید و مفتاح خیر باشید همچنانکه در آغاز بودید، به خدا قسم که من این را می‌گویم و شما را به آن دعوت می‌کنم و بیم دارم که به اتمام نرسد و خداوند این اَمّت را که ضعیف شده گرفتارش نماید، و آنچه رخ داده است کاری است بس عظیم، و مانند کشتن یک نفر و یک گروه و یک قبیله نیست، به او گفتند: راست گفتید و نیک گفتید، بازگرد و اگر علی بر همین رأی بود، کار درست می‌شود، او به سوی علی بازگشت و به او خبر داد، آن را پسندید و دو طرف به صلح نزدیک شدند، کسانی آن را پسندیده و کسانی از آن خوشحال بودند، عائشه قاصدی به سوی علی فرستاد و به او خبر داد که برای صلح آماده است، هردو طرف خوشحال شدند و علی در میان مردم برخاسته و خطبه‌ای ایراد نمود و از دوران جاهلیت و اعمال و شقاوت‌های آن یاد نمود، سپس از اسلام و سعادت اهل آن با الفت و اجتماع یادآوری شد، و اینکه خداوند مردم را بعد از پیامبرش به وسیلهٔ خلیفهٔ او ابوبکر صدیق جمع نمود، و بعد از او بر گرد عمر بن خطاب و سپس بعد از آن بر گرد عثمان، سپس این حادثه که بر اَمّت می‌گذرد رخ داد، افراد طلب دنیا نموده و بر کسی که خداوند بر او نعمت داده و بر فضائل او حسد ورزیدند، و خواستار بازگشت مسلمانان به ایام گذشته (قبل از اسلام) بودند.^(۱)

لشکر علی بیست هزار و لشکر امّ المؤمنین سی هزار نفر بودند.^(۲)

اما سبأیه و در رأس آنان عبدالله بن سبأ و قاتلان عثمان با تمام دقّت مراقب همه چیز بوده و آنچه را که در میان دو طرف جریان داشت تا به صلح و صفا و اتفاق برسند، کاملاً زیر نظر داشتند. و آنها ناظر این موضوع بودند که چگونه برنامه‌ها و توطئه‌هایشان در ایجاد فتنه و فساد و جنگ افروزی بین مسلمانها در حال شکست بود، و این چیزی بود که نه خواستار آن بودند و نه تصوّرش را می‌کردند، خصوصاً وقتی که امیرالمؤمنین در میان لشکر خود برخاسته و گفت: آگاه باشید، من فردا حرکت می‌کنم، و هرکس که به هر شکل بر قتل عثمان کمک کرده است با من نیاید.^(۳) وقتی که سبأیه و بقیهٔ خائنان و شورشگران این سخن علی را شنیدند دانستند که چه چیزی

۱- ابن کثیر ۲۳۷/۷-۲۳۸، طبری ۱۹۱۱۹۲/۵، ابن خلدون ۱۶۲/۲.

۲- طبری ۲۰۲/۵.

۳- البداية و النّهایة ۲۳۸/۷ و ۱۹۴/۵ و ابن اثیر ۱۲۰/۳.

در انتظارشان می‌باشد. ابن کثیر می‌گوید: وقتی که علی این سخن را گفت، گروهی از سران آنها (یعنی قاتلان عثمان) مثل اشتر نخعی و شریح بن اوفی و عبدالله بن سبا معروف به ابن سوداء و سالم بن ثعلبه و غلاب بن هیثم و دیگران که حدود دو هزار و پانصد نفر بودند جمع شدند که در میان آنها بحمدالله یک صحابی هم وجود نداشت، گفتند: این چه نظری است؟ به خدا که علی از کسانی که خواستار خون عثمان هستند به کتاب خدا آگاه‌تر و در عمل به آن هم نزدیک‌تر است، و شنیدید آنچه را که گفت، فردا مردم را بر علیه شما جمع می‌کند، همهٔ مردم دنباله رو شما هستند، چه کار می‌توانید بکنید و تعداد شما در برابر کثرت آنها اندک می‌باشد. اشتر گفت: رأی طلحه و زبیر را دربارهٔ ما دانستیم، لیکن رأی علی را تا کنون نمی‌دانیم،

اگر با آنها صلح کرده باشد صلحشان به خاطر خون ما می‌باشد اگر کار چنین است، علی را نیز پیش عثمان می‌فرستیم (یعنی می‌کشیم) و مردم دیگر سکوت خواهند کرد. ابن سوداء (یعنی ابن سبا) گفت: چه بد نظری داری، اگر او را بکشیم کشته می‌شویم. ای قاتلان عثمان ما دو هزار و پانصد نفر هستیم و طلحه و زبیر پنج هزار نفر، شما قدرت مقابله با آنها را ندارید، و آنها هم شما را می‌خواهند، غلاب بن هیثم گفت: آنها را رها کنید و باز گردیم به بعضی از شهرها و در آنجا پناه می‌بریم. ابن سوداء گفت: چه بد سخن گفتمی، به خدا قسم که مردم یک یک شما را خواهند کشت. بعد از آن ابن سبا گفت: ای قوم، راه شما در این است که در میان مردم رفته و اگر آنها به هم رسیدند جنگ و قتال در میان آنها بر افروخته و نگذارید که اتحاد کنند و جمع شوند، و گروهی را که شما با او باشید قدرت جلوگیری از جنگ را نخواهد داشت، و خداوند طلحه و زبیر را مشغول نموده و از آنچه که در صدد آن هستند بازداشته و آنها را دچار چیزی خواهد نمود که کراهت داشته باشند. این نظر را پذیرفتند و بعد از آن بر اساس همین تصمیم متفرق شدند.

علی بار سفر بست و بر عبدالقیس گذشت، و با او همراه شده و در زاویه منزل گزیدند و از آنجا به سوی بصره روانه شد و طلحه و زبیر و کسانی که با او بودند برای ملاقات او روانه شدند، و در نزد قصر عبیدالله بن زیاد اجتماع نمودند و مردم هر کدام در طرفی مسکن گزیدند. علی قبل از لشکرش آمده بود و آنها به او ملحق شدند، سه روز در آنجا ماندند و قاصدان بین آنها در رفت و آمد بودند.

این در سال سی و شش هجری در نیمهٔ جمادی الآخره بود، بعضی از افراد به طلحه و زبیر اشاره کردند که فرصت را غنیمت شمرده و از قاتلان عثمان انتقام بگیرند، گفتند که: علی به آرامش مردم اشاره کرده است و ما قاصد برای صلح به سوی او فرستاده‌ایم.

و علی در میان مردم برخاسته و سخنرانی نمود، اعور بن نیار منقری از سبب آمدنش به بصره از او سؤال نمود پاسخ داد که: اصلاح و خاموش نمودن نعره‌ها تا مردم بر خیر و نیکی اجتماع نموده و کلمهٔ این امّت متحد گردد. گفت: اگر با ما موافقت نکنند؟ گفت: اگر ما را رها کنند ما هم رهایشان می‌کنیم. پرسید: اگر ما را رها نکنند، گفت: از خود دفاع می‌کنیم، گفت: آیا آنها مثل ما در این امر نصیبی دارند؟ گفت: بله!

ابو سلام دالانی برخاست و پرسید: آیا این قوم در خونی که طلب می‌کنند حجتی دارند؟ آیا به خاطر خدا این کار را می‌کنند؟ گفت: بله، پرسید: آیا تو حجتی برای طلب خون آنها داری اگر قصدشان خدا باشد؟ گفت: بله، پرسید: آیا حجتی برای تأخیر آن داری؟ گفت: بله، پرسید: اگر فردا ما و آنها مبتلا شده و درگیر شویم چگونه خواهیم بود؟ گفت: از ما و آنها هرکس قلبش را برای خدا خالص نموده است، من امیدوارم که اگر کشته شد داخل بهشت برود^(۱).

حوادث این چنین دوستانه پیش می‌رفت و هردو طرف اینگونه مخلصانه به سوی صلح و دوستی و اتحاد و وحدت کلمه گام‌های سریع بر می‌داشتند، لیکن ابن سبأ و دستیارانش به سرعت برنامه ریزی نموده و رشته‌های توطئه را می‌بافتند و مؤمنان با اخلاص از شیعیان علی و شیعیان عثمان از آنچه در پشت پرده می‌گذشت بی‌خبر بودند.

ولی توطئه چینان از آنچه در مقابل چشمانشان انجام می‌شد کاملاً بیدار و مراقب بودند، در عین حال دو گروه علی و عائشه با هم مکاتبه نموده و علی از طلحه و زبیر پرسید که: اگر شما بر همان رأی هستید که به قعقاع بن عمرو گفتید، دست نگه دارید تا در آن فکر کنیم، آنها جواب فرستادند که: ما بر همان امری هستیم که به او گفتیم و

۱- تاریخ ابن کثیر ۲۳۸/۷، تاریخ طبری ۱۹۵/۵، ابن اثیر ۱۳۰/۳، تاریخ ابن خلدون ۱۶۰/۳-۱۶۱.

خواستار صلح بین مردم می‌باشیم. پس دل‌ها آرام گرفت و هر گروهی با لشکریان خود اجتماع کرد^(۱).

کاری شایسته تر از صلح و دوری از جنگ ندیدند، و امور به سوی فرج و گشایش می‌رفت^(۲).

شب را به امید صلح گذراندند، چنانکه طبری^(۳) می‌گوید: «چنین شبی را هرگز برای صلح و صفا نگذرانده بودند و این یکی از بهترین شبهای آنها بود، و کسانی که خون عثمان را ریخته بودند، در بدترین شب ممکن بسر بردند و نزدیک به هلاکت بودند و همه شب را با یکدیگر به شور و مشورت گذراندند».

ابن کثیر می‌گوید: «مردم در بهترین شب و قاتلان عثمان در بدترین شب بسر بردند»^(۴).

شب سرنوشت سازی بود که چشم احزاب سرّی یهود و کینه‌توزان بر اسلام و مسلمین و فریب خوردگان آنها خواب به خود ندیدند و یک لحظه هم آرام نگرفتند. ببینیم تاریخ چه می‌گوید:

«مردم بهترین شب را گذرانده و قاتلان عثمان بدترین شب را، آنها با یکدیگر شور و مشورت کرده و اتفاق بر این نمودند که در تاریکی شب جنگ را آغاز کنند، آنها که نزدیک دو هزار نفر مرد بودند قبل از طلوع فجر بپا خاستند و هر گروهی به کسانی که نزدیک او بودند، با شمشیر حمله کردند، و هر گروهی برای دفاع از قوم خودش بلند شد و مردم از خواب به سوی اسلحه بپا خاستند. گفتند که: اهل کوفه به ما شبیخون زده خیانت کردند و گمان کردند که این کار در میان اصحاب علی علنی و آشکار است و خبر به علی رسید پرسید که، در میان مردم چه خبر است؟ گفتند: اهل بصره به ما شبیخون زده‌اند و هر گروهی به سوی اسلحه خود پریده و کلاه خود پوشیده و سوار اسب‌ها شدند، و هیچکدام متوجه نشد که این موضوع برای دیگری نیز رخ داده است و تقدیر چنین بود و جنگی بپا خاست و جنگجویان و شجاعان و اسب‌سواران به هم

۱- ابن اثیر ۲۴۱/۷.

۲- تاریخ طبری ۲۰۳/۵.

۳- تاریخ طبری ۲۰۱/۵ و الکامل: ابن اثیر ۱۲۳/۳.

۴- البدایة والتّهایة ۲۳۹/۷، ابن خلدون ۱۶۲/۲.

تاختند. در میدان جنگ بیست هزار نفر با علی و سی هزار نفر با عائشه بود. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، و سبأیه یاران ابن سوداء (ابن سبأ) از کشتن وانمی‌ایستادند و منادی علی فریاد می‌زد دست بردارید، دست بردارید، لکن کسی گوش فرا نمی‌داد. کعب بن سوار قاضی بصره پیش آمد و گفت: ای اُمّ المؤمنین به مردم برس تا شاید خداوند به وسیله تو بین مردم اصلاح نماید، او در کجاوه خود بر بالای شتر نشسته و مردم با سپرهای خود گرد او را گرفتند، آمد و جایی ایستاد که نظاره گر مردم در وقت حرکت بود. به شدت جنگیدند، ولی اگر کسی مجروح می‌شد او را نمی‌کشتند و اگر کسی به جنگ پشت می‌کرد، رهایش کردند^(۱).

طبری و ابن اثیر اضافه می‌کنند که:

سبأیه از افراد خود شخصی را نزد علی گذاشتند تا آنچه را که می‌خواهد به او برساند، علی پرسید: این چه وضعی است! آن شخص گفت: گروهی از آنها ما را غافلگیر کرده و شبیخون زدند و ما به آنها پاسخ دادیم و مردم شوریدند^(۲).

آن مصیبت که قربانی آن هزاران نفر بود این چنین رخ داد، که علی علیه السلام بعد از آن به فرزندش حسن گفت:

ای فرزندم کاش پدرت بیست سال قبل از این روز مرده بود، حسن گفت: ای پدرم، من تو را از این کار نهی می‌کردم، علی گفت: من فکر نکردم که کار بدین جا می‌رسد^(۳). و عائشه نیز گفت: دوست داشتم که بیست سال قبل از این روز مرده بودم^(۴).

و چون ما در صدد بررسی تاریخ نیستیم، لهذا بقیه مطالب را به عهده کتب تاریخ و مؤرخین می‌گذاریم، فقط می‌خواستیم روشن شود که سبأیه چگونه از آب گل آلود ماهی گرفته و در میان مسلمین نقشه دشمنانه را پیاده کردند.

و حتی وقتی جنگ جمل به پایان رسید باز هم خباثت سبأیه و سوء نیت آنها پایان نیافت، چنانکه ابن کثیر می‌گوید:

۱- البداية والتهایة ۲۳۹/۷-۲۴۰، طبری ۲۰۲/۵-۲۰۳- الکامل ۱۲۳/۳-۱۲۴.

۲- ابن اثیر ۱۲۴/۳، طبری ۲۰۳/۵.

۳- البداية والتهایة ۲۰۴/۳.

۴- ابن اثیر ۱۳۰/۳-۱۳۱.

مجموع کسانی که از دو طرف کشته شدند ده هزار نفر بودند، پنج هزار نفر از هر طرف. بعضی از اصحاب علی از او تقاضا کردند که اموال اصحاب طلحه و زبیر را بین آنها تقسیم کند، او امتناع کرد، سبأیه از او انتقاد کردند و گفتند: چگونه خونشان بر ما حلال است و اموالشان حلال نیست؟ این سخن به علی رسید گفت: چه کسی از شما دوست دارد که امّ المؤمنین در سهم او باشد؟ آنها ساکت شدند^(۱). و حتی توطئه‌های سبأیه در جنگ صفین نیز کمتر از جنگ جمل نبود و آنها باز هم سعی در ایجاد اضطراب‌ها و فتنه‌ها و ناآرامی‌ها نمودند و در تمام مدّت حکومت علی علیه السلام نیز با آرائشان او را آزار می‌دادند، و با عقاید اجنبی و با گردآوری مجرمان و اوباش به دور خود و با حزب‌بازی و گروهک‌سازی و ایجاد تفرقه و جدائی بین مسلمین و دور کردن افراد مخلص از دور علی، مشکل پشت مشکل می‌آوردند و حتّی از ایجاد درگیری بین علی و یارانش خودداری نکردند و هدف و مقصد آنها از ولاء و محبّت علی که به آن تظاهر می‌کردند و بیزاری و دشمنی با اصحاب رسول خدا که پیش می‌آوردند، دوستی علی و فرزندانش نبود. بلکه این تظاهر به محبّت علی را پوششی برای اهداف خبیث و مطامع حقیقی خود بر علیه اسلام و مسلمین قرار داده بودند تا حدّی که بین علی و بین مخلصانش مانند رئیس لشکر و مشاور مخصوصش که پسر عمویش عبدالله بن عبّاس بود مانع ایجاد کرده و او را متّهم به غصب اموال نمودند^(۲). همچنین با زیاد امیر سرزمین فارس و بسیاری دیگر همین کار را کردند.

این بود احوال سبأیه در ایام علی علیه السلام و این بود کوشش‌ها و توطئه‌های شوم آنها و در اینجا باید تصریح گردد که شیعیان راستین علی که با آنها موافق نبودند، در طرف دیگر قرار داشتند و بنا براین همیشه سعی در اصلاح و اجتناب از جنگ و قتال می‌نمودند. اگرچه اندکی از آنها از افکار آن شیاطین متأثر شده و باطیل و اکاذیب آنها را تصدیق نموده و در دام آنها افتادند، لیکن اکثریت شیعیان راستین علی چنین نبودند و لهذا شیعیان اولیه علی از اصحاب محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بدگویی نمی‌کردند. شیخ الإسلام ابن تیمیّه می‌گوید:

۱- البداية والنهاية: ۲۴۴/۷، طبری ۲۲۳/۵.

۲- تاریخ ابن خلدون ۱۸۳/۲-۱۸۴ و بقیة منابع تاریخی.

شیعیان اولیه علی در آن زمان که همراه علی بودند در تقدیم ابوبکر و عمر بر علی اختلاف نداشتند، بلکه اختلاف آنها در تفضیل بین علی و عثمان بود و این مطلب علمای بزرگ شیعه در قدیم و جدید اعتراف دارند، چنانکه یکی از شیعیان اولیه که شریک ابن عبدالله می‌باشد نقل می‌کند که فردی از او پرسید: کی افضل است، ابوبکر یا علی؟ گفت: ابوبکر، آن شخص باز پرسید: تو این را می‌گویی و شیعی هستی؟ گفت: آری، کسی که چنین نگوید شیعه نیست. به خدا قسم که علی بر بالای پله‌های این منبر رفته و گفت: مردم بیدار باشید، برترین فرد این امت بعد از پیامبر ابوبکر و سپس عمر می‌باشد، چطور گفته‌اش را رد کنیم و او را تکذیب نمائیم؟ به خدا قسم که او دروغگو نبود^(۱).

و امام ابن تیمیه اضافه می‌کند که:

چگونه شیعیان اولیه ابوبکر و عمر را بر علی ترجیح ندهند، در حالیکه از خود امیرالمؤمنین بیشتر از هشتاد طریق نقل شده است که برترین فرد این امت بعد پیامبرش ابوبکر و عمر می‌باشد^(۲).

همچنانکه شیخ احسان الهی ظهیر می‌گوید:

فرزندان علی و اهل بیت او نیز بر همین منوال و اعتقاد بودند و درباره یاران پیامبر ﷺ و خلفای سه گانه راشدین نیز همین نظر را داشتند، بلکه بالاتر از این، جنگ معاویه و یارانش را با علی خروج از اسلام و طغیان و دشمنی با اسلام ندانستند و این بدین خاطر بود که بزرگترین پسر علی حضرت حسن (امام معصوم به زعم شیعیان) با معاویه بیعت نمود، و بقیه فرزندان علی، از جمله حضرات حسین و محمد بن حنفیه و عبدالله بن عباس و دیگران نیز با او موافق بودند. و با او و خانواده‌اش وصلت و دامادی نمودند و در کارهای خیر او را یاری می‌دادند و از آنها صلوات و هدایا قبول می‌کردند، جز افرادی که از سیاه متاثر گشته و یا داخل آن حزب گردیدند که علی و فرزندانش آنها را لعنت نموده‌اند و هیچیک از شیعیان آن موقع به یاران رسول خدا ناسزا نمی‌گفتند، چنانکه ابن خلکان ذکر نموده است که یحیی بن معمر شیعی بود و اهل بیت را افضل می‌دانست، بدون اینکه از دیگران نکوهش نماید^(۳).

۱- منهاج السنة النبویة: ابن تیمیه ج ۱ ص ۳ و ۴.

۲- منهاج السنة: ابن تیمیه ج ۱ ص ۳ و ۴.

۳- وفيات الأعیان ۲/۲۶۹.

حتّی یکی از شیعیان معاصر می‌گوید: من در مطالعاتم از کتب تاریخ ندیدم که کسی از اصحاب امام بعد از وفات رسول خدا تا نهایت خلفاء، متعمّداً به کسی ناسزا بگوید و اضافه می‌کند: حتّی در عهد دوّم، یعنی در عهد امویه اکثر شیعیان از سبّ و شتم فردی از اصحاب دوری می‌کردند^(۱).

اما اکنون اگر به اوضاع شیعیان بنگریم حتّی یک نام ابوبکر و عمر و عثمان و عائشه و حفصه و یاران نزدیک رسول خدا را بین آنها که نمی‌بینیم هیچ، بلکه افراد مذهبی که در جلسات سینه زنی و محرّم‌ها و فاطمیه‌ها و ... شرکت کرده و به آن بزرگان ناسزا نگویند و به یاران رسول خدا فحّاشی نکنند، بسیار نادرند. بدین خاطر است که امام شعبی که خود شیعی بوده و از آن دست برداشته می‌گوید:

به یهود گفته شد که بهترین افراد امّت شما کی هستند؟ گفتند: اصحاب موسی و به نصرانی‌ها گفته شد که: بهترین افراد امّت شما کی هستند؟ گفتند: اصحاب عیسی، و به رافضیان گفته شد که: بدترین افراد امّت شما کی هستند؟ گفتند: اصحاب پیامبر و حواریون او! این‌ها می‌خواهند که دین اسلام را تحریف کنند همچنانکه پولس نصرانیت را تحریف کرد، چرا که بدگویی صحابهٔ رسول خدا بدگویی از دین و موجب اعراض از دین می‌باشد و مقصود و هدف اوّلین کسانی که بدعت تشیع را اختراع کردند همین بود.

اینجاست که ما با شیخ محبّ الدّین خطیب هم سخنیم که می‌گوید: مفهوم و معنای دین در نزد شیعیان پیوسته در حال تغییر و تبدیل است، آنچه را که دیروز غلّو و افراط می‌شمردند و به خاطر آن غلات - افراطیون - را لعنت می‌کردند، امروزه از ضروریات و لوازم مذهبی آنها گردیده است و مذهب آنها امروزه غیر از آن چیزی است که قبل از صفویه بود و مذهبشان قبل از صفویه غیر از آن چیزی است که قبل از آل بویه بود و مذهبشان قبل از آل بویه غیر از آن چیزی است که قبل از شیطان طاق بود و مذهبشان قبل از شیطان طاق غیر از آن چیزی است که در حیات امام حسن و امام حسین علیه‌السلام بود.

خویشاوندی و دامادی بین ابوبکر صدیق و عمر و عثمان و آل بیت^(۱)

ارتباط بین اهل بیت رسول خدا ﷺ و خانوادهٔ ابوبکر صدیق بسیار دوستانه بود، بر عکس آن چیزی که شیعیان ساخته و پرداخته‌اند. اولاً: عائشه رضی الله عنها دختر ابوبکر همسر پیامبر بود که علی رضی الله عنه می‌گفت: او همسر پیامبر در دنیا و آخرت می‌باشد، ثانیاً: اسماء دختر عمیس همسر جعفر بن ابی طالب برادر علی بود، و هنگامی که جعفر فوت کرد ابوبکر صدیق با او ازدواج کرد و از او فرزندی به نام محمد آورد که علی وی را بر مصر گماشت و هنگامی که ابوبکر رضی الله عنه وفات نمود علی رضی الله عنه با اسماء ازدواج نمود و فرزندی به نام یحیی آورد^(۲).

نوهٔ ابوبکر صدیق با محمد باقر (نوهٔ علی) ازدواج کرد که کلینی می‌گوید: مادر ابو عبدالله ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر و مادرش اسماء دختر عبدالرحمن بن ابی بکر می‌باشد^(۳).

ابن عنبه [جمال الدین احمد بن علی] شیعی می‌گوید: مادر (جعفر) ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر و مادرش اسماء دختر عبدالرحمن بن ابی بکر می‌باشد. و لهذا امام جعفر صادق رضی الله عنه گفته است: من از دو طرف به ابوبکر می‌رسم^(۴) آیا امام صادق در نسب خود هم تقیه می‌کند؟!

و همچنین قاسم بن محمد بن ابوبکر که نوهٔ ابوبکر صدیق است، و علی بن حسین بن علی نوهٔ علی مرتضی پسر خالهٔ یکدیگر بوده‌اند. چنانکه مفید می‌گوید^(۵) و مجلسی نیز بعد از تصحیح روایت مفید این مطلب را تصدیق می‌کند^(۶).

مؤرخان و نسب شناسان خویشاوندی دیگری را نیز ذکر نموده‌اند و آن ازدواج حفصه دختر عبدالرحمن بن ابوبکر صدیق با حسین بن علی بن ابی طالب، بعد و یا قبل از عبدالله بن زبیر می‌باشد. و محمد بن ابی بکر [از اسماء دختر عمیس] دست

۱- منبع اصلی این بحث کتاب: الشیعة وأهل البیت از احسان الهی ظهیر می باشد ص ۷۸-۸۰ و

کتاب الشیعة والتشیع نیز از ایشان می باشد ص ۳۵-۴۰.

۲- مجالس المؤمنین: شوشتری - شیعی، حقّ الیقین: مجلسی و ارشاد: مفید ص ۱۸۶.

۳- کافی کلینی - کتاب الحجّة ج ۱ ص ۴۷۲.

۴- ولدنی ابوبکر مرتّین، عمدة الطالب ص ۱۹۵.

۵- الإرشاد: مفید ص ۲۵۳ و مثل او نیز منتهی الآمال: عباس قمی ج ۳/۲.

۶- جلاء العیون (فارسی) ص ۶۷۳ و ۶۷۴.

پرورده [ربیب] علی بود که در عصر خود او را بر امارت مصر گماشت و علی رضی الله عنه می‌گفت: محمد فرزند من از پشت ابوبکر می‌باشد^(۱).

از دوستی و محبت اهل بیت با ابوبکر صدیق همین نشان کافی است که فرزندان خود را به نام او نامگذاری می‌کردند و اولین فرد در این مورد خود حضرت علی است که یکی از فرزندان را به نام ابوبکر نامید، چنانکه مفید و یعقوبی و اصفهانی [که همه شیعه هستند] ذکر نموده‌اند^(۲).

آیا این امر جز دلیل محبت و تقدیر و احترام علی نسبت به ابوبکر می‌باشد؟ خصوصاً آنکه نامگذاری بعد از وفات ابوبکر بوده است^(۳). آیا کسانی که امروزه ادعا می‌کنند شیعیان علی هستند از این کار علی پیروی می‌کنند و یا اینکه در عمل شیعه ابن سبأ هستند و در ادعا شیعه علی؟

و نباید فراموش کرد که علی رضی الله عنه دست به این کار نزد مگر برای اظهار محبت خود نسبت به ابوبکر و تیمن به اسم او و اظهار محبت و ولاء به ابوبکر می‌باشد در بنی هاشم قبل از علی کسی وجود نداشته که نام ابوبکر بر فرزند خود گذاشته باشد.

و تنها علی نبود که به این تبرک و اظهار ولاء و محبت به ابوبکر صدیق دست زد، بلکه فرزندان علی نیز در حیات او و بعد از او همین کار را کردند. به عنوان نمونه حسن بن علی فرزند فاطمه، چنانکه یعقوبی شیعی نقل می‌کند، یکی از فرزندان را ابوبکر نام نهاد. اصفهانی می‌گوید: او در کربلاء با برادرش حسین شهید شد^(۴).

شیعیان امروزی نه تنها جرأت این کار را ندارند بلکه از اظهار این معلومات تاریخی نیز طفره رفته و دوری می‌کنند.

و حسین بن علی نیز یکی از فرزندان را ابوبکر نام گذاشت که مسعودی مؤرخ شیعی می‌گوید: او با پدرش حسین در کربلا به شهادت رسید^(۵).

و گفته شده است که: زین العابدین فرزند حسین نیز کنیه ابوبکر داشته است^(۱).

۱- جلاء العیون (فارسی) ص ۶۷۳ و ۶۷۴.

۲- مفید: الإرشاد ص ۱۸۶، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۱۳، مقاتل الطالبیین: ابوالفرج اصفهانی ص ۱۴۲ و مجلسی: جلاء العیون ص ۵۸۲ - كشف الغمّة ج ۶۴/۲.

۳- الشیعة وأهل البيت ص ۸۰-۸۱.

۴- تاریخ یعقوبی ۲/۲۲۸، منتهی الآمال ۱/۲۴۰ و مقاتل الطالبیین: اصفهانی ص ۷۸.

۵- التنبیه والأشراف: مسعودی ص ۲۶۳.

و نوه علی یعنی حسن بن حسن بن علی یکی از فرزندان را چنانکه اصفهانی نقل می‌کند، ابوبکر نام گذاشته است^(۲).

و امام هفتم شیعیان یعنی موسی بن جعفر ملقب به کاظم، آنچنانکه اصفهانی نقل می‌کند یکی از فرزندان را ابوبکر نام نهاده است^(۳). و امام موسی کاظم یکی از دخترانش را نیز به نام دختر ابوبکر یعنی عائشه نام گذاشت^(۴). و جدش علی بن الحسین یکی از دخترانش را عائشه نامید^(۵). و علی الهادی [امام دهم شیعیان] چنانکه چنانکه مفید نقل می‌کند یکی از دخترانش را عائشه نام نهاد^(۶). و در میان بنی هاشم بسیاری دیگر نام ابوبکر بر خود نهادند، مثل برادرزاده علی عبدالله بن جعفر طیار که یکی از فرزندان را ابوبکر نام نهاد^(۷).

آیا همه این افراد تقیه نموده‌اند؟ آیا این نشانی محبت و دوستی است یا علامت بغض و کینه که شیعیان مدعی آن هستند؟ آیا این دلیل آن نیست که شیعیان تغییر روش داده و راه ائمه را به کنار گذاشته و دنبال افکار و اعمال ابن سبأ رفته‌اند؟

از دواج‌های بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم

سابقاً از ارتباط بین خلفای راشدین و اهل بیت سخن گفتیم. لیکن اکنون می‌خواهیم ثابت کنیم که حتی بعد از واقعه دلخراش کربلاء، آب‌ها به جوی بازگشت و بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم آن دشمنی بیش از اندازه که شیعیان شایع ساخته‌اند، وجود نداشته است. زیرا در بین آنها روابط زناشویی و دامادی ایجاد شد.

و ما می‌دانیم که بنی‌امیه و بنی‌هاشم پسر عموهای یکدیگر و برادر و دوست بوده‌اند و می‌دانیم که بین ابوسفیان و عباس بن مطلب چنان دوستی برقرار بود که که شهره آفاق است و قبل و بعد از اسلام در میان آنها دامادی و وصلت وجود داشت. پیامبر سه دختر از چهار دختر خود را به امویان داد (ابوالعاص بن ربیع که از بنی‌امیه

۱- کشف الغمّة ۷۴/۲.

۲- مقاتل الطالبيين: اصفهانی ص ۱۸۸.

۳- مقاتل الطالبيين: ص ۵۶۱ و ۵۶۲.

۴- الإرشاد: مفید ص ۳۰۲ و ۳۰۳، فصول المهمة ص ۲۴۲، کشف الغمّة ۲۳۷/۲.

۵- کشف الغمّة ۹۰/۲.

۶- کشف الغمّة ۹۰/۲ و الفصول المهمة ص ۲۸۳.

۷- مقاتل الطالبيين: ص ۱۲۳.

است و عثمان بن عفّان بن ابی العاص بن أمیه و او پسر دختر عمه رسول خدا می باشد^(۱).

بعد از عثمان بن عفّان فرزندش ابان بن عثمان نیز با بنی هاشم ازدواج کرد و أمّ کلثوم دختر عبدالله بن جعفر طیار را به همسری اختیار نمود^(۲).

نوه علی و دختر حسین، سکینه با نوه عثمان، زید بن عمرو بن عثمان ازدواج کرد^(۳). و نوه دوّم علی و دختر حسین فاطمه همسر دیگر نوه عثمان (محمّد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفّان) بود و مادر محمّد فاطمه دختر حسین بود که عبدالله بن عمرو بعد از وفات حسن بن حسن بن علی با او ازدواج کرد^(۴).

و نوه فرزند علی، حسن بن علی با نوه عثمان، مروان بن ابان ازدواج کرد، یعنی أمّ قاسم دختر حسن مثنیٰ بن حسن در عقد مروان بن ابان بن عثمان بوده که محمّد بن مروان فرزند اوست^(۵).

چنانکه می دانیم ام حبیبه دختر ابوسفیان رهبر بنی امیه [که شیعیان حتی اسلامش را قبول ندارند] همسر سید و سرور بنی هاشم و سرور جهانیان حضرت رسول خدا بود که این نیازی به اثبات ندارد.

و هند دختر ابوسفیان همسر حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم بود که فرزندی بنام محمد برایش آورد^(۶).

لبابه دختر عبیدالله بن عبّاس بن عبدالمطلب با عبّاس بن علی بن ابی طالب ازدواج کرد، سپس بعد از او با ولید بن عتبه (برادر زاده معاویه) بن ابی سفیان ازدواج کرد^(۷).

۱- أنساب الأشراف: بلاذری ۱/۵، المحبر: بغدادی ص ۴۰۷، طبقات ابن سعد ۱۶۶/۸، أسدالغابة ۱۹۱/۵، منتهی الآمال ۱/ فصل ۹. منبع اصلی این مبحث کتاب الشیعة وأهل البيت - چاپ دوم - میباشد از شهید احسان الهی ظهیر میباشد از ص ۱۴۰ - به بعد

۲- المعارف: دینوری ص ۸۶.

۳- نسب قریش: زبیری ۱۲۰/۴، المعارف: ابن قتیبه ص ۹۴، جمهرة أنساب العرب: ابن زم ۸۶/۱، طبقات ابن سعد ۳۴۹/۶.

۴- حیاة القلوب: مجلسی ۵۸۸/۲ باب ۵۱.

۵- نسب قریش ۵۳/۲، جمهرة أنساب العرب ۵۸/۱، المحبر: بغدادی ص ۴۳۸.

۶- الإصابة ج ۳ ص ۵۸-۵۹ و طبقات ابن سعد ۱۵/۵

۷- المحبر: ص ۴۴۱، نسب قریش ص ۱۳۳، عمدة الطالب، حاشیة ص ۴۳.

و بعد از رمله دختر محمد بن جعفر [طیار] بن ابی طالب با سلیمان بن هشام بن عبدالملک اموی و سپس با ابوالقاسم بن ولید بن عتبه بن ابوسفیان ازدواج کرد^(۱).

و دختر علی بن ابی طالب رمله با پسر مروان بن حکم بن ابی العاص اموی، یعنی معاویه بن عمران ازدواج کرد (رملة دختر علی أم سعید دختر عروه بن مسعود ثقفی)^(۲) و رمله دختر علی نزد ابوالهیاچ بود ... بعد از او با معاویه بن مروان بن حکم بن ابی العاص ازدواج کرد^(۳).

و زینب دختر حسن بن حسن بن علی نیز در ازدواج ولید بن عبدالملک بن مروان اموی بود^(۴).

و نوه علی بن ابی طالب با نوه مروان حکم ازدواج کرد یعنی نفیسه دختر زیدبن حسن بن علی بن ابی طالب با ولید بن عبدالملک بن مروان ازدواج کرد که مادر نفیسه لبابه دختر عبدالله بن عباس می‌باشد.^(۵)

و امثال این خویشاوندی سببی و دامادی بین بنی هاشم و بنی امیه بسیار زیاد است، و آنچه ذکر کردیم فقط برای نمونه می‌باشد و لهذا علی مرتضی در نامه‌ای به معاویه نوشت که: عزت قدیمی ما و سیطره ما بر قوم شما مانع این نگشت که با همدیگر ازدواج کنیم و مثل دوهوم وزن بین ما وصلت‌ها بوده است^(۶).

آیا بعد از همه این خویشاوندی و وصلت‌ها می‌شود مدعی شد که بازهم آنها دشمن خونی یکدیگر بوده‌اند؟ در حالیکه بنی امیه و بنی هاشم فرزندان یک پدر و نوادگان یک جد هستند،

۱- کتاب المحبر ص ۴۴۹.

۲- این همان مروانی است که مورد هجوم شبانه روزی شیعیان است که فرزندش با فرزند علی ازدواج می‌کند، الإرشاد: مفید: ص ۱۸۶.

۳- نسب قریش ص ۴۵، جمهرة أنساب العرب: ص ۸۷.

۴- نسب قریش ص ۵۲، جمهرة أنساب العرب ص ۱۰۸.

۵- طبقات ابن سعد ۲۳۴/۵، عمدة الطالب فی أنساب آل ابی طالب ص ۷۰.

۶- نهج البلاغه: تحقیق صبحی صالح ص ۳۸۶ و ۳۸۷ ج ۳۲/۳ تحقیق محمد عبده.

دختر دیگر علی خدیجه، همسر عبدالرحمن بن عامر اموی بود. و پدرش عامر بن کریز اموی از طرف معاویه امیر بصره و در جنگ جمل شریک طلحه و زبیر و بر ضد علی بود^(۱).

و قابل توجه است که شش نفر از نواده‌های مختلف حسن (دختران) با پسران اموی و رهبران آنها ازدواج کردند که علمای نسب شناس این دامادی‌های بین هاشمی‌ها و اموی‌ها را به بیش از بیست مورد نوشته‌اند که همه این‌ها بعد از جنگ بین معاویه و علی علیه السلام و بعد از صفین و جمل رخ داده است. بدین ترتیب آیا باز هم جایی برای این سخن بیهوده وجود دارد که جنگ با علی کفر است؟ آیا این رفتار اهل بیت علی سخن شیعیان را تکذیب نمی‌کند؟ و همچنین بسیاری از مردان بنی هاشم با دختران اموی به ویژه با خانواده حاکم ازدواج کردند و در میان آنها دیدار و مهمانی و رد و بدل هدیه وجود داشت، خصوصاً بین ائمه اثنای عشر شیعه و خانواده‌های آنها با امویان و همچنانکه مشهور است غیر از امام حسین کسی از ائمه دوازده گانه شیعه با آنها نجنگید.

خلاصه موضوع اینکه تشیع اول به معنای یک عقیده خالص بوده و نماد افکار بیگانه ویرانگر نبود، و شیعیان اولیه بیش از این نبودند که از حزب علی بودند و از او در مقابل معاویه دفاع می‌کردند، و اما بعد از شهادت علی، فرزندش حسن از خلافت دست کشید و با معاویه صلح کرد و شیعیان نیز غالباً با او همراه شده و با معاویه بیعت کردند. و در میان شیعیان و بنی امیه نه اختلاف دینی وجود داشت و نه جنگ قبیله‌ای و تعصبی و نژادی، بلکه شیعیان نزد حکام بنی امیه می‌آمدند و پشت سر آنها نماز می‌خواندند، چنانکه حضرات حسنین نزد معاویه رفته و از او هدایائی پذیرفتند. ابن کثیر می‌گوید: وقتی که خلافت برای معاویه استقرار یافت، حسین با برادرش حسن نزد او تردد می‌کردند و معاویه به آنها اکرام نموده می‌گفت: خوش آمدید و عطایای بزرگی به آنها می‌داد. و در یک روز دو صد هزار دینار به آنها بخشید و گفت: بفرمائید، من پسر هند هستم، و هیچ کس نه قبل و نه بعد از من این مقدار به شما نخواهد داد، حسن در جواب به او گفت: به خدا که نه تو و نه قبل و نه بعد از تو، کسی به بهتر از ما،

۱- الأعلام: طبرسی: ص ۲۰۳ و الإرشاد: مفید: ص ۱۸۶ و الشيعة والتشيع: احسان الهی ظهیر ص

عطا نخواهد کرد، و بعد از وفات حسن برادرش حسین نیز نزد معاویه می‌رفت و مورد اکرام قرار می‌گرفت^(۱).

و مجلسی از جعفر بن باقر [امام ششم شیعیان] روایت می‌کند که روزی امام حسن به امام حسین و عبدالله بن جعفر گفت که: هدایای معاویه در اوّل ماه آینده خواهد رسید، و در همان روز هم اموال معاویه رسید، و امام حسن بسیار مدیون بود و از آن مال وامهایش را پرداخت نمود و بقیه را بین اهل خود و شیعیانش تقسیم کرد و اما امام حسین بعد از پرداخت وامهایش مالش را به سه قسمت تقسیم کرد. قسمتی برای شیعیان و خواصّش و دو قسمت برای خانواده و فرزندان و عبدالله بن جعفر نیز همچنین بود^(۲).

و کلینی می‌گوید که: مروان بن حکم برای علی بن حسین و بقیه جوانان مدینه اموالی مقرّر نمود. معاویه مروان بن حکم را بر مدینه گماشت و به او دستور داد که برای جوانان قریش حقوق مقرّر نماید و او چنین کرد. علی بن حسین علیه السلام گفت که: آدمم و پرسید: سمت چیست؟ گفتم: علی بن حسین. پس برایم مقرّر داشت^(۳). و همچنین عموی حسین و برادر بزرگتر علی علیه السلام یعنی عقیل بن ابی طالب که نزد معاویه می‌رفت و هدیه‌ها و بخشش‌ها از او قبول می‌کرد و از جمله معاویه به او صد هزار درهم داد^(۴).

و ابن ابی الحدید شیعی به این امر تصریح نموده و می‌نویسد که: معاویه اوّلین فرد در زمین است که یک میلیون در هر سال به حسن و حسین عطا می‌نمود و فرزندش یزید آن را مضاعف نمود و همچنین به عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر می‌بخشید^(۵).

۱- البداية والتهایة: ابن کثیر ۱۵۰/۸-۱۵۱.

۲- جلاء العیون: مجلسی ص ۳۷۶.

۳- فروع الکافی ۱۹/۶.

۴- الأمالی، طوسی ۳۳۴/۲.

۵- شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید ۸۲۳/۲.

و ابو مخنف غالی نیز می‌گوید که: معاویه برای حسین در هر سال یک میلیون (هزار هزار) علاوه بر انواع هدایا از هر نوعی می‌فرستاد^(۱). و آنها پشت سر حکام و امراء معاویه نماز می‌خواندند.

و جعفر بن محمد باقر از پدرش علی زین العابدین روایت می‌کند که حسن و حسین پشت سر مروان نماز خوانده و آن را اعاده نمی‌کردند^(۲). و مروان در آن وقت امیر مدینه بود.

و أبان بن عثمان امیر مدینه از طرف عبدالملک بن مروان اموی، برای پیش‌نمازی از طرف علی بن محمد مشهور به محمد بن حنفیه مقدم شد، و ابو هاشم محمد بن علی به او گفت: ما می‌دانیم که امام برای پیش‌نمازی شایسته‌تر است والا تو را مقدم نمی‌شمردیم، پس جلو رفته و بر آنها نماز خواند. و همچنان بر برادرزاده علی عبدالله بن جعفر طیار نماز گزارد. و امثال این حوادث فراوان است.

بخدا اگر حکومت بدون هیچ مشکلی بدست علی مستقر میشد شیعیان از حرمان معاویه و خاندانش پیراهن عثمان درست می‌کردند و برآن می‌گرفتند، چون قصد کسانی که این باورها را جعل نموده‌اند ایجاد اختلاف در میان امت اسلام بوده است نه حق این و آن.

اهل بیت و نامگذاری به اسم عمر فاروق و ازدواج با دختر علی

بسیاری از اهل بیت همچنانکه به اسم ابوبکر تبرک و تیمن نموده و فرزندانشان را به این نام می‌نامیدند، همین کار را با عمر فاروق انجام می‌دادند، ولی قبل از شرح این موضوع لازم به یادآوری است که علی مرتضی دختر خود امّ کلثوم را به ازدواج عمر در آورد و این خود اقرار به فضائل و مناقب و محاسن عمر از جانب علی می‌باشد و این موضوع در بین مؤرخان شیعه به تواتر آمده^(۳) و صحاح اربعة شیعه آن را تأیید کرده‌اند^(۴).

۱- مقتل ابی مخنف ص ۷.

۲- تاریخ ابن کثیر (البدایة والنّهائة): ۲۵۸/۸.

۳- تاریخ یعقوبی ۱۴۹/۲ و ۱۵۰ و تاریخ طبری ۱۶/۵ و تاریخ ابن کثیر: البدایة والنّهائة ج ۱۳۹/۷ و

ابن الأثیر: الکامل ۲۹/۳، طبقات ابن سعد ص ۳۴۰.

۴- فروع کافی: کتاب النکاح ۳۴۶/۵، المستدرک للحاکم؟ ۳/۱۳۰، الاستبصار: طوسی ۳۵۳/۳،

تهذیب الأحکام طوسی ۱۶۱/۸ و ۲۶۲/۹.

و از محدثان شیعه و فقهای آنها، سید مرتضی علم الهدی در کتاب شافی (ص ۱۱۶) و کتاب: تنزیه الأنبياء ص ۱۴۱ و ابن شهر آشوب در کتاب مناقب آل ابی طالب (۱۶۲/۳) و اربلی در «كشف الغمّة في معرفة الأئمّة» (ص ۱۰) و ابن أبی الحديد در شرح نهج البلاغه (۱۲۴/۳) و مقدّس اردبیلی در حدیقة الشّیعة (ص ۲۷۷) و قاضی نورالله شوشتری (شهید ثالث) در کتاب مجالس المؤمنین ص ۷۶ و بسیاری از مصادر و منابع دیگر این مطلب را ذکر نموده‌اند.

این ازدواج و بعد از آن نامگذاری فرزندان اهل بیت توسط آنها به نامهای ابوبکر و عمر، دلیل واضح و روشن از محبّت اهل بیت به این دو یار رسول خدا ﷺ می‌باشد. اولین کسی که اسم فرزندش را به اسم عمر گذاشت خود علی بود، چنانکه مفید و یعقوبی و مجلسی و اصفهانی و صاحب الفصول المهمّة ذکر کرده‌اند. و مجلسی می‌گوید: عمر بن علی در کربلا با حسین کشته شد^(۱).

و بعد از علی فرزندش حسن بن علی نیز برای اظهار محبّت و دوستی به عمر یکی از فرزندانش را عمر نام نهاد^(۲). و مجلسی می‌گوید: عمر بن حسن از کسانی بود که با حسین در کربلا شهید شد، لیکن اصفهانی می‌گوید که: او از میان کسانی بود که اسیر گردید^(۳).

و حسین بن علی نیز یکی از فرزندانش را عمر نام نهاد که مجلسی می‌گوید: او در کربلا با پدرش حسین شهید شد^(۴).

و بعد از حسین فرزندش علی ملقب به زین العابدین نیز یکی از فرزندانش را عمر نامید (به اسم عمو و همسر عمّه اش و دوست جدّش)، چنانکه مفید و اصفهانی و

۱- مفید: الإرشاد: ص ۱۷۶، تاریخ یعقوبی ۲/۲۱۳، مقاتل الطّالبيين: اصفهانی ص ۸۴، جلاء العیون: مجلسی ص ۵۷۰، الفصول المهمّة ص ۱۴۳، عمدة الطّالب فی أنساب آل ابی طالب ص ۳۶۱، تحفة الأدب ص ۲۵۱ و ۲۵۲، كشف الغمّة ۱/۵۷۵.

۲- مفید: الإرشاد ص ۱۹۴، تاریخ یعقوبی ۲/۲۱۳، عمدة الطّالب ص ۸۱، منتهی الآمال ۱/۲۴۰، الفصول المهمّة ص ۱۶۶.

۳- جلاء العیون: مجلسی ۵۸۲، مقاتل الطّالبيين: اصفهانی ص ۱۱۹.

۴- جلاء العیون: مجلسی ۵۸۲.

غیرهما ذکر کرده‌اند و قابل ذکر است که بسیاری از فرزندان این عمر با عموزادگان خود بر عباسیان خروج نموده‌اند^(۱).

و همچنین موسی الکاظم [امام هفتم شیعیان] یکی از فرزندان را عمر نام نهاد، چنانکه اربلی شیعی ذکر نموده است^(۲).

اینها پنج امام شیعه هستند که به گمان شیعیان معصوم بوده‌اند، آیا این کار آنها درست است یا خیر؟ اگر درست است چرا شیعیان امروزی این کار را نمی‌کنند.

به علاوه این‌ها فقط از مشهوران هستند که ما نام بردیم و الا بسیاری دیگر از اهل بیت همین کار را کردند^(۳). و همین روش نسبت به گزینش نام عثمان نیز ادامه داشت و علی نام یکی از فرزندان را عثمان نهاد^(۴).

نقش سبأیه در تحوّل تشیع بعد از امام علی و در ایّام امام حسن

شیعیان علی بعد از سه روز از شهادت او، به دور فرزندش حسن بن علی رضی الله عنه جمع شده و با او بیعت کردند^(۵). و اولین کسی که با او بیعت نمود قیس بن سعد عباده بود^(۶).

لیکن در همین موقع فتنه جویان سبأیه دوباره سر بلند کرده و با قدرت بیشتری عقایدی را که سابقاً از ترس علی مخفی نموده بودند، ابراز داشتند. مؤرّخی شیعی نقل می‌کند که:

«بدعت سبأیه در غلو در همان عهد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه ظهور کرد و آن وقتی بود که بر افرادی در ماه رمضان در روز گذر کرد و آنها مشغول خوردن بودند، از آنها پرسید: آیا شما مسافر یا مریض هستید؟ گفتند: نه مسافریم و نه مریض،

۱- الإرشاد ص ۲۶۱، كشف الغمّة ۱۰۵/۲، عمدة الطالب ص ۱۹۴، منتهی الآمال ۴۳/۲، الفصول المهمّة ص ۲۰۹، مقاتل الطالبیین ص ۱۲۷ و الشّیعة وأهل البيت: احسان الهی ظهیر ۱۳۴-۱۳۵.

۲- كشف الغمّة: اربلی ص ۲۱۶.

۳- الشّیعة وأهل البيت: احسان الهی ظهیر ص ۱۳۵.

۴- مقاتل الطالبیین ص ۸۳، عمدة الطالبیین ص ۳۵۶، تاریخ یعقوبی ۲/۲۱۳.

۵- مروج الذهب: مسعودی شیعی ۴۲۶/۲.

۶- طبری ۹۱/۶.

پرسید: آیا از اهل کتاب هستید که عهد و جزیه شما را در امان نگه می‌دارد؟ گفتند: خیر، گفت: پس چرا روز ماه رمضان غذا می‌خورید؟ گفتند: توئی تو، ایمان به خدایی تو داریم، از آنها طلب توبه نمود و آنها را ترساند. لیکن آنها باز نگشتند، حفره‌هایی کند و آتش روشن نمود تا آنها را بترساند باز هم توبه نکردند، به آنها گفت: نمی‌بینید که برایتان حفره‌های آتش کنده‌ام، و این شعر را خواند:

لَمَّا رَأَيْتَ الْأَمْرَ أَمْرًا مَنكَرًا اَجْجَحْتَ نَارِي وَ دَعَوْتَ قَنَبْرًا

یعنی وقتی که این منکر بزرگ را دیدم، آتشم را روشن نموده و قنبر (که غلام او بود) را صدا کردم.

آنها را در همان جا آتش زد، و این مقوله تا حدود یکسال مخفی شد و سپس عبدالله بن سبأ بعد از وفات امیر المؤمنین آن را آشکار نمود و افرادی از او پیروی کردند که سبأیه نام گرفتند و گفتند: علی نمرده است»^(۱).

و همین گفته را یکی از قدیمترین کتب شیعه در مورد فرق و مذاهب یعنی کتاب نوبختی ذکر کرده است^(۲). و نیز هرکس که از تاریخ شیعه و تشیع اطلاع داشته این موضوع را نقل کرده است،

ظهور دوباره سبأیه و اظهار عقاید ویرانگرشان را بعد از شهادت علی از اهل سنت افرادی مثل بغدادی^(۳) و أشعری^(۴) و رازی^(۵) و اسفراینی^(۶) و شهرستانی^(۷) و ابن حزم^(۸) و ابوالحسن بلسطی^(۹) و جرجانی^(۱۰) و مقریزی^(۱۱) ذکر کرده‌اند. همه این‌ها

۱- الشَّيْبَعَةُ فِي التَّارِيخِ: مُحَمَّدُ حَسِينِ زَيْنِ شَيْعِي ص ۵۴-۵۵ و ابن أبي الحديد ۳۰۹/۲. هر چند متن روایت مشکوک است زیرا مجازات آتش برای انسانها فقط توسط خداوند و در آخرت است.

۲- فَرْقُ الشَّيْعَةِ: نُوْبَخْتِي ص ۴۳-۴۴.

۳- الفَرْقُ بَيْنَ الْفِرَقِ: عَبْدِ الْقَاهِرِ بَغْدَادِي ص ۲۲۵-۲۳۳.

۴- مَقَالَاتُ الْإِسْلَامِيِّينَ ۸۵/۱.

۵- اِعْتِقَادَاتُ فِرَقِ الْمُسْلِمِينَ وَالْمَشْرِكِينَ ص ۵۷.

۶- التَّبْصِيرُ ص ۱۰۸-۱۰۹.

۷- الْمَلَلُ وَالنَّحْلُ ۱۸۰/۴.

۸- الْفَصْلُ ۱۸۰/۴.

۹- التَّنْبِيْهِ ص ۲۵ و ۱۴۸.

۱۰- التَّعْرِيفَاتُ ص ۷۹.

۱۱- الْخَطَطُ ۳۵۶/۲.

یادآور شده‌اند که، عبدالله بن سبأ بعد از شهادت علی علیه السلام از تبعیدگاه خود بازگشت و عقایدش را دربارهٔ علی ابراز می‌داشت، و چنانکه سابقاً ذکر شد، اسفراینی می‌گوید که: علی علیه السلام از سوزاندن بقیه به خاطر شماتت اهل شام و دو دستگی پیروانش ترس داشت، و ابن سبا را به سبابا مَدائن تبعید نمود، و هنگامی که علی علیه السلام کشته شد، ابن سبا می‌پنداشت که مقتول، علی نبوده است ^(۱). و شهرستانی نیز همین را می‌گوید ^(۲).

امام حسن علیه السلام مثل پدرش با ابن سبا و افکار او مخالفت نمود. ابن ابی الحدید معتزلی شیعی می‌گوید: «سپس عبدالله بن سبأ که یهودی بود و تظاهر به اسلام می‌کرد بعد از وفات امیر المؤمنین علیه السلام ظاهر شد و آرائش را آشکار کرد و افرادی از او پیروی کردند که سبأیه نام گرفتند و گفتند: علی علیه السلام نمرده است و او در آسمان است و رعد صدای او و برق نور اوست و اگر صدای رعد را می‌شنیدند می‌گفتند: السَّلام عليك يا أمير المؤمنين! و راجع به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخنان درشت‌تری گفتند و بر او بزرگترین افترا را زدند و گفتند که: نه دهم وحی را کتمان کرده است، حسن بن علی بن محمد بن حنفیه در رسالهٔ خود که در آن از «ارجاء» حرف می‌زند سخن او را رد کرده است» ^(۳).

لیکن به خاطر شرایط خاص، مخالفت امام حسن، با آنها به اندازهٔ مخالفت پدرش نبود و سبأیه با آزادی بیشتری زمان امام حسن تخم فتنه و فساد را در میان مردم کاشته و سمّ تفرّق و اختلاف و دو دستگی را رایج نمودند، به ویژه بعد از اینکه شیعیان امام حسن را خوار نموده و دست از یاری او برداشتند، و بعضی از آنها به سبأیه داخل شده و بعضی‌ها به طرف معاویه رفتند و بعضی به خوارج ملحق شدند. این اوضاع را علمای شیعه مثل مفید و اربلی و مجلسی در کتب خودشان در موضوع تحرّک معاویه به سوی عراق ذکر کرده‌اند:

«معاویه به سوی عراق حرکت نمود تا بر آن مستولی شود، وقتی که به پل منبج رسید حسن علیه السلام حرکت نموده حجر بن عدی را به سوی مردم فرستاد تا آنها را برای

۱- الفرق بین الفرق ص ۲۳۳.

۲- الفصل ۱۱/۲، حاشیه.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۱۲۰/۸.

جهاد بسیج کند. لیکن کوتاهی نمودند و به کثرت جمع نشدند و گروه‌های گوناگونی با او بیرون آمدند، بعضی‌ها شیعیان او و پدرش بودند، و بعضی‌ها محکمه بودند که به هر شکل و هر حيله‌ای در صدد جنگ با معاویه بودند، و بعضی‌ها اهل فتنه و به دنبال غنائم بودند و بعضی‌ها شکاک و بعضی‌ها تعصب قبلی داشته و از رؤسای خود پیروی نموده و دین نداشتند، با همه این‌ها امام حسن حرکت نمود تا به منطقه حمام عمر رسید و سپس به سوی دیر کعب رفته و در سابط مدائن قبل از قنطره منزل گزید و شب را آنجا گذراند. و هنگام صبح در صدد امتحان اصحاب خود بر آمد تا حدود طاعت و پیروی آنها را دانسته و دوستانش را از دشمنان تمییز دهد، و تا با بصیرت با معاویه و اهل شام مقابله نماید، دستور نماز جماعت داد، وقتی که گرد آمدند، برخاست و خطبه خواند.

بعد از حمد خدا و صلوات بر مصطفی گفت اَمَا بعد:

به خدا قسم که من امیدوارم که به حمد و منت الهی ناصح‌ترین فرد برای مردم باشم، و هیچ کینه و سوء اراده‌ای با هیچ مسلمانی ندارم، آگاه باشید آنچه را که در الفت و جماعت از آن بیم دارید برایتان بهتر از تفرقه می‌باشد، بدانید که من برایتان بهتر از خودتان می‌نگرم، از دستور من سرپیچی نکنید و با نظرم مخالفت نکنید، خداوند ما و شما را ببخشد و آنچه را که محبت و رضای او در آنست ما را بدان راهنمایی کند.

می‌گوید:

مردم به همدیگر نگریسته و گفتند: به نظر شما قصد او از این سخن چیست؟ گفتند: به گمان ما خواستار صلح با معاویه بوده و می‌خواهد حکومت را تسلیم او کند، گفتند: به خدا که این مرد کافر شده است. سپس به خیمه او حمله نموده و حتی مصلاش را - از زیر پایش - ربودند، سپس عبدالرحمن بن عبدالله آزادی به شدت او را تکان داده و ردایش را از دوشش برداشت، او همچنان با شمشیرش بدون ردا باقی ماند، بعد از آن اسبش را خواسته و سوار آن شد، و گروهی از شیعیان و خواص او گردش را گرفته و کسانی را که در صدد او بودند، منع می‌کردند.

امام حسن گفت: (قبائل) ربیعه و همدان را بخواهید، آنها آمدند و مردم را از او دور نمودند، و افراد مختلفی با او حرکت نمودند وقتی که از مظلّم سابط عبور می‌کرد شخصی از بنی اسد که به او جراح ابن سنان گفته می‌شد به سرعت به سوی او رفت و

مهیار قاطرش را گرفت و در دستش دشنه‌ای بود، گفت: الله اکبر، ای حسن به شرک گراییدی، همچنانکه پدرت شرک ورزید، سپس دشنه را به زانویش فرود آورده رانش را پاره نمود تا اینکه به استخوان رسید، حسن او را در آغوش گرفته و هردو به زمین افتادند. فردی از شیعیان حسن بر او پرید که نامش عبدالله بن خطل طائی بود و دشنه را از دستش در آورده و در شکمش داخل نمود، و شخص دیگری که ظبیان بن عماره نام داشت به او حمله کرد و بینی‌اش را قطع نمود و در همان جا مرد و شخص دیگری را نیز که با او بود گرفتند و کشته شد و حسن علیه السلام را روی تخت نشانده و به مدائن حمل کردند و در آنجا نزد سعد بن مسعود ثقفی که والی امیرالمؤمنین علیه السلام در آنجا بود و حسن نیز او را ابقاء کرده بود، فرود آمد.

حسن علیه السلام مشغول معالجه خود شد، و گروهی از سران قبائل به معاویه نامه نوشته و طاعت و پیروی خود را مخفیانه اعلام نمودند و او را تشویق به حرکت به سوی خود کردند، و ضمانت نمودند که به هنگام نزدیک شدنش به قرارگاه، حسن را تسلیم کنند و یا او را از پای درآورند. این خبر به حسن علیه السلام رسید و همزمان نامه‌ای نیز از قیس بن سعد رضی الله عنه به او رسید که خبر می‌داد آنها با معاویه در قریه حبویه درگیر شده‌اند و معاویه نامه‌ای به عبیدالله بن عباس (امیر لشکر امام حسن در کوفه) نوشته و او را تشویق به پیوستن به خود کرده و به او وعده یک میلیون درهم داده است که نصف آن نقد و بقیه را در وقت دخول کوفه به او بپردازد، عبیدالله شبانه پایگاهش را رها نموده و به پایگاه معاویه ملحق شد، و مردم صبح بعد امیر خود را نیافتند، و قیس بن سعد بر آنها نماز خواند.

از اینجا بود که بصیرت و آگاهی امام حسن از خذلان و تقصیر و سوء نیت همراهان و برخی که او را سب و شتم نموده و تکفیر کردند و مال و خونش را حلال نموده بودند، بیشتر گشت، و با او جز بعضی از کسانی که از شیعیان پدرش و پیروان خود او که از آنها اطمینان داشت کسی باقی نماند. و آنها یارای مقابله با سربازان شام را نداشتند، پس به معاویه نامه نوشت و تقاضای توقّف جنگ و صلح نمود، و این نامه را به وسیله افرادی از یارانش فرستاد که از جانب آنها آسوده خاطر بود و ترس خیانت و

تسلیم خودش از طرف آنها را نداشت، و برای خود شروط بسیاری برای صلح گذاشته بود که وفاء به آنها به مصلحت عمومی بود»^(۱).

مؤرخان و نویسندگان شیعه همگی ذکر کرده‌اند که افرادی که امام حسن را ناراحت و خشمگین نموده و به او حمله کرده و اموالش را مباح نموده و خود او را مجروح کردند از سبابط مدائن بودند، و این همان مکانی است که عبدالله بن سبا از طرف علی در آنجا تبعید شده بود، و قربانی سبأیه یعنی مختار بن ابی عبید ثقفی نیز که بعدها جنجالی بپا کرد و همان عقایدی را که از یهودی مکار عبدالله بن سبا فرا گرفته بود اظهار داشت، آنجا بود.

مؤرخان می‌گویند که: حسن بن علی رضی الله عنه که مجروح بود با علم مختار بن ابی عبید ثقفی داخل مدائن شد و در آنجا ماند، مختار که جوان بود به عموی خود گفت: آیا در صدد مال و جاه هستی؟ گفت: چگونه؟ گفت: حسن بن علی را گرفته و دست و پا بسته تحویل معاویه بده. عمویش به او گفت که: خدا ذلیلت کند که چه بد قولی گفتی، آیا به پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله خیانت کنم^(۲)!

وقتی که امام حسن این موضوع را از یک طرف و از طرف دیگر رفتار سبأیه و خواری و ذلت شیعیان را دید، نمی‌خواست که خون‌ها به هدر رود، و صلح را ترجیح داد.

یعقوبی مؤرخ شیعی می‌گوید:

«حسن به سختی خونریزی کرد و او را به مدائن بردند و حالش سخت خراب شده بود، مردم از گرد او پراکنده شدند و معاویه به عراق آمد و بر امور غلبه کرد، وقتی که حسن دید که راه چاره و قوتی ندارد و یارانش پراکنده شده و رهایش نموده‌اند، با معاویه صلح نمود و بر منبر رفته و گفت: ای مردم خداوند با اوّل ما هدایت‌مان کرد و با

۱- الإرشاد: مفید ص ۱۸۹-۱۹۱، جلاء العیون: مجلسی ص ۹۰، كشف الغمّة: أربلی ۲ ص ۶۵، تاریخ

یعقوبی ص ۲۱۴-۲۱۵، مروج الذهب ص ۴۳۱ و شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۳۶.

۲- شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۳۶. همین مختار بعدها لباس داغ تشیع پوشیده و

شیعه دو آتش‌ای شد و بعدها ادّعی نبوت کرد.

آخر ما خونتان را حفظ خواهد نمود، من با معاویه صلح کردم، شاید برای شما خوشایند نباشد...»^(۱).

و امام حسن با صلح با معاویه و تسلیم حکومت به او اکتفا نمود بلکه خود و برادرانش و رهبران لشکرش همگی در ملأ عام با معاویه بیعت نمودند، چنانکه کُشی عالم مشهور شیعی در علم الرّجال از امام جعفر بن باقر روایت می‌کند که: «معاویه به حسن علیه السلام نوشت که، تو و حسین و اصحاب علی بیایید، و قیس بن سعد بن عباده أنصاری با آنها همراه شده و به شام آمدند. معاویه به آنها اجازه ورود داد و سخنرانان را بر ایشان آماده کرده بود، گفت: ای حسن برخیز و بیعت کن، سپس به حسین علیه السلام گفت: برخیز و بیعت کن آنها برخاسته و بیعت کردند، سپس گفت: یا قیس برخیز و بیعت کن، او به حسین علیه السلام نگاه کرده و منتظر دستورش بود، به او گفت: یا قیس (یعنی حسن - ع -) امام من می‌باشد»^(۲).

و مثل این مطلب را شیعی متعصّب و فحاش یعنی مجلسی در کتاب «جلاء العیون»^(۳) و محدّث بزرگ شیعه قمی در تاریخ خود «منتهی الآمال»^(۴) و نیز ابن ابی الحدید^(۵) روایت نموده‌اند. و در آن وقت شیعیان حسن چند فرقه شدند. امام حسن وقتی که با معاویه صلح نمود، گروهی از پیروانش با او مخالفت کرده و از او انتقاد نمودند و از امامت او بازگشتند، و به بقیه مسلمانان رجوع کردند، و گروهی بر امامت او ماندند تا اینکه کشته شد^(۶).

خلاصه مطلب اینکه:

۱- گروهی با امام حسن موافقت نموده و به صلح با معاویه رضایت نشان دادند و تا آخر عمر بر آن ماندند، که در رأس آنها فرزندان علی و اهل بیت او حسین و محمّد بن حنفیه و عبدالله بن عباس و فرزندان عقیل و بقیه بزرگان بنی هاشم

۱- تاریخ یعقوبی ۲/۲۱۵.

۲- رجال الکُشی ص ۱۰۲.

۳- جلاء العیون ۱/۳۹۵.

۴- منتهی الآمال ص ۳۱۶.

۵- شرح نهج البلاغه ۱۶/۳۸.

۶- نوبختی ص ۴۶.

بودند که همان اعتقادات بقیهٔ مسلمانان را داشتند بدون اینکه کسی را تکفیر و تفسیق نمایند، بلکه به وحدت کلمه راضی شده و اختلافات را به فراموشی سپردند و با همدیگر دوستی و وصلت نمودند.

۲- فرقه‌ای از حسن و حسین دوری گزیده و به امامت محمد بن حنفیه قائل شدند که بعدها به کیسانیه معروف شدند و بعد از صلح امام حسن با معاویه، این فرقه قدرت گرفت و از همان افکار سبأیه پیروی نموده و به شدت متحول شد و بعد از آن به فرقه‌های متعددی تقسیم شدند.

۳- گروهی بعد از صلح به طور کامل ترک تشیع نموده و خود را بعد از آن شیعه نامیدند.

و نوبختی نیز می‌گوید که: «بعد از قتل علی علیه السلام شیعه به سه گروه تقسیم شدند: ۱- سبأیه.

۲- گروهی که به امامت محمد بن حنفیه رفته و کیسانیه نامیده شدند.

۳- گروهی از تشیع دست کشیدند»^(۱).

و اما سبأیه در این عصر به شدت رشد کرده و در میان شیعیان افرادی را به خود جذب نمودند، چنانکه یکی از نویسندگان شیعی اعتراف می‌کند: «این بدعت ضالهٔ مثل وباء در میان اهل عراق رواج پیدا کرد و سبب رواج آن را از ابن ابی الحدید نقل کرده که گوید:

آنها چنان کوردل و ضعیف‌العقل بودند که با کراماتی که از علی علیه السلام دیده بودند دربارهٔ او فکر می‌کردند که جوهر الهی در او پیاده شده است و گفته شده است که: گروهی از این‌ها از نوادگان یهود و نصاری بوده و از آباء و اجداد خود گفتهٔ حلول خدا در انبیاء را شنیده بودند، و همین اعتقاد را راجع به علی علیه السلام پیدا کردند، و شاید اصل این گفته از ملحدانی باشد که قصد داخل کردن الحاد در اسلام را داشته‌اند»^(۲).

۱- نوبختی: فرق الشیعة ص ۴۴-۴۵ و ۴۶، رجال الکشی ص ۱۱۷، الملل والنحل: شهرستانی ۲۸/۱-۲۹.

۲- الشیعة فی التاریخ: محمد حسین الزین ص ۱۰۵.

تحول تشیع در ایام امام حسین علیه السلام و نقش سبأیه

وقتی امام حسن علیه السلام فوت کرد شیعیان گرد برادرش امام حسین بن علی علیهما السلام جمع شدند، در اینجا مصیبت بزرگی رخ داد و آن شهادت حسین بعد از خروج او بر حکم یزید بن معاویه بود، لیکن قبل از اینکه سراغ نقش سبأیه و توطئه‌های آنها برویم سراغ مؤرخان شیعه برویم تا ببینیم درباره خیانت و خواری و بی وفایی شیعیان راجع به امام حسین چه می‌گویند:

یعقوبی مؤرخ غالی شیعه می‌گوید:

وقتی که یزید بن معاویه به خلافت رسید از فرماندار خود در مدینه ولید بن عقبه بن ابی سفیان خواست که از حسین بن علی علیهما السلام بیعت بگیرد، حسین به مکه رفت و چند روزی آنجا ماند و اهل عراق نامه پشت سر نامه به او نوشتند که بیا و ما شیعه‌ای هستیم و امامی غیر از تو نداریم، شتاب کن و شتاب کن^(۱) و ما منتظر بیعت با تو هستیم و به خاطرت می‌میریم و به هیچ جمعه و جماعتی حاضر نمی‌شویم^(۲)، باغ‌ها سبز شده و ثمره‌ها رسیده است و اگر خواستی لشکریان آماده‌ای داری. وقتی که نامه‌های فراوان فرستاده شد، امام حسین مسلم بن عقیل بن ابی طالب را به سوی آنها فرستاد، و با او بیعت کرده و عهد و پیمان نمودند^(۳).

مفید اضافه می‌کند که در حالت گریه بیعت کردند و تعدادشان هجده هزار نفر بود^(۴).

بعد از چند روز از طرف مسلم بن عقیل کسی آمد و به امام حسین گفت: صد هزار نفر لشکر داری، تأخیر مکن^(۵).

حسین به سوی کوفه حرکت نمود، ابن عباس از بنی هاشم، فرمانده لشکر علی و مشاور خاص او که شخصی با تجربه بود و شیعیان زمانش را به خوبی می‌شناخت پیش او آمد و گفت:

۱- تاریخ یعقوبی ۲/۲۴۱-۲۴۲، الإرشاد: مفید ص ۲۰۳، کشف الغمّة: اربلی ۲/۳۲۲.

۲- مروج الذهب: مسعودی ۳/۵۴.

۳- أعلام الوری: طبرسی ۱/۲۲۳، الإرشاد: مفید ص ۲۲۰.

۴- الإرشاد: مفید ص ۲۲۰.

۵- الإرشاد: مفید ص ۲۲۰.

ای پسر عموی من، من شنیده‌ام که تو قصد عراق داری، آنها خیانت پیشه هستند، تو را برای جنگ می‌خواهند عجله نکن، اگر می‌خواهی با این جنّار (یعنی یزید) بجنگی و نمی‌خواهی در مکه بمانی، به یمن برو که در آنجا انصار و برادرانی داری، در آنجا بمان و نمایندگانت را به این طرف و آن طرف بفرست ... من از مکر اهل عراق و خیانت آنها بیم دارم. و در یمن قبائل و قصرهایی وجود دارد. حسین گفت: ای پسر عمو من می‌دانم که تو نصیحت می‌نمایی و بر من شفقت داری، لیکن مسلم بن عقیل برای من نوشته است که همه اهل عراق برای بیعت با من و همکاری و نصرت‌آمادگی دارند، من تصمیم گرفته‌ام که به سوی آنها بروم، گفت: آنها همانها هستند که تجربه کرده‌ای و می‌شناسی. آنها با پدرت و برادرت چه کار کردند، و فردا تو را با امیرشان خواهند کشت (چه راست می‌گفت و چه با تجربه بود) اگر خارج شوی، و ابن زیاد بشنود آنها را بر علیه تو بسیج خواهد نمود، و آنها که برایت نامه نوشته‌اند از دشمنانند بر علیه تو شدیدتر خواهند شد، اگر از من نمی‌شنوی و به کوفه می‌روی، زن‌ها و فرزندان را با خود مبر، به خدا قسم که من بیم دارم که مثل عثمان کشته شوی که زن و بچه‌اش نظاره‌گر او بودند^(۱).

این نظر ابن عباس رضی الله عنه بود، و این نظرش راجع به شیعیان بود، و خود علی نیز در آخرین ایامش می‌گفت: کاش که معاویه ده نفر از شما را با یکی از لشکریان خود معاوضه کند^(۲).

ابوبکر بن هشام نیز تأیید رأی ابن عباس نموده و از خیانت شیعیان علی سخن می‌گوید، مسعودی نقل می‌کند که: ابوبکر بن حارث بن هشام نزد حسین بن علی رفت و گفت: ای پسر عمو، خویشاوندیم مرا برایت پریشان کرده است و نمی‌دانم که نصیحت من چگونه باشد؟ گفت: ای ابوبکر تو کسی نیستی که متهم به تقلب باشد، ابوبکر گفت: پدرت با سابقه‌تر و در اسلام مؤثرتر و قوی‌تر بود و مردم به او بیشتر امید داشتند و گوش شنواتر به او داشتند، وقتی که به سوی معاویه رفت مردم همه (جز اهل شام) بر او اتفاق داشتند، لیکن به خاطر دنیا دست از نصرت او کشیدند و دلش را پر خون کردند ... سپس با برادرت همان کار را کردند، و همه این‌ها را خودت مشاهده کردی، و الان تو به سوی کسانی می‌روی که با پدرت و برادرت دشمنی نمودند. می‌خواهی با

۱- مروج الذهب ۳/۵۵.

۲- نهج البلاغه.

این‌ها با اهل شام بجنگی که آنها آماده‌تر و قوی‌تر هستند ... اگر خبر رفتنت را بشنوند آنها را با پول می‌خرند، و کسانی که به تو وعده نصرت داده‌اند بر علیه تو خواهند جنگید، حسین گفت: خدا جزای خیرت دهد و آنچه خدا بخواهد خواهد شد.

بگذارید داستان دیگری را از کتب خود شیعیان نقل کنم تا میزان خیانت این قوم که نامه به حضرت امام حسین می‌فرستادند روشن شود. مسعودی شیعی می‌گوید: وقتی که خبر آمدن مسلم به کوفه به یزید رسید، عبیدالله بن زیاد را فرماندار کوفه نمود. او به سرعت از بصره خارج شده و به کوفه رفت، با لشکر و نیروی خود داخل کوفه شد و بر او عمامه‌ای سیاه بود که چهره خود را نیز پوشانده و سوار بر مرکبش بود و مردم در انتظار آمدن حسین بودند، او به مردم سلام می‌کرد و آنها می‌گفتند: علیک السلام ای فرزند رسول الله خیر مقدم باد تا اینکه به قصری سید که نعمان بن بشیر در آنجا سنگر گرفته بود، نعمان به او نگریست و گفت: ای فرزند رسول خدا از من چه می‌خواهی و چرا از میان همه شهرها، شهر ما را انتخاب نموده‌ای! ابن زیاد به او گفت: ای نعیم، در خواب طولانی به سر می‌بری، نقاب از چهره اش برداشت و نعیم او را شناخت و قصر را باز کرد، مردم شعار دادند: پسر مرجانه و به او سنگ زدند لیکن آنها را پشت سر گذاشت و داخل قصر شد.

وقتی که خبر ابن زیاد به مسلم رسید به سوی هانی بن عروه مرادی رفت، ابن زیاد مراقبانی بر مسلم گذاشت تا اینکه جایش را دانست. محمد بن أشعث بن قیس را به سوی هانی فرستاد، پیش او آمد، و درباره مسلم از او پرسید انکار نمود، ابن زیاد با شدت با او برخورد کرد، هانی گفت: پدرت زیاد در نزد من امتحان خوبی داده است، و من در صدد جواب نیکی او هستم، آیا در صدد خیر هستی؟ ابن زیاد گفت: آن چیست؟ گفت: تو و اهل بیتت و اموات سالم به سوی شام بروید، الان حق کسی فرا رسیده که از تو و رفیقت به حق نزدیکتر است. ابن زیاد گفت: او را نزدیکتر بیاورید، نزدیکترش نمودند، با چوبی که در دستش بود به صورتش زده و به بینی و سر و پیشانی‌اش اصابت کرده که بینی او شکسته و گوشت صورتش تکه پاره شد، هانی دستهایش را به سوی شمشیر پلیسی که در پهلویش بود دراز کرد، لیکن پلیس با او درگیر شد و شمشیر را به او نداد.

طرفداران هانی در درب قلعه فریاد کشیدند که رفیق ما را کشت. ابن زیاد از آنها ترسید، و دستور داد در منزلی در نزدیکی او زندانیش کنند، و شریح قاضی را به سوی

مردم فرستاد و شهادت داد که او نمرده و زنده است. و مردم بازگشتند، هنگامی که به مسلک خبر رسید که زیاد با هانی چه کار کرده است، به منادی دستور داد که فریاد کنند «یا منصور» و این شعارشان بود. در کوفه ندا داده شد، و در یک وقت هجده هزار نفر جمع شد، و به سوی ابن زیاد رفت، او در قصر سنگر گرفت، او را محاصره کردند، شب فرا رسید و آنگاه با مسلم بیشتر از صد نفر نمانده بود!! وقتی دید که مردم پراکنده می‌شوند به سوی ابواب کنده رفت و به آن باب نرسید مگر اینکه فقط سه نفر با او مانده بود، و از باب که خارج شد یک نفر هم با او نمانده بود!^(۱) سرگردان ماند و نمی‌دانست کجا برود، و کسی نیافت که راه را به او نشان دهد، از اسب پیاده شد و درکوچه‌های کوفه راه افتاد و نمی‌دانست کجا برود، تا اینکه به درب خانه زنی از موالی أشعث بن قیس رسید و از او آب خواست. آن زن به او آب داد و از حال و احوالش پرسید. درباره موضوع با او حرف زد، دل زن برایش سوخت و جایش داد و پسر زن رسید و جای او را شناخت و صبح بعد به سوی أشعث رفت و به او خبر داد و او به زیاد نیز خبر رساند ... مسلم و هانی را کشتند در حالیکه فریاد می‌کشید: ای آل مراد، و او زعیم آنها بود که در آن روز او چهار هزار نفر زره پوش و هشت هزار نفر پیاده نظام داشت و اگر کنده و بقیه هم پیمانان او به او کمک می‌کردند سی هزار نفر زره پوش بودند، رهبر آنها از آنها جز سستی و رسوایی ندید.^(۲)

وقتی حسین به قادسیه رسید حرّ بن یزید تیممی او را دید و به او گفت: کجا می‌روی فرزند رسول خدا؟ گفت: به سوی این شهر، از اخبار و قتل مسلم او را آگاه نمود، و به او گفت: بازگرد، من در پشت سر خود هیچ خیری برایت نمی‌بینم، به فکر بازگشت افتاد، برادرش مسلم به او گفت: به خدا قسم باز می‌گردیم تا یا انتقام خود را بگیریم و یا همه کشته شویم، حسین گفت: بعد از شما زندگی ارزشی ندارد.^(۳)

سپس به مردم گفت: همانا خبر وحشت انگیز قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقظر به ما رسیده است، و شیعیان ما سستی نموده و از ما دفاع نمودند، هرکس از شما دوست دارد بازگردد، بازگردد بدون هیچ رودربایستی و تردید آزاد است،

۱- اینست وفای شیعه و کوفی، در شعار دادن مردم را می‌فریبند، و در عمل خیانت و سستی، آنهم با

مسلم بن عقیل، پسر عموی حسین علیه السلام.

۲- مروج الذهب، مسعودی شیعی: ج ۳ ص ۵۷-۵۸-۵۹.

۳- مروج الذهب ج ۳ ص ۶۰-۶۱.

مردم از راست و چپ از پیش او رفتند، با یارانش که از مدینه با او همراه بودند و تعداد کمی که به او ملحق شده بودند، باقی ماند، این کار را کرد برای اینکه می دانست که بادیه نشینانی که به او ملحق شده اند، به این گمان بوده اند که آنها به سوی شهری می روند که مطیع آنها می باشد، و دوست داشت کسانی که با او هستند بدانند که به سوی چه می روند، و وقتی که سحر فرا رسید، حرکت کردند، شیخی از بنی عکرمه که عمرو بن لوذان نام داشت از او پرسید که، قصد کجا داری؟ حسین علیه السلام به او گفت: به سوی کوفه، آن شیخ به او قسم داد که بازگردد، به خدا قسم که جز به سوی شمشیرها نمی روی، اینهایی که برایت قاصد فرستاده اند اگر تو را از مسئولیت جنگ و قتال راحت گذاشته بودند و کارهایی را نموده بودند و پیش آنها می رفتی، این یک مسئله ای بود، اما با این وضعیتی که می گویند به نظر من این کار را نکن، به او گفت: ای بنده خدا، موضوع برایم پوشیده نیست لیکن تقدیر الهی قابل تغییر نیست^(۱).

سپس به سوی کوفه روانه شد، در راه یکی از اهل کوفه را دید که از غدر و خیانت و ترس و خواری آنها خبر داد و گفت: «تو در کوفه هیچ ناصر و شیعه و مدافعی نداری، و بیم دارم که همه بر علیه تو باشند»^(۲).

وقتی که با لشکر کوفه روبرو شدند و بر عکس آنچه را که گفته بودند مشاهده نمود، به بعضی از دوستانش گفت: دو صندوقی را که پر از نامه هایشان است به من بدهید. دو صندوق را که پر از نامه بود در مقابلشان گذاشت و نامه ها را در جلویشان ریخت^(۳). آنها این نوشته ها و نامه ها را منکر شدند! و به سوی کربلا رفت تا اینکه بدانجا رسید. وقتی که لشکریان او را احاطه کردند، و راه و چاره ای ندید گفت: بار خدایا، بین ما و کسانی که ما را دعوت نمودند تا کمک کنند، و الان همان ها با ما می جنگند، داوری بفرما، همچنان جنگید تا اینکه کشته شد رضوان الله علیه و همه سربازانی که بر علیه او جنگیدند و افرادی که او را کشتند همگی از کوفه و اطراف آن بودند و یک شامی در آنجا حاضر نبود^(۴).

۱- الإرشاد: مفید ص ۲۲۳، أعلام الوری: طبرسی ۲/۲۳۱، جلاء العیون: مجلسی ۲/۵۴۰.

۲- الإرشاد: ص ۲۲۲.

۳- أعلام الوری ص ۲۳۲، الإرشاد ۲۲۵، جلاء العیون ص ۵۴۱-۵۴۲.

۴- مروج الذهب: مسعودی ۳/۶۱.

سپس یعقوبی شیعه پر حماسه (به قول ولهازن) نقل می‌کند که: اکثریت اهل کوفه رغبتی به نیروهای دولتی نداشتند لیکن با این حال به صف مخالفان حسین پیوستند، حتی آنهایی که نامه‌ها به حسین فرستاده و قسم به وفاداری به او خورده بودند در وقت سختی از او دست کشیدند، و حداکثر چیزی که انجام دادند، از دور نظاره‌گر جنگ و کشته شدن او بودند و بعدها برایش گریه کردند! و بسیار اندک هستند آن کسانی که جرأت کردند با او همراه و در تقدیر او شریک شوند، مثل ابوحمامه مائدی خزانه‌دار بیت‌المال و ابن عوسجه. اما غیر از این‌ها بعضی از افرادی که با او کشته شدند یا از کسانی بودند که در وسط راه به او ملحق شدند و یا از کسانی بودند که در لحظه‌های حمیت و درد انسانی به او پیوسته بودند و از شیعیان قبلی‌اش نبودند.

و مؤرخان این تناقض را بین کسانی که ادعا کرده بودند و هیچ کاری نکردند و بین کسانی که هیچ ادعا و تضمینی نکرده و مدعیان اولیه را شرمند نمودند، بطور درماتیک و بارز نشان داده‌اند. و چیز بسیار قابل ملاحظه اینکه نه فقط قریش بلکه حتی انصار هم حسین را تنها گذاشتند و هیچیک از آنها از مدینه با او خارج نشدند و جز افراد بسیار اندکی از شیعیان کوفه در میان آنها نبودند، و انقلابی که در سال ۶۳ هـ در مدینه رخ داد به خاطر آل علی نبود، بلکه علی بن حسین نیز دست را از آن شسته بود.

و در مقابل این ترسوها و غیر مخلصان از دشمنان صریح شیعه بودند که پیروان حکومت بنی‌امیه و کارمندان آنها بودند و بحث اصلاً بر سر موضوع‌های دینی و ایمانی نبود.^(۱)

و بدین خاطر است که بغدادی می‌گوید:

«رافضیان کوفه به خیانت و بخل شهرت دارند، تا حدی که ضرب‌المثل شده‌اند که بخیل‌تر از کوفی و خیانت‌کارتر از کوفی وجود ندارد، و خیانت آنها در سه مورد شهره آفاق است:

یکی اینکه بعد از کشتن علی علیه السلام با فرزندش حسن بیعت کردند، لیکن وقتی که حسن برای جنگ با معاویه رهسپار شد در سابط مدائن به او خیانت نمودند و سنان

جعفی به او حمله کرد و از اسب پایینش انداخت، و این یکی از اسباب صلح او با معاویه گردید.

دوم اینکه شیعیان کوفه با حسین علیه السلام مکاتبه نموده و او را دعوت نمودند، تا او را بر علیه یزیدین معاویه یاری کنند، و او پس از فرستادن نماینده‌اش مسلم بن عقیل و گزارش مثبت او، فریب آنها را خورده و به سوی آنها حرکت نمود، و هنگامی که به کربلا رسید به او خیانت نمودند و با عبیدالله بن زیاد بر علیه او یکی شدند تا اینکه او و خانواده‌اش در کربلا کشته شدند.

سوم خیانت آنها به زیدبن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب که بعد از اینکه همراه با او بر ضد یوسف بن عمر خارج شده بودند، بیعت او را نقض کرده و در وقت شدت جنگ و درگیری، او و همراهانش را تسلیم نمودند»^(۱).

شیعیان چنین بودند، شیعیان علی و حسن و حسین، و این بود رفتار و کردار آنها با ائمه و رهبران خودشان. علت اینکه ما سخن را در این مورد به درازا کشیدیم و ناچار شدیم بعضی از شواهد تاریخی را از زبان شیعیان و مستشرقان و بقیه مؤرخین ذکر کنیم اینست که بعد از آن حادثه و حوادث، تغییرات بزرگی در تشیع رخ داد که هدف اصلی ما در این کتاب است، و اکنون تشیع بعد از آنکه سیاسی بود یعنی در مقابل معاویه و بنی امیه با رأی سیاسی علی و اولاد علی پیوند داشت، رنگ مذهبی به خود گرفت. بنگریم ولهازن در این مورد چه می‌گوید:

«حال تشیع در کوفه لباس تازه‌ای پوشیده است، و ما سابقاً دانستیم که در اصل معنای آن چه بود، عبارت بود از یک دیدگاه سیاسی عام که مخالفت عراق بر سلطه اهل شام بود، در آغاز اشراف با مردم عادی در یک راستا بوده و رهبری آنها را به عهده داشتند، لیکن هنگامیکه در خطر قرار گرفتند عوض شده و برای نزدیکی با حکومت (حکومت امویان در شام) نرمش اختیار نمودند و بعد از آن برای از بین بردن شورش‌های شیعی به کار برده شدند، و اینجا بود که از تشیع جدا شدند و (در اینجا بود) که محدوده تشیع آهسته آهسته معین شده و به شکل یک فرقه دینی در آمد که مخالف با اریستوکراسی و نظام قبائل و عشایر بود و به خاطر شهادت رهبرانش رنگ افسانه‌ای به خود گرفت، و أنصار سلیمان بن صرد قصد شورش بر اریستوکراسی عشایر

در کوفه را داشتند، لیکن مختار اولین کسی بود که این هدف را برآورده و عملاً آن را انجام داد و موالی‌ها نیز به این جنبش جذب شدند، و جذب این‌ها آسان بود چرا که میل آنها به حکومت دینی (نه حکومت قومی و شعوبی) بسیار آسانتر بود، اگرچه در آن موقع در اختیار اعراب باشد و هنگامی که تشیع با عناصر مظلوم ارتباط پیدا کرد، دست از تفکر قومی عربی برداشته و حلقهٔ ارتباط او اسلام شد، لیکن نه آن اسلام قدیم، بلکه نوع جدیدی از اسلام»^(۱).

و در این مرحله بود که تشیع افکار و آراء بیگانه و مشکوکی را به خود گرفت و نیز تفرق و اختلاف در آن آغاز گشت.

دکتر احمد امین چقدر دقیق و با جرئت اظهار می‌دارد که:

تشیع ملجأ و مأوای همهٔ کسانی گشت که به خاطر کینه و دشمنی با اسلام و یا به خاطر اینکه آموزش‌های موروثی خود از یهودیت و نصرانیت و زرتشتیت و هندویسم را داخل اسلام نمایند، خواستار ویرانی آن بودند، و یا کسانی که می‌خواستند کشورشان مستقل شده و از مملکت اسلام جدا شود، همهٔ این‌ها - برای اهداف سیاسی خود - شعار دوستی و مظلومیت اهل بیت را بهانه کرده و در وراء آن هرچه خواستند انجام دادند، لهذا یهودیت در لباس تشیع و از خلال رجعت (و غیره) ظاهرگشت، و شیعیان گفتند که: آتش بر هر شیعی جز اندکی حرام می‌باشد، همچنانکه یهودیان گفتند: ﴿لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً﴾ [البقرة: ۸۰] «یعنی جز چند روزی ما در آتش قرار نمی‌گیریم».

و نصرانیت در قول بعضی‌ها که می‌گفتند: نسبت امام به خداوند مثل نسبت مسیح به او می‌باشد (به تشیع آمد) و گفتند: لاهوت با ناسوت در امام متحد شده است، و اینکه نبوت و رسالت هرگز قطع نمی‌شود هرکسی که در او لاهوت رخ داد پیامبر است! و زیر لواء تشیع قول به تناسخ ارواح و تجسم الهی و حلول و امثال این اقوال فاسد پیدا شد که در پیش برهمیان - هندو - و فلسفه مآبان و زرتشتی‌ها مشهور بود، و بعضی از ایرانیان نیز خود را زیر پردهٔ تشیع مخفی نموده و با دولت اموی جنگیدند تا سعی در استقلال خود نمایند^(۲).

۱- الخوارج والشیعة ص ۱۶۷-۱۶۸.

۲- فجر الإسلام احمد امین ص ۲۷۶-۲۷۷.

و مقریزی نیز می‌گوید:

«پارسیان دارای قدرت و در نظر خود از همه ملّتها قوی‌تر و برتر بودند تا حدّی که خود را آزادگان و دیگران را بردگان می‌نامیدند، و هنگامی که مبتلی به از دست دادن دولتشان به وسیله اعراب گشتند، این کار برایشان گران تمام شد چرا که اعراب در نزد پارسیان بی‌خطرترین قوم بودند و بنا براین مصیبت پیش آنها دو چندان شد و شروع به توطئه‌چینی و مکر و فریب در اوقات متعدّد نمودند، و در همه این اوقات خداوند حقّ را ظاهر می‌نمود، ... پس دیدند که راه و چاره مؤثرتر مکر و فریب است، گروهی از آنها تظاهر به اسلام نموده و با تظاهر به محبّت اهل بیت و مظلومیت علی شیعیان را به سوی خود جذب نموده و سپس آنها را به راه‌های متعدّد بردند تا اینکه به کلی از راه هدایت خارجشان نمودند»^(۱).

تفرق شیعیان بعد از امام حسین علیه السلام

بعد از شهادت امام حسین شیعیان او به سه گروه تقسیم شدند: گروهی به امامت محمدبن حنفیه (برار ناتنی امام حسین) معتقد شدند و گفتند که: بعد از حسین کسی نزدیکتر از او به امیرالمؤمنین نیست، پس او به امامت شایسته تر است. گروهی مدّعی شدند که محمد بن حنفیه رضی الله عنه مهدی موعود و وصی علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد. هیچکس از اهل بیت او حقّ مخالفت و خروج از امامت و رفع شمشیر ندارد جز به اذن او، اما حسن بن علی با اجازه او با معاویه جنگ و صلح نمود و حسین با اجازه او با یزید جنگید، و اگر بدون اجازه او خروج می‌کردند، گمراه می‌شدند، و هرکس مخالفت با محمد بن حنفیه نماید کافر و مشرک است، و محمد بعد از قتل حسین از مختار بن ابی عبید کمک گرفته و به او دستور داده‌است که انتقام خون حسین را گرفته و قاتلانش را بکشد، و آنها کیسانیه و یا مختاریه نامیده می‌شوند^(۲).

۱- الخطط المقریزی، به نقل از فجر الاسلام ص ۷۷.

۲- فرق الشّیعه: نوبختی ص ۴۷-۴۸.

و کیسانیه در اصل بعد از قتل علی علیه السلام پیدا شدند. لیکن این اسم بعدها بر مختاریه غلبه نمود و فرقه‌های متعددی از کیسانیه منشعب شد که عبارتند از کراییه و حربیه و رزارمیه و بیانیه و راوندیه و ابومسلمیه و هاشمیه و حارثیه و فرقه‌های دیگر^(۱).

همه این فرقه‌ها در اعتقاد به امامت محمد بن حنفیه و اعتقاد به باورهایی که سبأیه و عبدالله بن سبا در میان مسلمین کاشتند، مثل غیبت و رجعت و تناسخ، ... اشتراک داشتند. و شگفت‌آور اینکه امامت (مورد پندارشیعیان) از کیسانیه به بنی عبّاس منتقل شد و بعضی از فرق آن معتقد شد که امامت از ابوهاشم بن محمد بن حنفیه به محمد بن علی بن عبّاس و از او به فرزندش ابراهیم و از ابراهیم به ابوالعبّاس و از او به ابوجعفر منصور ... منتقل شده است^(۲)!!

و از میان همه این فرقه‌های متعدّد فرقه مختار بن ابی عبید ثقفی شهرت فراوان یافت چرا که به ادّعا و دست‌آویزی قصاص خون حسین قدرت و سر و صدایی پیدا کرد^(۳).

ولهازن شخصیت مختار را اینگونه ترسیم می‌کند:

«مختار به ساحر و دجال^(۴) و معمولاً به کذاب نام برده می‌شد و این اوصاف به او اطلاق می‌شده است نه به خاطر اینکه به زعم خود از طرف ابن حنفیه مکلف شده است، بلکه تظاهر به این می‌کرده است که پیامبر است. ولی حقیقت اینست که خود او این ادّعا را نمی‌کرده، لیکن کارهای انجام می‌داد که این فکر را تقویت می‌کرد. مثلاً به شکلی سخن می‌گفته که گویا در حضرت الهی است و یا غیب می‌داند و مثل رملان غیب‌گویی می‌کرده است و می‌خواسته که شخصیت خود را بر دیگران برتر نماید و در این کار موفق هم بوده است، اگرچه در میان عقلا موفقیت او کمتر از عوام بوده است و هنگامی که شکست خورد، دنیا نیز به او پشت نمود. و دوزی درباره او می‌گوید که: او خارجی بوده سپس زبیری و بعد از آن شیعی گردید و بدعت «بداء» را ایجاد کرد تا تقلّب خود از یک مذهب به دیگری را توجیه کند.

۱- فرق الشّیعه ص ۴۸، مقالات الاسلامیین ص ۸۹، الفرق بین الفرق ص ۳۸، مقدّمه ابن خلدون ص ۱۹۹.

۲- فرق الشّیعه: ص ۶۹، مقدّمه ابن خلدون ص ۱۹۹.

۳- رجال الکشی ص ۱۱۷.

۴- تاریخ طبری ۷۳۰/۲ و ۶۸۶/۷.

از همه انتقادهایی که به مختار شده مهمتر و خطیرتر این است که او در پشت شخصیت خیالی (محمّد بن حنفیه) پنهان شده بود و از خود هیچ چیزی اظهار نمی کرد، و وجدان او از این ناحیه تمیز نبود، لیکن شرایط او در آن وقت به او اجازه نمی داد که - به عنوان یک مسلمان شیعه - نام اصلی خود را اظهار کند! بلکه باید برای خود جایگاه مهم و مطمئنی از مهدی مستور ایجاد می نمود.

مختار آغاز کارش را از بدعت غامض و مشکوکی آغاز نمود که نقشه آن را کشید و آن سبأیه بود و سبأیه مسیری را پیموده بود که عقایدش در میان طبقه های وسیعی از شیعیان رواج پیدا کرده بود، تا حدّی که شیعیان عموماً در صدد اتخاذ مواضع تندتری در مقابل اسلام سنّی می شدند و اختلاف ها بین شیعه و سنّی می آوردند. و سبأیه کیسانیه نیز نامیده می شوند، چون رهبر آنها کیسان رهبر موالی و در همان وقت رهبر سبأیه نیز بود و از این موضوع چنین برداشت می شود که سبأیه و موالی تقریباً یک چیز بوده اند و بر مبنای این برداشت بعضی ها بر این گمان رفته اند که، تشیع یک مذهب دینی است که اصالت ایرانی دارد چرا که موالی کوفه غالباً ایرانی بودند، به هر حال اینکه آراء شیعه مناسب ایرانیان بود قابل تردید نیست اما اینکه منشأ این آراء ایرانی ها بودند دلیل محکمی ندارد^(۱).

ما اندکی روی این فرقه شیعه و این شخص (مختار) توقّف کردیم چرا که او و پیروانش وارث حقیقی سبأیه هستند و شیعیانی که بعداً آمدند به افکار و آراء آنها چنگ زدند و تشیع اصلی شروع به ذوب شدن و نابود شدن نمود^(۲). و از شیعیان اولیه جز اندکی که در رأس آنها اولاد علی و بنی هاشم بودند باقی نماند. چرا که افکار و آراء سبأیه در میان شیعیان رواج پیدا کرد، به ویژه بعد از شهادت حضرت امام حسین که بسیاری از دوستان علی و فرزندان او و حتی بعضی از طالبیه ها احساس حرمان و نومیدی نموده و خود را در معرض انتقام و سرنگونی توسط نظامی می دیدند که متهّم به قتل حسین علیه السلام بودند.

۱- الخوارج والشیعة ص ۱۶۵-۱۶۹.

۲- الشیعة والشیعة: احسان الهی ظهیر ص ۱۹۵. و منبع این مبحث همین کتاب میباشد از ص ۱۹۲

و بعضی از سبک سران و نادانان شروع به انتقاد از هر چیزی نمودند که مرتبط به حکام و همفکران آنها بود حتی معتقدات و باورها، حتی آنچه را که در مساجد و بر بالای منبرها می‌شنیدند با آن مخالفت می‌نمودند، و لهذا امام ذهبی نقل می‌کند که:

سلف این امت بر تفضیل ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بر علی رضی الله عنه و دیگران اتفاق نظر داشتند، و با سند خود از ابو اسحاق سبیبی کوفی نقل می‌کند که گوید: من از کوفه خارج شدم و هیچ کس تردید در افضلیت ابوبکر و عمر و تقدیم آندو (بر دیگران) نداشت، ولی حال که به آنجا بازگشته‌ام آنها چنین و چنان می‌گویند، نه والله نمی‌دانم که چه می‌گویند... بخاری از محمد بن حنفیه (فرزند علی) نقل می‌کند که می‌گوید: به پدرم (علی) گفتم: ای پدر برترین فرد بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله کیست؟ گفت: ای پسر من مگر نمیدانی؟ گفتم: نه، گفت: ابوبکر، سپس گفتم: بعد از او چه کسی؟ گفت: عمر،

این سخن را فرزندش و بین دو نفر می‌گوید که تقیه - بر حسب زعم شیعیان - توسط آنها جایز نیست، و همچنین از او روایت است که هرکس که مرا بر ابوبکر و عمر ترجیح دهد حدّ افتراء بر او جاری می‌کنم. امام محب الدین خطیب در حاشیه این متن عظیم تاریخی در تعیین وقت تحول تشیع از مسیر اصلی خودش می‌نویسد که:

ابو اسحاق سبیبی شیخ و عالم کوفه بوده است ...، که سخن او را سابقاً نقل نمودیم، ولی جای شگفتی اینجاست که خوارج و اباضیه مثل بقیه مسلمین درباره ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بر عقیده اولیه خود باقی ماندند، ولی شیعیان مخالفت امام خود نموده و بعد از قرن اول به عقیده دیگری رفتند، یعنی در اواخر عهد ابواسحاق سبیبی ^(۱).

تحول تشیع به چنان حدّی رسید که مسلمات و اساس اولیه‌ای را که دین حنیف اسلام و شریعت آسان او بر آن بنا شده است را انکار می‌نمودند، فقط بدین خاطر که حکام آن زمان بر آن بوده و بدان اعتقاد داشتند.

بعد از شهادت حضرت حسین رضی الله عنه خرافات و خزعبلات در میان شیعه به حدّی رسید که بعضی از مخلصان از اشراف و از شیعیان اولیه سعی می‌کردند که مانع رواج این خرافات در میان مردم باشند، لیکن در این کار شکست خوردند و لهذا بعد از اینکه از

۱- المنتقی: ذهبی ص ۳۶۰-۳۶۱ این کتاب مهم توسط علامه برقعی بفراسی ترجمه شده و در سایت ما موجود می‌باشد.

رجوع شیعیان به حق ناامید گشتند و از دست برداشتن آنها از ضلالت‌ها مأیوس شدند، از تشیع دوری اختیار نمودند^(۱).

به عنوان نمونه یکی از آنها ابن الاشرار ابراهیم می‌باشد که ولهازن ضمن شرح تسلط مختار بر شیعیان و امتناع ابراهیم از انضمام به آنها او را ذکر می‌کند و می‌گوید: «بر مختار بود که برای خود در کوفه شخص دیگری را پیدا کند که بدون او رؤسای شیعه موفقیتی بر ضد اشراف و حکام بدست نمی‌آوردند و این شخص ابراهیم بن اشرار بود و شخصی سیاست باز و حيله گر و مستقل‌الرأی بود، و مثل پدرش از مخلصان علی بود و با ابن‌الحنفیه در ارتباط بود، لیکن ایمان به تشیع به صورتی که بعدها در آمده بود نداشت»^(۲).

و هنگامی که مختار متحول شده و افکار سبأیه را در دشمنی با سلف صالح و یاران رسول خدا ﷺ که مخفی نموده بود اظهار می‌کرد، ابراهیم بن اشرار شروع به انتقاد از او نمود که بدون رضای آنها و بدون اذن ابن‌حنفیه بر آنها امارت نموده و اظهار سبأیت در براءت از بزرگان گذشته نموده است^(۳).

این اشراف که مراکز اصلی شهر کوفه را اشغال کرده بودند مختار را در قصر و مسجد محاصره نموده و ارتباط او را با خارج قطع نمودند، لیکن مختار برای شکست برنامه آنها پیشنهاد نمود که هم آنها و هم او گروهی را پیش ابن‌الحنفیه بفرستند تا از تأیید ابن‌الحنفیه مطمئن گردند و در این تدبیر موفق شد. ولهازن می‌گوید: مختار هم در قله بود و هم در مقابل درّه، شیعیان نسل قدیم به او اعتماد نداشته و از او دوری می‌کردند^(۴).

این مقدار برای بیان کشمکش و درگیری بین تشیع قدیم و تشیع جدید و تحوّل و دگرگونی تشیع در این مرحله کافی می‌باشد.

بعد از قتل مختار فرقه‌بازی و مذهب‌بازی آغاز شد. گروهی به انقطاع امامت بعد از حسین معتقد شدند و اینکه ائمه سه نفر بوده‌اند و دیگر امامی نیست. گروهی گفتند که: امامت در فرزندان حسن و حسین می‌باشد و گروهی آن را فقط در میان فرزندان

۱- الشیعة والتشیع، احسان الهی ظهیر ص ۱۹۷.

۲- الخوارج والشیعة ولهازن ص ۱۴۷-۱۴۸.

۳- الخوارج والشیعة ص ۱۵۶.

۴- الخوارج والشیعة ص ۱۵۹.

حسن می‌دانستند و بعضی‌ها قائل به نبوت بعد از پیامبر شدند^(۱). و بعضی قائل به الوهیت و خدایی غیر از خدا گشتند، و گروهی به نبوت علی رفتند و گروهی به نبوت محمد بن اسماعیل بن جعفر رفتند که آنها را قرامطه گویند و گروهی به نبوت علی و سه فرزندش حسن و حسین و محمد بن حنفیه رفتند که آنها گروهی از کیسانیه هستند و ده‌ها فرقه کفرآمیز دیگر که نقل معتقدات و اسماء آنها از میدان بحث ما خارج است و همه این فرقه‌ها و بسیاری از آنها را اشعری و بغدادی و ملطی و اسفراینی و دیگر ائمه فرق ذکر نموده‌اند.

علی بن الحسین با ولاء و اطاعت کامل به حکام بنی امیه از دنیا رفت و از هر گونه کمک به مخالفان آنها در مکه و مدینه خودداری نمود^(۲). زیرا به وفاداری مدعیان تشیع امیدوار نبود و فرزندان زیادی به جای گذاشت. گروهی از شیعیان از محمد بن علی و گروهی دیگر از زید بن علی پیروی نمودند که زید همان امام مذهب زیدیه می‌باشد که در واقع شیعیان اصلی هستند که از افکار سیایه متأثر نشدند و بگذریم از اینکه حتی در تاریخ نیز مواضع بهتری داشته‌اند، و دولت‌ها تشکیل داده‌اند و بعضاً سرزمین‌هایی فتح کردند، و تاریخ بیاد ندارد که مثل امامیه آلت دست دشمنان اسلام باشند، اما جعفریه اثناعشریه نه تنها یک وجب خاک در تاریخ خود فتح نکردند که هیچ بلکه همیشه با مسلمانان جنگیدند، و با هر دشمنی که به سرزمین اسلام حمله کرد از مغول و صلیبیان کمک و همکاری نمود، و ادارسه در مغرب که از پادشاهان مغرب (مراکش) بودند از نوادگان امام زید می‌باشند و در خراسان و دیلم نیز زیدیان حکومت تشکیل دادند.

گروهی که به امامت محمد بن باقر بن علی معتقد شده بودند، بعد از وفات محمد گرد فرزندش جعفر بن محمد جمع شدند که در ایام او تغییر و تحول تشیع به وسیلهٔ راویان دروغگو کامل شد و به طور کلی از ریشه تغییر کرد که بدایت آن تقریباً پس از کشته شدن حسین علیه السلام و به دست سیایه انجام شد، این‌ها توانستند بعد از شصت سال از قتل حسین و بعد از نود سال از نشأت خود گروهی از مسلمانان را از نظر اعتقادی کاملاً جدا نمایند.

۱- به اینها غرابیه گفته می‌شود.

۲- الفصل فی الملل والأهواء والنحل: ابن حزم ص ۱۸۳.

سبأیه و فریب خوردگان آنها، از انتقام و کینه‌ای که نسل به نسل از رنج‌ها و محنت‌های بعضی از اهل بیت از دست حکام به ارث برده می‌شد سوء استفاده می‌کردند و در جنب این توطئه‌های فکری و عقیدتی و سیاسی که مخفیانه چیده می‌شد، اجتماع ایرانیان و موالی و بابلیان و عاشوریان و کلدانیان و بقیه فرزندان تمدنهای قدیم بود و نیاز همه این‌ها به سازمانی انقلابی که بر حکام و عقاید دینی آنها شورش نموده باشد، سبأیه از همه این شرایط بهترین سوء استفاده نمود و تمام این شرایط، شیعه و تشیع را در یک قالب جدید قرار داد و از آن مذهب دیگری ساخت و بنا بر این هر چه را که موجود بود باید با آن مخالفت می‌کردند و در مقابل آن قانون جدیدی جعل می‌نمودند. ببینیم روایتی را که به امام جعفر نسبت می‌دهند چگونه گواه این ادعا می‌باشد:

«شخصی سؤال کرد که، اگر دو فقیه باشند و حکم مسئله‌ای را از کتاب و سنت پیدا کردند و دیدیم که یکی موافق عامه (عموم مسلمین) است و دیگر مخالف آنهاست، به کدام یک باید چنگ زد؟ امام پاسخ داد که: آنچه را که مخالف (عموم) عامه است، بگیر که هدایت و رشد در آن می‌باشد. گفت: فدایت شوم اگر هر دو خبر موافق آنها باشد، گفت: باید دید که آنها و حکام و قاضیان آنها به کدامیک میل بیشتری دارند باید آن را ترک و به خبر دیگر عمل کرد»^(۱). یعنی به هر حال باید اختلافی ایجاد کرد.

هنگامی که این افکار سبأیه و عقاید متعددی که مخالف تعالیم اسلام بود، از طرف کسانی اختراع شد که مدعی دوستی و تشیع علی و فرزندان او بودند، آنگاه باید آن را در شکل و قالب مذهب در می‌آوردند چون در تضاد با مذهب و معتقدات عموم بود و این پدیده‌ای بود که از زمان امام جعفر به وسیلهٔ راویان جعل در تشیع رخ داد.

در اینجا بود که شیعیان سبأی زده شروع به علنی نمودن این باورهای ضد اسلامی نموده و مدعیان تشیع در پرتو افکار ابن سبأ و ایدئولوژی جدید، شروع به ساختن مذهبی با مسائل فروع و اصول و روش استنتاج فروع از اصول در عقاید و معاملات و ... نمودند و همه این مذهب سازی و دکان‌بازی‌ها را در تأسیس مذهبی جدید و تکوین دین مستقلی با فقه نوین و قوانین و تشریفات تازه در اصول و فروع و قواعد استنباطی، بکار گرفتند و دینی ساختند که به کلی با دینی که محمد ﷺ برای بشر

آورد، بیگانه است و آن را به علی و ائمه اهل بیت نسبت دادند. از اینجا بود که مبنای تشیع اقوال و افعال افراد شد، چه اینکه این اقوال و افعال از آنها صادر شده باشد یا خیر. همین نسبت دادن به آنها کافی بود و اگر این منسوبات در تعارض با فعل و قول ثابتی از آنها باشد می‌گویند: این تقیه بوده است و اگر در مخالفت با کتاب آسمانی باشد، می‌گویند: کتاب خدا تحریف شده است و در آن تبدیل و تغییر رخ داده است و اگر در مخالفت با سنت پیامبر باشد می‌گویند: آن سنت از کسانی نقل شده است که بعد از رسول خدا مرتد شدند (یعنی صحابه رضی الله عنهم) و راویان قرآن و سنت را مرتد می‌دانند^(۱).

بدین خاطر بود که فرزندان نیک علی رضی الله عنه از این مدعیان دروغگو و جعلان و دکان‌سازان مذهبی و تفرقه‌اندازانی که کارشناسان جعل و تحریف و تبدیل و توطئه بودند، شدیداً هشدار می‌دادند از امام جعفر صادق - امام معصوم ششم برحسب زعم شیعیان - روایت است که می‌گوید: «ما دشمنی شدیدتر از کسانی که تظاهر به دوستی ما می‌کنند نداریم»^(۲).

و از او همچنین روایت است که می‌گوید:

«ما خانواده‌ای راستگو می‌باشیم لیکن دروغ‌گوییانی بر ما دروغ می‌بندند تا با دروغ خود سخن راست ما را در میان مردم بی‌اثر کنند، رسول خدا راستگوترین فرد بود و مسیلمه، کذاب بر او دروغ می‌بست، و امیرالمؤمنین رضی الله عنه از راستگوترین افراد بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و شخصی که بر او دروغ می‌بست عبدالله بن سبأ (لعنه الله) بود و ابوعبدالله حسین بن علی رضی الله عنهما به مختار مبتلا شد، سپس ابوعبدالله حارث شامی و بنان را نام برده و گفت که: آن دو بر علی بن حسین رضی الله عنهما دروغ می‌بستند، سپس از مغیره بن سعید و بزیع و سری و ابوالخطاب و معمر و بشار اشعری و حمزه یزیدی و صائب نهدی (یعنی اصحاب خود) نام برده و گفت: خدا این‌ها را لعنت کند، ما از دست دروغ‌گویان خلاص نمی‌شویم و بر ما دروغ می‌گویند خداوند ما را از شر کذابان راحت نموده و آنها را آتش جهنم نصیب نماید»^(۳).

۱- الشیعة والتشیع: شیخ احسان الهی ظهیر ص ۲۱۶-۲۱۵.

۲- رجال الکشی ص ۲۵۹: «لقد أمسینا وما أحد أعدی لنا من یتحل مودتنا».

۳- رجال الکشی ص ۲۵۷-۲۵۸.

و از نوۀ او علی بن موسی الرضا - امام هشتم معصوم بر حسب زعم آنها - روایت است که می گوید: «بنان کذاب بود و بر علی بن حسین دروغ می بست، خداوند او را در آتش بیندازد و مغیره بن سعید بر علی بن جعفر علیه السلام دروغ می بست، خدا او را در آتش بیندازد و محمّد بن بشر بر ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام دروغ می بست خداوند او را در آتش بیندازد، و ابوالخطّاب بر ابو عبدالله علیه السلام دروغ می بست، خداوند او را در آتش بیندازد و کسی که بر من دروغ می گوید محمّد بن فرات می باشد»^(۱).

و ابو جعفر محمّد باقر می گوید: «خداوند، بنان را لعنت کند، بنان لعنه الله بر پدرم دروغ می گفت، به خدا که پدرم مردی صالح بود»^(۲).

و آل بیت از آنها بیزارى جسته و پیروان خود را از افتادن در دام آنها هشدار می دادند، چنانکه کشتی از جعفر نقل می کند که در پیش او از جعفر بن واقد و گروهی از اصحاب ابوالخطّاب یاد شد، و گفته شد که: از جمله آنها شده است و گفته است که:

«او که در آسمان إله و در زمین إله است، او امام است»، ابو عبدالله گفت: نه به خدا قسم من و او در زیر سقف یک خانه جمع نخواهیم شد، اینها از یهود و نصاری و زرتشتیان و مشرکان بدتر هستند، به خدا قسم کسی مثل اینها عظمت الهی را تحقیر نکرده است، به خدا قسم که اگر چیزی از آنچه که یهود می گفت در خاطر عزیز (پیامبر آنها) می گذشت اسمش از نبوت محو می شد، به خدا قسم که اگر آنچه را که نصرانیها درباره عیسی می گفتند اقرار می نمود خدا تا روز قیامت او را کر می نمود و به خدا قسم اگر آنچه را که اهل کوفه درباره من می گویند اقرار و تأیید نمایم زمین مرا فرو می برد، من جز بندهای مملوک نیستم که قادر بر ضرر دادن و نفع دادن به چیزی نمی باشم.

ابو عبدالله می گفت: بعضیها گمان می کنند که، من امام آنها هستم، به خدا که من امام آنها نیستم، اینها را چه شده است؟ خدا لعنتشان کند، هرچه را که می پوشم آن را فاش می کنند که خداوند شر آنها را فاش کند، من گویم اینطور، می گویند مقصودش چنین است، من امام کسی هستم که از من پیروی و اطاعت کند^(۳).

۱- رجال الکشی ص ۲۵۶.

۲- رجال الکشی ص ۲۵۴-۲۵۵.

۳- رجال الکشی ص ۲۵۴-۲۵۵.

لیکن کوشش‌های مخلصانه این بزرگان شکست خورد و شیعیان به خاطر وجود دروغگویان فراوان و مدعیان مودت اهل بیت، مثل ابوالخطّاب و ابو بصیر مرادی و زراره بن اعین و جابر جعفی و مغیره بن سعید و هردو هشام و ابوجارود و غیره، روز به روز بر غلو و افراط‌گری شان افزوده شد و آراء و فرق و تفرّق فراوان یافتند و بعضی‌ها حتّی از سیّاه نیز جلوتر رفتند و یکی از مؤرّخان شیعه این مطلب را چنین ترسیم می‌کند:

«صادق - در آن شرایط سخت که زیدیه ظاهر شد - نتوانست با این‌ها در مورد چیزی از امامت مناظره کند ... و با مخفی‌کاری شدید یک روز منصور او را احضار نمود و گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم در کشور من الحاد می‌کنی؟ صادق به او گفت: به خدا قسم که نه کرده‌ام و نه اراده‌اش را داشته‌ام و اگر به شما رسیده از دروغ‌گویی بوده است»^(۱).

امامیه اثنا عشریه در خطّ سیّاه

این فرقه گروهی از غلات -افراطیون- شیعه می‌باشند که قائل به امامت فردی معدوم و موهومند و او را محمّد بن حسن عسکری نام گذاشته‌اند. امامت را در علی و اولاد او می‌دانند^(۲) و اثنا عشری نامیده می‌شوند چون معتقد به دوازده (اثنا عشر) امام هستند. و جعفری نیز گفته می‌شوند چون در فروع، خود را پیرو امام جعفر صادق می‌دانند. این همان فرقه‌ای است که در کتب ملل و نحّل و فرقه‌شناسی، غالباً نزد علمای اسلام به رافضیان یاد می‌شوند، و رفض یعنی امتناع. چون آنها غالباً از پیروی ائمّه خود امتناع (رفض) نموده و به آنها خیانت کرده‌اند، به رافضی شهرت یافته‌اند. به عنوان مثال علی علیه السلام بارها و بارها از خیانت و غدر آنها شکایت نموده، چنانکه می‌گوید:

«اگر من شیعیانم را امتحان کنم جز مشبّهه (واصفه) و مرتدّ کسی را نمی‌یابم و از هزار نفر یک نفر خالص پیدا نمی‌شود»^(۳).

۱- الشّیعة فی التّاریخ ص ۱۰۷-۱۰۸.

۲- امام سمعانی: الأنساب.

۳- کتاب الرّوضة - کافی: کلینی ۳۳۸/۸.

علی بن حسین ملقب به زین العابدین نیز درباره شیعیان حسین می‌گوید: «کسی از شیعیان حسین باقی نماند مگر اینکه به ترس و رسوایی و رفض و امتناع از کمک به او دست یازید جز پنج نفر...»^(۱).

آری، رفض و امتناع اثناعشریان از یاری به ائمه خود و تنها گذاشتن آنها در جنگهایی که خودشان آتش‌بیار معرکه بودند در تاریخ معروف و مشهور است. نمونه‌های بارز این موضوع در کتاب «مقاتل الطالبيين» آمده است.

همچنین گفته می‌شود که: چون با زید بن علی بن حسین (امام زیدیه) در تعریف از ابوبکر مخالفت نمودند، به «رافضیان» شهرت یافتند، زیرا زید به آنها گفت: امروز از ما امتناع (رفض) نمودید، و لهذا رافضه نامیده شدند^(۲).

با تمام این احوال فرقه مزبور مدعی است که خود (خاصه) و دیگران (عامه) می‌باشند که این، دقیقاً دیدگاه یهودی است. حال بعد از تفصیلاتی که گذشت و بررسی سیر تاریخی تفکر شیعی و تحولات عجیب و غریب آن و تأثیری که گفته شد از آراء سبأیه یافته‌است، به شرح مطالبی درباره «اثناعشریان» می‌پردازیم تا برای منصفان سبب تأملی باشد و نیز ثابت شود که جعفریه ائنا عشریه که به دروغ خود را معتدل می‌نامند، وارثان همان غلات-افراطیون- و افکار مخرب و اندیشه‌های ویران‌گر ابن سبأ می‌باشند.

قبل از هر چیز یادآور می‌شویم که آراء و اعمال ابن سبأ عبارت بود از: اول: قیام به تکوین جمعیت‌های سرّی و مخفی یهودی به نام اسلام که زیر پرچم تازه مسلمان شده‌ای به نام عبدالله بن سبأ جمع شدند.

دوم: تظاهر به محبت و تشیع و ولایت علی و فرزندانش. سوم: دشمنی و بغض اصحاب رسول خدا ﷺ و براءت و بیزاری از آنها مخصوصاً از ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم و بدگویی و تکفیر آنها.

چهارم: تشویق مردم بر شورش علیه عثمان و ابراز اتهام‌های ناروا نسبت به او، تا خلافت اسلامی را بر انداخته و امت را متفرق نمایند.

پنجم: ترویج عقائد یهودی و نصرانی و زرتشتی بین مسلمانان به لباس اسلامی.

۱- مجالس المؤمنین ص ۱۴۴.

۲- اعتقادات فرق المسلمین والمشرکین: رازی ص ۵۲.

این خلاصه افکار و برنامه سبایه بود که آنها را از کتب خود شیعیان استخراج و نقل نمودیم.

در ارتباط با موضوع اول یعنی تکوین گروه‌های سزی زیر فرماندهی عبدالله بن سبأ، برای ترویج فساد و فتنه، بعد از آنکه اقوال ائمه شیعه را نقل کردیم، و از اقوال ائمه رجال و فرق و حدیث استشهاد نمودیم، دیگر نیازی به شرح بیشتر نیست.

ولی در ارتباط با موضوع دوم یعنی تظاهر به محبت اهل بیت و ولایت آنها: این همان چیزی است که اثنا عشریان آن را شعار خود قرار داده و هرکس را که با آنها مخالفت نماید به دشمنی با اهل بیت متهم می‌کنند و چنان در این مورد غلو نموده و احادیث جعلی از پیامبر و علی و اهل بیت نقل کرده‌اند که حیرت‌انگیز است. مثلاً از ابو جعفر نقل می‌کنند که: «آیا دین جز محبت (علی) است؟»^(۱) آری، می‌گویند دین ولایت است و محبت (ائمه)، نه نماز روزه و حج و بقیه عبادات و تکلیف‌هایی که شرع مقرر داشته‌است! و ایمان عبارتست از محبت خاندان علی، چنانکه از ابو جعفر باقر نقل می‌کنند: «محبت ما (ائمه) ایمان و بغض ما کفر است»^(۲) (نه ایمان به خدا و رسول و قرآن و ...). مفسر شیعی بحرانی در مقدمه تفسیر خود نقل می‌کند که: امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: خداوند ولایت ما را بر اهل آسمانها و زمین عرضه نمود، کسانی آن را پذیرفته و کسانی آن را رد کردند. یونس آن را نپذیرفت خداوند او را در شکم ماهی زندانی نمود! تا اینکه به ولایت ما اقرار کرد^(۳). و از «بصائر الدرجات» از محمد بن مسلم نقل نموده که می‌گوید: از ابو جعفر علیه السلام شنیدم که می‌گفت: خداوند از پیامبران عهد و پیمان گرفته‌است برای ولایت علی^(۴). به این همه غلو و افراط‌گویی متناقض با شرع نیز اکتفا ننموده و می‌گوید: در کنزالفوائد از خط شیخ طوسی از کتاب مسائل البلدان از جابر جعفری از یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که سلمان بر علی وارد شد و از او درباره خودش پرسید. گفت: ای سلمان، منم که همه امت‌ها را به پیروی از خود دعوت کرده‌ام و آنها کفر ورزیدند و داخل آتش شدند و من خازن

۱- کلینی: فروع کافی ۸/۸۰.

۲- اصول کافی: ۱/۱۸۸.

۳- بصائر الدرجات ۲/۱۰.

۴- بصائر الدرجات ۲/۱۰.

آتش بر آنها هستم، ای سلمان هرکس مرا به درستی بشناسد با من خواهد بود و خداوند از مردم درباره من پیمان گرفته است ... سلمان گفت: ای امیرالمؤمنین من تو را در تورات چنین دیدم و در انجیل چنین دیدم، پدر و مادرم فدایت باد ای کسی که در کوفه کشته می‌شوی، تو حجت خدایی که به آن آدم توبه پذیرفت و به وسیله یوسف را نجات داد و تو قصه ایوب و سبب تغییر نعمت او هستی، امیرالمؤمنین گفت: می‌دانی قصه ایوب چیست؟ گفت: خدا و امیرالمؤمنین دانایتر هستند، گفت: ایوب در مسلک من شک نمود و گفت: این کار بزرگی است، خداوند گفت: ای ایوب در شکلی که من آن را ایجاد می‌کنم تردید می‌کنی؟ من آدم را مبتلا نمودم و سپس با تسلیم او به امیرالمؤمنین از او درگذشتم، تو می‌گویی که کار بزرگی است، قسم به عزت خودم که تو را عذاب خواهم نمود مگر اینکه توبه نموده و به پیروی از امیرالمؤمنین تسلیم شوی، سپس سخت بیمار شد و تسلیم شد^(۱)!! و صدها کفریات مانند این و بدتر از اینها، که کتب شیعه مالمال از آنهاست و عوام را بدانها می‌فریبند. معنی واقعی این سخنان اینست که طاعت و معصیت همه در قبول یا ردّ ولایت علی و یازده فرزندش خلاصه می‌شود! آیا بهتر از این می‌شود اسلام را خراب کرد و با آن بازی نمود؟ این ادعاها دقیقاً همان چیزهایی است که ابن سبای یهودی آنها را بین شیعیان رواج داد. همه این عقاید و بسیاری دیگر که ما به خاطر اختصار ذکر نکردیم، عقاید جعفریه امامیه اثناعشریه را تشکیل می‌دهد که دقیقاً همان افکار و آرائی است که ابن سبای آنها را رایج نمود. بنا براین ولهازن خاورشناس می‌گوید:

«اما در اینکه آراء شیعه مناسب ایرانیان بود مورد تردید نیست، لیکن این گفته که اصل این افکار ایرانی است هیچ دلیلی ندارد، بلکه روایت‌های تاریخی عکس آن را ثابت می‌کند و نشان می‌دهد که تشیع صریح و واضح ابتدا در محیط عربی پیدا شد و سپس به موالی منتقل گردید و رابط بین این‌ها و آنها کسانی بودند که به گرد «کرسی مقدس» می‌گشتند و سبایه نامیده می‌شدند و این‌ها از موالی نبودند بلکه از اعراب بودند و از قبائل: نهد و خارف و ثور و شاکر و شبام بودند و این سبایه به خاطر مذهب عجیب خود روابط خوبی با افراد عشایر و قبائل خود نداشتند، مخصوصاً با شبامی‌ها، در صورتیکه ارتباط آنها با مختار خیلی خوب بود و به خاطر او جنگیده و در قبائل

خود سخن‌چینی می‌نمودند و روایتی از دو نفر شیعه وجود دارد که در منزل دو زن مشهور جمع می‌شدند و نام بعضی از آنها ذکر شده که یکی ابن نوف همدانی است که با موالی و استاد خود «مختار» در غیب‌گویی و پیامبر بازی مسابقه می‌داده‌است و در نزد «کرسی مقدّس» وحی می‌ساخته، و اوّلین پرده‌دار این کرسی موسی بن موسی أشعری و بعد از او حوشب برسمی بوده‌است، و گفته می‌شود که مختار این کرسی را به عنوان کرسی علی بن ابی طالب معرفی نمود، لیکن روایت‌های دیگری نیز وجود دارد که عکس این را می‌گوید که به باور نزدیکتر است، به هر حال کرسی در دست یمنی‌ها قرار داشت، ... در اصل، کرسی خدا و سپس کرسی علی است، چرا که علی را به خدایی رساندند ... و منشأ سبأیه به زمان علی و حسن باز می‌گردد و منسوب به عبدالله بن سبأ می‌باشند و همچنانکه از اسم عجیب او پیداست او نیز یمنی و در واقع از پایتخت صنعاء بوده‌است، و گفته می‌شود که در اصل یهودی بوده‌است»^(۱). سپس ولهازن اضافه می‌کند که:

«مذهب شیعه که به عبدالله بن سبأ نسبت داده می‌شود و اینکه او مؤسس آنست، در حقیقت به یهود نزدیکتر است تا به ایرانیان، و دلیل این مطلب آنست که ... انصار قدیمی علی او را در مرتبه‌ای مساوی با خلفای راشدین و در یک نظر می‌نگریستند و او را در مقابل امویان قرار می‌دادند که خلافت را غصب نموده و او را وارث شرعی خلافت می‌دانستند و منشأ حقّانیت خلافت او در این بود که او از بزرگان صحابه بود و اهل مدینه با او بیعت کردند و منشأ این حق از آنرو نبود که او از اهل بیت است یا حدّ اقل حقّانیت خلافت علی مستقیماً از اهل بیت بودنش نشأت نمی‌گرفت، ... به هر حال موضوع در اینجا محدود به ادّعی خلافت بود، و باید بین این موضوع و ادّعی نبوّت و این زعم که نبوّت به محمّد (ﷺ) ختم نگردیده بلکه در علی و فرزندان او استمرار پیدا کرده‌است، تمیز قائل شویم چرا که این زعم در نهایت پیدا شد، ... لیکن اسلام سنی می‌گوید محمّد (ﷺ) خاتم پیامبران است و بعد از وفات او باید به شریعت او عمل کرد ... و نظریات شیعی از همین جا آغاز شد و مبدأ اساسی که مذهبشان بر آن بنا شده اینست که: نبوّت که شکل زنده سلطه الهی است، ضرورتاً به خلافت و استمرار آن مرتبط می‌گردد و قبل از محمّد سلسله‌های طولانی از نبوّت به هم پیوسته

بوده است چنانکه یهود می‌گویند، و در اصحاح ۱۸ از سفر «ثنیه الإشتراع» آمده است که زمانه هرگز بدون پیامبری نبوده که یا جانشین موسی بوده و یا هم‌نوع او بوده است، و می‌گویند: این سلسله به محمد (ﷺ) توقف نمی‌نماید و هر پیامبری در پهلوی خود خلیفه‌ای دارد که با او زندگی می‌کند، و چنانکه موسی (ﷺ) خلیفه‌ای به نام یوشع داشت، محمد (ﷺ) نیز خلیفه‌ای به نام علی و فرزندان او داشت که نام «وصی» و یا «مهدی» و یا «امام» بر آنها گذاشته شده است، و اگرچه این نامها بر آنها گذاشته نمی‌شد، مقصود از حقیقت فعلی اینها اینست که آنها عارف به غیب بوده و نمود خلافت الهی هستند».

وله‌هازن دوباره اضافه می‌کند که: «خدایی و تألیه (الله قرار دادن) آل بیت پیامبر بر اساس فلسفی، به وسیله قول به رجعت و یا تناسخ ارواح بنا نهاده شده که روح با مرگ جسمی به جسم دیگر منتقل شده و به همین شکل و به طور مستمر در مجرای طبیعی زندگی قیامت‌های متعدّد رخ می‌دهد. و این در تناقض شدید با بر پایی قیامت در وقت زوال دنیا می‌باشد و این مذهب مخصوصاً از طریق انتقال روح خدایی در انبیاء الهی اهمیت عملی پیدا می‌کند، چرا که این روح از یک پیامبر به دیگری منتقل می‌شود و در یک وقت بیشتر از یک پیامبر وجود نخواهد داشت و تا هزار نفر هم پی در پی می‌آیند و بنابراین با روح الهی که در آنها دمیده می‌شود همیشه پی در پی مبعوث می‌شوند. و با این نگرش بود که گفتند: محمد (ﷺ) در علی (ﷺ) و آل علی برانگیخته می‌شود و به آیه ۸۵ سوره ۲۸ و آیه ۸ سوره ۸۲ استناد می‌جویند و این تفکر به احتمال زیاد یهودی است، اگرچه از بدعت‌های یهود می‌باشد و در مواضع منسوب به کلیمانس آمده است که روح خدا در شخص انسانی متحد می‌گردد که به صف پیامبری راستین و در اشکال متعدّد مبعوث می‌شود و سلطه دائمی او بر ملکوت مقرر شده است ...

لیکن متأخران رجعت را ظاهراً به شکل دیگری فهمیده و آن را دیالکتیکی تصوّر کرده‌اند. گاهی به «غیبت» مکرّر امام صادق از آن یاد کرده‌اند و در مقابل، ظهور تازه او را رجعت به وضوح مرادف با تناسخ ارواح می‌باشد و سید حمیری به رجعت خودش ایمان دارد»^(۱).

سپس ولهازن خطبهٔ ابو حمزهٔ خارجی را بر منبر مدینهٔ منوره دربارهٔ شیعه از اغانی نقل می‌کند که می‌گوید: «شیعیانی که به کتاب خدا پشت نمودند و بر خداوند افترا زدند، نه با نگاه درستی به قرآن می‌نگرند و نه عقل درستی برای فقه و فهم دارند و نه دنبال حقیقت هستند. برای کارهایشان از هوی و هوسشان پیروی کردند و دین خود را با تعصب به حزبی مبدل نموده و خود را پیروان آن حزب می‌دانند. و هرچه از گمراهی و یا رشد باشد، از آن پیروی می‌کنند و در رجعت مردگان انتظار حکومت دارند و ایمان به قیامت قبل از قیامت دارند و ادعای علم غیب برای افرادی می‌کنند که نمی‌دانستند در داخل خانهٔ آنها چه می‌گذرد. خشکه مقدّسانی در دین هستند که عقلشان اندک است، و مقلد اهل بیتی از عرب شدند و پنداشتند که با تولای آنها نیازی به اعمال صالح و نیک نداشته و این‌ها نجات دهندگانشان از عقاب کارهای بد می‌باشند»^(۱).

و شبیه این قول را هشام بن عبدالملک اموی در نامه‌ای به یوسف بن عمر نیز گفته‌است:

«همانا عبادت شیعیان، بندگی بنی انسان می‌باشد و نتیجهٔ آن قیصری و کسروی و سلطهٔ پاپ‌ها می‌باشد، آنها بر امامت موجود و سلطهٔ او اعتراض داشتند، لیکن امامت شرعی آنها که بر مبنای ذریهٔ آل بیت است بهتر از آن نیست چرا که در نهایت به بی‌قانونی و خروج از شریعت می‌انجامد، هرکس از او (امام) پیروی کند، تکالیف از او برداشته شده و از مسئولیت معاف می‌شود»^(۲).

اینست تشیعی که مؤرّخان و مستشرقان و سایرین بر آن اتفاق نظر دارند که چیزی سوای اسلام می‌باشد.

۱- الخوارج والشیعة: ولهازن ص ۱۷۵.

۲- الخوارج والشیعة: ص ۱۷۵ به نقل از طبری ۸۸۲/۲.

فصل سوم:

وجوه تشابه عقیدتی بین یهود و تشیع

شیخ ابراهیم جبهان در کتاب خود تبذیر الظلام و تنبیه النیام ص ۱۵۹-۱۶۰ می‌گوید:

تشیع در دامن فراماسونری (قدیم) رشد نموده و اولین سنگ بنا و تخم آن را شخصیت‌هایی ریخته‌اند که عبارتند از:

شخصیت‌هایی یهودی که تظاهر به اسلام نموده و بعد از آن به شکل غول‌های وحشی و مارهای خطرناکی درآمد که سم خطرناک خود را در اینجا و آنجا می‌ریخته‌اند، مثل عبدالله ابن سبأ یهودی و بقیه دعوتگران خاموش و ناطق آن، و این هسته‌ها در حول علی و فرزندان او جمع شده تا بعدها از آنها خدایانی به شکل بشر درست نمودند، و در میان این دسته‌ها بسیاری از کینه توزان و شکست خوردگان سابق و از شعوبیه و غرض ورزان سیاسی در اجرای همه نقشه‌ها پشت سر این‌ها قرار گرفتند، و وحدت هدف نیز همه آنها را در یک صف قرار می‌داد، و هم چنین کوردلانی که آلت دست این‌ها شده و در لشکر این‌ها قرار می‌گرفتند،

همین توطئه‌گران و منافقان آلت دست آنها بودند که جریمه ترور امیرالمؤمنین عمر بن خطاب بدست آنها صورت گرفت، و همین‌ها بودند که نقشه قتل‌های را ریختند که سرانجام به شهادت امیرالمؤمنین عثمان انجامید، و همین‌ها بودند که آتش جنگ خانمانسوز بین علی و عایشه رضی الله عنها در جمل شدند، و همین‌ها بودند که مانع هرگونه صلح و آشتی بین علی و معاویه شده و برای خونریزی وحشتناک صفین شرایط را مهیا می‌کردند، و همین‌ها بودند که شروط تحکیم را (برخود) علی دیکته کردند، و باز هم همین‌ها بودند که نقشه و توطئه شهادت علی را چیدند، و همین‌ها بودند که حسن را وادار به تنازل از خلافت کردند، و همین‌ها بودند که شرایط غمناک و مصیبت بار کربلاء را فراهم نمودند، و همین‌ها بودند که نقشه نابودی زید بن علی و فرزندش یحیی را ریختند، و همین‌ها بودند که فرماندهی لشکر مختار را در دست داشتند، و همین‌ها بودند که ابوالخطاب اسدی و مغیره عجلی را وادار به نشر بی‌نظمی و ترور و

وحشت می‌نمودند، و همین‌ها بودند که امت اسلامی را به فرق و احزاب متعدد و متحارب و بعد از آن به دول متعدد و متحارب منقسم نمودند، و همین‌ها بودند که نقشه جنگ‌های صلیبی را ریختند، و همین‌ها بودند که خلافت عثمانی را که آرزو و امید دنیای اسلام بود ساقط نمودند، و همین‌ها هستند که (به رهبری صلیبیت و صهیونیست) هنوز هم با هرگونه تفکری به بازگشت به دولت (صحیح) اسلامی مبارزه می‌کنند، و همین‌ها هستند که افکار غربی و مذاهب ویرانگری چون اگزیستانسیالیست و بی‌نظمی و کمونیستی و بهائیت و قادیانیت و اباحت و انحلال اخلاقی و جنگ با همه ادیان و یگانه پرستی را منتشر مینمایند.

وجوه تشابه عقیدتی بین یهود و تشیع

پس از بررسی سیر تاریخی تحوّل تشیع، اکنون باید دید که در میدان عمل و اندیشه مذهبی، چه توافقهایی بین تشیع و کسانی که تشیع را منحرف کردند وجود دارد.

در خلال بررسی‌های قبلی روشن شد که سبأیه، کانونی برای همه فرق ضاله در جامعه اسلامی شد^(۱) و آثار عبدالله ابن سبأ نیز با مرگ او از بین نرفت، بلکه عبدالله القصیمی بعد از آنکه از پدیده غلو درباره علی بن ابی طالب سخن گفته می‌گوید: ادعاهای این مرد (ابن سبأ) و بدعت‌های او به هر طرف رفته و شعاع ناراحت‌کننده آن در اطراف مملکت اسلامی پیچید و در جایگاه عقیده‌ای نشست که در راه آن خونها ریخته شد و بعدها این عقاید به تشیع و مذهب شیعه معروف گشت^(۲).

حال وجوه تشابه بین عقاید یهود و شیعه را با استناد به کتب آنها بررسی می‌کنیم:

۱- تشابه در تسمیه «وصی»:

نام وصی برای خلیفه پیامبر و رهبر سیاسی مسلمان‌ها بعد از پیامبر، از مسلمانان صدر اسلام شنیده شده‌است و برای هیچ یک از خلفای راشدین کلمه وصی به کار برده

۱- منبع اصلی معلومات این فصل دو کتاب عبدالله بن سبأ و امامت علی بن ابی طالب: بخش پنجم می‌باشد. به تألیف عبدالرحمن السلمان و کتاب: بذل المجهود فی اثبات مشاهة الرافضة لليهود: عبدالله جمیلی.

۲- الصّراع بین الإسلام والوثنیة ۱/۱.

نشده است، تا اینکه ابن سبأ این واژه را برای علی علیه السلام به کار برد و این واژه یک اصطلاح یهودی است^(۱) که از طریق ابن سبأ در بین مسلمین مطرح شد^(۲).

۲- اتّفاق یهود و شیعیان در وجوب نصب وصی:

در نزد یهود نصب وصی واجب می‌باشد و در سفر اعداد آمده است که خداوند به موسی گفت که: یوشع بن نون را به عنوان وصی معرفی نماید^(۳). و در نزد شیعیان صفّار یک باب کامل به نصب وصی اختصاص داده و می‌گوید: اگر زمین بدون امام ماند، ذوب می‌شود و حتّی اگر یک ساعت بدون امام باشد مثل موج دریا به هم می‌خورد^(۴).

۳- اتّفاق یهود و شیعیان بر اینکه تعیین وصی از طرف خداوند است نه پیامبر:

۱-۳ یهود

خداوند به موسی گفت که: روزهایت به پایان رسیده یوشع را در خیمهٔ اجتماع بخوان تا او را وصیت کنم ... «رَبِّ به موسی گفت: الان تو با پدران آرام می‌گیری، به یوشع بن نون وصیت کن و من با تو هستم»^(۵).

۲-۳ شیعه

در کتاب بصائر الدّرجات از ابو عبدالله آمده است که: پیامبر صد و بیست بار به آسمان عروج کرد و در هر بار خداوند او را به ولایت علی و ائمه بعد از خودش توصیه نمود و بیش از فرائض او را وصیت به ولایت نمود! و در بحار آمده است که، خداوند حقّ اختیار را به پیامبر داد^(۶).

۴- اتّفاق یهود و شیعیان بر اینکه خداوند با اوصیاء سخن گفته و بر آنها وحی

می‌نماید:

۱-۴ یهود

۱- بذل المجهود: عبدالله جمیلی ۱۸۲/۱.

۲- البتّه وصی به معنای کسی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او سفارش‌هایی فرموده بود شامل علی علیه السلام می‌شود ولی به معنای جانشین پیامبر نبوده و در صدر اسلام سابقه نداشته است.

۳- اصحاح ۲۷ فقرات ۲۳/۱۵.

۴- بصائر الدّرجات ص ۵۰۸، دلائل الإمامة ۲۳۰.

۵- تننیه: اصحاح ۱۴/۳۱-۱۶-۲۳.

۶- بصائر الدّرجات ص ۹۹: بحار الأنوار مجلسی ۳۴۱/۱۸ و ۱۰۷/۳۸.

در سفر یوشع آمده که خدا بعد از وفات موسی یوشع را مخاطب قرار داده و به او می‌گوید: «بعد از مرگ موسی رب عبادت شود، رب به یوشع بن نون خادم موسی گفت: بندهام موسی وفات کرد، الان برخیز و از این اردن گذر نما»^(۱).

۴-۲ شیعه

مفید از حمران بن أعین روایت می‌کند که: به ابو عبدالله علیه السلام گفتم که: من شنیده‌ام که خداوند تبارک و تعالی با علی مناجات نموده‌است، پاسخ داد: آری، در بین آنها در طائف مناجات رخ داد^(۲). و نیز روایت است که در طائف و تبوک یوم خیبر علی با خدا مناجات نمود^(۳).

۵- وصی به منزلت نبی در نزد یهود و شیعه:

۵-۱ یهود

در سفر یوشع آمده‌است که «رَبِّ به یوشع گفت: من از امروز تو را در چشم بنی اسرائیل عظمت می‌دهم تا بدانند که با تو مثل موسی خواهم بود»^(۴). و در جای دیگری آمده‌است: در آنروز رب در چشم همه بنی اسرائیل به یوشع عظمت داد و هیبت او در نزد آنها مثل هیبت موسی شد^(۵).

۵-۲ شیعه

در کافی از محمد بن مسلم روایت است که می‌گوید: از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می‌گفت: ائمه به منزلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند جز اینکه پیامبر نیستند و جز در مورد تعداد زنان، به منزلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند^(۶).

و غلو و افراط آنها حدّ نشناخته و حتّی طلاق زنها پیامبر را نیز در دست علی قرار داده‌اند و می‌گویند: پیامبر به علی گفته است: ای علی اختیار زنهایم بعد از من در

۱- سفر یوشع: اصحاح ۱/۱.

۲- الاختصاص ص ۳۲۷.

۳- الاختصاص ص ۳۲۸، و خمینی مدّعی است که جبرئیل بر حضرت فاطمه نازل شده و شش ماه با او مرادده داشته و می‌گوید: شاید از مسائل جمهوری اسلامی با او سخن گفته است. آیا روزی می‌آید که شیعیان به عقل آمده و خرافات را از حقایق بشناسند؟

۴- اصحاح ۷/۳.

۵- سفر یوشع اصحاح ۴ فقره ۱۴.

۶- أصول کافی ۲۷۰/۱.

دست توست^(۱). و به این هم اکتفا ننموده بلکه ائمه را اعلم و افضل از انبیاء دانسته‌اند چنانکه در بحار الأنوار عنوانی است به نام: «آنها از انبیاء عليهم السلام اعلم می‌باشند»^(۲). و باب «تفضیل ائمه بر انبیاء و همه مخلوقات»^(۳).

۶- یهودیان امامت را در آل داود و شیعیان در آل حسین محدود نموده‌اند:
۱-۶ یهود

یهودیان مملکت را در آل داود محصور نموده‌اند و نزد آنها جایز نیست که تا روز قیامت مملکت از خانواده داود خارج شود. در سفر ملوک اوّل آمده‌است که: کرسی داود تا ابد در مقابل عرب ثابت خواهد بود^(۴).

۶-۲ شیعه

شیعیان امامت را در آل علی و در فرزندان حسین محدود نموده و می‌گویند: تا قیامت در آنها باقی خواهد ماند. چنانکه در کتاب علل الشرائع و غیره آمده‌است که از ابوعبدالله روایت است که: خداوند علی را به وصایت رسول خدا صلی الله علیه و آله اختصاص داده‌است سپس به وصایت حسن بعد به حسین سپس به علی بن حسین و بعد از او در عقب او خواهد بود^(۵). و مفید اجماع شیعه را نقل کرده‌است که امامت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در بنی‌هاشم و سپس در علی و حسن و حسین و بعد از آن در میان فرزندان حسین تا قیامت باقی خواهد ماند^(۶).

۷- یهودیان مملکت را در فرزندان هارون (نه موسی) قرار دادند و شیعیان امامت در فرزندان حسین (نه حسن) قرار دادند:
۱-۷ یهود

۱- الاحتجاج: طبرسی ص ۱۶۴، بحار: مجلسی ۶۶/۲۶.

۲- بحار الأنوار ۱۴۹/۲۶-۲۰۰ و در آنجا سیزده روایت در این مورد وجود دارد.

۳- بحار ۲۶۷/۲۶-۳۱۹، در آنجا ۸۸ روایت در این مورد وجود دارد.

۴- سفر آرمیا: اصحاح ۱۷/۳۳ و اصحاح ۳۳/۲ و ۴۵.

۵- علل الشرائع: صدوق ص ۲۰۷، بحار: مجلسی ۲۵۸/۲۵.

۶- أوائل المقالات ص ۴۴.

در سفر خروج آمده‌است که خداوند موسی را مخاطب قرار داده و می‌گوید: «برادرت هارون را نزدیک کن و فرزندانش نیز با او هستند تا در بنی اسرائیل کاهن من باشد»^(۱).

۷-۲ شیعه

صدوق از هشام بن سالم روایت می‌کند که می‌گوید: به امام صادق جعفرین محمد علیه السلام گفتم که: حسن افضل است یا حسین؟ گفت: حسن از حسین افضل است، گفتم: پس چگونه امامت بعد از حسین در فرزندان او شده‌است نه فرزندان حسن؟ گفت: خداوند خواسته‌است که سنت موسی و هارون در حسن و حسین علیه السلام جاری شود^(۲).

۸- بناء هیکل سلیمان در نزد یهود و حمل سلاح رسول در نزد شیعه:

۸-۱ یهود

در سفر صموئیل دوّم آمده‌است که خداوند خطاب به داود می‌گوید: آنگاه که روزهایت تکمیل شود و با پدران آرام گیری، بعد از تو نسلت را که از درونت بیرون می‌آید بر پا داشته و مملکت آنها را ثابت نگه می‌دارم ... و من کرسی مملکت او را تا ابد ثابت نگه خواهم داشت^(۳).

۸-۲ شیعه

شیعیان شرط صحّت امامت ائمه خود را داشتن سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانند و سلاح را در میان آنها شبیه به تابوت در بنی اسرائیل می‌دانند. چنانکه کلینی روایت می‌کند که ابوعبدالله می‌گوید: سلاح در میان ما مثل تابوت در بنی اسرائیل است، در میان بنی اسرائیل هر خانواده‌ای که تابوت در میان آنها بود نبوت به آنها داده می‌شد و از میان ما هرکس که سلاح در میان او باشد امامت به او داده خواهد شد^(۴).

۹- انتهای مملکت و امامت در میان یهود و شیعه:

۱- اصحاح ۲۸ فقره ۱.

۲- کمال الدین و تمام النعمه ص ۳۱۶ و بحار: مجلسی ۲۴۹/۲۵.

۳- اصحاح ۷ فقره ۱۳/۱۲.

۴- أصول کافی ۲۳۸/۱.

مملکت آل داود از بنی اسرائیل که یهودیان می‌پنداشتند تا قیامت ادامه خواهد داشت از ازمئه بسیار دوری است که قطع شده‌است و همچنین امامت فرزندان حسین نیز چنین است، بلکه بالاتر از این نه حضرت حسین و نه فرزندان او هرگز حکومت به دستشان نرسید و این خود دلیل روشنی بر اکاذیب یهود و شیعه می‌باشند که بر خداوند افترا زده و دروغ ساخته‌اند. چرا که اگر خداوند چنین وعده‌ای نموده بود خلف وعده نمی‌فرمود، خداوند می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ...﴾ [الروم: ۶].

۱۰- محدود نمودن یهود به اسباط خود و شیعیان به ائمه خود:

شیعیان محدود نمودن ائمه خود را به دوازده عدد مشابه با عدد اسباط بنی اسرائیل می‌دانند. چنانکه اربلی می‌گوید: خداوند عزّ و جلّ در کتاب خودش می‌گوید: ﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾ [المائدة: ۱۲]. «خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت و در میان آنها دوازده نقیب برانگیخت» و عدد آن نقیب‌ها را که قائمان بر امر می‌باشند دوازده نفر قرار داد، پس عدد ائمه دوازده نفر می‌گردند.

این‌ها برخی از وجوه تشابه بین یهود و شیعه می‌باشد که از طریق مقارنه بین متون دو مذهب استنباط می‌شود و در بعضی از این روایات، شیعیان خود در تشابه خودشان با یهود تصریح می‌کنند و الاّ چه مقصودی در تشبیه به متون اسفار یهود وجود دارد، جز اینکه پیامبر می‌فرماید: «هر کس به قومی تشبیه جوید از آنهاست»^(۱).

۱۱- غلوّ یهود و شیعه در انبیاء و اوصیاء:

از بارزترین وجه تشابه بین آراء یهود و شیعه غلوّ در حقّ انبیاء و اوصیاء خیالی و صالحان می‌باشد.

۱۱-۱ غلوّ یهود

شواهد متعدّدی در کتاب تلمود که از اسفار مقدّس یهودی می‌باشد وجود دارد که ما به یک مثال اکتفا می‌نمائیم. در سفر خروج آمده‌است: «رب به موسی گفت: بنگر، من تو را إله فرعون قرار دادم و برادرت هارون را پیامبر تو»^(۲)، بدون شک که

۱- ابوداود ۳۱۴/۴-احمد: مسند ۵۰/۲.

۲- اصحاب هفتم فقره ۱.

یهود در این مورد از حد تجاوز نموده و موسی را از مرتبه بندگی به مقام الوهیت ارتقاء داده‌اند.

۱۱-۲ غلو شیعه

شیعیان در مورد علی تا مرتبه خدایی غلو نموده‌اند، چنانکه مجلسی درباره این آیه که می‌گوید: ﴿أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ﴾ [الکهف: ۸۷] «اما کسی که ظلم نموده‌است به زودی او را عذاب داده سپس به سوی خدایش باز می‌گردد و ...» می‌گوید: تفسیر باطن این آیه اینست که به سوی امیرالمؤمنین باز می‌گردد ... وقتی که او را عذاب می‌دهد می‌گوید: ﴿يَلْيَلِيَنَّيَ كُنْتُ تُرَابًا﴾ [نبا: ۴۰] «کاش که من خاک می‌بودم» کاش که من از شیعه ابوتراب (یعنی علی) می‌بودم و در تعلیق و شرح این روایت می‌گوید: ممکن است بازگشت به رب یعنی بازگشت به کسی باشد که خداوند او را برای حساب مخلوقات در روز قیامت مقرر داشته‌است، و این مجاز شایع است، یا اینکه مراد از رب امیرالمؤمنین است چرا که خداوند او را در تربیت مخلوقات در علم و کمالات قرار داده است و هم او حاکم بر آنها در دنیا و آخرت است»^(۱).

و در روایات دیگر آنها آمده‌است که علی گفته‌است: من ربّ و پروردگار زمینم که با او زمین آرام می‌گیرد^(۲).

آیا غلو و کفری بالاتر از این می‌شود تصوّر کرد؟ و صدها نمونه از این افراط‌گری‌ها در روایات اثناعشریان وجود دارد و مذهبشان اساساً بر مبنای همین غلو و افراط‌گری‌ها بنا شده‌است.

۱۲- قرار دادن اسماء الهی برای انبیاء و اوصیاء:

۱-۱۲ یهود

یهودیان درباره دانیال غلو نموده و به زعم آنها خداوند در او حلول کرده‌است، همچنانکه در سفر دانیال از زبان بخت النصر آمده‌است^(۳).

۱۲-۲ شیعه

۱- بحار: مجلسی ۲۶۲/۲۴ و ۲۶۳.

۲- مرآة الأنوار ص ۵۹.

۳- سفر دانیال: ۱۲۸/۴.

شیعیان دربارهٔ ائمه خود غلو نموده و اسماء حسناى الهی را بر آنها گذاشته‌اند. محسن کاشانی از ابو جعفر روایت می‌کند که می‌گوید: والله که ما اوصیاء و خلفای بعد از پیامبر ﷺ هستیم، و ما مثنای (یعنی فاتحه) ای هستیم که به پیامبر داده شده‌است، ما شجرهٔ نبوت و منشأ رحمت و معدن حکمت و چراغ علم و موضع رسالت و محلّ رفت و آمد ملائکه و موضع سرّ الهی و امانت الهی در میان بندگان و حرم بزرگ الهی هستیم ... و ما اسماء حسناى الهی هستیم که خداوند هیچ عملی را جز با شناخت ما نمی‌پذیرد، والله ما کلماتی هستیم که آدم آنها را از خداوند دریافت نمود و بر او توبه کرد^(۱). و در بصائر الدرّجات است که از امیرالمؤمنین نقل می‌کند که: من چشم خدا و دست خدا و پهلوی خدا و باب خدا هستم^(۲).

و ده‌ها نمونه از این غلوهای کفرآمیز که کتب شیعه از آنها پر است.

۱۳- ادّعیای یهود و شیعه در علم غیب برای انبیاء و اوصیاء:

۱-۱۳ یهود

یهودیان دربارهٔ بعضی از پیامبران خود غلو نموده و به این زعم رفته‌اند که آنها بعضی از امور غیب را می‌دانند، چنانکه دربارهٔ ایلیا می‌گویند: بدون اینکه علامتی از باران باشد می‌دانسته چه وقتی باران می‌آید^(۳).

۱۳-۲ شیعه

شیعیان در مورد ائمه خود چنان غلو نموده‌اند که به آنها مقام فوق بشریت و صفاتی داده‌اند که جز برای خداوند متصوّر نیست و از جملهٔ این صفات معرفت غیب می‌باشد. در بحار الأنوار از امام صادق علیه السلام نقل شده که می‌گوید: والله که به ما علم اوّلین و آخرین داده شده‌است، یکی از اصحابش به او گفت که: فدایت شوم آیا علم غیب دارید؟ گفت: وای بر تو، من آنچه را که در پشت مردها و در رحم زنان می‌باشد می‌دانم ... ما حجّت الهی بر مخلوقات هستیم و اگر من بخواهم می‌توانم شن‌های کوه تهامه را بشمارم ...^(۴)! و سیف تمّار از ابو عبدالله نقل می‌کند که، امام گفت: قسم به ربّ کعبه (سه بار) که اگر من بین موسی و خضر می‌بودم به آنها می‌گفتم که از آن دو عالم‌تر

۱- محسن کاشانی: علم الیقین فی معرفة أصول الدّین ۵۹۷/۲، بذل المجهود ۱/۴۶۴.

۲- صفّار: بصائر الدرّجات ص ۸۱/۸۶، أصول الکافی ۱/۱۴۳ و ۱۴۴.

۳- اصحاح ۴۱/۱۸ و ۴۵.

۴- مجلسی: بحار ۲۶/۲۷ و ۲۸.

هستم و آنچه را که نمی‌دانستند به آن دو اطلاع می‌دادم، چرا که آن دو علم به آنچه که رخ داده است داشتند اما علم به آنچه را که رخ نداده است نمی‌دانستند ... ما آن را از رسول خدا ارث برده‌ایم^(۱).

۱۴- تشابه یهود و شیعه در مورد ادعایشان که اولیاء آنها از پیامبران برتر هستند:

۱-۱۴ یهود

یهودیان در مورد خاخام‌های خود که در واقع بنیان دین آنها هستند، غلوّ نموده و اقوال آنها را بهتر و برتر از اقوال انبیاء دانسته‌اند. در تلمود آمده است که: «بدان که گفتار خاخام‌ها برتر از گفتار پیامبران بوده و باید گفتار آنها را مثل شریعت برای خودت بدانی چرا که گفتار آنها گفته‌ی خداوند زنده می‌باشد». و باز در تلمود آمده است: «به گفتار خاخام‌ها بیشتر از شریعت موسی باید توجه کرد»، «و هرکس گفته‌های خاخام‌ها را ناچیز بشمارد اقوال تورات را تحقیر کرده است ...»^(۲).

۱۴-۲ شیعه

شیعیان در مورد ائمه خود چنان غلوّ نموده‌اند که امامت را بالاتر از نبوت دانسته و مقام آنها را از مقام انبیاء بالاتر دانسته‌اند و بنا بر این خمینی که عقاید باطنی داشته مدّعی است که، «امام مقام و مرتبه‌ای دارد که هیچ ملک مقربّ و پیامبری بدان نمی‌رسد و اینکه بر ذرات این هستی حکومت دارند و آنها دارای خلافت تکوینی هستند، و این ضروریات مذهب می‌باشد»^(۳). و به این کفریات مخالف با بدیهیات اسلام اکتفا نموده و ادّعا می‌کنند که علی بن ابی طالب دارای فضائلی است که رسول خدا ﷺ هم نداشته است.

مجلسی هم به زعم خود از پیامبر روایت می‌کند که: «به من سه خصال داده شده‌است که علی با من در آنها شریک است و به علی سه خصال داده شده است که

۱- اصول کافی ۲۶۱/۱، صفّار: بصائر الدّرجات ص ۱۴۹: این کفریات و غلوّها حتّی در ذهن یهود هم خطور نکرده است.

۲- د. روهلنج: الكنز المرصود، ص ۴۴-۴۵ و ۴۶، ابراهیم خلیل: اسرائیل والتلمود ص ۶۵، پولس حناسعد: همجیة التعلیم الصّهیونیّة ص ۲۲، بذل المجهود ۱ ص ۴۴۶ و ۴۴۷.

۳- الحكومة الإسلاميّة - نسخه عربی - ص ۵۲: خمینی.

من در آنها با او شریک نیستم، ... به علی شجاعتی داده شده که من داده نشده‌است و ...»^(۱).

این روایت و امثال آن دلالت روشن دارد بر برتری علی بر پیامبر ﷺ و بنابراین نعمت الله جزائری که او را خاتمة المحدثین می‌نامند می‌گوید که: در میان اصحاب ما اختلاف بر برتری علی بر سایر انبیاء نیست بلکه اختلاف بر افضلیت امیرالمؤمنین و ائمة طاهرين بر جدشان می‌باشد^(۲).

۱۵- زنده کردن مردگان در نزد یهود و شیعه:

۱-۱۵ یهود

یهودیان بر این باور هستند که خاخام‌های آنها می‌توانند مردگان را زنده کنند و در تلمود آمده‌است که: «یکی از خاخام‌های دیگری را در حالت مستی کشت، سپس معجزه کرد و آن خاخام را زنده نمود»^(۳).

و در تلمود آمده‌است که: «یکی از مؤسسان مذهب تلمودی یهودی می‌تواند با سحر کسی را که کشته است زنده نماید، و هر شب گوساله سه‌ساله‌ای را با همکاری یکی از ربانیین زنده نموده و با هم می‌خوردند» و «بعضی از ربانی‌ها که تلمودی بودند دارای سنگی بودند که به وسیله آن مرده‌ها را زنده می‌کردند» و «یکی از ربانی‌ها که (جانی نام داشت) آب را به عقرب مبدل می‌نمود و در یکی از روزها زنی را به چهارپایی تبدیل کرد که در گردش‌هایش بر او سوار می‌شد»^(۴).

۱۵-۲ شیعه

شیعیان می‌پندارند که به مقدور ائمة آنها می‌باشد که به هرکس که خواستند از انسان و حیوان، اعاده حیات نمایند چنانکه در کتاب بصائرالدرجات در باب «ائمة مرده‌ها را به اذن الهی زنده می‌کنند» چند روایت آمده است. یک روایت به ابوعبدالله نسبت داده شده که می‌گوید: یکی از خویشان امیرالمؤمنین نزد او آمد و گفت: ای

۱- بحار الأنوار: ۴۰/۳۹.

۲- الأنوار التعمانية ۲۰/۱ و ۲۱ و بحار الأنوار ۳۵۲/۲۵.

۳- التلمود - تاریخچه و تعالیمه ص ۸۵ ظهیر الإسلام همان.

۴- پولس حناسعد: همجية التعلیم الصّهیونیّة ص ۴۳ و ۴۴ و د. روهلنج: الكنز المرصود، و بذل

المجهود ص ۲۸۱ و ۲۸۲.

خال من، برادرم و برادرزاده‌ام مرده‌اند و من سخت غمگین می‌باشم، گفت: دوست داری آنها را ببینی؟ گفت: بله، گفت: قبرستان را به من نشان بده^(۱)، و با ردای مستجاب پیامبر برخاست و وقتی که به قبر سید لبانش را تکان داده (یعنی چیزی خواند) سپس با لگد به قبر زد و او بیرون آمد و می‌گفت: «رمیکا»^(۲) به زبان فارسی، علی علیه السلام به او گفت: مگر وقتی که مردی عرب نبود؟ گفت: چرا لیکن چون بر سنت فلان (یعنی ابوبکر) مردم زبان ما عوض شد^(۳).

دوباره مجلسی روایت می‌کند که محمدبن راشد از جدش روایت می‌کند که علامتی از جعفر بن محمد پرسیدم: گفت: هرچه خواستی بپرس ان شاءالله جواب می‌دهم، گفتم: برادرم که در میان این قبرها است دستور بده که بیاید. گفت: اسمش چه بوده؟ گفتم: احمد، گفت: ای احمد به اذن خدا و به اذن جعفر بن محمد برخیز. والله برخاست و گفت: آمدم^(۴).

و اما زنده کردن حیوانات:

مجلسی از مفضل بن عمر روایت می‌کند که من با ابوعبدالله جعفر بن محمد در مکه یا منی همراه می‌رفتم که زنی بود که گاوی در جلوی او مرده بود، او و بچه‌اش گریه می‌کردند! او پرسید که چه خبر است؟ زن گفت: من و بچه‌ام از این گاو روزگار می‌گذرانیم و آن مرد و الان نمی‌دانم چه کار کنم، گفت: دوست داری خدا زنده‌اش کند؟ زن گفت: آیا با من شوخی می‌کنی؟ گفت: نه، سپس دعا نموده و بعد به آن گاو لگدی زد و بر آن فریاد کشید: گاو با سرعت برخاست. زن گفت: به خدای کعبه که عیسی بن مریم است، صادق در میان مردم رفت و زن او را شناخت^(۵).

۱- چقدر مسخره است، کسی که مرده را زنده می‌کند نمی‌داند که قبرشان کجاست، چقدر با این روایت‌های جعلی با عقل شیعیان بازی کرده‌اند.

۲- گویا که «رمیکا» فارسی است، و مسخره کردن مقلدان هم مجانی است.

۳- بصائر الدرجات ص ۲۹۳ و بحار الأنوار ۲۳۰/۶: گویا در نزد آقایان زبان فارسی جرم است! و باید فردوسی و سعدی و حافظ در قعر جهنم باشند!!

۴- بحار الأنوار ۱۳۷/۴۷.

۵- منبع سابق و روایات دیگری که برای مسخره مردم آنها را آورده است و جالب‌تر اینکه همه این مجعولات را اسرار آل محمد می‌دانند!

۱۶- تشابه اقوال یهود و شیعه به اینکه گفته‌های رهبرانشان مثل گفتهٔ خداوند است:

۱-۱۶ یهود

در کتاب یکی از خاخام‌ها آمده است که کسی که تورات را بدون شنادغامارا (دو کتاب یهود که خاخام‌ها آنها را نوشته‌اند) بخواند، او خدایی ندارد^(۱).

و در تلمود آمده است که، گفتهٔ آنها مثل گفتهٔ خدای زنده است: «اگر خاخام به تو گفت که دست راستت چپ است و برعکس گفته‌اش را تصدیق کن و با او مجادله نکن»^(۲). و در نصّ دیگری از تلمود آمده است که: «کلمات ربّانی‌ها در هر شهر و زمانی کلمات خداست و لهذا از کلمات انبیاء برتر است و اگرچه متناقض باشد و هرکس که آنها را مسخره کند از آنها خرده بگیرد گناه بزرگی مرتکب شده گویا که خدا را مسخره کرده است»^(۳).

۲-۱۶ شیعه

خمینی راجع به تعالیم ائمه ادّعا می‌کند که: «تعالیم ائمه مثل تعالیم قرآن است و ویژهٔ یک نسل خاص نیست، بلکه برای همهٔ عصرها و زمان و افراد می‌باشد و تا روز قیامت باید به آنها عمل کرد»^(۴).

و محمّدرضا مظفر می‌گوید: ما معتقدیم که امر و نهی و طاعت و معصیت آنها امر و نهی و طاعت و معصیت خداوند است، ولی آنها ولی خداست و دشمن آنها دشمن خداست و ردّ بر آنها روا نیست و کسی که بر آنها ردّ کند گویا بر خدا ردّ نموده است و بر رسول ردّ نموده است^(۵).

۱۷- ادّعای یهود و شیعه در عصمت انبیاء و اوصیاء:

۱-۱۷ یهود

یهود دربارهٔ خاخام‌های خود غلو نمودند و دربارهٔ آنها ادّعای عصمت نمودند و گفتند: خطا و اشتباه و فراموشی در آنها راه ندارد. خاخام «روسکی» یکی از

۱- د. روهلنج: الكنز المرصود ص ۴۵.

۲- د. روهلنج: الكنز المرصود ص ۴۶.

۳- بولس یوحنا: همجیة التّعالیم الصّهیونیّة ص ۲۶.

۴- الحكومة الإسلاميّة - خمینی ص ۱۱۳.

۵- مظفر: عقائد الإمامیّة ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

نویسندگان تلمود دربارهٔ اختلاف دو خاخام می‌گویند: «هر دو خاخام حق گفته‌اند چون خداوند خاخام را از اشتباه مصون داشته‌است»^(۱). و از این بیشتر حَتّی حیوانی که آنها به کار می‌گیرند نیز معصوم است، در تلمود آمده است: «هر خاخام امکان ندارد که چیز حرامی بخورد»^(۲).

۱۷-۲ شیعه

مفید عالم بزرگ و شهیر شیعه می‌گوید: «ائمه که در تنفیذ احکام و اقامهٔ حدود و حفظ شریعت و تأدیب مردم مثل انبیاء هستند مثل آنها معصوم می‌باشند و هیچ گناه صغیره‌ای برایشان روا نیست مگر آنچه برای انبیاء رخ می‌دهد و هیچ سهوی در دین برایشان روا نیست و هیچ چیز از احکام را فراموش نمی‌کنند و مذهب امامیه همه بر این گفته هستند مگر کسانی که به ظاهر روایات براساس گمان فاسد چنگ زده‌اند»^(۳).

و محمدرضا مظفر می‌گوید: به اعتقاد ما امام مثل پیامبر باید معصوم از هر گونه رذائل و فواحش ظاهری و باطنی از کودکی تا مرگ باشد چه عمداً و چه سهواً و از خطا و فراموشی نیز باید معصوم باشد»^(۴).

۱۸- اولیاء یهود و شیعه در دنیا و آخرت بین مخلوقات حکومت می‌کنند:

۱۸-۱ یهود

افراط و غلوّ یهود راجع به روحانیت خود یعنی خاخام‌ها به حدّی رسیده‌است که می‌پندارند چنانکه در تلمود آمده‌است: خداوند در حلّ مشکلات با آنها مشورت نموده و آنها به ملائکه آسمان هم تعلیم می‌دهند»^(۵).

۱۸-۲ شیعه

۱- د. روهلنج: الكنز المرصود ص ۴۷.

۲- د. روهلنج: الكنز المرصود ص ۴۷.

۳- أوائل المقالات ص ۷۱ و ۷۲.

۴- مظفر: عقائد الإمامیّة: ص ۱۰۴.

۵- د. روهلنج: الكنز المرصود ص ۴۷ و بولس حنا: همجیة التعلیم الصّهیونیّة ص ۳۱ و بذل

المجهد ص ۴۴۸.

شیعیان نیز ادعا می‌کنند که ائمه آنها به ملائکه توحید و ذکر الهی یاد می‌دهند! صدوق حتی بر پیامبر افترا زده و می‌گوید که: آن حضرت به علی گفت: «خداوند پیامبران را بر ملائکه مقرب برتری داده‌است ... و ای علی برتری بعد از من برای تو و ائمه بعد از تو می‌باشد و ملائکه خدمتگزار ما و دوستداران ما هستند ... ای علی اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا و جنّت و آتش و آسمان و زمین را خلق نمی‌کرد، چطور ما از ملائکه بهتر نیستیم (در صورتیکه) ما در توحید و معرفت الهی و تسبیح و تقدیس ... بر آنها سبقت گرفته‌ایم. ملائکه به وسیله ما هدایت شدند»^(۱).

سلیم بن قیس نیز بر پیامبر افترا زده و می‌گوید که: به علی گفت: «ای علی بعد از من تو علم بزرگ الهی در زمین هستی و تو رکن اعظم هستی و حساب مردم با تو می‌باشد و رجوع آنها به تو می‌باشد و میزان، میزان توست و راه، راه توست و حساب و موقف از آن توست ...»^(۲).

شیخ مفید هم بر عبدالله بن مسعود^(ع) افترا زده و می‌گوید که: گفته‌است: «من نزد فاطمه آمدم و گفتم: شوهرت کجاست؟ گفت: جبرئیل او را به آسمان برده‌است (عروج کرده‌است) گفتم: چرا؟ گفت: چند فرشته با هم اختلاف کرده‌اند و خواستار حکمی از آدمیان شده‌اند و خداوند به آنها وحی نموده که خود اختیار نمائید، آنها علی را برگزیده‌اند»^(۳).

این عقاید فاسدی که در کتب شیعه وجود دارد و تا امروز نیز علمای شیعه از آنها دفاع می‌کنند، نتیجه آن توطئه‌ای است که ابن سبأ به پا نمود و این گروه را به نام محبت اهل بیت از دین اهل بیت جدا کرد.

۱۹- عدم یاری یهود و شیعه به ائمه و رؤسای خود:

۱۹-۱ یهود

با تمام غلوی که یهود راجع به پیامبران و روحانیون (خاخام‌های) خود نموده‌اند، لیکن در شدیدترین اوقات دست از یاری آنها برداشته و آنها را تنها گذاشتند.

۱- صدوق: علل الشرائع: باب «العلّة التي من أجلها صارت الأنبياء والحجج... أفضل من الملائكة»: و

عبدالله بن سبا و امامة علی بن ابی طالب ص ۹۰.

۲- کتاب سلیم بن قیس ص ۲۴۵، من از نقل این کفریات عذر می‌خواهم.

۳- مفید: الاختصاص ص ۲۱۳، بحار ۱۵/۳۹، مدینه المعاجز ۹۱/۱.

موسی علیه السلام هنگامیکه به یهود دستور جنگ داد تا داخل سرزمین مقدّس شوند، پاسخ یهودیان این بود که: «ای موسی مادامی که آنها (عمالقۀ جبّار) آنجا هستند، ما هرگز داخل آن سرزمین نمی‌شویم، تو و خدایت بروید و بجنگید ما در اینجا نشستیم»^(۱).

۱۹-۲ شیعه

شیعیان نیز در موارد متعدّد از یاری ائمّه خود دست کشیدند تا حدّی که علی و حسن و حسین علیهم السلام از دست آنها شکوه داشته و می‌نالیدند، به طوریکه خطبه‌های علی در شکوه از شیعیانش شهره آفاق است^(۲) و ما تعدادی از آنها را قبلاً ذکر کردیم، و شیعیان دست از یاری حسن علیهم السلام نیز کشیده و به او حمله کردند و از اطراف حسین علیهم السلام پراکنده شده و از کمک به زید بن علی بن حسین خودداری کردند^(۳).

۲۰- ناسزاگویی و نسبت نقص به خداوند توسط یهودیان و شیعیان:

در نسبت دادن اندوه و پشیمانی به خداوند بین یهود و شیعه اختلافی نیست، زیرا هردو به خداوند نسبت «بداء» داده‌اند. «بداء» یعنی ظهور، یعنی شخص چیزی را ندانسته و سپس از آن آگاه شده‌است. هیچ تردیدی نیست که عقیده «بداء» که در میان شیعیان رایج است با تغییر اندکی در الفاظ از اسفار یهود گرفته شده‌است. یهودیان به خداوند نسبت پشیمانی و حزن و تأسف داده‌اند و شیعیان به خدا نسبت «بداء»^(۴) می‌دهند. با این کار در حقیقت هردو دسته می‌گویند که: خداوند مصالح امور را جز بعد از وقوع امور نمی‌داند و آینده داخل در علم و قدرت الهی نیست و بی‌شک این، اعلام نقص در ذات خداست.

۲۰-۱ یهود

یهودیان فراوان نسبت پشیمانی و غم و اندوه و صفات نقص به خداوند داده‌اند. و در اسفار یهود نصوص متعدّدی در این مورد آمده‌است. مثلاً در سفر خروج می‌خوانیم که، خداوند از ناسپاسی‌های بنی اسرائیل که با موسی از مصر خارج شده بودند

۱- ترجمه آیه ۲۴ سوره مائده.

۲- شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید ۱۱۱/۲، باب ۲۹.

۳- مختصر تحفة اثنا عشریة ص ۶۲ و ۶۳ و عبدالله بن سبأ و امامة علی بن ابی طالب ص ۹۵.

۴- اصول کافی، کتاب التّوحید ۱/۱۴۶، ابن بابویه: التّوحید: باب البداء ص ۳۳۲، بحار: باب البداء

خشمگین شده و می‌خواهد آنها را هلاک نماید ولی موسی از خدا می‌خواهد که رأیش را تغییر دهد و به خدا می‌گوید: «از داغ خشم خود بازگرد و از فعل شرّ به ملتّ خودت پشیمان شو ... پس خداوند از شرّی که می‌خواست با ملتّش انجام دهد پشیمان شد»^(۱). و در تلمود آمده است که: «خداوند از اینکه یهود را در بدبختی گذاشته است پشیمان شده و هر روز به صورت خود زده و گریه می‌کند ...»^(۲) و در سفر تکوین آمده است که: «وقتی که خداوند شرّ انسان را در زمین دید ... از خلقت انسان در زمین پشیمان شد و تأسّف خورد ...»^(۳).

۲۰-۲ شیعه

شیعیان نسبت «بداء» به خداوند داده‌اند (ظاهرشدن چیزی که از قبل معلوم نبوده‌است) و چنان در این مورد غلوّ کرده‌اند که روایت می‌کنند: «خداوند به هیچ چیزی عبادت نشده مثل بداء»^(۴) و ده‌ها روایت امثال آن. و این عقیده در میان شیعیان مورد اتفاق می‌باشد^(۵)، که به معنای نسبت جهل به خداوند است. بنا براین از امام جعفر روایت می‌کنند که گفت: برای خداوند در هیچ چیزی مثل فرزندم اسماعیل بداء رخ نداد^(۶). چون اسماعیل که به قول شیعیان زمان امام بعد از جعفر بود در حیات پدرش جعفر فوت کرد.

آیا این موارد دلیل بر توافق این دو عقیده نیست و دلیل بر این نیست که مصدر یهود و تشیع یکی است؟

۲۱- تشابه یهود و شیعه در تحریف کتب الهی:

۲۱-۱ یهود

کتابی که اکنون در دست یهود می‌باشد و تورات نام دارد تورات اصلی نیست، یعنی آن توراتی نیست که خداوند آن را به موسی عليه السلام نازل کرد (هرچند عناصری از آن

۱- اصحاح ۳۲ فقر ۱۲ و ۱۴.

۲- ابراهیم خلیل احمد: اسرائیل و التلمود ص ۶۶.

۳- اصحاح ۶ فقره ۵ و ۸.

۴- أصول الكافي ۱/۱۴۶-۱۴۸.

۵- أوائل المقالات ص ۴۸ و ۴۹.

۶- صدوق: کمال الدین و تمام النعمة ص ۶۹، نوبختی: فرق الشيعة ص ۶۴، نعمة الله الجزائری:

الأنوار التعمانيّة ۱/۳۵۹.

تورات در تورات کنونی وجود دارد) و بنابراین قرآن درباره آنها می‌فرماید: ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِۦ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِۦ﴾ [المائدة: ۱۳] «سخن را از جایگاه خود منحرف می‌کنند و قسمتی از آنچه را که برایشان نازل شد فراموش کردند...». و همچنین به یهود می‌فرماید: ﴿وَتُحْفُونَ كَثِيرًا﴾ [الأنعام: ۹۱] «و بسیاری از آن را مخفی می‌کنید». اما نوع دیگر تحریف، تحریف معانی و تغییر آن و حق و باطل را با هم مخلوط کردن است، که در این مورد نیز قرآن به یهودیان هشدار می‌دهد: ﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۴۲] «حق را با باطل میامیزید، حق را پنهان می‌کنید و خود می‌دانید». و نصوص تورات خود گواه آنست که موسی آن را نوشته و بعدها تحریف شده است^(۱)، و اختلاف بین تورات‌های عبری و سامری نیز دلیل تحریف آن می‌باشد چنانکه شیخ رحمت الله هندی صد دلیل محکم بر تحریف تورات و انجیل در کتاب تحقیقی خود «اظهار الحق» ارائه کرده است.

حتی خود علمای یهود قائل به تحریف تورات می‌باشند^(۲). و بنا براین «نولدکه» می‌گوید که: «تورات نهمصد سال بعد از موسی جمع‌آوری شده است و در معرض اضافه و نقصان قرار گرفته است و به سختی کلمه‌ای می‌توان در تورات یافت که دقیقاً از آن موسی باشد، چرا که تورات در عهد او و حتی در عهد سالهای معدود بعد از او جمع‌آوری نشده است»^(۳). محققان بر آنند که کاتب تورات بعد از تحریف آن «عزراء وراق» می‌باشد که بعد از فتح بخت النصر (پادشاه بابل) به ارشليم نوشته است^(۴). و علامه هندی در این راستا می‌گوید که: در هر سفر از اسفار تورات بین اهل کتاب اختلاف وجود دارد و این دلیل قاطع بر عدم صحّت نسبت این اسفار به انبیاء می‌باشد^(۵).

۲۱-۲ شیعه

۱- به عنوان مثال: اصحاب ۱/۳۴-۸.

۲- افحام اليهود: ص ۱۳۵-۱۳۷: سموأل بن یحیی مقربی.

۳- اللغات السامیة: د. محمد دیاب، أضواء علی الیهودیة ص ۱۴۵.

۴- ابن حزم: الفصل: ۲۹۸/۱.

۵- اظهار الحق ص ۹۰ و مابعد آن.

اکثریت علمای شیعه قائل به تحریف قرآن هستند و ادّعا می‌کنند که صحابه قرآن را تحریف کرده‌اند و علّت این بوده که به زعم آنها: فضائل اهل بیت و مخصوصاً علی و نصّ بر امامت او در قرآن بوده و توسط صحابه حذف شده است.

بزرگان شیعه مثل سلیم بن قیس هلالی و صفار و ابراهیم قمی و کلینی و عیاشی و مفید و طبرسی و کاشانی و مجلسی و نعمت‌الله جزائری همه تحریف قرآن را متفق علیه فیما بین خود دانسته‌اند^(۱). و حتّی به این اکتفا ننموده و نوری طبرسی کتاب مستقلّی نوشته و بیش از هزار روایت جمع کرده تا به زعم خود ثابت کند که قرآن تحریف شده است^(۲).

منشأ این تلاش‌ها (همانگونه که گفته شد) اینست که در قرآن سخنی از امامت نیست و چون امامت نزد شیعیان از اصول دین است، بنا براین گفته‌اند که: در قرآن بوده و آن را برداشته‌اند. پس شیعیان به مانند یهودیان قائل به تحریف کتاب خدا هستند و هر چند سخن یهودیان در مورد تورات بنا به قرآن صحیح است لیکن هم عقل (بنا به یکپارچگی قرآن در طول تاریخ) و هم خود قرآن ناقض افتراات شیعیان نسبت به قرآن است و خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۹﴾﴾ [الحجر: ۹] «ما قرآن را نازل کردیم و ما حافظ آن هستیم».

۲۲- تشابه یهود و شیعیان در تقدیس خود و تحقیر دیگران:

۲۲-۱ یهود

یهودیان ادّعا می‌کنند که خداوند آنها را برگزیده و بر بقیه بشر برتری داده و آنها ملّت برگزیده خدا هستند. در سفر تثنیه آمده است که: «ای اسرائیل امروز تو ملّت خاصّ خدا گشتی از میان همه ملّت‌ها»^(۳). و از این نصوص و شبیه آن است که یهودیان خود را ملّت برتر و برگزیده خدا می‌شمارند و خود را مقدّس می‌دانند و در تلمود آمده است که: «ارواح یهود از بقیه ارواح متمایز است چرا که پاره‌ای از خداوند

۱- کتاب سلیم بن قیس ص ۱۲۲: بصائر الدرّجات ص ۲۱۳، أصول کافی ۶۳۱/۲ و ۲۳۹/۱ و ۱۲۵/۸ و تفسیر عیاشی ۹/۱ و ۱۳/۱ و ۱۸۰/۱ و أوائل المقالات: مفید ص ۴۸-۴۹ و الاحتجاج ص ۲۴۹ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و تفسیر الصّافی ۱۵/۱ و ۴۴ و ۴۷، بحار: مجلسی ۱۵/۲۴ و ۱۷ و ۱۸ و ۲۰ و ۲۳ و ۵۹.. و الأنوار النعمانیة ۹۷/۱.

۲- فصل الخطاب فی تحریف کتاب ربّ الأرباب: نوری طبرسی.

۳- اصحاب بیست و هفتم/۹ و اصحاب ۹/۷، و سفر خروج ۵/۶/۱۹.

است، همچنانکه فرزند پاره‌ای از پدرش می‌باشد»^(۱). و همین ادّعی آنها را قرآن مطرح کرده و رد نموده‌است: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصْرِيُّ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّوْهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ﴾ [المائدة: ۱۸] «یهود و نصاری گفتند: ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم، بگو: پس چرا شما را با گناهاتان عذاب می‌دهد، بلکه شما مثل بقیه بشر هستید».

در مقابل این ادّعاهای طویل و عریض برای خود، یهودیان مدّعی هستند که بقیه امّت‌ها مورد غضب الهی می‌باشند^(۲). چنانکه در تلمود آمده‌است که: «اگر خداوند یهود را خلق نمی‌کرد برکت از زمین برچیده می‌شد و خورشید و باران خلق نمی‌شدند»^(۳). و همچنین می‌گوید که: «یهودی می‌تواند هر چیزی را که مال مسیحی‌ها می‌باشد بردارد ولو با مکر و حيله»^(۴). و حتّی به مال اکتفا ننموده و غیر یهود را برده خود قرار دهند^(۵). و صدها نمونه از این ادّعاهای باطل که قرآن نیز از بعضی از آنها خبر داده‌است: ﴿وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً﴾ [البقرة: ۸۰] «گفتند ما (بیش از) چند روزی در آتش نخواهیم ماند...»، ﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا﴾ [البقرة: ۱۱۱] «و گفتند: جز یهود و نصاری داخل جنت نمی‌شوند».

۲۲-۲ شیعه

شیعیان نیز مدّعی هستند که آنها برگزیدگان خدا هستند و اینکه ارواح آنها از نور الهی بوده و غیر از بقیه بشر می‌باشند.

در بصائر الدّرجات از ابوعبدالله آمده که می‌گوید: «خداوند برای ما (ائمّه) شیعیانی داده و آنها را از نور خود خلق نموده...»^(۶). و کلینی روایت می‌کند که ابوعبدالله می‌گوید: «خداوند ما (ائمّه) را از نور عظمت خود آفریده است و سپس از خاکی که زیر

۱- آی. بی. برانانیس: فضح التلمود ص ۹۷.

۲- سفر اشعیاء ۳-۱/۳۴ و سفر تثنیه: اصحاب ۱۰۲/۷.

۳- ابراهیم خلیل احمد: اسرائیل و التلمود ص ۶۹.

۴- فضح التلمود ص ۱۳۱.

۵- سفر اللاوین: اصحاب ۳۹/۲۵ و ۴۶.

۶- صفّار: بصائر الدّرجات ص ۷۰ و بحار: مجلسی ۷۴/۶۷.

عرش بوده است جسم ما آفریده‌است! و ارواح شیعیان ما را از جنس خاک ما آفریده‌است ... و بنا براین ما و آنها انسان هستیم و بقیهٔ مردم وحشی و برای آتش هستند». و برقی از ابوجعفر و مفید از امام صادق شبیه همین مطلب را نقل می‌کنند^(۱).

همهٔ این روایات تصریح دارد بر اینکه به اعتقاد شیعیان آنها از بقیهٔ بشر متمایز بوده و در اصل خلقت از دیگران برتر هستند و پس از مطالعهٔ کتب یهود و شیعه به این تشابه واضح بین هردو می‌رسیم که:

۱- یهودیان مدعی هستند که ملت برگزیدهٔ خدا هستند و شیعیان نیز مدعی هستند که آنها شیعیان خدا و انصارالله و برترین مخلوق او هستند.

۲- هردو دسته مدعی هستند که دوستان خاص الهی می‌باشند^(۲).

۱- یهودیان می‌پندارند که غضب الهی بر همهٔ ملت‌ها جز بر یهود نازل می‌شود و شیعیان نیز همین پندار را دارند و می‌گویند: پیامبر مرد و جز از شیعیان از همه ناراضی بود^(۳).

۲- یهود و شیعه -امامیه- هردو می‌پندارند که ارواح آنها از نور الهی خلق شده است.

۳- یهود معتقدند که اگر آنها نمی‌بودند خداوند برکت را از زمین می‌گرفت و شیعیان می‌گویند که: اگر ائمهٔ آنها نمی‌بودند خداوند این هستی را اصلاً نمی‌آفرید^(۴).

۴- یهودیان می‌پندارند که هر آنچه در زمین است ملک آنها می‌باشد و غیر یهودی حق تملک چیزی ندارد و یهودی حق دارد به هر وسیله‌ای آن را بازگرداند، و شیعیان می‌پندارند که زمین مال امام است و او آن را به ایشان بخشیده است و

۱- أصول کافی ۳۸۹/۱: صقار بصائر الدرجات ص ۴۰، بحار ۱۲/۲۵: نعمت‌الله جزائری: الأنوار النعمانیة ۲۹۰/۱: المحاسن: برقی ص ۱۳۱ و ۱۳۴ و مفید: الاختصاص ص ۲۱۶ و روایت متعددی در این مورد آورده‌اند.

۲- تفسیر العیاشی ۱۰۵/۲ و أمالی: طوسی ص ۷۶.

۳- کلینی: الروضة الکافی ۲۱۲/۸ و ۲۱۳: تفسیر فرات ص ۲۰۸ و ۲۰۹، صدوق: صفات الشیعة وفضائل الشیعة ص ۸ تا ۱۰، أمالی: صدوق ص ۵۰۰ و ۵۰۱، بحار مجلسی ۴۳/۶۸ و ۴۴.

۴- تفسیر فرات ص ۹۵، اصول کافی ۴۰۸/۱.

هرکس غیر از شیعه مالک چیزی شود بر او حرام است و اگر امام قائم قیام کند آن را باز می‌گرداند.

۵- یهود و شیعه هر دو بر این زعم هستند که آنها از ملائکه برترند!

۶- هر دو معتقدند که جنت مال آنهاست و شیعیان از ائمه خود روایت کرده‌اند که: «خداوند برای شیعیان ما دنیا و آخرت داده‌است، آنها داخل بهشت و دشمنان آنها داخل جهنم می‌شوند»^(۱).

با مقارنه این پندارهای موهوم روشن می‌شود که اصل و ریشه این بافته‌ها و اوهام یکی است و اسلام که دین عمل است از این افسانه‌های ساختگی پاک و بیزار می‌باشد. چرا که اسلام به تعصب قومی و یا مذهبی و یا نژادی دعوت نمی‌نماید بلکه میزان حقیقی در اسلام تقوی و خدا ترسی و عمل صالح است ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳].

آراه فوق چنان سست و مخالف فطرت می‌باشد که ما را نیازی به رد آن نیست والا می‌شود به سادگی و مفصل بر آنها ردیه نوشت.

۲۳- تشابه یهود و شیعه در تکفیر دیگران و مباح دانستن جان و مال آنها:

۲۳-۱- یهود

یهودیان جهان را به دو قسمت تقسیم می‌کنند، یهود و غیریهود، و غیر از خود را کافر و بت‌پرست می‌دانند، چنانکه در تلمود آمده است: «همه مردم غیر از یهود بت‌پرست هستند»^(۲) و حتی حضرت مسیح نیز از تکفیر آنها در امان نبود^(۳)، و او را ساحر و بت‌پرست دانسته‌اند. در سفر تثنیه آمده است که، حکم همه غیر یهود شمشیراست، اما زن‌ها و اطفالشان غنائم به‌شمار می‌روند^(۴)، و نه اینکه قتل غیر یهود مباح است بلکه واجب دینی است^(۵) چنانکه در تلمود آمده است: «هرکس یک مسیحی و یا یک اجنبی و بت‌پرست (غیر یهودی) را بکشد پاداشش جاودانه بودن در بهشت

۱- بذل المجهود فی مشابهة الزّافضة لليهود ص ۵۴۱ و ۵۴۲.

۲- د. روهلنج: الكنز المرصود ص ۴۲.

۳- د. روهلنج: الكنز المرصود ص ۱۰۰.

۴- د. روهلنج: الكنز المرصود ص ۹۹.

۵- سفر تثنیه: اصحاب ۱۰/۲۰ و ۷۷ و آی. بی: برناتیس: فضح التلمود ص ۱۴۶.

است»^(۱). دربارهٔ مباح دانستن اموال و املاک غیر یهود برای یهودیان نیز نصوص بسیاری در کتب مقدّس یهود آمده است و تلمود می‌گوید: «خداوند یهود را بر اموال و ارواح غیر یهود مسلّط کرده است»^(۲). و اینکه «دزدیدن مال غیر یهودی جایز است»^(۳). و «زندگی غیر یهودی از آن یهود است پس چگونه مال او (نباشد؟)»^(۴). و زنا با غیر یهودی مباح است و در تلمود آمده است که: «اگر یهودی بر عرض زنی تجاوز کرد گناهکار نیست، چرا که نکاح غیر یهودی فاسد است، و زن غیر یهودی به مانند حیوان است و در میان حیوانات عقد نکاح وجود ندارد»^(۵) و «زنای با غیر یهود هیچ عتاب و گناهی ندارد چرا که آنها از نسل حیوانات هستند»^(۶).

۲۳-۲- شیعه

به زعم شیعیان تنها آنها مسلمان هستند و بقیه مسلمین مرتدّند و هیچ نصیبی از اسلام ندارند و سبب تکفیر آنها به بقیه مسلمین این است که غیر شیعیان به «ولایت» که رکنی از ارکان تشیع است ایمان ندارند. از اینرو روایات متعدّدی در تکفیر بقیهٔ مسلمین جعل نموده‌اند^(۷) چنانکه برقی از ابوعبدالله نقل می‌کند که: «جز ما و شیعیان ما هیچ کس بر ملّت ابراهیم نیست و بقیهٔ مردم بهره‌ای ندارند»^(۸). و مفید از علی بن حسین روایت کرده که می‌گوید: «غیر از ما و شیعیان ما هیچکس بر سرشت اسلام نیست و بقیهٔ مردم از آن (اسلام) بهره‌ای ندارند»^(۹). و روایات و اقوال و فتاویٰ متعدّدی در این زمینه از شیعیان هست.

۱- د. روهلنج: الكنز المرصود ص ۸۵.

۲- د. روهلنج: الكنز المرصود ص ۷۲.

۳- د. روهلنج: الكنز المرصود ص ۷۳.

۴- ابراهیم خلیل: اسرائیل والتّلمود ص ۷۲.

۵- ابراهیم خلیل: اسرائیل والتّلمود ص ۷۵.

۶- ابراهیم خلیل: اسرائیل والتّلمود ص ۷۶.

۷- أصول کافی: ۱۸/۲

۸- محاسن: برقی ص ۱۴۷.

۹- تفسیر قمی ۱۰۴/۲ و مفید: الاختصاص ص ۱۰۷ و فروع کافی ۱۴۵/۸.

بعد از تکفیر سایر مسلمانان شیعیان ذبیحه آنها را نیز حرام^(۱) نموده‌اند و نکاح با آنان را نیز ناروا دانسته‌اند. چنانکه کلینی روایت می‌کند که از ابوعبدالله از نکاح ناصبی (یعنی اهل سنت) پرسیده شد، گفت: نه به خدا جایز نیست^(۲). و خمینی نیز همین رأی را تأیید کرده^(۳)، و می‌گوید: سنی از شیعه ارث نمی‌برد^(۴) و نماز پشت سر سنی را جز در حال تقیه جایز نمی‌دانند^(۵). شایان ذکر است که آنها به جای اهل سنت کلمه ناصبی را ذکر می‌کنند و تعریف ناصبی در نزد آنها کسانی هستند که غیر علی را بر علی مقدم شمارند^(۶). بنا بر این سنتی را نجس و بدتر از یهودی و نصرانی و زرتشتی شمرده و گفته‌اند: ناصبی کافر و نجس است (به اجماع علمای امامیه)^(۷).

همچنین در جواز قتل و مباح نمودن سنتیان، چندین روایت آورده‌اند:

مجلسی از ابوعبدالله روایت می‌کند که درباره قتل ناصبی (سنتی) پرسیده شد؟ گفت: خونس حلال است اگر توانستی دیواری را بر سرش خراب کنی و یا در آب غرقش کنی، این کار را بکن، پرسید: مالش چی؟ گفت: هر قدر که توانستی مالش را از بین ببر^(۸).

بعد از انقلاب به اصطلاح اسلامی در ایران نیز بنا به فتوای خمینی که می‌گوید: ناصبی (سنتی) مثل اهل حرب است و اموالش مباح است^(۹)، مکرر به جان و مال سنتیان تجاوز شده است.

۱- تفسیر عیاشی ۳۷۵/۱.

۲- فروع کافی ۳۵۰/۵.

۳- تحریر الوسیلة: خمینی ۲۶۰/۲.

۴- تحریر الوسیلة: خمینی ۳۲۳/۲.

۵- حسین بن محمد آل مصفور: المحاسن النفسانية ص ۱۶۱.

۶- المحاسن النفسانية: حسین الدارزی ص ۱۴۵ و ۱۴۷، و می‌گوید: ناصبی به کسی گفته می‌شود که سنی نام دارد.

۷- صدوق: معانی الأخبار ص ۳۶۵، مجلسی: بحار الأنوار ۲۳۳/۲۷، الأنوار التعمانية ۳۰۶/۲ و ۳۰۷، نباطی: الصراط المستقیم ۲۲۳/۳.

۸- مجلسی: بحار الأنوار ۲۳۱/۲۷.

۹- خمینی: تحریر الوسیلة ۳۱۸/۱، الأنوار التعمانية ۳۰۷/۲ و ۳۰۸.

شبهات دیگر بین یهود و شیعه امامیه گرفتن ربا از مخالفان می باشد، چنانکه در کتاب «کافی» و «من لا یحضره الفقیه» و «الاستبصار» از قول پیامبر ﷺ آمده است که بین ما و بین اهل حرب ربا وجود ندارد، هزار درهم از آنها در مقابل یک درهم می گیریم^(۱).

۲۴- نگاه تحقیرآمیز یهود و شیعه نسبت به دیگران:

۱-۲۴ یهود

از آنجا که یهودیان مدعی اند که ملت برگزیده خدا هستند و جنس یهودی برترین جنس بشری است و نزد خداوند از ملائکه نیز برتر می باشند، به ملل و ادیان دیگر به تحقیر نگریسته و معتقدند که دیگران حیواناتی بیش نیستند که به شکل بشر آفریده شده اند تا در خدمت یهود قرار گیرند، و حتی ارواح دیگران را نیز نجس می دانند. چنانکه در تلمود آمده است: «ارواح یهودیان از بقیه ارواح بدین لحاظ متمایز است که جزیی از خداوند است ... اما ارواح غیر یهود ارواحی شیطانی است و شبیه به ارواح حیوانات می باشد»^(۲).

و یکی از نویسندگان تلمود می گوید: «ای یهودیان شما انسان زاده هستید، چرا که منبع روح شما روح خدا می باشد، اما بقیه ملت ها چنین نیستند، و منبع ارواح آنها روح نجسی است»^(۳)، و بنا براین غیر از یهود را نجس می دانند^(۴)، و چنان مبالغه نموده اند که یکی از خاخام های آنها می گوید: اگر زن یهودی به غیر یهودی نگاه کرد باید غسل کند. خاخام آریل می گوید: «اگر زن یهودی در وقت خروج از حمام چیزی نجس مانند سگ و یا الاغ و یا دیوانه و یا شاعر و یا خنزیر و یا اسب و یا کسی غیر یهودی را دید باید دوباره غسل کند، و غیر یهودی عموماً حیوان است فرق نمی کند که

۱- فروغ کافی ۱۴۷/۵ صدوق: من لایحضره الفقیه ۱۷۹/۳ طوسی: الاستبصار ۷۰/۳ و برای تفصیل

این مجعولات مراجعه شود به بذل المجهود فی مشابهة الرافضة لليهود ۵۸۳/۲-۵۸۷.

۲- ابراهیم خلیل: اسرائیل والتلمود.

۳- براناتیس: فضح التلمود ص ۹۷ و د. روهلنج: الكنز المرصود ص ۶۸.

۴- سفر لاولین: اصحاح ۲۴/۱۸ و ۲۵ و ۲۸.

او را سگ و یا الاغ و یا خنزیر بنامی، و نطفه‌ای که از آن خلق شده است نطفه حیوان است»^(۱). و از اینرو غیر یهود در تلمود حیوانات نامیده شده‌اند^(۲)!

۲۴-۲- شیعه

شیعیان نیز درست به مانند یهودیان راجع به غیر خود نظری تحقیرآمیز دارند، و این نظر آنان از خلال صفاتی که به مخالفان خود می‌دهند روشن می‌شود، و آنقدر این اهانت‌های شیعیان به غیرشیعه زیاد است که قابل شمارش نیست و هیچ کتاب مهمی از کتب آنها را نمی‌توان یافت که از اینگونه اهانت‌ها خالی باشد. به طور مختصر آنها معتقدند که از خاک مخصوص خلق شده و مخالفانشان از آتش خلق شده‌اند و اعتقاد به نجاست مخالفان خود دارند و حیوانات را بر آنها ترجیح می‌دهند و اینکه غیرشیعه زنازاده هستند.

برای این اعتقادات فاسد چندین روایت جعل کرده‌اند. از آن جمله مجلسی از ابوجعفر نقل می‌کند که می‌گوید: «ما و شیعیان ما از خاکی آفریده شده ایم که از ملأ اعلی می‌باشد و دشمنان ما از خاکی فاسد و سیاه و گندیده درست شده‌اند»^(۳).

و در روایت دیگری آمده است که: ناصبی‌ها (یعنی اهل سنت) از آتش خلق شده‌اند^(۴). و در روایت دیگری ابوعبدالله می‌گوید: بقیه مردم (غیر شیعه) همه از آتش و برای آتش خلق شده‌اند^(۵).

عیاشی روایت می‌کند که ابوعبدالله گفته است: شیعیان بشر هستند اما دیگران خدا داند که چی هستند^(۶). روایت صفار می‌گوید که: دیگران (جز شیعه) خنزیر و دیگر حیوانات هستند، از ابوبصیر نقل می‌کنند که می‌گوید: با ابوعبدالله حج نمودم، وقتی که در طواف بودیم به او گفتم: فدایت شوم فرزند رسول خدا، خداوند مغفرت نماید این مخلوقات را، پاسخ داد که: ای ابوبصیر، اکثر این‌ها که می‌بینی بوزینه و

۱- د. روهنج: الكنز المرصود ص ۶۸ خاخام آرئیل یکی از نویسندگان تلمود کتاب مقدس یهود می‌باشد.

۲- براناتیس: فصح التلمود ص ۹۹.

۳- بحار الأنوار: مجلسی ۸/۲۵ و ۱۱، بصائر الدرجات ص ۳۶.

۴- بصائر الدرجات ص ۳۶، بحار ۹/۲۵.

۵- صفار: بصائر الدرجات ص ۴۰.

۶- تفسیر عیاشی ۳۶۴/۲ و بصائر الدرجات ص ۲۹۰، بحار ۳۰/۲۷.

خنزیر هستند، می‌گوید: گفتم: به من نشان بده. کلماتی را خواند و دستهایش را به چشمانم مالید، من آنها را بوزینه و خنزیر دیدم...»^(۱).

و همچنانکه یهودیان حیوانات را بر غیر یهود ترجیح می‌دهند. چنانچه طوسی از محمد بن حنفیه از علی علیه السلام نقل می‌کند که: خداوند بدتر از سگ نیافریده است و ناصبی (سنّی) از سگ هم بدتر است^(۲). و در روایت ابوعبدالله: ناصبی از ولد زنا هم بدتر است^(۳). و در روایت کلینی به نجاست مخالفین رفته و غذای پس مانده آنها را نجس دانسته است^(۴). و در روایت دیگری دستور داده که پس از مصافحه با ناصبی (سنّی) دستش را بشوید^(۵).

همچنانکه می‌بینیم این روایات ساختگی دلیل بر نجاست همه مردم غیر از شیعیان دارد ولی در مورد اهل سنّت شدّت بیشتری پیدا می‌کند تا حدّی که مصافحه با آنان نیز ممنوع بوده و باید شیعه بعد از این کار دستش را بشوید. در صورتی که مسلمانان غیر شیعه اتفاق دارند که حتّی نجاست مشرکان فکری است نه عینی و دست دادن و حسن رفتار با آنان نه تنها اشکالی ندارد بلکه قرآن می‌گوید: ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ [البقرة: ۸۳] «با مردم به نیکی گفتار نمائید». و کسی گمان نکند که این آراء قدمای شیعه است، بلکه خمینی^(۶) نیز بر همین قول رفته است که ناصبی (سنّی) و خارجی بدون تردید نجس هستند، از همین رو وقتی نگارنده در اوّل انقلاب به اتفاق عدّه‌ای از همکیشان در قم به دیدارش رفتیم با ما مصافحه نمود و در آن موقع نمی‌دانستیم که قائل به نجاست ماست!!

و این آراء پست شیعه و یهود آن قدر بی ارزش و مخالف عقل سلیم است که نیازی به ردّ بر آن نمی‌بینیم، و هر عاقل و متدینی می‌تواند به بی ارزشی آنها پی‌برد^(۷).

۱- بصائر الدّرجات ص ۲۹۰ و بحار ۳۰/۲۷.

۲- أمالی الطّوسی ص ۲۷۹ و بحار ۲۲۱/۲۷.

۳- برقی: المحاسن ص ۱۸۵؛ صدوق: ثواب الأعمال ص ۲۵۱، مجلسی: بحار ۲۳۶/۲۷.

۴- فروع کافی ۱۱/۳ و ۱۴.

۵- أصول کافی ۶۵۰/۳.

۶- خمینی: تحریر الوسیلة ۱۰۷/۱.

۷- اگر کسی خواستار تفصیل بیشتر در این مورد باشد می‌تواند به کتاب بذل المجهود مراجعه نماید

آری این روایات تفرقه‌آور که در میان مسلمانان جز کینه و حقد نمی‌کارد برای از بین بردن اسلام جعل شده است و بر شیعیان است که خود را از این منجلاب که روحانیت شیعه برایشان ساخته است نجات دهند، و هرچه را که مخالف قرآن و عقل است دور بیندارند.

۲۵- تشابه یهود و شیعه در به کاربردن نفاق و تقیه با دیگران:

۲۵-۱- یهود

دو رویی و نفاق یک اصل معمول در نزد یهود از قدیم الایام می‌باشد، و خداوند نیز در قرآن دربارهٔ آنها فرموده است که ﴿وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا عَامِنًا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ﴾ «وقتی که شما را ملاقات کنند می‌گویند: ایمان آوردیم، و هنگامی که خلوت گزینند بر علیه شما انگشت خشم می‌گزند»^(۱)، و آیات دیگری شبیه این آیه در قرآن کریم در مورد آنان آمده است. انسان حقیقتاً از این دورویی یهود تعجب می‌کند، لیکن وقتی که به کتب آنها مراجعه می‌کنیم و می‌بینیم که روحانیون آنها مخصوصاً نویسندگان تلمود، این صفت زشت را میان آنها کاشته و خوب جلوه داده‌اند و بلکه آن را واجب دینی شمرده‌اند.

در تلمود آمده است که: «یهودی مجاز است که با غیر یهود تظاهر به محبت کند تا از شر او در امان باشد و در باطن نیت بد و اذیت و آزار برایش داشته باشد»^(۲). و یکی از نویسندگان تلمود که خاخام بایشا می‌باشد می‌گوید: «نفاق جایز است و انسان (یعنی یهودی) می‌تواند با کافر موذب بوده و ادعای محبت کاذب به او بنماید، اگر ترس اذیت او را داشته باشد»^(۳). و در نص دیگری از تلمود آمده است که: «یهود حق دارد که با کافر تقلب نماید و او را فریب دهد و برایش روا نیست که مادامی که از عداوت و ضرر او نمی‌ترسد، به او سلام بدهد در غیر این صورت نفاق جایز است...»^(۴). و خاخام (اکیبا) می‌گوید: «یهود نباید قصد حقیقی خود را ظاهر کند تا اعتبار و ارزش دین در

۱- آل عمران: ۱۱۹- و نیز نگاه شود به مائده: ۶۱ و مجادله: ۸ و تفسیر ابن کثیر ۴/۳۲۳ و بقره ۷۶.

۲- عبدالله التل: جذور البلاء ص ۸۰.

۳- د. روهلنج: الكنز المرصود ص ۷۰.

۴- ابراهیم خلیل: اسرائیل والتلمود ص ۶۹.

نزد بقیه ملت‌ها از بین نرود!»^(۱). و روحانیان یهود وقتی که نفاق را روا دانسته‌اند آن را کلاه شرعی نموده و واجب دینی شمرده‌اند، و بنا براین در تلمود آمده است که: «یهودی اگر با اجنبی ملاقات کرد می‌تواند به او سلام بدهد و بگوید: خدا کمکت کند و به تو برکت بدهد به شرطی که قصد مسخره او را داشته باشد»^(۲). در وصیت روحانیون یهود آمده است که: «اگر داخل قریه‌ای شدی و دیدی که اهل آن قریه جشن عید می‌گیرند، تو باید تظاهر به مشارکت با آنها نموده و اظهار خوشحالی نموده و خشم خودت را پنهان کنی»^(۳) و حتی در تلمود آمده است که: «اگر یهودی توانست برای فریب بت پرستان (یعنی غیر یهود) ادعا کند که او به دین آنها درآمده است، می‌تواند چنین کاری بکند»^(۴).

و روحانیون (خاخام) یهود برای فریب بیشتر پیروانشان به آنها دستور داده‌اند که می‌توانند به دروغ قسم خورند و هیچ گناهی متوجه آنها نمی‌شود. در تلمود آمده است: «برای یهودی روا می‌باشد که به دروغ قسم بخورد، مخصوصاً با بقیه ملت‌ها»^(۵) و «یهودی می‌تواند به دروغ بیست قسم بخورد و برادر یهودی خود را در معرض خطر قرار ندهد»^(۶).

۲۵-۲- شیعہ

یکی از عقاید اختلافی بین شیعیان و بقیه مسلمانان تقیه می‌باشد، و منزلت این عقیده پست در نظر آنان چنان مهم می‌باشد که از امام جعفر صادق نقل کرده‌اند که: «تقیه، دین من و دین پدران من است و کسی که تقیه نکند ایمان ندارد»^(۷) و از ابوعبدالله نقل کرده‌اند که می‌گوید: «نه دهم دین تقیه است و کسی که تقیه نکند دین

۱- الکنز المرصود ص ۷۵.

۲- الکنز المرصود ص ۷۱.

۳- فضح التلمود ص ۱۲۶.

۴- فضح التلمود ص ۱۳۳.

۵- ابراهیم خلیل: اسرائیل والتلمود ص ۷۷: بذل المجهود ص ۶۳۶-۶۳۹.

۶- د. روهلنج: الکنز المرصود ص ۹۵.

۷- أصول الکافی ۲/۲۱۹ و برقی: المحاسن: ص ۲۵۵.

ندارد، و تقیه در همه چیز است جز در آب انگور (نبیذ) و مسح بر خفین»^(۱). و از ابوعبدالله آورده‌اند که: «به خدا قسم که در زمین چیزی پیش من محبوب‌تر از تقیه نیست، هرکس که تقیه کند خداوند او را رفعت می‌دهد و هرکس که تقیه نکند خداوند او را ذلت می‌دهد»^(۲). و کسی که تقیه را ترک کند او را مثل تارک نماز می‌دانند^(۳). و از امام باقر نقل کرده‌اند که از او پرسیده شد: کامل‌ترین فرد کیست؟ گفت: عالم‌ترین آنها به تقیه^(۴).

همه این روایات منزلت تقیه را در میان شیعیان نشان می‌دهد، و اما در تعریف تقیه، شیخ شیعه، مفید می‌گوید: «تقیه مخفی‌نمودن حق و کتمان اعتقاد در آن می‌باشد...»^(۵).

و یوسف بحرانی می‌گوید: «مقصود از تقیه تظاهر به موافقت با مخالفان در دین می‌باشد، به خاطر ترس»^(۶). و خمینی می‌گوید: «تقیه اینست که انسان قولی را که مخالف واقعیت است بگوید و یا عملی انجام بدهد که مخالف میزان شرع است تا اینکه مال و جان و آبروی خود را حفظ کند»^(۷). و یا حتی اگر توقع ضرر داشت می‌تواند تقیه کند^(۸).

از تمام این روایات روشن می‌شود که تمام بوق و کرنایی که شیعیان راجع به وحدت اسلامی سر می‌دهند جز نفاق و تقیه نیست.

و تقیه در نزد شیعیان در همه موارد است و می‌گویند: هر کجا به آن نیاز باشد، خداوند آن را حلال کرده است^(۹). و بنابراین کلینی روایت می‌کند که خداوند به

۱- کلینی: أصول کافی ۲/۲۱۷ و برقی: المحاسن/۲۵۹.

۲- برقی ص ۲۵۷.

۳- عبدالله شبر: الأصول الأصلية ص ۳۲۰.

۴- عبدالله شبر: الأصول الأصلية ص ۳۲۴.

۵- مفید: تصحيح الاعتقاد: ص ۱۱۵.

۶- الكشكول ۲۰۲/۱.

۷- كشف الأسرار ص ۱۴۷.

۸- حسين ن محمد عصفور: الأنوار الوضیة فی العقائد الرضویة ص ۱۱۰.

۹- المحاسن ص ۲۵۹.

چیزی مثل تقیه عبادت نشده است^(۱)، حتّی به دروغ می‌توانند قسم بخورند و از ابوعبدالله روایت می‌کنند که: «استفاده از تقیه در وقت تقیه واجب است و کسی که به دروغ قسم خورده تا ظلمی را برطرف کند گناهی ندارد»^(۲).

بدین ترتیب دائره تقیه و کذب و نفاق چنان میان شیعیان توسعه یافته که شامل نماز و روزه و عبادت‌های متعدّد نیز گردیده است تا حدّی که به دروغ می‌توانند قسم به قرآن و خدا بخورند. آیا تقیه شیعیان با تقیه یهودیان فرقی دارد؟ و چه فرقی بین این‌ها و منافقان وجود دارد؟ بلکه گروهی از علماء آنها را از منافقان نیز بدتر دانسته‌اند، چرا که منافق آنچه را که مخفی می‌کند حقّ نمی‌پندارند اما این‌ها معتقدند که حقّ را می‌شود با تقیه مخفی کرد، تا حدّی که طوسی از امام صادق نقل می‌کند که: «کسی که تقیه را لباس خود قرار ندهد تا اینکه سرشت و فطرت او نگردد، از ما نیست»^(۳).

و «تقیه سپر مؤمن است»^(۴).

از این روایات و سلوک شیعه با ناحقّ، تشابه مهمّی بین شیعیان و یهودیان روشن می‌گردد. و علّت و سبب این اعتقاد زشت آنست که هردو قوم (یهود و شیعه) غالباً در طول تاریخ در ذلّت و مسکنت زیسته‌اند و بنا براین این روش روباهی را اختراع نموده‌اند تا در برابر قدرت مسلط در امان باشند. موجب دیگر برای گزینش این عقیده فاسد توسط شیعیان، مذهب آنها می‌باشد و از آنجا که مجبور بودند مذهب خود را مخفی کنند نظریه تقیه و نفاق را اختراع نموده‌اند، در صورتی که همه می‌دانند این روش برخلاف کردار و روش انبیاء است که همواره حقّ را علنی نموده و هیچگاه تقیه نکرده‌اند، در صورتیکه همچنانکه دیدیم هم یهود و هم شیعیان، نفاق و تقیه را با مخالفان خود لازم می‌دانند، و حتّی قسم دروغ را جایز می‌شمرند، همه این روش‌ها ثابت می‌کند که مصدر این عقاید یکی است.

۱- أصول الکافی ۲/۲۱۹.

۲- أصول الکافی ۲/۲۱۹.

۳- أمالی الطوسی ص ۲۲۹.

۴- أصول الکافی ۲/۲۲۰.

موضع قرآن نسبت به هر دو گروه یکی است: ﴿إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾ [النساء: ۱۴۰] «خداوند کافران و منافقان همگی را در جهنم جمع می‌کند» و ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾ [النساء: ۱۴۵] «منافقان در پست‌ترین درجات جهنم هستند». لیکن نکته‌ای که باید ذکر کرد اینست که یهودیان نفاق را فقط مباح دانسته‌اند اما شیعیان آن را واجب دانسته‌اند. یعنی شیعیان در این زمینه از یهودیان سبقت گرفته‌اند. و بنابراین علمای اسلام می‌گویند که: خطر شیعیان بیشتر از دیگران است چرا که نفاق را لباس شرعی پوشانده و آن را مبدأ دینی قرار داده و واجب شرعی دانسته‌اند^(۱).

قرآن کریم فقط در دو مورد تقیه را مجاز دانسته است که یکی از آنها در آیه ۲۸ سوره آل عمران گفته شده است: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْلَةً﴾ «مؤمنان کافران را، سوای اهل ایمان به دوستی نگیرند و هرکس چنین کند پیوند او با خدا گسسته باشد، مگر آنکه (خطری از جانب ایشان شما را تهدید کند و) از ایشان پرهیز داشته باشید (و بترسید)....». یعنی در شرایطی که اگر مؤمنان به کافران اظهار مسالمت نکنند در معرض خشونت قرار می‌گیرند، قرآن اجازه تظاهر به دوستی داده است. مورد دیگر در آیه ۱۰۶ سوره نحل منعکس می‌باشد: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ «هر آنکه بعد از ایمانش به خدا کفر ورزد (خشم خدا بر اوست) مگر آنکه در جبر بوده و قلبش مطمئن به ایمان باشد» که این مورد (به مانند عمّار یاسر) در شرایط شکنجه است، مؤمنی را شکنجه کنند که بگو: مسلمان نیستم، خدا اجازه داده که او برای خلاصی از شکنجه تمکین نماید.

مشخص است که دو مورد فوق با آنچه که روایات شیعیان به عنوان تقیه ترویج و شایع می‌کنند، متفاوت است. به ویژه که ادّعا دارند ائمه احکام خدا را از تقیه تغییر می‌دادند درحالی که می‌توانستند سکوت کنند! به علاوه شیعیان برای کارشکنی تقیه می‌کنند نه از ترس آسیب به خود!

نتایج این بررسی

حال که به فضل الهی به نهایت این بررسی و تحقیق رسیده‌ایم بد نیست که پیامدهای آن را به اختصار ذکر نماییم:

۱- وقتی که دشمنان اسلام از مواجهه و رویارویی مستقیم با اسلام عاجز شدند، راه مکر و حيله را پیش گرفتند تا از درون اسلام و به نام اسلام با آن مبارزه کنند.

۲- ابن سبأ یک شخصیت سیاسی بود که وجود تاریخی او ثابت است، و هیچیک از علمای قدیم آن را نفی نکرده‌اند نه از شیعه و نه از اهل سنت، اما سبب انکار بعضی از معاصران شیعه جز فرار از عار نیست.

۳- تنها طبری نیست که روایت‌های سیف بن عمر درباره ابن سبأ را آورده، بلکه روایات سیف بن عمر از ابن سبأ از طرق دیگری غیر از طریق طبری نیز وجود دارد، مثلاً از طریق ابن عساکر و محمد بن یحیی المالقی و ذهبی.

۴- سیف بن عمر تنها مصدر اخبار ابن سبأ نیست (چنانکه منکران ابن سبأ ادعا می‌کنند) بلکه روایات دیگری غیر از روایات سیف درباره ابن سبأ وجود دارد که وجود او را ثابت می‌کند.

۵- نقش عبدالله بن سبأ در ایجاد فرقه شیعه و اینکه او مؤسس حقیقی رفض و تشیع می‌باشد قابل انکار نیست و علمای بزرگ شیعه به این موضوع اعتراف کرده‌اند.

۶- علمای اهل سنت که در طول تاریخ تشابه بین شیعیان و یهود را متذکر شده‌اند ظلمی به شیعیان ننموده‌اند، بلکه آنچه را که در کتب دو مذهب (یهود و شیعه) وجود دارد بیان نموده و نشان داده‌اند.

۷- تشابه بزرگی که بین یهود و شیعه در موضوع «وصایت» وجود دارد، که شیعیان می‌پندارند خداوند بعد از محمد صلی الله علیه و آله بر علی به خلافت وصیت نموده و یهودیان عقیده دارند که خدا بعد از موسی علیه السلام بر یوشع وصیت نموده، از جمله مواردیست که نمایانگر روحیه مشترک در دو مذهب می‌باشد.

- ۸- شیعیان واژه «وصی» را برای خلیفهٔ مسلمین از یهودیان گرفته‌اند و در عهد خلفای راشدین چنین واژه‌ی برای حاکم وجود نداشت.
- ۹- تشابه کامل بین یهود و شیعه در حصر امامت و پادشاهی و حکومت در گروه معینی، در خور توجه است. یهودیان حکومت را از آل داود می‌دانند و شیعیان از آل حسین.
- ۱۰- واقعیت تاریخ پندارهای یهود و شیعیان را دربارهٔ حکومت ردّ نموده و بطلان آن را ثابت کرده است. برخلاف گفتهٔ یهودیان (که حکومت از آل داود بیرون نمی‌رود) قرن‌هاست که از آل داود کسی حکومت نمی‌کند، و بر خلاف ادّعای شیعیان که خداوند حکومت را در آل حسین علیهم‌السلام قرار داده، هیچکس از آل حسین علیهم‌السلام به حکومت نرسید.
- ۱۱- تشابه بزرگی که بین مسیح دجال یهود و بین مهدی مورد پندار شیعیان وجود دارد، حتّی در صفات و کیفیت خروج و اعمالی که بدان قیام می‌کنند، قابل توجه است.
- ۱۲- یهودیان معتقدند که مهدی موعودشان با زبان عبرانی خدا را می‌خواند، با تابوت یهود شهرها را فتح می‌کند، با عصای موسی خارج می‌شود، قبای هارون را می‌پوشد، و به حکم آل داود حکم می‌کند، و شیعیان نیز همین عقاید را دربارهٔ ظهور امام دوازدهم خود دارند.
- ۱۳- اتّفاق بین یهود و شیعه در عقیدهٔ رجعت، نشان می‌دهد که این عقیده در اصل یهودی بوده و سپس به شیعه سرایت کرده است.
- ۱۴- تشابه یهود و شیعه در تحریف کتب الهی: یهودیان تورات را تحریف نمودند و شیعیان تنها فرقه‌ی هستند که در مورد تحریف کتاب خدا تألیفاتی داشته و بسیاری از علمای آنها تصریح به تحریف قرآن نموده‌اند.
- ۱۵- سبب اعتقاد یهود به تحریف در تورات و اعتقاد شیعه به تحریف در قرآن این است که حکومت آل هارون و امامت آل علی در آنها وجود ندارد.
- ۱۶- همچنین شیعیان در تحریف قرآن از اسلوب یهود پیروی کردند که قرآن به آن گوشزد کرده است: تحریف سخن از معنای آن و تأویل باطل آن و آمیختن حق با باطل و ...

- ۱۷- یهود و شیعه هردو نسبت پشیمانی و اندوه و بداء به خداوند داده‌اند که تمام این باورها اهانت به ذات مقدّس الهی است.
- ۱۸- مشابهت رویه در یهود و شیعه که رعایت اعتدال در محبّت و دشمنی ننموده، انصاف و عدالت را نشناخته‌اند و همواره درحّب و بغض شدید نسبت به هرکس و هر مطلبی قرار دارند، نمایانگر اشتراکات روحی در پیروان دو مذهب است.
- ۱۹- ابن سبأ اولین کسی بود که غلوّ امروزی شیعه راجع به بعضی از اهل بیت و پیامبر ﷺ و طعن بر صحابه را بنا نهاد، چنانکه علمای بزرگ شیعه بدان اعتراف کرده‌اند.
- ۲۰- اتّفاق نظر بین شیعه و یهود به اینکه هر کدام مدّعی تقدّس برای خود و نجاست مخالفانشان بوده و عقیده دارند که تافتۀ جدا بافته‌ای از سایر خلائق می‌باشند، در خور توجّه است.
- ۲۱- هرکدام از شیعه و یهود مدّعی‌اند که جز آنها کسی داخل بهشت نمی‌شود، و اینکه اگر آنها نمی‌بودند خداوند این هستی را نمی‌آفرید و اینکه آنها برتر از ملائکه هستند و مخالفانشان کافر و اهل آتشند.
- ۲۲- یهود و شیعه مال و جان غیر خودشان را حلال می‌دانند.
- ۲۳- هم یهود و هم شیعه مخالفانشان را در زمرۀ حیوانات (سگ و الاغ و خنزیر و ...) در نظر می‌گیرند.
- ۲۴- یهود و شیعه «تقیه» را از موضع درست قرآنی‌اش منحرف ساخته و ماهیت اصلی خود را به صورت شیطنت آمیزی روشن نمی‌کنند، و این سبب پیدایش احزاب و گروهکهای سرّی در میان آنها شده است تا حدّی که حتّی بین خود تقیه می‌کنند^(۱).

۱- برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به: بذل المجهود فی إثبات مشابهة الزّافضة لليهود: عبدالله جمیلی ص ۶۷۳-۶۸۰.

فصل چهارم:

مهدی موعود یا مهدی موهوم؟

چه حجتی از حجت خیالی و موهومی بدست می‌آید که یک کلمه حرف نزده و هیچ کس هم او را ندیده است، بر وجود خودش هیچ حجتی جز مثنوی روایات مجعول نیست؟، که این روایات شیعه را به شکل تنها مذهبی در آورده است که اسلام را به زشت‌ترین و مسخره‌ترین شکل نمایش می‌دهد، و چه دزدی شگفت‌تر از این در تاریخ ادیان که صفات الهی را کسی به ائمه خود داده و آنها را حاکم بر ذرات این هستی بشمارد؟

مهدی موعود یا مهدی موهوم؟

نگاهی به عمود خیمه خرافات روحانیت و بررسی پاسخ‌های آقای منتظری^(۱) به پرسش‌های آقای دکتر مسعود امید در مورد امام زمان.

مقدمه

تردید در فرضیه امام زمان و تفاوت بزرگ آن با مهدی موعود

۱- صفات مسیح منتظر و موعود یهودیان!

* شکنجه مردگان

* محاکمه و قصاص همه ملت‌ها بخاطر یهود و به بردگی گرفتن آنها

* کشتن دوسوم جهان

* ازدیاد خیرات و انعام در عهد مسیح مورد پنداریهود

* روش حکومت مسیح مورد پندار یهود

۱- این مقاله در واقع نامه ای بود به آقای منتظری که برایش فرستاده شد و در جواب وعده داده شد که آن را جواب بدهند ولی تا حالا که بیشتر از دو سال می‌باشد از جواب خبری نشد که نشد!

۲- صفات و رفتار امام زمان و تشابه آن با اعمال مسیح مورد پندار یهود

* امام زمان خدا را با زبان عبری می‌خواند!

* قیام قائم و جمع نمودن شیعیان از همه جا!!

* امام زمان و شکنجهٔ مردگان و تخریب مسجد الرسول!

* امام زمان و قتل اعراب مخصوصاً قتل قریش

* امام زمان و کشتن دو سوم بشر!

* امام زمان مورد پندار و تخریب خانهٔ کعبه و مسجد الحرام و مسجد النبی

* امام زمان و دعوت به کتابی نو و دینی نو و حکمی جدید

* قیام امام زمان با تابوت یهود!

* چشمه‌های شیر و آب خیالی برای امام زمان خیالی و سنگ موسی!

* امام زمان و حکم آل داود

* تفاوت عمیق بین مهدی موعود و امام زمان ساختگی

* تشابهات رفتار و کردار مسیح دجال یهود و امام زمان امامیه

* رد بر مسیح دجال یهود

* رد بر باور امامیه در مورد امام زمان

أولاً: عدم ثبوت ولادت این امام زمان

دوم: بیهودگی غیبت این مهدی خیالی

سوم: هیچ منفعتی از وراء این موهوم صورت نگرفته است

چهارم: چرا روحانیت امامیه این دروغ خطرناک را ساخته و ولادت این معدوم را جعل

کردند؟

از آنجائیکه نقد مبادی روحانیت در واقع نقد تمام خرافاتی است که به نام دین مبین اسلام در جامعهٔ ما وجود دارد، و نقد و زدودن آن نه اینکه پاسخی مثبت به درخواست آقای امید می‌باشد بلکه خدمتی شایان به دین و روشنگری مهمی در میان متدینین هم هست، بنابراین اینجانب می‌خواهم به ریشهٔ تاریخی یکی از این پاسخ‌ها بپردازم که در واقع عمود خیمهٔ خرافات بوده و بررسی علمی و قرآنی آن در واقع همهٔ خیمهٔ خرافات را برچیده و پرده داران این افسانه‌ها را نیز از سلاحی خلع ید می‌کند که به نام آن بر آراء مردم و بر جامعه حکومت کرده و دمار از روزگار مردم در آورده‌اند،

و لهذا بی‌مناسبت نیست که این پاسخ‌ها با میزان علمی بحث و بررسی اسناد تاریخی و عقیدتی که در میان مسلمین رایج بوده سنجیده شود تا حقیقت داشتن و یا توطئه بودن و ویرانگری آن روشن شود که از قدیم این دستور طلایی برای قبول خبر رایج بوده است که «إِذَا كُنْتَ مَدْعِيًا فَالِدَلِيلُ وَإِذَا كُنْتَ نَاقِلًا فَالصَّحَّةُ» «که اگر مدعی چیزی هستی دلیلت را نشان بده و اگر ناقل آن هستی صحت سند و درستی روایت را ثابت کن».

و پر واضح است که هر مسلمانی باید معتقدات دینی خود را از کتاب آسمانی خود قرآن که تنها حجت الهی بر زمین است أخذ نماید چون هدایت الهی منحصر به قرآن است، و لهذا خداوند قرآن را هادی و راهنمای مسلمین قرار داده است، و می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ﴾^(۱) «یعنی هدایت فقط هدایت خداوند است» و خود حضرت پیامبر نیز از آن پیروی می‌کرده است، ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ [الأنعام: ۵۰]. ﴿قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي﴾^(۲) و از آنجا که بعد از انبیاء کسی بر مردم حجت نیست.

در قرآن هیچ خبری از این امام زمان کذائی نیست مگر بزور تحریف آیات و تأویل آن بروش باطنیه که در واقع جنگ با قرآن است، و اما آنچه در اخبار آحاد راجع به مهدی موعود آمده است هیچ ارتباطی با امام زمان ساخت روحانیت شیعه که آن را آلت دست خود جهت گمراهی مقلدانش قرار داده است ندارد، بلکه راجع به مصلحی^(۳) است که از ذریه حضرت رسول خواهد بود، که به دین رسول اکرم عمل خواهد کرد نه اینکه دین تازه بیاورد آنچنانکه کتب امامیه مدعی آنست که مفصلاً خواهد آمد.

تردید در فرضیه امام زمان و تفاوت بزرگ آن با مهدی موعود

۱- بقره/۱۲۰ و انعام/ ۷۱ برای آگاهی بیشتر در این مورد می‌توانید به مقدمه کتاب (تضاد مفاتیح الجنان با قرآن) تألیف علامه برقی مراجعه نمائید که برای اولین بار و آنهم در خارج از ایران در اینترنت گذاشته می‌شود. (www.isl.org.uk) و (www.aqeedeh.com)

۲- الأعراف: ۲۰۳ ترجمه: «بگو: من همانا فقط از آنچه به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم».

۳- در صورتیکه این امام زمان مورد پندار همچنانکه در صفحات آینده از خلال اعمال خواهیم دید بزرگترین مفسد تاریخ می‌باشد.

آقای منتظری می‌گوید که: «اصل وجود امام زمان مورد تردید نبوده تا بخواهیم از راه نواب چهارگانه آن را اثبات نمائیم، علاوه بر اینکه بوسیلهٔ براهینی که دلالت می‌کند بر لزوم امامت عامه^(۱) در همه اعصار و زمان‌ها به اثبات می‌رسد بوسیلهٔ اخبار متواتره که از پیامبر اکرم و ائمهٔ معصومین^(۲) نقل شده و از طریق فریقین روایت شده است و به اثبات می‌رسد، و بیش از سه هزار حدیث^(۳) از طرق شیعه و سنی دربارهٔ آنحضرت در دسترس است به گونه‌ای که اجمالا در حد تواتر است و موجب قطع و یقین می‌باشد، شما می‌توانید در این زمینه به صحیح مسلم و سند احمد بن حنبل و جامع الوصول و کنزالعمان^(۴) و سنن ابن ماجه از کتب اهل سنت و غیبت نعمانی، غیبی شیخ طوسی، کمال الدین صدوق و بحار مجلسی از کتب شیعه مراجعه فرمایید...».

من نمی‌دانم که این سخن‌ها را آقای منتظری از سر تقیه و تلبیس و فریبکاری گفته است؟ و یا واقعا از آراء و اندیشهٔ دیگران بی‌خبر است؟ اما در مورد تردید بر امام زمان همین کافی است که در هیچ مذهبی اصولا پذیرفته نیست و آن را خرافه‌ای مضحک بیش نمی‌دانند که مخصوص امامیه است و همگی متفقند که دست مکر تقیه پیشگان آن را ساخته و پرداخته است، لیکن از آنجائیکه الآن این نظام بقول بانیش نظام و کشور امام زمان است باید این آراء را جدی گرفت، و قیاس چنین شخصیت

۱- این امامت عامه ربطی به امامت افراد معینی ندارد بلکه امامت همگانی و مشترک است یعنی هر مؤمنی حق دارد با کار و کوشش و بنا به استفاده از استعدادهای خدادادیش کاندید امامت و رهبری گردد و لهذا خداوند به آنها آموخته است که از او تقاضا نمایند که ﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾

﴿۷۶﴾ «بارخدا یا ما را امام تقوی پیشگان قرار بده».

۲- بعد از پیامبران وحی قطع شده و کسی نمی‌تواند معصوم باشد و ادعای عصمت بر غیر از پیامبران غلوی بیش نیست و خود حضرت علی می‌فرماید: من بالا تر از این نیستم که اشتباه و خطا نکنم خطبةٔ ۲۱۶ نهج البلاغه.

۳- دروغ که باکثرت روات راست نمی‌گردد و این عوام فریبی همچنان در میان روحانیون امامیه رواج دارد که برای ترساندن مردم و در واقع فریب آنها به تعداد روات میافزایند که مثل چهل کلاغ که بایک کلوخ می‌رمند مگر چند میلیون تهرانی نگفتند که: عکس خمینی را در ماه دیدند آیا این دروغ بخاطر کثرت دروغگویان و فریب خوردگان شیطان راست شد؟

۴- اسماء این کتب که احتمالا اشتباهی چاپ شده است عبارتند از: مسند احمد نه سند احمد و جامع الأصول نه جامع الوصول و کنزالعمال نه کنزالعمان و غیبه طوسی نه غیبی.

موهومی با احادیث مهدی مکرری بیش نیست، و حتی احادیث مهدی را نیز کم نیستند کسانی که نپذیرفته و آنها را رد نموده‌اند، از آنجمله مفتی سابق و رئیس محاکم شرعی قطر شیخ عبدالله بن زید آل محمود تألیفی دارد به نام «لا مهدی ینتظر بعد النبی خیر البشر» «بعد از پیامبر خیرالبشر نباید به انتظار مهدی نشست»، که در آن می‌گوید: سبب نشأت خرافهٔ مهدی موهوم شیعیان هستند که در هر زمان و مکانی جنجالی پیا می‌کنند و عوام را می‌فریبند، و این بر خلاف ادعای منتظری است که می‌گوید: احادیث امام زمان در صحیح مسلم و بین فریقین متفق علیه است، یعنی حتی در میان اهل سنت نیز متفق علیه نیست تا چه برسد بین فریقین، بگذریم از اینکه مهدی موعود اصولاً غیر از امام زمان مورد بحث و سؤال و جواب است، و شیخ عبدالله در کتاب مذکور می‌گوید: بعضی از اخبار می‌گوید که: مهدی همان منصور دوانیقی است که گویا بنی عباس در جعل و وضع اینگونه احادیث دست داشته‌اند، و برنامه‌های سیاسی آنها تقاضای چنین دروغهایی را روشن می‌کند^(۱)،

اما دانشمندانی که احادیث مهدی (بگذریم از روایات امام زمان که یکی از بزرگترین و خطرناکترین دروغها در تاریخ اسلام است) را بطور کلی کذب و جعل دانسته‌اند کم نیستند، مثل دانشمند شهیر و معاصر پاکستانی مولانا ابوالاعلی مودودی و مؤرخ شهیر اسلام و بنیان گذار علم فلسفهٔ تاریخ عبدالرحمن ابن خلدون و علامه ابن القیم شاگرد بزرگ شیخ الإسلام ابن تیمیه و امام شاطبی از ائمهٔ بزرگ مالکیه و صاحب کتاب الموافقات در اصول فقه که یکی از وصایای امام محمد عبده خواندن این کتاب است، و فرید وجدی در دائرة المعارف الإسلامیة ص ۸ و امام دار قطنی و امام ذهبی و علامه محمد رشید رضا و بسیاری دیگر...^(۲).

۱- لا مهدی ینتظر بعد النبی خیر البشر ص ۷.

۲- مصلح فقید علامه آیه الله ابوالفضل برقی که هم مدرسه‌ای خمینی بوده و از احفاد امام رضا می‌باشد در این مورد تألیف مستقلی دارد بنام بررسی علمی در احادیث مهدی که در آن سه جلد کتاب بحار مجلسی را که در مورد امام زمان مزعوم می‌باشد بررسی کرده و ضعف آن احادیث را حتی با معیار مذهب امامیه و مخالفت آنها را با قرآن ثابت کرده است که اینجانب این کتاب را به عربی ترجمه کرده‌ام و شاید مثل بقیهٔ کتب ایشان به غیر از فارسی زودتر چاپ شود چون تمام کتب اصلاحی ایشان در ایران امام زمانی! ممنوع النشر می‌باشد، می‌توانید به مقدمهٔ آن کتاب در موارد مذکور مراجعه بفرمایید.

آیا با این همه هردو ادعای آقای منتظری بی‌دلیل و واهی نیست؟ یکی اتفاق بین فریقین در این مورد و دیگری یکی دانستن دو موضوع متفاوت یعنی مهدی و فرضیه ساختگی امام زمان؟

آیا این را واقعا از بی‌خبری او دانست یا اینکه بحساب دنیا و خمس و سهم امامی که مقلدان غافل را بدان فریفته و دین و دنیایشان را ویران کرده‌اند، که اگر این فرضیه ساخته و پرداخته روحانیت مکار بهم ریخته شود دیگر برایشان نه بهانه‌ای برای حکومت امام زمانی و ولایت فقیهی خواهد ماند، و نه بهانه‌ای برای استحمار و اغفال دین باوران ساده‌مقلد خود که باور کرده‌اند واقعا علی آباد هم شهری است و امام زمان هم شخصیتی حقیقی!!

کتاب صحیح مسلم را که آقای منتظری بدان حواله داده است برای بررسی دلیل ایشان مراجعه نمودم نه اینکه مدعای ایشان در آنجا نیست بلکه حتی یک حدیث هم در مورد مهدی (که بازهم بگویم: غیر از امام زمان) هم در آنجا نیامده است و حقیقتا انسان در تعجب میماند که واقعا این از بی‌خبری بزرگترین مرجع شیعیان است یا از مکر و فریب ایشان؟ آری صحیح مسلم مخصوصا در (ج ۹ - بشرح امام نووی) که علامت‌های قبل از قیامت را ذکر نموده و از فتنه‌های داخلی این امت و فتنه‌یاجوج و مأجوج و فتح قسطنطنیه و خروج دجال و نزول عیسی بن مریم روایاتی آورده است لیکن چنین امامی اشاره هم نکرده است آیا واقعا این نقل روایت و احاله دادن به دروغ روشن چرا؟ اگرچه همچنانکه از کتب امامیه هویدا است صفات این امام زمان با دجال یهود شباهت‌های فراوان دارد که در این مقاله مفصل^(۱) از مقارنه اعمال آندو خواهد آمد.

و اما فرق بزرگ بین مهدی که در بعضی از مصادر درجه دوم اهل سنت آمده با امام زمان امامیه که ریشه در تلمود یهود دارد چنان واضح است که علماء و محققان مسلمان از قدیم اینرا روشن نموده‌اند.

لیکن این موضوع چون از اصول باورهای امامیه گشته شاید برای بعضی از هموطنان حق جوی ما این امر پوشیده باشد بنا براین سعی اینجانب در اینست که که

۱- منبع اساسی اینجانب در این بحث و بررسی کتاب بذل‌المجهود فی إثبات مشابهة الرفضة لليهود تألیف آقای عبدالله الجمیلی می‌باشد که از ص ۲۲۷ تا ۲۷۴ ج ۱ بحث مفصلی در این مورد می‌نماید.

انگشت روی این موضوع گذاشته و تاحد توانایی خودم آن را روشن نمایم تا کسانی که بخواهند خود را از سرداب جهل و فریب نجات ندهند حجت تمام شده و روشن شوند. بد نیست بدانیم همانطور که توطئه امامت و وصایت اولین بار در تاریخ اسلام از طرف عبدالله بن سبا یهودی به ظاهر مسلمان مطرح شد اندیشه امام زمان نیز آرام آرام ساخته و پرداخته شده که بازهم دنباله همان توطئه جهت تخریب اندیشه اسلامی و از بین بردن قدرت و سلطه اسلام بوده است، پس اجازه بدهید که اجمالا نگاهی به عقیده مسیح منتظر (موعود) یهودیان نموده و سپس بعد از روشن شدن آن مقارنه‌ای علمی و تاریخی بین آن و منتظر امامیه نماییم تا ببینیم که آیا واقعا سه هزار روایت مورد اشاره آقای منتظری مثل سه هزار کلاغ است که با یک کلوخ میرمد یا نه؟ و از آنجائیکه تشابه شدیدی بین دو طرز تفکر و باور موجود بین امامیه و یهود در مورد امام زمان و مسیح منتظر وجود دارد ناچارم که ابتدا به بررسی عقیده مسیح منتظر یهود بپردازم تا روشن شود که باور امام زمان از کجا ریشه گرفته است و تا چه حد اعمال او عینا به مسیح یهودیان مشابهت دارد؟.

مسیح منتظر و موعود یهودیان!

یهودیان، منتظر مردی از آل داود^(۱) هستند که بیاید و بر دنیا حکومت کرده و عزت و عظمت از دست رفته را بدانها باز گرداند، و بدین سبب بود که به حضرت مسیح علیه السلام اگرچه از نسل حضرت داود بود ایمان نیاوردند، و بنا به ادعای آنها این مسیح موعود همچنانکه تلمود آنها مدعی است:

* همه ملل جهان را زیر سلطه و در خدمت یهود در آورده و همه کشورهای مطیع آنها خواهند بود^(۲).

* و اینکه یهودیان همچنان در جنگ‌هایی سخت با بقیه ملت‌ها خواهند بود تا مسیح حقیقی آنها قیام کند^(۳).

۱- سفرزکریا: اصحاح ۹ فقره ۹ و ۱۰ سفر اشعیا اصحاح ۶۱ فقره ۲۰۱.

۲- همجیه التعالیم الصهيونیه بولس حنا مسعد ص ۵۷.

۳- الكنز المرصود فی قواعد التلمود ص ۶۵ د. روهلتج.

* و براین پندار هستند که این مسیح مجعول بعد از قیام خودش آنها را در بیت المقدس جمع کرده و برایشان دولتی تشکیل داده و دنیا را از غیر از آنها خالی نموده و تا مدتی طولانی مرگ بسراغشان نمی‌آید^(۱).

اما صفات این مسیح (دجال) و روش حکومت او و اینکه در عهد او چه کارهایی صورت می‌گیرد افسار یهود به روشی نا منظم از آن سخن می‌گوید.

* یهودیان پراکنده را جمع می‌کند

یهودیان تا امروز بر این باور هستند وقتیکه مسیح موعودشان قیام می‌کند همه یهودیان متفرق در دنیا را گرد آورده و از آنها ارتش بزرگی تشکیل داده و مکان اجتماع آنها کوههای اورشلیم در بیت المقدس خواهد بود^(۲)! و این تجمع حتی شامل مردگان شده و از قبرها بیرون آمده تا به ارتش مورد خیالی به رهبری مسیح خیالی و مجعولشان بپیوندند، و در سفر حزقیال این پندار با تفصیل بیشتری آمده است^(۳).

* شکنجهٔ مردگان

به همهٔ این اوهام و خیالبافی‌ها اکتفا ننموده بلکه جثه‌های گناهکاران از غیر بنی اسرائیل را در آورده تا تماشاگر عذاب و شکنجهٔ آنها گردند^(۴).

* محاکمه و قصاص همهٔ ملت‌ها بخاطر یهود و به بردگی گرفتن آنها.

بنا براین اسطوره‌های ساختگی که دلیل بر آرزوهای بافندگان آنها می‌باشد این مسیح خیالی بعد از گردآوری یهود شروع به گردآوری بقیهٔ مللی مینماید که بنا بزعم آنها ستمی بر یهود روا داشته‌اند تا همهٔ آنها را محاکمه و قصاص نماید^(۵).

* کشتن دوسوم جهان

۱- افحام الیهود ص ۱۲۵ او صاموئیل بن یحیی مغربی که خودش پزشکی یهودی بوده که به اسلام مشرف شده است و این کتاب را در رد بر اکاذیب یهود نوشته است و در جوانی در مراغه در سال ۵۷۰ هـ فوت کرده است: ابن ابی صبیعة: عیون الأنباء فی طبقات الأطباء ص ۴۷۱.

۲- سفر اشعیا اصحاح ۶۶ فقره ۲۰ و ۱/۶۰-۴.

۳- سفر حزقیال اصحاح ۳۷ فقره ۹-۱۲.

۴- سفر زکریا اصحاح ۱۰ فقره ۹-۶ و سفر حزقیال اصحاح ۶۶ فقره ۲۴ این نمونه‌ها را با دقت تمام به خاطر داشته باشیم تا ببینیم که چطور بعدا دوباره در لباس امام زمان ظهور خواهد کرد!!!

۵- سفر یوئیل اصحاح ۱۳ فقره ۸.

و اما نتیجه این محاکمه را سفر زکریا^(۱) توضیح داده است که مسیح مورد پندار یهود در آن روز دو سوم جهان را می‌کشد و تلمود^(۲)، نیز با تأیید این امر اضافه می‌کند که یهودیان هفت سال تمام اسلحه‌هایی را که غنیمت گرفته‌اند می‌سوزانند، و در آنوقت است که یهودیان بر جهان مسلط شده و بقیه ملت‌ها بردگان آنها گشته و گوسفندان آنها را می‌چرانند^(۳).

* ازدیاد خیرات و انعام در عهد مسیح مورد پندار یهود

در عهد این مسیح مورد پندار بنا بزعم آنها از کوه‌ها جوی‌های شیر و عسل و از زمین خمیرتازه و لباس پشمی بیرون می‌آید^(۴).

* روش حکومت مسیح مورد پندار یهود:

روش و سیاست حکومت او چنین است که در میان مردم بر اساس دلیل و بینه حکم نمی‌کند بلکه برخلاف همه بشر و حتی انبیاء براساس الهام و معرفت الهی! محاکمه می‌کند^(۵).

امام زمان و تشابه آن با مسیح مورد پندار یهود

از بارزترین باورهای امامیه که محور مذهبشان بر آنست و در اعمال روز مره زندگی‌شان حتی از خداوند هم بیشتر مورد استعانت و توجهشان قرار می‌گیرد، امام زمانی‌ها او را مثل خداوند ولایت تکوینی (به قول خمینی) داده و همه جا حاضر و ناظر می‌دانند، و نظام کشور ما بنا به گفته آقای خمینی بنام امام زمان درست شده است، آیا وقت آن نرسیده است که پیروان این افسانه‌ها بخود آمده و از این واقعیت‌های سیاسی روزمره تلخ این نظام خرافی و امام زمانی که نتیجه این معتقدات و باورهاست عبرت بگیرند و خود را از دام این رندان دین فروش رها سازند؟

آری این امام زمانی که امامیه مدعی آن بوده و آقای منتظری آن را بنا درست از متواترات بین فریقین می‌داند از پرفتنه‌ترین اکاذیب تاریخ اسلامی است و معدومی است که اصلاً وجود خارجی نداشته و ندارد و نخواهد داشت، و امام حسن عسکری علیه السلام که این

۱- سفر زکریا اصحاح ۱۳ فقره ۸.

۲- الكنز المرصود د. روهلنج ص ۶۵.

۳- سفر اشعیا اصحاح ۶۱ فقره ۵-۶ واصحاح ۶۶ فقره ۲۲.

۴- سفر یوئیل اصحاح ۳ فقره ۱۸ و سفر اشعیا اصحاح ۷ فقره ۱۷-۲۲ و الكنز المرصود ص ۶۴ د. روهلنج و اسرائیل والتلمود ص ۶۷ ابراهیم خلیل احمد.

۵- سفر اشعیا اصحاح ۱۱ فقره ۳ و ۲.

موهوم جعلی را بدو نسبت می‌دهند به شهادت تاریخ اصلاً فرزندی نداشته و بدین علت بعد از وفاتش میراثش را بین مادر و برادرش جعفر تقسیم کرده‌اند، که ذکر این مطلب مفصلاً خواهد آمد.

این افسانه ساختگی همراه با دیگر افسانه‌های ضد قرآنی دیگر که هیچ عقل سالم آنها را نمی‌پذیرد مثل حمل و تولد یک شبه او و دخول در چاه سرداب در بیش از ۱۲۰۰ سال تا کنون و افسانه‌هایی که خصوصاً بعد از ظهور او روی خواهد داد همگی نشان از آرزوها و کینه‌های بافندگان آن دارد، و بزعم آنها او از ذریه امام حسینس می‌باشد که صفت دائم او قتل و کشتار می‌باشد و طوسی چند روایت در این مورد آورده است^(۱).

* امام زمان خدا را با زبان عبری می‌خواند!

به پندار امامیه وقتی که این امام موهوم قیام می‌کند خدا را با عبری خوانده و دعایش مستجاب می‌گردد و خداوند همه اصحابش را از همه‌جا برایش جمع می‌کند، نعمانی مدعی است که: وقتی که امام زمان اذان می‌گوید خدا را با عبری خوانده و ۳۱۳ اصحاب او جمع می‌شوند ... و بعضی از آنها در شب به رختخواب خود رفته و در صبح خود را در مکه می‌بینند^(۲)!!

* قیام قائم و جمع نمودن شیعیان از همه جا!!

در بحار مجلسی که دائرة المعارف خرافات می‌باشد آمده که: «والله لو قد قام قائمنا یجمع الله الیه شیعتنا من جمیع البلدان»^(۳). «بخدا قسم وقتی که قائم ما قیام کند خداوند شیعیان را از همه شهرها برایش جمع می‌نماید» و این اجتماع مخصوص زندگان نیست بلکه مردگان نیز بنا به ادعای حر عاملی واحسانی^(۴) به نداء او لبیک خواهند گفت، و حتی ملا باقر مجلسی مکان این اجتماع را نیز کوفه تعیین می‌کند^(۵)!

۱- الغیبة طوسی ص ۱۱۵-۱۱۶.

۲- شاید اذان به عبری اولین علامت یهودی بودن او باشد!! نعمانی: الغیبة ص ۱۶۹.

۳- بحار محمد باقر مجلسی ۲۹۱/۵۲.

۴- الإیقاظ من الهجعة حرعاملی ص ۲۴۹ والرجعة: الإحسانی ص ۱۶۴.

۵- بحار مجلسی ۳۱۸/۵۲.

* امام زمان و شکنجه مردگان و تخریب مسجدالرسول!

بنابه پندار کسانی که این افسانه‌های پرخطر را بافته‌اند اولین کاری که این امام ساختگی انجام می‌دهد اخراج اجساد دو یار و خلیفه رسول خدا ﷺ یعنی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما از قبرهایشان بوده که بعد از شکنجه آن‌ها را می‌سوزاند و حتی مسجد را نیز خراب می‌کند^(۱) (چه کینه‌ای بالاتر از این) و نعمت الله جزائری به این آرزوی افسانه‌ای مجلسی و روحانیت پیروان او اکتفا ننموده بلکه در ضرورت حکم لعن شیخین (رضی الله عنهما) مدعی است که: مولانا امام زمان بعد از اینکه آندو را از قبرهایشان بیرون نموده از همه ستم‌هایی که در دنیا قبل و بعد از آندو رخ داده است از آن دو نفر انتقام می‌گیرد! از قتل هابیل و قابیل گرفته تا گناه برادران یوسف که او را به چاه انداختند و ظلم نمود که ابراهیم علیه السلام را به آتش انداخت و حتی از گناه آتش‌پرستان نیز از آندو انتقام می‌گیرد، و سپس انواع دیگری از شکنجه‌ها را نقل می‌کند^(۲)!! و حتی به این هم اکتفا ننموده و همسر فوت شده رسول خدا ﷺ یعنی ام المؤمنین عایشه (رضی الله عنها) را شلاق می‌زند^(۳)!! خدایا این چه کینه‌هایی است به نام دین اسلام و اهل بیت نبوت!

* امام زمان و قتل اعراب مخصوصا قتل قریش

این امام ساختگی که گویای کینه روحانیت جاعلان آنست به خاطر دین و عقیده نمی‌جنگد بلکه به خاطر تعصب و فرقه‌گرایی و نژاد می‌جنگد، و بنابراین مجلسی از ابوعبدالله جعل می‌کند که: «وقتی قائم خروج می‌کند بین او عرب و قریش جز شمشیر نخواهد بود»^(۴)، تا حدی ظلم و ستم می‌کند که برای تبریر و توجیه این ستم‌ها از ابوجعفر جعل کرده‌اند که گفته است: بسیاری از مردم می‌گویند که: این از آل محمد (رضی الله عنهم) نیست والا رحم می‌کرد و دوباره حتی اموات نیز بنا به گفته مفید از شکنجه این منتقم کینه‌توز امامیه رها نمی‌شوند که پانصد تا پانصدتا یکجا گردن می‌زند^(۵)، جالب اینجاست که حتی تعداد کشته‌های او نیز با کشته‌های مسیح مورد پندار یهود برابر می‌باشد.

۱- بحار مجلسی ۳۸۶/۵۲ ودلائل الإمامة: محمد بن جریر بن رستم طبری ص ۲۴۲ والرجعة:

الاخسانی ص ۱۸۶-۱۸۷.

۲- الأنوار النعمانية: جزائری ۱/۱۴۱.

۳- الإيقاظ من الهجعة: حرعاملی ص ۲۴۴ و بحار مجلسی ۳۱۴/۵۲.

۴- بحار مجلسی ۳۵۵/۵۲.

۵- ارشاد مفید ص ۳۶۴ و بحار مجلسی ۳۳۸/۵۲.

امام زمان و کشتن دو سوم بشر!

احسائی از ابوعبدالله جعل می‌کند که می‌گوید: این کار به اتمام نمی‌رسد مگر اینکه دو سوم مردم کشته شوند! و از او سؤال می‌شود که بعد از رفتن دو سوم جهان چه می‌ماند؟ می‌گوید که: آیا از اینکه شما یک سوم بقیه باشید خوشنود نمی‌شوید^(۱)؟! و این بافته روحانیت چنان بافته شده است که بیانگر اعمال دولت‌های روحانیت امامیه باشد و چنان قسی القلب و بیرحم است که حتی مجروحان را کشته و از کسی توبه هم نمی‌پذیرد^(۲). (یعنی برخلاف صریح نص قرآن و سنت پیامبر) و حتی به ابوجعفر نسبت می‌دهند که می‌گوید: پیامبر در میان امتش با نرمی رفتار کرده است و با مردم به خوبی و آرامش رفتار نموده است اما قائم با قتل و کشتار عمل می‌کند و در کتابی که با او می‌باشد آمده: که از کسی توبه نپذیرد و کشتار کند و وای بر کسی که با او مخالفت نماید^(۳).

* امام زمان خیالی و تخریب خانه کعبه و مسجد الحرام و مسجد النبی ﷺ:

این معدوم ساختگی که روحانیت امامیه جهت رسیدن به قدرت آن را بافته است به این هم اکتفا ننموده بلکه همه مساجد روی زمین را ویران کرده و از خانه کعبه و مسجد نبوی آغاز می‌کند بدین بهانه که آنها را به همان اساس اولیه باز گرداند^(۴)، و از زبان ابوجعفر جعل می‌کند که: وقتی قائم قیام می‌کند به کوفه رفته و در آنجا چهار مسجد را ویران می‌کند و هیچ مسجدی را که در روی زمین شرف و عزتی داشته باشد رها ننموده و ویران می‌کند^(۵).

۱- الرجعة احسائی ص ۵۱.

۲- الغیبة نعمانی ص ۱۵۳ و بحار مجلسی ۳۵۳/۵۲، خمینی بر خلاف همه مستبدان جهان یک نفر از هزاران حکم اعدام را نیز معاف نمود.

۳- دو منبع سابق.

۴- الرجعة احسائی ص ۱۸۴ و ۱۶۲.

۵- الإرشاد مفید ص ۳۶۵ و بی‌خود نیست که رژیم امام زمانی کنونی مساجد اهل سنت را مثل مسجد شیخ فیض در مشهد و مسجد کنارک در بلوچستان و مسجد اهل سنت در اهواز و مسجد اهل سنت آبادان ویران نموده است اگرچه به خاطر نفاق و صد چهره‌ای ذاتی و عقیدتی که دارد از خراب کردن مسجد بامبری در هند انتقاد می‌کند که دولت‌ش از اعمال هندوهای متعصب از مسلمانان عذرخواهی کرده است.

* امام زمان و دعوت به کتابی نو و دینی نو و حکمی جدید

نوشته‌ها و تصریحاتی که در کتب امامیه در مورد این افسانه ساختگی وجود دارد دلیل بر خروج این امام ساختگی از اسلام می‌باشد چون با دین تازه‌ای خواهد آمد و کتاب دیگری غیر از قرآن خواهد آورد که شاید این خود آرزوی دیرینه بافندگان این جعلیات می‌باشد تا شاید بتوانند مردم را فریفته و اسلام را بنام اسلام و آل بیت ویران کنند، نعمانی از ابو جعفر جعل می‌کند که: «قائم قیام می‌کند به دستوری نو و کتابی جدید و حکمی جدید که بر اعراب بسی سختگیر است و با آنها جز شمشیر نمی‌شناسد و توبه نمی‌پذیرد...»^(۱). و طوسی با تأیید این مطلب از ابو عبدالله جعل می‌کند که: «قائم به امری غیر از آنچه بوده است قیام می‌کند»^(۲).

* قیام امام زمان با تابوت یهود!

برای اینکه بدانیم که اندیشه امام زمان و از قبل کل طرز تفکر امامت منصوصه که امامیه مدعی آن هستند ابن سبأ یهودی و یهودیان برای محو قدرت اسلام آن را ساخته و پرداخته‌اند تا چه حد حتی در جزئیات منشأ یهودی دارد اینست که امام ساختگی که خدا را با عبری می‌خواند الان مدعیند که حتی شهرها را هم با تابوت یهود فتح می‌کند، و می‌دانیم که تابوت در میان یهودیان جایگاه مقدسی دارد و بر این باورند که اگر در جنگ‌هایشان تابوت را حمل کنند شکست نخواهند خورد و احسائی در روایتی طولانی کیفیت این فتوحات را با تابوت شرح می‌دهد که واقعاً مضحک است^(۳).

* چشمه‌های شیر و آب خیالی برای امام زمان خیالی و سنگ موسی!

این موضوع نیز حدود تأثیر از دجال مسیح را بر اندیشه امام زمان می‌رساند که حتی حرف به حرف همان موضوعات مسیح مورد پندار یهود تکرار می‌شود، آری کتب روحانیت امامیه نقل می‌کند که وقت خروج قائم مورد پندار در کوفه دو چشمه از آب و شیر برایش جاری می‌گردد و سنگ موسی را که دوازده چشمه از آن با معجزه الهی به نص قرآن جاری شده همراه داشته و هر وقت که آب و غذا بخواد آن سنگ را نصب می‌کند. و مجلسی پرده دار این خرافات با آب و تاب این خبر را نقل می‌کند^(۴).

۱- الغیبة از نعمانی ص ۱۵۴ و ۲۲۰ و ۱۶۷.

۲- الغیبة از طوسی ص ۲۸۳ و ۱۵۳ و بحار مجلسی ۳۵۴/۵۲.

۳- الرجعة احسائی ص ۱۵۶.

۴- بحار مجلسی ص ۱۵۶.

* امام زمان و حکم آل داود

وقتی این موهوم جعلی بنا به زعم باورمندانش قیام می‌کند به قرآن حکم ننموده بلکه به حکم آل داود امر می‌کند و کلینی از ابو عبدالله جعل می‌کند که: «دنیا تمام نمی‌شود تا اینکه مردی از من با حکم آل داود حکومت کند و از دلیل و بینه نمی‌پرسد...» و صفار اضافه می‌کند که با حکومت داود و سلیمان حکم می‌کند و از دلیل و بینه نمی‌پرسد^(۱)، آیا کسی می‌تواند بپرسد که فرق این موهوم با خلخال چیست؟! یا اینکه این گرگ زاده از آن گرگ خیالی می‌باشد.

تفاوت عمیق بین مهدی موعود و امام زمان ساختگی

همچنانکه سابقاً در صدر این نوشته اشاره کردم در میان مسلمین مشهور است که مردی مصلح از اهل بیت نبوت بنام مهدی ظهور خواهد کرد که مهمترین ویژگی او طبق احادیث درست و صحیح عبارتست از اینکه: اسمش با اسم پیامبر و اسم پدرش با اسم پدر پیامبر ﷺ یکی بوده و دین و کتاب جدیدی نیاورده بلکه به سنت پیامبر عمل خواهد کرد بلکه به همه سنت‌ها عمل کرده و بدعت‌ها را محو خواهد نمود و در آخر زمان دین اسلام را بپاداشته و زمین را که پر از جور و ظلم گشته پر از عدل و داد خواهد نمود و صلیب را شکسته و خنزیر را به قتل خواهد رساند که کنایه از شکست مسیحیت می‌باشد^(۲).

که اگر مجموعه جعلیات روحانیت امامیه را درباره امام زمان با آنچه که در احادیث صحیحه درباره مهدی در آخر زمان آمده است مقایسه کنیم تفاوت‌های بسیار فاحشی را مشاهده می‌کنیم که مبین این مطلب است که چگونه دشمنان اسلام و سبأیه و باطنیه هر موضوعی از موضوعات اسلامی را که اصل و اصول درستی داشته تحریف نموده و لباس‌های متعدد از جمله لباس تشیع اهل بیت پوشانده‌اند تا مقبول عام افتد.

و علماء محقق از قدیم الایام تا به امروز به این تفاوت‌ها آگاهی داشته و به صراحت روشن نموده‌اند که امام زمان ساختگی هیچ ارتباطی با مهدی مورد اشاره در احادیث و روایات صحیح را ندارد، لهذا امام ابن القیم او را از فرزندان امام حسن رضی الله عنه دانسته و در

۱- کافی کلینی ص ۱۵۶ و بصائر الدرجات از صفار ص ۲۷۸.

۲- که مجموعه این روایات را در کتب ذیل می‌توان یافت: سنن ابی داود، کتاب مهدی ۴/۴۷۳ و ۴۷۵ سنن ترمذی، کتاب الفتن باب ماجاء فی المهدی و می‌گوید: این حدیث صحیح حسن می‌باشد و شیخ آلبنانی در مشکاة المصابیح ۱/۳ (۵۴۵۲) نیز آن را صحیح می‌داند، و لوامع الأنصار: ۲/۷۳ و ۷۵ شیخ محمد بن احمد سفارینی.

توجیه این موضوع می‌گوید که: در این نیز سری وجود دارد، و آن اینکه امام حسن خلافت را به خاطر خداوند ترک نمود و لهذا خداوند مهدی را در ذریه او گذاشت، و این سنت الهی است که اگر انسان چیزی را به خاطر او ترک کند خداوند به او و ذریه او بهتر از آن را نصیب می‌نماید^(۱).

و امام ابن کثیر نیز بعد از اینکه مهدی را یکی از خلفاء راشدین آینده دانسته می‌گوید: او امام زمان مورد پندار شیعیان نیست که از چاه سامرا انتظار او را می‌کشند، که آن نه حقیقتی دارد و نه اثری و نه کسی او را دیده است^(۲). و ادامه می‌دهد که مهدی از مشرق ظهور می‌کند نه از چاه سرداب در سامرا چنانکه جاهلان می‌پندارند که این یک نوع هذیان و شیطان‌پرستی بزرگی می‌باشد چون نه دلیلی دارد و نه برهانی از کتاب و سنت صحیح و نه مدرکی از عقل و دانش در این مورد وجود دارد^(۳).

امام سفارینی می‌گوید که: این زعم و پندار که امام زمان نامش محمد بن حسن عسکری می‌باشد هذیانی بیش نیست^(۴).

و شیخ خالد محمد علی الحاج بعد از اینکه احادیث صحیح دال بر خروج مهدی را در آخر زمان نقل می‌کند می‌گوید: صفات این مهدی برخلاف مهدی مورد پندار شیعه می‌باشد چون نام پدرش با نام پدر پیامبر یکی نیست، بگذریم از اینکه در تاریخ درست و موثوق برای امام حسن عسکری فرزندی وجود ندارد، مختصر اینکه ادعای شیعیان هیچ سندی نداشته و هیچ عالم معتبری از آن سخن نگفته است، اما اگر عقل از میدان بدر رود همه چیز ممکن می‌گردد^(۵)!!

دکتر شیخ عبدالمحسن العباد رئیس اسبق دانشگاه اسلامی مدینه منوره می‌گوید: احادیث مهدی فراوان است و بعضی‌ها تواتر آن رفته‌اند... لیکن به طور قطع این حقیقت ثابت هیچ ارتباطی با عقیده شیعیان ندارد، چون شیعیان منتظر خروج مهدی‌ای هستند که نامش محمد بن حسن عسکری از نسل حسین علیه السلام می‌باشد که این اصلاً حقیقت نداشته و موهوم است همچنانکه در حقیقت امامت کسانی که ادعای امامت آنها می‌کنند نیز حقیقت نداشته جز امام علی بن ابیطالب و فرزندش حسن علیه السلام که آندو از

۱- المنار المنیف ابن القیم ص ۱۵۲.

۲- الفتن والملاحم ابن کثیر ۱/۲۴ و ۲۵.

۳- منبع سابق ص ۲۹.

۴- لوامع الأنوار السفارینی ۷۱/۲.

۵- الکشاف الفرید عن معاول الهدم و نقائص التوحید ۱/۱۲۳ و ۱۲۴.

معتقدات آنها مبرا می‌باشند^(۱)، بد نیست که الان تفاوت‌های مهم بین مهدی و امام زمان ساختگی را روشن نماییم:

۱- نام مهدی در کتب سنت و روایات صحیحہ محمد بن عبد الله می‌باشد اما امام زمان موهوم امامیه نامش محمد بن حسن می‌باشد.

۲- مهدی راستین از ذریهٔ امام حسن علیه السلام می‌باشد و امامیه مدعی هستند که امام زمان مورد پندار از نسل حضرت حسین علیه السلام می‌باشد.

۳- ولادت و مدت عمر مهدی مورد اشاره در کتب سنت مثل بقیهٔ بشر طبیعی است، و در هیچ روایت درستی نیامده که در این مورد از دیگران متفاوت است اما امام زمان مورد پندار هم مدت حاملگی و هم ولادت او فقط در یک شب صورت گرفته و در دو و یا پنج سالگی بنا به اختلاف جعلیات در چاه سرداب رفته که الان بیشتر ۱۲۵۰ سال است که در آنجاست که به قول علامه برقی اگر این حرف درست است برزندگان واجب است که او را از آنجا نجات دهند!!

۴- مهدی حقیقی مورد اشاره در احادیث برای کمک و نصرت اسلام و مسلمین خواهد آمد، و بین نژادها تفاوت قائل نمی‌شود اما امام زمان مجعول روحانیت فقط برای کمک آنها خروج کرده و از دیگران و حتی از مردگان انتقام می‌گیرد و چنان از اعراب و مخصوصاً از قریش کراهت داشته که در میان پیروانش از آنها کسی وجود ندارد!! آیا این امام زمان جزئی از توطئه شعوبیه بر علیه اسلام و اعراب نیست؟

۵- مهدی راستین یاران پیامبر را گرامی داشته و برایشان دعاء خیر نموده و به خط آنها می‌رود و امهات المؤمنین را نیز دوست داشته و به نیکی یاد می‌کند اما امام زمان ساختهٔ روحانیت امامیه نه اینکه بر یاران رسول بغض ورزیده بلکه جسدهای آنها را از قبرهایشان بیرون آورده و آتش می‌زند و حتی امهات المؤمنین را قصاص نموده و عائشه را حد می‌زند!!

۶- مهدی راستین به سنت جدش عمل نموده تا حدی که به همهٔ سنن پیامبر عمل نموده و با بدعت‌ها مبارزه می‌کند اما امام زمان ساختگی به دین جدیدی دعوت نموده و به کتاب تازه‌ای غیر از قرآن می‌خواند^(۲).

۱- عقیدهٔ أهل السنة والأثر فی المهدی المنتظر: دکتر شیخ عبدالمحسن العباد ص ۲۲۱.

۲- آیا هنوز هم وقت آن نرسیده که حقیقت جوین شیعه به ندای داشمندان و مصلحان خود مثل آیهٔ الله برقی و د. موسی موسوی و کسری و آیهٔ الله شریعت سنگلجی و آقای قلمدران و دانشمند محترم آقای مصطفی طباطبائی و امثالهم گوش داده و از این آراء و اندیشه‌های خرافی ضد اسلامی دست برداشته و به کتاب خدا و سنت رسول مراجعه نمایند و از دام روحانیت به در آیند،

- ۷- مهدی راستین مساجد را آباد می‌کند اما امام زمان جعلی مساجد را خراب می‌کند و این تخریب از مسجد الحرام و خانه کعبه و مسجد النبی آغاز می‌گردد.
- ۸- مهدی راستین به کتاب خدا و سنت رسول او رفتار می‌کند اما امام زمان ساختگی به حکم آل داود (یهود) فرمان می‌دهد!
- ۹- مهدی راستین از طرف مشرق ظهور می‌کند اما امام ساختگی از چاه سرداب سر می‌کشد.
- ۱۰- مهدی مورد اشاره در احادیث صحیح حقیقتی است ثابت (بنا به ایمان ما به صدق رسول و صدق روایات وارده از او در این مورد) که مصلحی است از امت محمد، و خداوند او را تأیید نموده و موفق می‌دارد و دین اسلام کامل است هیچ ربطی به آمدن و نیامدن او ندارد و هنگام آمدن هم چیزی بدین اضافه و یا کم نمی‌کند، اما امام زمان ساختگی امامیه وهمی بیش نیست که نتیجه کینه به اسلام و استحمار مقلدان عوامی است که از دین جز تقلید کورکورانه چیزی نمی‌فهمند.

تشابهات رفتار و کردار مسیح مورد پندار یهود و امام زمان خیالی امامیه

محقق و پژوهشگری که در رفتار و صفات مسیح مورد پندار و امام زمان امامیه اندیشه و بررسی می‌نماید تشابهات و توافقات زیادی را در این دو موهوم مجعول می‌بیند که ثابت می‌کند هر دو از یک منبع و از یک کینه سرچشمه گرفته است، و بنابر آنچه که سابقاً از منابع یهود و منابع امامیه نقل شد می‌توان نتایج ذیل را با وضوح تمام بدست آورد.

۱- مسیح مورد پندار یهود بعد از ظهور خودش بنا به زعم آنها همه یهودیان را که در دنیا پراکنده‌اند در بیت المقدس جمع می‌کند، و امام زمان مورد پندار نیز وقتی که بزعم امامیه قیام می‌کند همه شیعیان را جمع نموده و محل اجتماعشان هم کوفه خواهد بود!

۲- مسیح مورد پندار یهود بنا به پندار آنها مرده‌ها را زنده نموده و از قبرهایشان بپاخاسته و به ارتش او ملحق میشوند و امام زمان مورد پندار نیز مرده‌های شیعیان را زنده نموده تا به ارتش او ملحق شوند!

۳- مسیح مورد پندار یهود بعد از قیام خودش اجساد گناهکاران را از قبرهایشان بیرون آورده تا یهودیان نظاره‌گر شکنجه آنها شوند، و امام زمان مورد پندار نیز

و بدانند که همه این اختلافات ساختگی برای هدم اسلام بوده است و فقط نام تشیع و آل بیت به خود گرفته است.

بنا به زعم جاعلانش جسدهای یاران رسول را از قبرهایشان در آورده تا شکنجه نماید!

۴- مسیح مجعول یهود همه کسانی را که بر یهود ظلم و ستمی نموده‌اند محاکمه و قصاص مینماید، و امام زمان مجعول نیز همه کسانی را که بر شیعیانش ظلم نموده‌اند محاکمه و قصاص می‌نماید.

۵- مسیح مجعول یهود دوسوم بشر را می‌کشد و امام زمان مجعول روحانیت امامیه نیز دو سوم بشر را می‌کشد.

۶- وقت قیام مسیح مجعول اجسام یهودیان تغییر کرده و مثل عمرهایشان طولانی می‌گردد^(۱)، و وقت قیام قائم مجعول اجسام امامیه نیز تغییر کرده و قدرت هرکدام باندازهٔ چهل نفر گشته و مردم را زیر دست و پای خود له می‌کنند^(۲)!!

۷- در وقت قیام مسیح مورد پندار خیرات و نعمت‌های زمین فراوان گشته بنابه زعم آنها از کوه‌ها شیر و عسل جاری می‌گردد، و از زمین خمیر مایه و لباس پشمی بیرون می‌آید! و در وقت قیام امام زمان مجعول نیز چنین شده و در کوفه جوی آب و شیر جاری می‌گردد که شیعیانش از آن می‌خورند.

۸- مسیح یهودیان مجعول و موهومی است که وجود نداشته و نخواهد داشت و امام زمان امامیه نیز موهومی است که حقیقت نداشته و هردو آنها از جعلیات روحانیت دو ملت است که برای استعمار اتباع خویش ساخته‌اند، لیکن این مجعول امامیه بر دین مسلمانان ضررهای فراوان داشته است که بنام او فتنه‌ها پیاخته است.

و سبب تأکید ما بر ارتباط این پندار جعلی دلایل و مدارکی است که در کتب امامیه آمده است از آنجمله که امام زمانشان:

۱- خدا را با عبری می‌خواند نه به عربی در صورتی که مدعی هستند او از نسل پیامبر عربی است!

۲- شهرها را با تابوت یهود فتح می‌کند و سنگ و عصای موسی همراه اوست و من و سلوی نیز بهمراه دارد!!

۳- به حکم آل داود حکم می‌کند نه به حکم قرآن!!

۱- التلمود وتاریخه: ظفر الإسلام خان ص ۶۰.

۲- روضة کافی، کلینی ۲۴۱/۸ و بحار مجلسی ۳۱۷/۵۲.

آیا همهٔ این توافقات و تشابهات حرف به حرف و قدم به قدم در باورها و کردار دلیل بر وحدت منشأ اعتقادی نمی‌باشد؟

رد بر مسیح دجال یهود

ادعاء یهود مبنی بر اینکه مسیح موعود مبعوث خواهد شد دروغی بیش نیست، چون مسیحی که بشارت به او در کتبشان آمده همان حضرت عیسی بن مریم علیها السلام می‌باشد که یهودیان به او ایمان نیاورده و کافر گشته و او را متهم به جنون و سحر و ارتداد می‌نمایند^(۱).

صوموئیل رحمه الله که از آگاهان به منابع و مصادر دینی یهود می‌باشد می‌گوید که: «انبیاء علیهم السلام راجع به جلالت دین مسیح برایشان مثال‌ها زده‌اند و اینکه جباران مطیع اهل ملتش می‌گردند، از آنجمله اشعیا در نبوت خود می‌گوید که: (گرگ و بره باهم می‌چرند و باهم می‌خوابند و گرگ و گاو باهم چریده و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد) آنها از این مثال‌ها جز ظاهر آن را نفهمیده و از معانی عقلی آن غفلت نموده‌اند و لهذا در وقت بعثت عیسی از ایمان به او سر باز زده و منتظر این بودند که شیر گاه بخورد تا علامت ظهور مسیح درست باشد»^(۲)!

شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید: «سه امت (مسلمانان و نصاری و یهود) راجع به اخبار مسیح هدایت از نسل داود و مسیح ضلالت متفق می‌باشند و اینکه مسیح ضلالت هنوز نیامده و خواهد آمد، و بعد از آن مسلمانان و نصاری بر این اتفاق دارند که مسیح هدایت همان عیسی بن مریم علیها السلام می‌باشد و یهود با اعتراف به اینکه حضرت مسیح از نسل داود است منکر این هستند که مسیح هدایت عیسی بن مریم باشد، و می‌گویند که: مسیحی که بشارت بر او آمده است همهٔ امت‌ها به او ایمان خواهند آورد، و می‌پندارند که مسیح بدین نصرانیت مبعوث گشته که باطل بودن این دین روشن است، و لهذا وقتی که مسیح دجال ظهور می‌کند به او ایمان آورده و هفتاد نفر کلاه پوش از یهود اصفهان همراه او خواهد بود»^(۳). و قرآن کریم از حضرت عیسی بن مریم در مقابل افتراءهای دفاع و او و مادرش را تبرئه نموده است^(۴).

۱- الكنز الرصود د. روهلنج ص ۹۹.

۲- إفتحام اليهود: صموئیل ص ۱۲۶-۱۲۷.

۳- الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح: ابن تیمیه ۳/۳۲۴.

۴- سوره‌های نساء / ۱۵۶ و تحریم / ۱۲ و انبیاء / ۹۱ و آل عمران / ۵۹ و بقره / ۸۷.

و هرچقدر یهود لجاجت نموده و منکر نبوت حضرت عیسی باشند لیکن بعضی از احبار و روحانیون یهود به این حقیقت اعتراف نموده‌اند که موعد معین مسیح تمام شده است و خاخام راو می‌گوید که: موعد مقرر آمدن مسیح از مدت‌های طولانی به پایان رسیده است^(۱).

رد بر باور امامیه در مورد امام زمان

این باور امامیه در مورد امام زمان از چند جهت باطل و بی‌اساس می‌باشد:

أولاً: عدم ثبوت ولادت این امام زمان

حکمت الهی بر این رفته است که امام حسن عسکری وفات کند و از او فرزندی نماند، و این رسوایی بزرگی برای جاعلان امامت و بافندگان آن بود، چرا که امام مرده و کسی نیست که امام بعد از او گردد، چون بنا به باور آنها چنانکه صدوق مدعی است بعد از حسن و حسین نباید امامت به برادران منتقل شود!!^(۲).

و عدم ولادت این مهدی مورد پندار حتی در کتب خود امامیه نیز ثابت است، و لهذا در کتب خود روایت می‌کنند که حسن عسکری بدون اینکه فرزندی بگذارد فوت نمود و خلیفه عباسی به شدت به این موضوع اهمیت داده قاضیان بزرگ و همراهان ثقات آنها را مسئول این پیگیری نمود که بعد از وفات حسن و تفتیش منازل ثابت شد که هیچ فرزندی نداشته و لهذا ارثش را بین مادر و برادر او تقسیم نمودند.

کافی این موضوع را در روایتی طولانی از احمد بن عبیدالله بن خاقان آورده که می‌گوید: (... وقتی که حسن عسکری مریض شد برای پدرم قاصدی فرستاده شد که ابن الرضا مریض شده است فوراً سوار شده و به سوی دارالخلافه رفت، سپس با عجله همراه با پنج نفر از کارمندان امیرالمؤمنین باز گشت که همه از ثقات و خواص او بودند که نحریب (خادم) هم در میان آنها بود، به آنها دستور داد که در منزل حسن مانده و مراقب صحت و اخبار او باشند، و به چند نفر طبیب نیز دستور داده شد که صبح و شب به خانه او بیایند، بعد از دو سه روز از آن خبر آمد که (حسن) ضعیف شده، به پزشکان دستور داده شد که در خانه او بمانند و قاضی القضاة نیز به مجلس آورده شد، و به او دستور داده شد که ده نفر را که از تدین و امانت داری و پرهیزکاری آنها اطمینان دارد نیز به همراهی خود انتخاب کند، آنها را حاضر نموده و به خانه حسن فرستاده و دستور داد که شبانه روز آنجا

۱- التلمود وتاریخه وتعالیمه: ظفر الإسلام خان ص ۵۹.

۲- کمال الدین وتمام النعمة: صدوق ص ۴۱۴.

باشند، همچنان آنجا بودند تا اینکه (حسن) علیه السلام فوت نمود و سرّ من رأی (سامرا) یکسره ضجه شد، و سلطان افرادی را به خانه اش فرستاد و اتاق اتاق آنجا را بررسی و تفتیش کردند^(۱) و هر آنچه آنجا بود مهر و موم کرده و بدنبال آثار فرزند و حاملگی شدند، و دایه‌هایی آوردند که آثار حاملگی را شناخته و بسوی جاریه‌ها رفته و بررسی می‌کردند، بعضی‌ها گفتند که: جاریه‌ای وجود دارد که حامله است او را در اتاقی قرار داده و نحیر (خادم) و همراهان او و زنانی را که همراه او بودند بر آن زن گماشتند، تا اینکه (جسد حسن) را آماده کنند... و بعد از دفن او، سلطان و مردم در صدد بچه شده و در منازل و اتاقها بفرآوانی تفتیش نموده و تقسیم میراث را توقف نمودند، و آنهایی که مواظب و مراقب جاریه‌ای بودند که گمان حاملگی او میرفت همچنان ملازم او بودند تا اینکه عدم حاملگی آن زن ثابت گشت، و هنگامی که حاملگی او باطل شد میراثش را بین مادر و برادرش جعفر تقسیم نمودند^(۲).

این روایت از کتابی که مدعی هستند که به امام زمان نشان داده شده و گفته است که، برای شیعیان ما کافی است^(۳) ثابت می‌کند تولد این مهدی مورد پندار از ریشه و اساس باطل است، و مذهب تراشان فرقه باز نمیتوانند این روایت را انکار کنند و یا برآن خرده بگیرند، چون درچندین منابع موثق و مورد اعتماد آنها وارد شده و بسیاری از بزرگان آنها در حدیث و تفسیر و تاریخ آن را روایت کرده‌اند که فقط بعضی از آنها (نه بعنوان حصر) عبارتند از:

- ۱- کافی کلینی همین روایتی که نقل شد کتاب الحجة ج ۱ ص ۱۲۶
- ۲- مفید در کتاب الإرشاد ص ۳۳۸-۳۳۹
- ۳- طبرسی در أعلام الوری ص ۳۵۸-۳۵۹
- ۴- أربلی در كشف الغمة ج ۲ ص ۴۰۸-۴۰۹
- ۵- مجلسی در جلاء العیون زیر عنوان: ذکر المهدی و عباس قمی در منتهی الآمال نیز زیر همین عنوان آن را آورده‌اند.

۱- چرا بحث و بررسی و تفتیش منازل مادامی که فرزند حسن چنانکه در جای دیگر مدعی هستند که از بزرگ شده و چرا میراث امام حسن عسکری بین ورثه او تقسیم شد بدون اینکه فرزندی در میان باشد.

۲- کافی کلینی ۵۰۵/۱.

۳- البته بعضی از عقلایشان به این دروغها آگاهی دارند لیکن از ترس روحانیت از یکطرف و از عوام کالانعام از طرف دیگر سکوت می‌کنند که سربازان مجهول امام زمان ترورشان نکنند، همچنانکه بعضی از استادانهای دانشگاه الهیات تهران چند سال پیش به اینجانب یواشکی گفتند.

و اما نوبختی از علماء بزرگ امامیه در قرن سوم که خود در میان این اقوال مضطرب و متعارض و متناقض گیج است می‌گوید که: بعضی‌ها گفتند: پدرش (حسن) فوت کرد و هیچ اثری از او نمانده و فرزند ظاهری از او شناخته نشده^(۱)، و دیگرانی مدعی شدند که این موهوم دو سال قبل از وفات حسن یعنی در بیست سوم رمضان سال ۲۵۰ هـ متولد شده^(۲)، و بعضی‌ها مدعی شدند که هشت ماه بعد از وفات حسن این مورد پندار متولد شده^(۳)، و دیگرانی مدعی شده‌اند که این موهوم در سال ۲۵۸ هـ متولد شده است و بعضی‌ها سال ۲۵۶ را مدعی گشته‌اند^(۴)، و مدعیان دیگری ادعاء نموده‌اند که در نصف شعبان سال ۲۵۵ یعنی پنج سال قبل از وفات حسن متولد شده است^(۵)، که این ادعاء امروزه به کام رهبران نظام امام زمانی ایران جور آمده و هرساله بدین مناسبت جشن گرفته و شهرها چراغانی و مزین نموده و ملیون‌ها مصرف نموده تا از مقلدین عوام بیشتر سواری بگیرند.

و حتی در اسم جاریه‌ای که این ولادت را براو بسته‌اند نیز چنان اختلاف کرده‌اند که دروغ بودن او واضح و آشکار است، بعضیها مدعی شده‌اند که اسمش نرگس است^(۶)، و بعضی‌ها مدعی شده‌اند که اسم آن صقیل یا صیقل است^(۷)، و مدعیان دیگری ادعاء نموده‌اند که نامش حکیمه است^(۸) و اقوال دیگری نیز بافته شده است.

آیا حجت عصر و صاحب زمان که همهٔ دین باو مرتبط است و همهٔ احکام اصلی دین مثل جهاد و حکومت و حتی نماز جمعه را بخاطرش ترک نموده‌اند چنین کسی است که حتی مادرش هم مورد اتفاق نباشد، و بقول بعضیها بنا به گفتهٔ امام ابن حزم امام اندلس که می‌گوید: بعضی از آنها مدعی هستند که اسم مادرش سوسن است که مدعیند حکیمه بنت محمد شاهد ولادتش بوده که در هنگام خروج از شکم مادرش قرآن میخوانده که همهٔ این‌ها هوس می‌باشد و حسن مذکور اصلا فرزندی نداشته و این اولین حماقت آنها و کلید همهٔ شرارت هایشان می‌باشد که خود مهلکه‌ای عظیم می‌باشد^(۹).

۱- فرق الشیعة: نوبختی ص ۱۱۸-۱۱۹.

۲- منتهی الآمال: عباس قمی، نسخهٔ فارسی ص ۱۱۹۸

۳- فرق الشیعة: نوبختی ص ۱۲۶.

۴- منتهی الآمال: قمی ص ص ۱۹۸.

۵- الإرشاد: مفید ص ۳۴۶، أعلام الوری طبرسی ص ۴۱۹.

۶- الإرشاد: مفید ص ۳۴۶.

۷- كشف الغمة ج ۳ ص ۲۲۷.

۸- همان منبع.

۹- الفصل امام ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۱.

دانشمند زبردست و شیرمرد پاکستان امام احسان الهی ظهیر که اطلاعات رژیم تروریستی و فرقه گرای ایران چون از جواب دادن به او و تألیفاتش عاجز مانده بود بوسیلهٔ مزدورانش در حال سخنرانی در پاکستان او را ترور کرد در این مورد می‌گوید: افسانه‌هایی که برای ولادت این مولودی که هرگز متولد نشده و چگونگی ناپدید شدن او از چشمهای خاص و عام و دور و نزدیک و عدم علم اهل بیت و اهل منزل و عدم شناخت چنین چیزی بافته‌اند و اینکه چگونه به امامت رسیده و چگونه به همهٔ علوم که از لوازم امامت در نزد قوم است دست یافته، همهٔ این‌ها باعث شده که افسانه‌ها بافته و برای اثبات مدعی خود که ثابت نشده و نشدنی است دروغها مبالغه انگیز ساخته‌اند که شایسته است نام خرافات بی‌اساس و بیهوده بر آنها گذاشت که این اکاذیب خود شواهدی است بر علیه خودش، و سپس نمونه‌هایی از این روایات بیهوده را بعنوان مثال ذکر کرده است^(۱)، می‌پرسد که چطور چنین تولدی از چشم بنی هاشم و از خانوادهٔ علوی مخصوصا از نقیب آنها احمد بن عبدالصمد که به ابن الطومار شهرت داشت و دفتری داشت که ولادت علوی‌ها را در آن ضبط می‌نمود مخفی ماند!

و لهذا وقتی که یک خبر یک مدعی امام زمانی! در سال ۳۰۲ هـ که بدروغ ادعاء نمود که، او محمد بن حسن عسکری است به خلیفهٔ عباسی المقتدر رسید دستور داد که بزرگان و شیوخ آل ابی‌طالب را جمع نموده تا موضوع روشن شود، که همگی آنها شهادت دادند که او کذاب است و حسن عسکری فرزندی نداشته است، و این مدعی تقیهٔ پیشهٔ امام زمانی زندانی و تا یکماه در میان مردم شلاق می‌خورد^(۲)، و اختلاف مدعیان تشیع خودش دلیلی است بر عدم ولادت چنین مهومی و لهذا اکثر آنها بعد از یأس از فرزندی برای حسن عسکری بعد از او به امامت دیگران رفته و آراء متعددی بافته‌اند.

دوم: بیهودگی غیبت این مهدی خیالی

فرضا که ولادت این مهوم را بپذیریم، چه معنایی در این اختفاء و پنهان شدن در چاه سرداب وجود دارد و چرا برای مردم ظهور نمی‌کند؟ و اگر از امام زمانی‌های سرمست پرسییم همان جوانی را می‌شنویم که از روحانیان و علمایشان شنیده شده است که از قدیم در توجیه آن گفته‌اند، صدوق از روایت زراره از ابی عبدالله جعل می‌کند که: «قائم قبل از قیام خود غیبتی دارد، پرسیدم چرا؟ گفت که: از ذیح می‌ترسد»^(۳). و طوسی شیخ طائفة در توجیه همین موضوع می‌گوید: «جز ترس از کشتن چیزی مانع ظهور او

۱- الشیعة والتشیع احسان الهی ظهیر ص ۲۷۳-۲۷۴.

۲- تاریخ الطبری ج ۱۳ ص ۲۶-۲۷ حوادث سال ۳۰۲ هـ.

۳- کمال الدین وتمام النعمة ص ۴۸۱.

نیست...»^(۱). و شکی نیست که این موضوع تعبدی نیست که فقط تسلیم شویم و ایمان بیاوریم و این توجیهاات همانطور که شیخ احسان الهی ظهیر گفته است: همدیگر را تکذیب می‌کند، و ترس از قتل چنان واهی است که حتی خود بافته‌های امام زمانی‌های دو آتشه آن را رد می‌کند.

۱- چون در کتب خودشان آمده که این پندار مورد نصرت و تأیید خداوند است و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد، آیا از یک ترسو مخفی شده این امکان دارد؟ از ابوجعفر نقل کرده‌اند که: قائم منصور به رعب و ترس است و با نصر و پیروزی مؤید می‌باشد، و زمین برایش پیچیده شده و سلطانش به شرق و غرب می‌رسد و...^(۲). و اخبار زیادی در این معنی نقل کرده‌اند، اگر این پندار به اخبار وارده از آباء و اجدادش اعتقاد دارد یا نه؟ پس چرا از ذبح و قتل می‌ترسد؟ وانگهی هر عاقلی می‌تواند بپرسد که چرا ترس از مرگ و مخفی شدن در چاه سرداب مادامی که ملائکه پشتیبان او هستند همچنانکه مجلسی مدعی آنست^(۳)؟

۲- این گفته شما که، از کشتن خودش می‌ترسد لازمه‌اش سقوط امامت اوست برای اینکه شما در چندین روایات گفته‌اید که از شروط امامت اینست که او از شجاع‌ترین مردم باشد^(۴)، و کسی که از قتل بترسد که اشجع نیست بلکه اجبن (ترسوتر) است.

۳- بنابر این توجیه شما این موهوم هرگز نباید ظهور کند تا اینکه دول ظلم و جور از بین برود و خطر قتل در میان نباشد و آنوقت دیگر نیازی به خروج او نخواهد بود!

۴- در تاریخ دولت‌های متعددی بنام این خرافات بنا شده که مثل همین رژیم کنونی ایران بنام امام زمان مقلدان‌شان را فریفته‌اند و این دولت خرافی خودش نمونه بارز و زنده‌ای از این قماش می‌باشد که پابوس امام زمان هستند و حتی آقای خامنه‌ی برای مکر بیشتر پنجشنبه‌ها به مسجد چمکران قم رفته که امام زمانش را زیارت کند، خوب الان که زمینه این همه مهیا است و مخلصانش چشم براه جمال او هستند چرا ظهور نمی‌کند دیگر که نه خطری است و نه قتلی بلکه چاقوی نائب او بر گردن عاقلانی است که به این چرندیات گردن نمی‌نهند.

۱- الغیبة طوسی ص ۱۹۹.

۲- بحار مجلسی ۱۹۱/۵۲.

۳- جلاء العیون مجلسی ص ۷۷۲ منتهی الآمال: قمی ص ۱۲۰۶ روضة الواعظین ج ۲ ص ۲۵۹ أعلام الوری طبرسی ص ۴۲۰ و الشیعة والتشیع احسان الهی ظهیر ص ۲۷۹.

۴- الأنوار النعمانیة نعمة الله الجزائری ۳۴/۱.

۵- کسی که از خودش نتواند دفاع کند و از قتل میترسد این آقا چگونه از دیگران دفاع نموده و چگونه از دشمنان شما انتقام می‌گیرد؟ الان بگذریم از اینکه دنیا را چنین و چنان کند آیا بهتر نیست از اینکه خود را مسخرهٔ عالم کنید، کمی به خود آید و قرآن را سر منشأ معتقدات خود نمائید تا از این غل و زنجیرها راحت شوید.

سوم: هیچ منفعتی از وراء این موهوم صورت نگرفته است

از ادلهٔ بطلان این فرضیه همین است که این امام زمانی که دست و پابوسانش اینهمه برایش سینه چاک می‌کنند هیچ مصلحت دنیوی و یا دینی از این آقا سر نزده است و نه معتقدانش و نه منکرانش هیچ نفعی از او ندیده‌اند جز اینکه ضرر فراوان که دین اسلام از اسم این موهوم خورده است.

شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید: «این معصومی که که مدعی او هستند کوچکترین نفعی که از یک امیر و یا از یک کارمند عادی و یا عالم و یا قاضی سر می‌زند از او سر نزده است، پس چه فایده‌ای از او اگر تازه موجود هم باشد چطور که او موهومی بیش نیست، و چه لطف و منفعتی برای دین و یا دنیای مؤمنانش دارد... و این شخصی که رافضیان مدعی او هستند یا کسی است که پیش آنها مفقود و در نزد عقلاء معدوم می‌باشد، و به هردو تقدیر هیچ منفعتی برای کسی نه در دین و نه در دنیا داشته است»^(۱).

اما غائب شدن این موهوم در این مدت طولانی نه اینکه برای کسی مصلحت دینی و دنیوی درستی نداشته بلکه بهانه‌ای شده است برای شیادان دین فروشی که بسیاری از مهمترین احکام دین را بنام او تعطیل نموده‌اند، برای امامت از اصول دین امام زمانی‌ها بوده و آن را از ارکان اسلام شمرده‌اند و ایمان شخص بنا بزعیم آنها جز با معرفت امام و ولایت او درست نیست و پنهان شدن این دوازدهمین معجول به تعطیل شدن بسیاری از مصالح دینی و دنیوی بقول خودشان گشته است، و حتی خمینی امام زمانی نیز بدین اعتراف می‌کند که: «شاید غیبت ازمنهٔ طولانی بیانجامد..والان احکام اسلامی و قوانین شریعت آیا باید تا زمان ظهور معطل بماند، تا مردم در این مدت طولانی بدون تکلیف مانده و در شهوت‌هایشان آزاد باشند»^(۲) و معنی این سخن اینست که شریعت اسلامی برای مدت

۱- منهاج السنة ۲۶۱/۸-۲۶۲.

۲- الان شخصی که با دختر چهار ساله مقلد احمقش متعه می‌کند از شهوت‌های مردم می‌نالد، آیا این متعه‌ای که شما به نام دین جعل کردید آزادی شهوت‌ها نیست که کسی با زنا به خدا تقرب جوید کدام دین در دنیا با زنا مذهبی به خدا تقرب جسته است جز مذهب شما و مذهب یهود راجع به رسوایی متعه ایشان با دختر چهارساله نگاه شود به کتاب «الله ثم للتاریخ» بخاطر خدا و

محدودی بوده است، یعنی فقط برای دو قرن که این از رسواترین نسخ در شریعت است که نه ما و نه هیچ مسلمانی هرگز آن را نمی‌گوید»^(۱).

این سخن آقای خمینی است اگرچه بعد از آن به تأویل‌های فاسد و کاسد می‌پردازد، و این خود اعترافی روشن است از او به اینکه نتیجه غیبت مهدی تعطیل شدن بسیاری از قوانین دین بلکه به رسواترین نسخ انجامیده است، این سخن حقی است که بقول شیخ عبدالله الجمیلی^(۲) خداوند از دهان این امام زمانی بیرون آورده است تا اینکه حجت را برایشان تمام کند.

چرا ملایان امامیه این دروغ خطرناک را ساخته و ولادت این معدوم را جعل کردند؟

امام زمانی‌ها چرا ناچار شده‌اند که این معدوم را موجود جلوه داده و این موهوم را بیافند؟ به خاطر فرار از سؤالهای بی‌جوابی که جوابی منطقی برایش ندارند، و به خاطر خروج از تنگنایی است که علت آن قواعد و اصول و لوازمی است که برای اوصاف و احوال و شرائط امام بافته اند^(۳)، برای اینکه مدعی هستند که امام نمی‌میرد مگر اینکه وصیت کند و برایش جانشین و خلفی باشد^(۴) و شخص بعد از خودش را بداند، و بعد از حسنین جز در اعقاب هم نمی‌تواند باشد و جز در فرزند بزرگتر هم نمی‌تواند باشد، و جسد امام را جز امام هم غسل نمی‌دهد، و به اندازه زره رسول خدا می‌گردد، و سلاح رسول پیش او می‌گردد، و امام اعلم و اشجع می‌باشد و بافته‌های متعدد دیگر^(۵)، مثل اینکه امام محتلم و جنب نمی‌شود^(۶)!!، و اینکه امام عالم و آگاه به گذشته و آینده می‌باشد و هیچ چیز بر او مخفی نیست و همه کتاب‌هایی که از طرف خداوند نازل شده پیش او بوده به همه آنها با

تاریخ» ص ۳۷ که آقای سید حسین موسوی شاگرد و دوست و مقلد سابق خمینی فضایح جانگدازی را ذکر کرده است که مخصوص ایشان نیست بلکه به همه روحانیت خصوصا و به محیط‌های دینی امامیه و مذهب عموما باز می‌گردد که اگر خدا فرصت دهد به زودی این کتاب را ترجمه کرده و در اختیار حق جویان هموطنم قرار خواهم داد.

۱- الحكومة الإسلامية ص ۴۱ و ۴۲

۲- بذل المجهود فی إثبات مشابَهة الرافضة لليهود عبدالله الجمیلی ص ۲۷۴ که این کتاب همچنانکه در آغاز اشاره کردم منبع و اصول افکار این مقاله می‌باشد.

۳- اصول افکار این بند از مقاله از کتاب الشيعة والتشيع از احسان الهی ظهیر ص ۲۸۳-۲۹۵ گرفته شده است.

۴- فرق الشيعة از نوبختی ص ۱۲۳

۵- أصول کافی کتاب الحجة ج ۱ ص ۲۸۴ و ۲۷۷ و ۳۰۸ و ۲۸۶ و ۳۸۴ و ۳۷۹ و ۳۸۹ و عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۲۳۱.

۶- همچنانکه طوسی در کتاب الخصال می‌گوید ج ۲ ص ۵۲۸ و عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۲۳۱

زبان‌های متفاوت آگاهی و علم دارد^(۱)، و اینکه امام ختنه شده متولد می‌شود و طاهر و مطهر است و از پشت مثل جلو می‌بیند! و سایه ندارد! و هنگامی که از شکم مادر بر زمین میافتد بر گونه‌هایش بر زمین افتاده و با صدای بلند شهادتین می‌گوید! و احتلام نشده و چشمش خوابیده و قلبش نمی‌خوابد و ملهم و محدث می‌باشد و ادراک و مدفوعش دیده نمی‌شود چون زمین موکل است که آن را بلعد!! و بویش خوشبوتر از مسک می‌باشد (و بقیه اوصافی که لازم است انسان عقلش را بکنار گذاشته و دیوانه و یا سفیه تا به آنها معتقد باشد و یا مکار و دجال باشد تا دیگران را اغفال نموده و سواری بگیرد)، از جمله این صفات اینکه دارای صحیفه‌ای است که نام شیعیانش تا قیامت در آن بوده و صحیفه دیگری که اسماء دشمنانش در آن می‌باشد و کتب دیگری بنام جفر بزرگ (سرخ) و جفر کوچک که از پوست بز و بره می‌باشد! که همه علوم در آن می‌باشد! و مصحف فاطمه نیز همراه اوست، (خوب دیگر چه می‌خواهید کتبی دیگر هم که دارد و عبری هم صحبت می‌کند و باز به بهائیان می‌گویند که: چرا دعوی نبوت جدید می‌کنید و به ختم نبوت قائل نیستید!!) و در روایت دیگری می‌گویند که: امام (یعنی حتی همین که در ته چاه سرداب قائم شده) مؤید به روح القدس (یعنی جبریل) می‌باشد و بین او و خداوند ستون نوری وجود دارد که اعمال بندگان را از خلال آن می‌بیند و هر وقت که نیاز به دلیل و یا دلالتی داشته باشد به آن نگاه می‌کند^(۲). و در روایت دیگری مدعی هستند همانطور که کافی مدعی است که اگر زمین بدون امام بماند ذوب می‌شود و اگر دو نفر در زمین نماند یکی از آنها حجت است^(۳)!

۱- بدون تردید که این‌ها صفات خداوند است و هدف از این غلوهای کفرآمیز نه دوستی ائمه بلکه هدم اندیشه و عقیده اسلامی به نام اسلام بوده است و ائمه اهل بیت از اولین کسانی بودند که این کفرها را انکار نموده بلکه حضرت علی کسانی مثل انصار ابن سبا را که بدین اقوال تصریح می‌نمودند می‌سوزاند، الان چنین امری از ضروریات مذهبی گشته است که بناحق مدعی است مذهب آل بیت می‌باشد برای آگاهی از این غلوهای ضد اسلامی مراجعه شود به کافی کلینی که مملو از آراء ابن سبا می‌باشد کتاب الحجة ج ۱ ص ۲۲۷ و ۲۶۰ والفصول المهمة از الحرالعالمی ص ۱۵۵.

۲- کتاب الخصال او قمی ص ۵۲۷-۵۲۸ آیا این روایت‌ها و آراء و اندیشه‌های خرافی ضد قرآنی نیست که عاقلان را از دین رمانده و بکلی بی‌دین می‌گرداند اگرچه عقل اینست که انسان خرافات را از دین تمییز داده و سره را از ناسره و حق را از باطل تشخیص دهد، نه اینکه علاج بد دینی بیدینی باشد که نتیجه آن پشت پازدن به همه حقایق دینی باشد که این خود پناه‌بردن از باران به ناودان است.

۳- اصول کافی باب أن الأرض لاتخلو من حجة ج ۱ ص ۱۷۹.

این‌ها اصول و باورهای اساسی است که بناء امامت کسانی را که مدعی امامتشان گشته‌اند را بر آن بافته و جعل کرده‌اند، و وقتی که دیده‌اند اکثر کسانی که معتقد به امامت‌شان هستند این صفات و شروط بر آنها منطبق نمی‌گردد، چون بعضی از آنها مثل موسی الکاظم و حسن عسکری بزرگترین فرزند پدرش نبوده و یا بعضی دیگر را مثل علی بن موسی بن جعفر امامی غسل تکفین نکرده است چرا که فرزندش محمد الجواد در آنوقت بیشتر از هشت سال نداشت، و همینطور موسی بن جعفر که فرزندش او را غسل نداد چون در وقت وفاتش غائب بود، و قابل ذکر است که محمد بن الرضا (امام هشتم آنها) در وقت وفاتش در مدینه بود^(۱). و همچنان ثابت نشده است که حسین بن علی را فرزندش علی زین العابدین غسل داده باشد چون در بستر بیماری بوده و نیز سربازان ابن زیاد از این کار او را باز داشته‌اند، و بعضی‌ها زره رسول خدا بر آنها نیامده چون کوچک بودند مثل محمدبن علی الرضا که در وقت وفات پدرش بیشتر از هشت سال نداشت و همچنین فرزندش علی بن محمد که در وقت وفات او کوچک بود، و بعضی دیگر سلاح رسول خدا در پیش آنها نبوده والا برادرش زید با او مخالفت نمی‌کرد و یا مثل موسی بن جعفر که عبدالله افطح به مخالفت او برخاست^(۲). و کسانی دیگر بودند که اعلم نبودند و چطور کودکی اعلم از دیگران می‌شود؟! و لهذا از خود قوم روایاتی نقل شده که کسانی را که به گمان آنها امام بوده‌اند سرپرستی آنها را کسانی دیگر بعهده گرفته‌اند تا اینکه بالغ و راشد گردند، و حتی بزرگان شیعه و اکابرشان در علم جعفر بن باقر تردید نموده‌اند، این زراره بن اعین که از اکابر رواة شیعه است که خود جعفر در باره اش براساس روایات قوم گفته است: اگر زراره و امثالش نمی‌بودند احادیث پدرم از بین می‌رفت^(۳). این زراره درباره جعفر و پدرش می‌گوید: خدا پدر جعفر را بیامزد در دلم راجع به او چیزی هست، و در باره او می‌افزاید که: «در باره سخنان رجال بصیرت ندارد»^(۴).

و درباره علم فرزندش موسی نیز چنین قضاوت نموده‌اند، ابوبصیر مرادی که که از ارکان اربعه در روایت شیعی است و بنابه ادعایشان حضرت جعفر بن محمد به او وعده جنت داده است^(۵). کشی از ابوبصیر روایت می‌کند که گفته است: به گمان من حکم و در روایتی علم صاحب ما (اشاره به موسی الکاظم می‌باشد) هنوز کامل نیست^(۶).

۱- منبع سابق.

۲- الشیعة والتشیع شهید احسان الهی ظهیر ص ۲۸۸ و فرقه فطحیه منسوب به شخص می‌باشد.

۳- رجال الکشی ص ۱۲۴.

۴- رجال الکشی ص ۱۳۳ و ۱۳۳ در شرح حال زراره بن اعین.

۵- رجال الکشی ص ۱۵۲.

۶- ایضا ص ۱۵۴.

و اما شجاعت (که از شروط امامت شمرده‌اند) آنچنانکه شهید احسان^(۱) می‌گوید: بعد از حسین بن علی بر حسب روایات شیعه هیچکدام از آنها بدین صفت مشهور نبوده‌اند، بلکه همه روایاتشان عکس این را می‌گوید چه اینکه هیچکدام آنها برعلیه حکام و سلاطین قیام نکردند بلکه بعضی از آنها به پیروی و ولاء به آنها اعتراف نموده و بعضی از آنها از نصرت و یاری عموزاده‌هایشان که برعلیه امراء و حکام قیام می‌کردند کوتاهی نموده و کنج سلامت را ترجیح می‌دادند، و بعضی‌ها با احتیاط رفتار کرده و مردم را به طاعت و ولاء حکام دعوت می‌کردند، تمام این گفته‌ها برحسب روایات خود قوم، و آنچه را که امام حسن انجام داد و درباره او گفته‌اند مشهور و معروف است که او را مذل المؤمنین لقب دادند، و بعضی از آنها هم که نص بر جنب و احتلام شدنشان وارد شده مثل علی و حسن و حسین و فاطمه^(۲). و اما اگر علم بما کان و بما یکون (گذشته و آینده) درست می‌بود جواب‌هایشان برای شیعیان مخلصشان متفاوت نمی‌بود همچنانکه نوبختی می‌گوید^(۳)، تازه اگر غیب می‌دانستند برحسب ادعاها و روایات خود قوم کشته و یا مسموم نمی‌شدند چون مدعی هستند که «هیچ امامی نبوده مگر اینکه کشته و یا مسموم شده است»^(۴). و اما سخن گفتن به همه زبان‌ها افسانه‌ای است که برای خندیدن به ریش و عقل مردم آن را ساخته‌اند!

این باورهای افسانه‌ای ضد قرآنی آقایان امام زمانی‌ها را سخت در تنگنا قرار داده است که هیچ امکان خارج شدن درست آن ممکن نیست مگر به دور انداختن آنها و قبول به حکمیت قرآن که خالی از این خرافات است.

هنگامی که برای حسن عسکری فرزندی نیامد این‌ها دیدند که همه قواعد و اصول و بافته‌هایشان پنبه شد و از بین رفت و مجالی هم برای تاویل و تحریفی که سابقاً انجام می‌دادند نماند، اینجا بود که هیچ راه و چاره‌ای برایشان جز ایجاد معدومی نماند تا در آینده از همه سؤال‌هایی که در مورد عدم تطابق آن اوصاف و شروط طویل و عریضی که برای امامت و علامت امام درست کرده و بافته بودند پیش خواهد آمد راحت شوند، و علاوه بر این امامت خود عسکری هم زیر سؤال می‌رفت چون علامت‌های زیادی بر او صدق نمی‌کرد، بعد از خودش فرزند و جانشینی نگذاشت، و بعد از خودش به کسی وصیت نکرد، و امامی نیز او را غسل و تکفین نمود، و بعد از او زره رسول بر کسی نیامد، چگونه بر کسی که وجود نداشته و معدوم است صفت عالم و شجاع می‌توان داد؟ و اخیراً

۱- الشیعة والتشیع شهید احسان الهی ظهیر ص ۲۸۹-۲۹۱.

۲- عیون أخبار الرضا ج ۲ ص ۶۰

۳- فرق الشیعة نوبختی ص ۸۰-۸۱ و کلینی هم مثل آن را روایت کرده است اصول کافی ج ۱ ص ۶۵.

۴- اصول کافی ج ۱ ص ۳۷۵ و عیون أخبار الرضا ج ۱ ص ۲۱۴.

زمین (برطبق اوصاف من در آوردی آنها از حجت خالی شد) و بدون امام ماند لیکن ذوب نگردید!!

اینجا بود که پریشان و سرگردان شدند و راه و چاهی هم پیدا نکردند چون عدم وجود فرزند برای حسن عسکری نه اینکه فقط امامت موهوم او را پنبه می‌کرد بلکه کل امامت را زیر سؤال برده و همه بافته‌های قوم را در معرض خطر قرار می‌داد، در حالیکه آنها سال‌ها برای این باورها زحمت کشیده و این اصول بی‌اصول را در میان پیروانشان ریشه دار کرده بودند، اگرچه این اصول و قواعد جعلی آنها در مورد بسیاری از مدعیان امامت‌شان نادرست در آمده بود لیکن این وضعیت جدید همه اشتباهات و پیشگویی‌های آنها را که ملهم و محدث و معصوم هستند در زیر سؤال برد، و لهذا نوبختی اگرچه شیعه متعصب و مشهوری است و از اکابر طائفه و از متکلمان و فیلسوفان آنها^(۱) هم می‌باشد با عبارت صحیح و بدون پرده‌پوشی می‌گوید که: شیعیان بعد از موت حسن (عسکری) متحیر شده و به آراء گوناگون رفته و به فرقه‌ها و گروه‌های متعددی تقسیم گشته‌اند:

فرقه‌ای بر این رفته‌اند که حسن (عسکری) نمرده و زنده است لیکن غیبت کرده است و قائم اوست، و علت این بافته خلاف واقع اینست که به زعم آنها جایز نیست که بمیرد و فرزند ظاهری نداشته باشد برای اینکه زمین خالی از حجت نمی‌شود^(۲).

و فرقه‌ای گفته‌اند که: حسن بن علی مرده لیکن بعد از آن زنده شده... اگر واقعا فرزندی می‌داشت مرگش صحیح بود و رجعتی! درکار نمی‌بود، برای اینکه امامت در خلف او ثابت می‌شد و لیکن برای کسی وصیت نکرده است.

و فرقه‌ای گفتند که: امام، جعفر است نه حسن چرا که او بدون اینکه فرزندی داشته باشد فوت کرد، و امام نمی‌میرد مگر اینکه وصیت نموده و دارای جانشینی باشد!

و افتراهای متعدد و مضحک دیگری که نقل آن به درازا میانجامد.

چنین وقتی بود که به ناچار برای حسن عسکری فرزندی ساختند، چگونه امامی که امامتش و وصیتش ثابت شده و آموزش بر همین منوال رفته و پیش همگی اینطور مشهور شده است چگونه می‌میرد و جانشینی ندارد!؟

فرقه‌ای از شیعیان در رد بر آنها گفتند که:

۱- مجالس المؤمنین تستری (شوشتری) ص ۱۷۷.

۲- اما اگر هدایت را در قرآن جویا می‌شدند می‌دانستند که حجت الهی کلام اوست که در میان مردم است نه معدوم و یا مرده‌ای که اجل او را از میان مردم برده است لیکن همانطور که حضرت علی فرموده است هرکسی که هدایت را از غیر قرآن بجوید به گمراهی خواهد رفت.

حسن اصلا فرزندی نداشته و ما این را آزمودیم و همه جا گشتیم فرزندی نیافتیم اگر جایز باشد که درباره حسن که بدون فرزند مرده است بگوییم دارای فرزندی است مخفی این ادعاء در مورد هر میتی که بدون فرزند فوت کند صدق می‌کند و حتی می‌توان در مورد پیامبر ﷺ نیز ادعاء نمود که فرزندی به جا گذاشته و یا اینکه ابوالحسن رضا غیر او ابوجعفر سه فرزند به جا گذاشته که یکی از آنها امام است برای اینکه وارد شدن خبر بوقات حسن بدون فرزند مثل این خبر است که پیامبر ﷺ مردی از صلب خودش را جانشین نگذاشته است و نه عبدالله بن جعفر پسری بجا گذاشته است و نه رضا چهار پسر داشته است، پس وجود فرزند به طور کلی باطل شده است، (و بعد از آن این پندار را بافته‌اند) لیکن حاملگی بین او و کنیزش وجود دارد که آن کنیز هر وقت که وضع حمل کند فرزندی خواهد آورد که امام خواهد بود، چون روا نیست که امام برود و خلف و جانشینی نداشته باشد، چرا که در اینصورت امامت باطل شده و زمین از حجت خالی می‌گردد!!

فرقه‌ای از آنها بر این طایفه ایراد گرفته که مدعیان فرزند بر اینها اشکال گرفته‌اند که: شما در موضوعی بر ما منکر گشتید که شبیه آن را خود گفتید و حتی به این هم قانع نشده تا اینکه چیزی به آن اضافه کردید که عقل منکر آنست، گفتید که: حملی وجود دارد اگر شما در طلب فرزند و بحث از او سعی فراوان کردید و آن را نیافتید و لهذا آن را انکار نمودید ما بیشتر از آن در شناخت حاملگی سعی و کوشش و اجتهاد نمودیم و آن را نیافتیم و بحث ما درباره حاملگی و نیافتن آن راست‌تر است تا بحث شما چون عقلا و عرفا و ممکن است انسان فرزندی مخفی داشته باشد که ظاهراً شناخته نباشد لیکن بعدها شناخته شده و نسبش هم درست باشد^(۱) و موضوعی که شما مدعی آن هستید چنان زشت و شنیع است که عقل هر عاقلی منکر آن می‌باشد و عرف و عادت هم بر خلاف آنست، مخصوصاً اینکه روایات زیادی از ائمه صادقین آمده است که حاملگی بیشتر از نه ماه نمی‌تواند باشد و این حاملگی که شما مدعی آن هستید سال‌ها از آن گذشته است و شما همچنان بدون دلیل و برهانی بر قول خود هستید.

و فرقه‌ای ادعا نمودند که: حسن عسکری بعد از هشت ماه از وفاتش دارای فرزندی شد، و آنهایی که مدعی فرزند در حیاتش شدند دروغگو می‌باشند و ادعایشان باطل است، برای اینکه اگر چنین چیزی رخ میداد مخفی نمی‌ماند لیکن او رفت و فرزند ظاهری از او شناخته نشد، و حاملگی در گذشته در نزد سلطان و در نزد مرد ثابت بوده و لهذا از تقسیم میراث او امتناع نمودند تا اینکه حاملگی بعد از آن در نزد سلطان باطل شده و موضوع حاملگی برایش مخفی ماند، و بعد از هشت ماه از وفات حسن برایش

۱- بر خواننده مخفی نیست که همه اینها سفسطه و بازی با الفاظ می‌باشد.

فرزندی متولد شد و دستور این بود که محمد نامیده شود، و به او وصیت کرده بود و او از انظار مخفی است و دیده نمی‌شود.

و اخیراً فرقهٔ اثناعشریه که امامیه نامیده می‌شوند گفتند که: گفتهٔ همهٔ این‌ها درست نیست چرا که خداوند عزوجل حجتی دارد که فرزند حسن بن علی می‌باشد، و امامت بعد از حسن و حسین در میان دو برادر نمی‌گردد، و اگر این جایز می‌بود گفته‌ی اصحاب اسماعیل بن جعفر (یعنی اسماعیلیه) و مذهبشان درست می‌بود، و امامت محمد بن جعفر ثابت می‌شد، و نیز جایز نیست که زمین خالی از حجت باشد و اگر نه هم زمین و هم آنچه بر آنست ذوب می‌شد.

بنابراین ما معتقد به وفات حسن هستیم و اعتراف می‌کنیم که او فرزندی از صلب خودش دارد که مخفی است و مردم حق ندارند که به آثار کسی بروند که مخفی شده است، و نه ذکر اسمش جایز است و نه سوال از مکان او، بحث از او اصلاً جایز نیست و حرام است^(۱).

این است حقیقت روشنی که نیاز به ضرورت ایجاد فرزندی برای حسن عسکری را تقاضا نموده است!! که نیاز به شرح و تفسیر ندارد، آیا الان بعد از همهٔ این ادله و وقایع وقت آن نرسیده که امام زمانی‌ها اندکی بخود آمده و عقاید و باورهای خود را بجای اینکه از داستان‌های قهوه‌خانه‌ها و یا روضه‌خوان‌های شیاد بگیرند به قرآن مراجعه نموده و هر آنچه را که با آن مخالف است دور بیاندازند؟

۱- این خلاصهٔ چیزی است که نوبختی در کتاب خودش «فرق الشیعة» ص ۱۱۹ و بعد از آن ذکر کرده است.

فصل پنجم:

آثار سوء تشیع در جهان اسلام

خلاصه دین در نزد شیعیان شناخت امام است، یعنی بدون آن دین دین نیست! پس دین پیش آنها در واقع عبادت شخصی است بنام امام، و اصول الحادی تشیع از جمله امامت، بین همه فرق آن مشترک می‌باشد، و در این راستا شیعیان دین خود را بوته‌ای قرارداده‌اند که همه تفکرات معکوس و مقلوب از تمام فرق ضاله در آن جمع شده است، و آنچه را که شیعیان درباره سینه‌زنی و نوحه‌خوانی و زیارت و گریه بر قبور ائمه خود نوشته‌اند برابر با نود درصد تمام نوشته‌های آنها در موارد دیگر مثل توحید و نبوت می‌باشد! و بنابراین یک درصد مقداری که ائمه و قبور آنها را می‌خوانند به خدا روی نیاورده و او را نمی‌خوانند!

مهمترین خیانت‌ها و جنایت‌های تاریخی شیعه بر علیه مسلمانان

بعد از فتنه و توطئه ابن سبأ که منجر به شهادت امیرالمؤمنین عثمان شد، و بعد از ناله و زاری‌های خود ائمه اهل بیت از دست شیعی نمایان‌شان به نکات بارز و سیاهی در تاریخ برمی‌خوریم که لکه‌های ننگی هستند بر پیشانی مدعیان ولایت، مثلاً در عهد عباسی نقش دو وزیر شیعه یعنی نصیر الدین طوسی که در واقع نصیر الکفر بود و ابن العلقمی در همکاری با مغول‌های تاتار در سقوط خلافت عباسی که بعد از آن در دنیای عرب شیعیان در نزد مخالفانشان موسوم به نواده‌های آندو خائن گشتند.

اتحاد شیعیان و مغول‌ها بر علیه خلافت اسلامی بغداد و توطئه ابن العلقمی و طوسی^(۱)

برای تاریخ‌نگاران پرواضح است که یکی از مهمترین علل ویرانی تمدن اسلامی و انتقال آن به غرب و سقوط دارالعلم یعنی بغداد بوسیله وحشیان مغول بود که اگر

۱- منبع اصلی معلومات این فصل سایت انترنتی (دفاع از سنت میباشد) اگر چه کتب تاریخ این وقائع را مفصل‌تر ذکر می‌کند.

همکاری و هم‌پیمانی شیعیان با مغول نمی‌بود چنین کاری ممکن نمی‌شد، یعنی دقیقاً همین طرحی که دوباره بوسیله ایران با امریکا در سقوط عراق و افغانستان رخ داد، و هرکس که از تاریخ مطلع باشد برایش نقش این دو شخصیت شیعه در سقوط بغداد و در نتیجه شکست و زبونی مسلمانان پوشیده نخواهد ماند.

ابن العلقمی وزیر شیعی دولت عباسی برای طرح چنین خیانت بزرگی به خلیفه عباسی معتصم گفت که: برای تخفیف در هزینه عمومی و بیت المال بیشترین عدد ممکن از سربازان ارتش را اخراج نماید، و نیازی به آنها نیست، و خلیفه از توطئه بی‌خبر بود، و نمی‌دانست که این وزیر مخفیانه با هولاکو تماس گرفته و او را برای حمله به عراق تشویق کرده است، موافقت نمود، و نمی‌دانست که این طرح فقط برای تضعیف ارتش خلافت در مقابله با مغول‌های مهاجم می‌باشد، و این توطئه به حدی در وضعیت اجتماعی و مالی آنها تأثیر گذاشت که بعضی‌ها مجبور به سپوری و جمع آسغال در خیابان‌ها می‌شدند.

خلاصه نقشه ابن العلقمی از این قرار بود: خلیفه عباسی را که شخصی غافل و تدین نیم‌بندی داشت فریفته و بعد از آن خلافت را از میان برداشته و اهل سنت را کلا نابود و مساجد و مدارس را از بین برده و برای شیعیان مدرسه بزرگی بنا نموده تا مذهب تشیع را جایگزین نماید، لیکن خدا به او و فرزندش مهلت نداده و بعد از چندماهی از این حادثه بکام مرگ فرو رفتند.

و نقشه شوم او عبارت از سه مرحله بود:

مرحله اول: تضعیف ارتش و ناراض کردن مردم، که ابن کثیر در این مورد می‌نویسد: ابن علقمی کوشش تمام بکار برد تا ارتش را خالی نموده و اسم ارتشیان را از دیوان ارتش پاک نموده و آنها را اخراج می‌نمود، تعداد ارتشیان در ایام المستنصر حدود صد هزار جنگجو بود که پیوسته آنها را کم نموده تا اینکه بیشتر از ده هزار نفر را باقی نگذاشت.

مرحله دوم: مکاتبه سری با مغول‌ها که ابن کثیر در این مورد می‌نویسد: سپس با تاتار مراسله نموده و آنها را برای حمله به کشور تشویق می‌نموده و نقاط ضعف کشور را برایشان روشن می‌نمود^(۱).

مرحله سوم: نهی از جنگ با مغول‌ها مایوس کردن مردم و خلیفه^(۱).
و اینجاست که مؤرخ بزرگی چون جلال الدین سیوطی می‌نویسد که، مغول‌های
تاتار بوسیله توطئه و طرحی که ابن العلقمی ریخت موفق به استیلاء بر بغداد گشتند.
قطب‌الین یونینی در این مورد می‌نویسد:

ابن العلقمی با مغول مکاتبه کرده و طمع آنها را بر عراق برانگیخت، و غلامش را
بسوی آنها فرستاد، و هجوم و استیلاء بر عراق را بر ایشان خیلی آسان جلوه داده و از
آنها تقاضا نمود که خود او را نایب و نماینده آنها قرار دهند، و مغول این وعده را هم به
او دادند، اگرچه بعدها به این وعده وفا نکرده و او را بخاطر عدم وفاداریش به رهبرانش
بسزای خود رساندند.

مغول‌ها با بدرالدین لؤلؤ حاکم موصل مکاتبه نموده و از او خواستار وسائل جنگی
شدند که برایشان فرستاد، و وقتی که هدف آنها را جویا شد فهمید که در صدد هجوم
به عراق هستند و اگر آن را اشغال کنند او را نیز نخواهند گذاشت، و لهذا مخفیانه به
خلیفه نامه فرستاد و او را برحذر داشته و اینکه برای کارزار با آنها مهیا شود، لیکن ابن
العلقمی نامه‌ها را به خلیفه نمی‌رساند، و اگر نامه و یا قاصدی بدون علم او به خلیفه
می‌رسید خود خلیفه او را آگاه می‌ساخت.

بعلبکی در شرح هجوم مغول‌ها به بغداد ادامه داده و می‌نویسد: وقتیکه نیروی
دفاعی ناچیزی که در حومه بغداد بود را شکست دادند، ابن العلقمی به خلیفه گفت
که: مصلحت بر این است که با پادشاه مغول از در صلح درآیی، و از او خواست که برای
ازدواج فرزندش امیر ابوبکر با دختر شاه مغول از در صلح درآید، تا او را در منصب
خلافتش ابقاء نماید و به او گفت: همچنانکه اجدادت با سلاطین آل سلجوق نمودند،
مصلحت و حفظ خون مسلمانان در این رأی می‌باشد، و بعد از آن هرچه بخواهی انجام
دهی، و بعد از آن به پیش باز رفتن و استقبال شاه مغول را برایش مزین نمود، و خلیفه
به مشورت وزیرش عمل نموده و با همراهی بزرگان و اطرافیانش از بغداد به استقبال
خان مغول رفت، او را به خیمه‌ای نشانده و ابن العلقمی فقهاء و دولتمردان را خواست
تا به عقد نکاح (کدائی) شرکت کنند که همه دسته دسته آمدند، و مغول‌ها هم همانجا

دسته دسته آنها را از دم شمشیر گذراندند، این بود مکر وزیر شیعی برای کسی که سال‌ها وزرات او را نموده بود.

عبدالوهاب ابن تقی الدین سبکی می‌نویسد:

ابن العلقمی رافضی قلبش پر از کینه بر مسلمانان اهل سنت بود و خلیفه را به زراندوزی و تقلیل ارتش تشویق می‌کرد، و در شرح حال توطئه ابن العلقمی در کشتن خلیفه و علماء و فقهاء اسلام و قتل عام بغداد و ریختن شراب در مساجد اهل سنت می‌نویسد:

هولاکو از طرف شرق (یعنی ایران) به سوی بغداد آمده و آن را محاصره نمود، وزیر شیعی خلیفه را ترغیب به مصالحه با آنها نموده و گفت: من برای گرفتن عهدنامه صلح به سوی آنها می‌روم، سپس به سوی آنها رفته و برای خودش امان نامه گرفته و پیش معتصم بازگشت، و گفت: ای مولای من خان مغول می‌خواهد دخترش را به ازدواج فرزندت امیر ابوبکر درآورده و تو را در منصب خلافت ابقاء نماید، همچنانکه سلطان روم را به منصب خود ابقاء نموده است، و چیزی جز این نمی‌خواهد که طاعت و فرمان از آن او باشد، و همچنانکه اجداد تو با سلاطین سلجوقی بودند، مولانا امیرالمؤمنین باید برای حفظ خون و جان مسلمانان باید این کار را انجام بدهد، و بعد از آن هرکاری که خواستیم انجام می‌دهیم، و مصلحت بر اینست که بسوی او بروید، پس امیرالمؤمنین (بدبخت) همراه با اعیان و انصارش بسوی طاغوت مغول هولاکو رفت، و خلیفه در خیمه‌ای نشانده شد، و ابن العلقمی وارد شده و فقهاء و بزرگان کشور را خوانده تا در عقد ازدواج حاضر شوند که دسته دسته از بغداد بدانجا رفتند، و خان مغول در همانجا همه را دسته دسته گردن می‌زد، و بعد از آن فرزندان خلیفه را خواسته و از دم شمشیرگذراند، و اما خود خلیفه را شب هنگام خواسته و از او سؤال‌هایی نموده و بعد از آن دستور قتلش را داده است.

اما از طرفی به هولاکو گفته شد بود که: اگر خون این فرد ریخته شود دنیا تاریک شده و سبب ویرانی مملکت تو خواهد شد، چون او عموزاده رسول خدا می‌باشد، لیکن نصیرالدین طوسی (که در واقع نصیر الکفر بود) برخاسته و گفت: باید کشته شود ولی خون او نباید ریخته شود، و این شیطان معمم از همه بر مسلمانان سختگیرتر بود، و گفته شده که: خلیفه را زیر ستوران لگدمال نموده تا جان داده است، و بعد از آن بغداد را قتل عام نموده و این قتل عام سی و چند روز ادامه داشت، و جز کسانی که

مخفی شده بودند کسی جان سالم بدر نبرد، و گفته شده که: بعد از آن هولاکو آن دستور داده است که تعداد کشته‌شدگان شمرده شود که آن را یک میلیون و هشتصد هزار تا نه صد هزار بر آورد کرده‌اند، البته این عدد غیر از کشته‌شدگانی است که شمرده نشده و یا غرق شده و نا پیدا شده‌اند، و بعد از آن امان نامه خوانده شده است، و کسانی که مخفی شده بودند بیرون آمدند که بسیاری از آنها در زیر زمین و مخفی گاه‌ها با امراض گوناگون مرده‌اند، و آنهایی که خارج شدند دچار انواع مذلت و خواری‌ها شدند، بعد از آن خانه‌ها بازرسی شده و دفینه‌ها و اموال مخفی شده را بیرون آوردند که مقدار آن بی‌شمار بود، و بعد از آن از نصاری خواسته شد که علنا شراب خواری نموده و گوشت خنزیر بخورند، و مسلمانان را مجبور کردند که در ماه مبارک رمضان روزه خواری نموده و گوشت خنزیر و شراب بخورند، سپس هولاکوی مغول به دار الخلافت آمده و خانه خلیفه را به یک نصرانی داده و دستور داد در مساجد شراب ریخته و مسلمانان از اذان دادن ممنوع شدند، این دارالسلام بغدادی بود که قبل از آن هرگز دار الکفر نگشته بود اینک به خاطر تعصب و خوش خدمتی شیعیان به مغول و خیانت به مسلمانان حوادثی در آن رخ داد که در تاریخ جهان بی‌نظیر است.

حسن دیاربکری می‌نویسد:

ابن العلقمی رافضی به خان مغول نوشت که تو بسوی بغداد حرکت کن و من آن را تسلیم تو خواهم نمود، هولاکو به او نوشت که تعداد ارتش خلافت زیاد است و اگر در گفتار خودت صادق هستی و پیرو ما شده‌اید ارتش بغداد را متفرق کن، آنوقت ما خواهیم آمد، وقتی که نامه‌اش به وزیر رسید پیش معتمد (خلیفه) رفته و از او خواست که موافقت کند تا پانزده هزار از ارتش اخراج شوند، و معتمد پذیرفت، و ابن العلقمی فوراً بیرون آمده و اسم آنها را از دیوان ارتش محو نموده و آنها را از بغداد اخراج نمود، و دستور منع اقامت آنها را در بغداد صادر کرد، و بعد از یکماه دوباره همین کار را تکرار کرد و اسم بیست هزار نفر را از دیوان ارتش پاک نموده و بعد از آن به هولاکو نوشت و او را از این کار خود با خبر نمود.

و هدف ابن علقمی رافضی خائن از آمدن هولاکو چند چیز بود:

اول اینکه خودش یک شیعه رافضی متعصب و نمک‌شناس بود که می‌خواست خلافت را (ولو بوسیله مغول) از بنی عباس به علوی‌ها منتقل نماید یعنی بهانه عوام فریب همیشگی آنها، و از آنجا که قدرت عباسیان به حدی رسیده بود که چنین آرزویی

برایش ممکن نبود، و براین پندار بود که هولاکو معتصم و اطرافیان‌ش را می‌کشد و دوباره وضعیت به حالت اولیه خودش باز می‌گردد، و شوکت و قدرت عباسیان نابود شده و او شیعیان فرصت را غنیمت شمرده و از موقعیت و قدرت خودش استفاده نموده و قدرت را به علوی‌ها باز خواهد گرداند، و بعد از آن همه اهل سنت را قتل عام خواهد کرد.

و هنگامی که هولاکو شنید که وزیر رافضی در بغداد چه کارهایی برای تقرب به او انجام داده است، به سوی بغداد حرکت نمود، معتصم سربازان ارتش را خوانده تا به دفاع از بغداد بپردازد، و اهل بغداد با اتفاق کلمه برای دفاع از بغداد در مقابل هولاکو متفق شدند، و در حومه شهر شدیداً با لشکریان مهاجم جنگیدند، و در میان هردو طرف کشته‌ها و زخمی‌های فراوانی رخ داد، تا اینکه نصرت نصیب سربازان بغداد شده و مغول‌ها به زشت‌ترین شکلی منهزم شده و عقب‌نشینی نمودند، و مسلمانان آنها را پیگیری نموده و دوباره گروهی را کشته و گروهی را اسیر گرفتند، و با اسیران و سرهای کشته‌شدگان دشمن به اطراف بغداد آمده و در آنجا خیمه زدند، و مطمئن بودند که دشمن شکست خورده و فرار کرده است، لیکن خیانت وزیر شیعه و دشمن داخلی دوباره آغاز شد، ابن العلقمی در همان شب به گروهی از یارانش دستور داد تا سد رودخانه دجله را شکسته و سیلاب آن را بسوی لشکر مسلمان که در خواب هستند روانه نماید، که لشکریان مسلمان که در خواب بودند همراه با اموال و حیوانات خود غرق در آب شدند، و خوش شانس کسی بود که اسبی پیدا کند و خود را نجات دهد، ابن العلقمی هولاکو را از این کار خود آگاه ساخته و از او تقاضا نمود که دوباره به بغداد بازگردد، از اینجا بود که هولاکو دوباره با لشکریانش بازگشته و بغداد را قتل عام نمود.

استاد حسن سودانی (معاصر) می‌نویسد:

ابن العلقمی و طوسی به بهانه دفاع از شیعیان علی با ملت کفر برعلیه خلافت اسلامی متفق شدند، و معروف است که طوسی مرجع شیعه بود و القاب بزرگی چون استاد بشر و عقل یازدهم و فخر حکماء و مؤید فضلاء و نصیر ملت و... نام گرفته است، لیکن آیا این هولاکوی بت پرست خونریز از فضیلتی بوده است که طوسی داعیه تأیید آنها را داشته باشد؟ و آیا مغول ملتی بود که به نصرت او رفت تا آنها را بر علیه مسلمین یاری نموده تا مرکز تمدن اسلامی را ویران نموده و اعراض و شرف مسلمانان

بدست وحشیان مغول لکه‌دار گردد؟ آری طوسی و ابن علقمی از حاشیة هولاکو شده بودند لیکن وقتی که هولاکو ضریح (منسوب به) امام موسی کاظم را ویران نمود سکوت کردند، درست مثل سیستانی مرجع شیعه در عراق الان که در مقابل هجوم نیروهای امریکا به نجف و بمب باران آن خائنانه سکوت کرد تا روش سلف خود را تکرار کند، و قبلاً هم هنگام یورش امریکا به عراق مردم را به بیطرفی و عدم مقاومت دعوت کرده بود.

همه منابعی که از ساعت‌های پایانی سقوط خلافت اسلامی بغداد می‌نویسند اتفاق نظر دارند بر اینکه هولاکو قبل از هجوم به بغداد با یکی از منجمان خود که اتفاقاً مسلمان! هم بود و حسام الدین نام داشت مشورت کرد، و این منجم غیرت به خرج داده و به او گفت: هرکس به خلافت حمله کرده و با لشکریان خود به بغداد برود نه تاج و تختی برایش باقی خواهد ماند و نه زندگی و حیات، و اگر خان مغول این سخن او را قبول نکند چند چیز رخ خواهد داد: اسب‌ها می‌میرد، سربازان مریض می‌شوند، آفتاب طلوع نمی‌کند، باران نخواهد آمد، و خان اعظم خواهد مرد، لیکن مشاوران هولاکو نظر به این دادند که سخن این منجم ناشنیده شده و به بغداد حمله شود.

هولاکو نصیرالدین طوسی را (که منجم هم بود) خواست، و طوسی شیعه سخن حسام الدین را رد کرده و به هولاکو اطمینان داد که هیچ مانع شرعی! برای هجوم به بغداد وجود ندارد، طوسی مستشار هولاکو برای هجوم ببغداد و ویران نمودن تمدن اسلامی به این حد هم اکتفا ننمود بلکه فتوایی صادر نمود که نظرش را باصطلاح با ادله عقلی و نقلی ثابت کند!

پس هولاکو خونخوار مغول با فتوای امام شیعه طوسی و همکاری وزیر نمک‌شناس شیعه که متأسفانه هردو هم ایرانی بودند، به بغداد حمله کرد و آن قتل عام را نمود که تاریخ از آن شرم دارد که حتی خود خلیفه هم جان بدر نبرد، اگرچه بعضی‌ها به او گفتند که: با کشتی به بصره رفته و در یکی از جزیره‌ها پنهان شود تا فرصتی پیش آید، لیکن ابن علقمی او را فریفته و به او مزین نمود که اگر با هولاکو ملاقات کند همه کارها روبراه خواهد شد، لیکن نتیجه این شد که هولاکو او را در کیسه‌ای گذاشته و اسب‌ها را بر او دواند تا زیر سم اسب‌ها جان دهد، باز هم این طوسی امام شیعه بود که وقتی که هولاکو در قتل خلیفه مردد بود فتوای قتل مستعصم را صادر کرد، و با فتوای او بغداد در فوریه ۱۲۵۸ قتل عام شد.

البته این آخرین خیانت علماء و سیاست‌بازان شیعه به امت اسلام نبوده و نخواهد بود، و آنها بنا به تربیت تقیه (که عین کذب و نفاق است) و بنا به کینه‌هایی که در حسینیه‌ها و مراسم محرم و روضه خوانی‌ها، بدان خو کرده و بزرگ می‌شوند در همه ادوار تاریخ اسلامی هنگامیکه که مسلمانان قدرت داشته باشند در صدد تملق و چاپلوسی حکام بر می‌آیند، و در واقع همیشه تابع قدرت هستند، و اما هنگامیکه مسلمانان دچار ضعف شده یا مورد هجوم دشمنانشان قرار بگیرند فوراً در صف دشمنان آنها قرار می‌گیرند، و بر علیه مسلمانان حتی از کفار هم سخت‌تر خواهند شد، همچنانکه در اواخر دولت اموی رخ داد که انقلاب عباسی بر علیه امویان به مکر و تشویق شیعیان رخ داد لیکن وقتی که عباسیان ضعیف شده و مورد تهدید مغول قرار گرفتند اولین آتش بیار معرکه و توطئه‌گر خود رهبران دینی و سیاسی شیعه بودند که با بت‌پرستان مغول بر علیه مسلمانان همکاری نموده و رودخانه بزرگ دجله را پر از خون و دوات و کتب و ذخائر فرهنگی مسلمانان نمودند.

این نصیر الکفر طوسی حکیم شیعه! در چاپلوسی و تملق برای خلیفه عباسی معتصم سابقاً شعرها می‌سرود، لیکن وقتی که شرایط برگشت او هم چهره عوض کرد، و در سال ۶۵۵ او بود که مغولان را به ویرانی دارالسلام یعنی بغداد مرکز تمدن اسلامی تشویق نمود، و خود طوسی امام شیعه در مقدم همراهان هولاکو سفاک بود که در قتل عام اهل بغداد شراکت داشت، البته دو شریک دیگر او در این خیانت شرم‌آور تاریخی محمد بن احمد علقمی مشهور به ابن علقمی و دیگری هم عبدالحمید بن اُبی الحدید مؤلف معتزلی شیعه شده‌ای بود که همه عمرش را در دشمنی با یاران رسول خدا صرف نمود، و با شرح خبیث خودش از نهج البلاغه آن را مملو از اکاذیبی نموده است که تاریخ اسلامی را پر از تحریف کرده است.

و با همه این سوابق زشت تاریخی خمینی، طوسی را از خادمان بزرگ اسلام راستین! نامیده است و دخول او را در رکاب مغول شکلی و ظاهری برای نجات اسلام اصیل و خدمت به آن دانسته است! البته علماء شیعه از طرف دیگر از اعمال جلیله مغول (به قول خودشان) خشنود و از آن تمجید کرده‌اند، و کتاب روضات الجنات خوانساری مملو است از مدح و ثناء این سفاک تاریخ که شبیه او فقط خود خمینی و یارانش می‌باشد.

خیانت و جنایت شیعیان قرامطه و کندن حجر الأسود از خانه کعبه و نقل آن به منطقه قطیف

قرمطیان یا قرامطه گروهی از شیعیان اسماعیلیه (هفت امامی) هستند که سبب فتنه‌ها و شرارت‌های بزرگی شده و عقاید باطنی و افراطی را برای نشر ترور و وحشت و رعب بین مسلمانان رواج دادند، و هرگز با کفار روبرو نشده‌اند، و شیعیان اسماعیلیه دسته‌ای از شیعیان باطنیه بودند (البته همه آنها به درجات متعددی باطنی هستند) که قائل به امامت اسماعیل بن جعفر صادق بودند، و یا در واقع زیر چتر امامت که بزرگترین توطئه در تاریخ اسلام و بر علیه اسلام می‌باشد پنهان شده بودند، و حمدان بن قرمط که یکی از مبلغان بارز اسماعیلیه بود و فرقه قرامطه یا قرمطیان به اسم او خوانده می‌شود، به اتفاق منابع اسلامی حمدان بن قرمط یکی از شاگردان میمون قداح بود که او بنوبه خود یکی از موالی امام جعفر صادق بود، و میمون قداح گاهی متهم به یهودیت^(۱) و گاهی متهم به دیصانیت^(۲) و گاهی به زرتشتیت^(۳) بوده است.

با همه این بازهم منابع شیعی عبدالله بن میمون را موثق جلوه داده و همه اقوالی که او را از شیعیان قرمطی اسماعیلی می‌داند را بدور انداخته و نپذیرفته است. ابن ندیم راجع به میمون قداح می‌گوید: او از پیروان ابوالخطاب بوده و علنا دعوت به الوهیت علی بن ابی طالب می‌نمود، او و فرزندش عبدالله دیصانی مذهب بودند، و فرزندش عبدالله شعبده باز و ساحر بود، و برای مدتی طولانی ادعای نبوت کرد... و بعد از آن به سلمیه (در سوریه) رفت و در آنجا شخصی بنام حمدان بن أشعث که لقب قرمط^(۴) داشت به دعوت او پیوست.

امام فخر رازی درباره باطنیه می‌نویسد: شخصی از اهواز که عبدالله بن میمون قداح نامیده می‌شد و از زنادقه بود پیش جعفر صادق آمد که بیشتر وقتش را در خدمت اسماعیل فرزند امام جعفر بود، و بعد از وفات اسماعیل بخدمت فرزندش محمد در آمد و بعدا مدعی شد که همه افکار الحادی و زندیقی خود را از او آموخته است^(۵)، و

۱- الإسماعیلیون فی التاریخ: تألیف تعدادی از مستشرقان ص ۸۰.

۲- فهرست ابن ندیم ص ۲۷۸.

۳- الإسلام فی ایران بطروشفسکی ص ۲۹۹.

۴- ابن ندیم ص ۲۷۸.

۵- اعتقادات فرق المسلمین: فخر رازی ص ۱۰۶.

چنانچه ملاحظه می‌شود این عبدالله بن میمون که مؤسس فرقه باطنیه و قرامطه است شخصی است دجال و کذاب، در صورتی که منابع شیعی او را یکی از خواص امام باقر و امام صادق می‌شناسند، و مدعی هستند که او یکی از رواات ثقه احادیث می‌باشد، چنانکه نجاشی در رجال خود این ادعا را دارد^(۱)، و بر حسب گفته نوبختی و اشعری (که هر دو شیعه هستند) خلاصه معتقدات شیعیان قرمطی اسماعیلی این بود که معتقد به امامت محمدبن اسماعیل بن جعفر صادق بوده و براین باور هستند که او قائم مهدی و بالاتر از این او و دیگر ائمه همگی پیامبر می‌باشند، و می‌گویند: محمدبن اسماعیل زنده است و نمرده، و در سرزمین روم مخفی است^(۲).

قیام دولت شیعه قرامطه و هجوم بر خانه کعبه و بردن حجر الأسود

قرمطیان در سال ۲۸۶هـ یک دولت نسبتاً قوی در حاشیه خلیج فارس یعنی در بحرین و قطیف و احساء تشکیل دادند که در رأس آن شخصی قرار داشت به نام ابوسعید جنابی که امام طبری درباره او می‌گوید: در سال ۲۸۶ مردی از قرامطه در بحرین قیام کرد که ابوسعید جنابی نام داشت، و گروهی از اعراب بادیه‌نشین و قرامطه در گرد او جمع شدند، و قدرت او بالا گرفت و دعوتش منتشر شده و بسیاری از شهرنشینان را کشتند، و بعد از آن به سوی قطیف رفته و در آنجا نیز بسیاری را کشت، و از آنجا در صدد حمله به بصره شد که والی بصره بدستور سلطان از مردم خراج و صدقات جمع کرده و با مبلغ ۱۴ هزار دینار دیواری در گرد شهر برای حمایت آن بنا نمود^(۳).

و بعد از کشته‌شدن ابوسعید جنابی ریاست شیعیان قرمطی بدست فرزندش ابوطاهر سلیمان الجنابی افتاد که یکی از خونریزترین حکام آنان بود، و بارها به کاروان‌های حجاج هجوم آورده و آنها را کشته و اموالشان را تاراج می‌نمود، و جنایتش به حدی رسید که به خانه کعبه حمله کرده و بعد از کشتار عظیمی که در آنجا انجام داد، حجر اسود را از خانه کعبه کنده و با خود برد.

۱- رجال النجاشی ص ۱۴۸.

۲- المقالات والفرق ص ۸۳ و فرق الشیعة ص ۱۰۴.

۳- تاریخ الطبری ج ۵ ص ۲۸۶.

هجوم‌های وحشی قرامطه به شهرهای دور و نزدیک و قتل‌عام‌های وحشتناک که قرامطه انجام می‌دادند و رفتارشان با حجاج خانۀ خدا رعب و وحشت در میان مسلمانان ایجاد کرده بود، و بالآخره با ۱۷۰۰ فدائی به بصره حمله کرد و به مدت ۱۷ روز در بصره قتل عام وحشتناکی انجام داد^(۱)، و کاروان‌های حج که از مناطق زیر سلطۀ قرامطه عبور می‌کردند (مخصوصاً عراقیان) همیشه مورد هجوم وحشیانۀ قرمطیان واقع می‌شدند، تا حدی که در سال‌های ۲۶۳ و ۳۱۶ هیچ کس نتوانست برای حج خارج شود^(۲).

و این توحش و شدت عمل در سال ۳۱۷ به اوج خود رسید که به یک فاجعۀ بزرگ انجامید، قرمطیان در این سال برخلاف عادت دائمی خود از حمله به کاروان‌های حجاج دست نگه داشتند، و کاروان‌های حجاج و از آنجمله کاروان عراق به امارت منصور دیلمی سالم به مکه رسیدند^(۳).

اما قرامطه طرح دیگری داشتند، و با فرماندهی ابوطاهر جنابی در روز ترویبه (روزی که مردم برای اداء شعائر حج از مکه بطرف منی خارج می‌شوند) به طور ناگهانی هجوم آورده و دسته‌های بزرگی از حجاج را قتل عام کردند، و بعد از آن به مکه حمله کرده و حرمت و قدسیت حرم را هتک نموده و قتل عام وحشتناکی در میان مردم بیگناه مکه راه انداخت، و مؤرخان می‌نویسند که قرمطیان حدود ۱۷۰۰ نفر حاجی را که اکثرشان در حول کعبه و به پرده‌های آن آویزان بوده و دعا می‌کردند را کشتند، و حتی کسانی را که به دره‌ها و اطراف فرار کرده بودند را نیز رها نکردند، و تعداد کشته‌شدگان را حدود ۳۰ هزار نفر نوشته‌اند، و قرامطه اکثر اجساد را در چاه زمزم انداخته و بقیه بدون غسل و کفن دفن می‌شدند^(۴)، و در چنین حالتی بود که ابوطاهر عربده کشیده و با شعر مدعی می‌شد که: منم خدا و خدا منم او می‌آفریند و من فنا می‌کنم^(۵).

۱- الکامل: ابن الأثیر ج ۶ ص ۱۸۷.

۲- النجوم الزاهرة: ابن تغری ج ۳ ص ۲۲۶.

۳- البداية والنهاية: ابن کثیر ج ۱۱ ص ۱۶۳-۱۶۵.

۴- شفاء الغرام ۲/۲۱۸.

۵- تاریخ مکه أحمد السباعی ۱/۱۷۱.

و شیعیان قرمطی علاوه بر این وحشی‌گری‌ها و کشتن مردم و تاراج اموال آنها شروع به سرقت ذخائر و نفائس موجود در خانه کعبه نمودند، حتی درب خانه کعبه را کنده و پرده‌های آن را تکه تکه نموده و سعی در کندن میزب آن نمودند اینکه کسی که می‌خواست آن را بردارد از سقف کعبه به زمین افتاده و درجا هلاک شد، و مهمتر از این خود حجر الأسود را کنده و به بحرین بردند که این موضوع در همه کتب تاریخ آمده است و بعضی از منابع تاریخی اضافه می‌کند، وقتی که ابوطاهر ملعون حجر الأسود را با تبر شکسته و رو بسوی مردم نموده و گفت: ای جهال شما می‌گویید که: هرکس که داخل حرم شود در امان است (این ترجمه آیه قرآن است که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ دَخَلَهُوَ كَانَ آمِنًا﴾ [آل عمران: ۹۷] و شما دیدید که من تا حالا چه کردم! یکی از حضار که خود را برای مرگ مهیا نموده بود لگام اسبش را گرفته و فوراً در جوابش گفت که: معنای این سخن این است که هرکس داخل خانه خدا شد باید به او امان داد و مال و جان و آبرویش باید در امان باشد، آنگاه او ترشرو شده و بدون یک کلمه صحبت با اسبش حرکت نمود^(۱).

و حجر اسود به مدت ۲۲ سال در بحرین بدست شیعیان قرامطه ماند و تمام کوشش‌های عباسیان و حتی فاطمیان که خود از جنس قرامطیان بودند برای اعاده حجر اسود به خانه کعبه بجایی نرسید، و خلفاء عباسی ۵۰ هزار دینار به قرامطه جهت اعاده حجرالأسود پیشنهاد کردند، لیکن آنها نپذیرفته و به عناد و تعصب خود ادامه دادند، تا بالاخره بعد از تهدید شدید فاطمیان و گرفتن باج زیادی از عباسیان آن را اعاده نمودند، و این عار برای همیشه در تاریخ تشیع ثبت شد.

اتحاد شیعی - صلیبی و نقش شیعیان در توقف انتشار اسلام در اروپا

وقتی که شاه اسماعیل، خونخوار صفوی برای اولین بار مذهب شیعه را در ایران به زور شمشیر صفوی و همکاری و مکر صلیبیان رسمی کرد و بعد از آن قتل عام‌های وحشتناکی که در سراسر ایران سنی آن زمان برقرار نمود و همان محاکم تفتیش را که در نزد هم پیمانان صلیبیش بود به ایران به بدترین شکلی انجام داد، و زنده خواری اجساد دشمنان را رائج نمود، و وقتی که داخل شهر تبریز شد فقط در آن شهر بیست هزار نفر به خاطر عدم تغییر مذهب قتل عام کرد، و همین کشتار در تمام شهرهای

ایران برای اهل سنت ادامه داشت، و مرشد کامل! صفویه مدعی بود که علی (علیه السلام) را در خواب دیده و به او گفته است: «اقتل سنی ادخل الجنة» یعنی سنی بکش تا داخل جنت شوی!

اما در خارج از مرزهای ایران دولت رافضی اثناعشری شیعه صفویه با خلافت اسلامی عثمانی جنگید، و در این راستا با صلیبیان مسیحی بر علیه اهل سنت متحد شد، و این در شرایطی بود که دولت عثمانی پرچم اسلام را در دنیا برافراشته و در مقابل هجوم مسیحیان صلیبی با عزت و قدرت بمدت شش قرن از سرزمین اسلام دفاع نمود، و علاوه بر این اسلام را در اروپا داخل نموده و اگر توطئه و خنجر شیعیان از پشت و اتحاد آنها با صلیبیان نمی بود امروز همه اروپا مسلمان شده بود، بوسیک سفیر فردناند شاه اتریش در دربار سلطان محمد فاتح می گوید: ظهور صفویه مانع شد از اینکه ما به دست عثمانیان از بین برویم، و در جای دیگری می گوید: اگر صفویه نمی بودند ما مثل جزائری ها قرآن می خواندیم (یعنی مسلمان شده بودیم).

و در بسیاری از جنگ های صفویه با عثمانیان ارتش عثمانی بالاجبار دست از فتوحات خود در اروپا کشیده و برای مواجهه با دشمن داخلی یعنی لشکر صفویه (که دربارش مملو از کشیش های صلیبی بود) می شد، چنانچه سلطان سلیم رحمته الله علیه وقتی که اتریش را محاصره کرده بود و به مدت شش ماه دیوارهای آن را می کوبید و نزدیک بود که آن را فتح کند ناچار شد دست از آنجا برداشته و برای مواجهه با لشکر صفوی به استانبول بازگردد.

اتفاقیه های شیعیان صفویه با صلیبیان بر علیه خلافت اسلامی عثمانی

بعد از شکست سختی که صفویه در چالدران از دست عثمانیان خورد برای اتفاق با صلیبیان پرتغال وارد عمل شد و مهمترین بندهای اتفاقیه این بود که:

- ۱- نیروی دریایی پرتغال با لشکر ایران برای حمله به بحرین و قطیف (شهری است در عربستان سعودی الان) که در دست عثمانیان بودند همکاری کند.
- ۲- هردو دولت برای خاموش کردن شورش های مردم بلوچستان و مکران (که اهل سنت هستند) همکاری کنند و پرتغال در خاموش کردن این شورش ها وارد عمل شود.

۳- هردو دولت در مقابل عثمانی متحد گردند.

۴- ایران از جزیرهٔ هرمز دست برداشته و موافقت کند که حاکم آن تابع پرتغال باشد و در امور داخلی آن جزیره دخالت نکند.

و در ضمن مرشد کامل صفویه! سفیرهایی به دربار و نیز فرستاده و تقاضا نمود که آنها از راه دریا و خشکی به عثمانی حمله کنند، و از اسپانیا و مجارستان تقاضا نمود که از اولی از راه بندقیه خاک عثمانی را تقسیم کنند که قسمت اروپایی خلافت مال اسپانیا و قسمت آسیایی آن مال دومی باشد، و این فقط یکی از پیشنهادهایی بود که سفراء ایران (تازه بزور شیعه شده) هزاران کیلومتر را در راه آن طی می‌کردند، تا بر علیه مسلمین با صلیبیان همکاری کنند، و بدون تردید این یک فرصت حیاتی برای صلیبیان غرب بود تا بقول خودشان مثل الجزائری‌ها قرآن نخوانند، اینست افتخار تاریخی شیعیان.

اتفاق شیعیان با صلیبی‌ها بر علیه صلاح الدین ایوبی سردار شهیر اسلامی

بدون تردید صلاح الدین ایوبی یکی از بزرگترین فرماندهان و حکام مسلمان می‌باشد که چهرهٔ تاریخ را در عهد خود عوض نمود، و توانست دومین کسی باشد که بعد از حضرت امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه بیت المقدس را فتح کند و از دست صلیبیان بعد از هفتاد سال بیرون بیاورد، اگرچه در ایران کمتر کسی از او چیزی می‌داند.

و هنگامی که دولت سنی سلجوقی در شمال سرزمین شام دچار حملهٔ صلیبیان شد دولت رافضی عبیدیه که خود را به دروغ فاطمیه نامیدند فرصت را غنیمت شمرده و شهر صور را در سال ۱۹۰۷ تصرف کرد و این درحالی بود که صلیبیان شهر انطاکیه را محاصره کرده بودند.

و قاضی ابن عمار که یکی از پیروان عبیدیه رافضی بود طرابلس را جدا کرد، و باز هم عبیدیان سفیرانی برای صلیبیان فرستاده و تقاضای اتحاد بر علیه سلجوقیان سنی نمودند، و پیشنهاد دادند که در جنگ بر علیه سلجوقیان با آنها متحد شوند، تا قسمت شمالی (سوریه) برای صلیبیان و فلسطین برای عبیدیان باشد، و صلیبیان هم گروهی را برای حسن نیت به مصر پیش عبیدیان فرستادند.

یعنی وقتی که سلجوقیان مشغول جنگ با صلیبیان دشمن اسلام بودند عبیدیان شیعه در صدد توسعه نفوذ خود در فلسطین و همکاری با مسیحیان بودند، لیکن آنها به متفقان عبیدی خود خیانت کرده و در سال ۱۰۹۹ داخل فلسطین شدند، یعنی در واقع فلسطین برای اولین بار بعد از اسلام بسبب همکاری شیعیان سقوط کرد و دریای خون از مسلمانان جاری شد، که در این اشغال مسجد الأقصى فقط ۷۰ هزار نفر در داخل مسجد کشته شدند، لیکن جهاد مسلمانان اهل سنت بر علیه فرنگیان مهاجم ادامه پیدا کرد، و در سال ۵۴۱ عمادالدین زنگی بعد از اینکه بیشتر از ۲۲ سال پرچم جهاد را بر دوش گرفت به شهادت رسید، و سبب شهادت او هم خیانت گروهی از شیعیان اسماعیلیه بود، و بعد از او فرزندش نورالدین بجای او نشست و جهاد بر علیه صلیبیان و متحدان خائن و منافق آنها را مثل عبیدی و اسماعیلیه را ادامه داد، و گویند که: بعد از خلفای راشدین کمتر کسی به عدالت او بوده است، وقتی که او با لشکریانش وارد مصر شد به فرمانده اش صلاح الدین دستور داد که دولت عبیدی خائن و خبیث را در سال ۵۷۷ برانداخته و در یکی از همین درگیری ها بود که رموند امیر صلیبی ها برانطاکیه و رهبر شیعیان باطنیه علی بن وفا که همکار با آنها بود به هلاکت رسیدند، و در وقت دولت عبیدیه اهل سنت حتی از امامت مساجد خود هم ممنوع شده بودند، صلاح الدین همه ائمه مساجد کشور را که شیعه اسماعیلیه بودند بیرون نموده و اهل سنت را بجای آنان گماشت، و در زمان او اهل مصر بقول مؤرخان عدالتی را دیدند که قرن ها مشاهده نکرده بودند، و این نهایت تشیع در قاره افریقا بود.

لیکن نکته مهم در اینست که بدانیم که دولت های شیعه همیشه در وقت ضعف مسلمین و خیانت و همکاری با دشمنان اسلام بوجود آمده و با رفتن آنها این ها نیز رفته اند.

و شیعیان اسماعیلیه بارها در صدد استعمال سلاح همیشگی خود یعنی ترور صلاح الدین ایوبی شدند، و اگر همکاری نزدیک شیعیان با صلیبیان نمی بود و درب های دیوار عکارا باز نمی کردند هرگز ریچارد قلب الأسد (شیردل) صلیبی نمیتوانست داخل شهر شود.

و اتحاد شیعی صلیبی بعد از صلاح الدین همچنان ادامه پیدا کرد و این اتحاد شیعه با دشمنان اسلام توسعه پیدا کرده و شامل مغول های تاتار هم شد که سابقا مفسلا در آن سخن گفتیم.

و اینجاست که شیخ الإسلام ابن تیمیه بحق می‌گوید: شیعیان همیشه باکفار بر علیه مسلمین بوده‌اند، و اهل علم اتفاق نظر دارند که بدترین و مضرترین شمشیری که از اهل قبله بر علیه مسلمانان کشیده شده است شمشیر شیعه بوده است که از خوارج هم مضرتر بوده‌اند.

آیا یک نمونه از این خیانت‌های شرمسار و ننگین (یعنی همکاری با کفار) از دولت‌های اهل سنت با انتقاد زیادی که بر بسیاری از آنها وارد است، بر علیه شیعیان را در تاریخ اسلام می‌شود پیدا کرد؟ چرا یک دولت شیعی در تاریخ بدون کمک با دشمنان اسلام روی کار نیامده است؟ نه اینکه افکار و باورهای آنها در اصل از همان‌ها وارد تشیع شده و بنا بر این سیاست‌شان هم تابع همان تئوری‌ها بوده است.

اما در مورد خیانت و جنایت این نظامی که به دروغ خود را جمهوری اسلامی نامیده و شجرهٔ خبیثه‌ای است که در جهان معاصر در خبث و نفاق بی‌نظیر و مثل دوستانش می‌باشد، فقط نمونه‌های زیر را راجع به اهل سنت ایران ذکر می‌کنم:

فهرست بعضی از شهداء علماء اهل سنت ایران

فهرست شهداء علماء اهل سنت ایران که بوسیلهٔ نظام متعصب و فرقه‌گرای حاکم بر ایران (برحسب تسلسل تاریخی) که همگی به جرم عقیدتی و سنی بودن در داخل و یا خارج از کشور ترور و یا اعدام شده‌اند.

۱- استاد بهمن شکوری: از مبارزان اهل سنت طوالش بود که در سال ۱۹۸۶ در زندان اوین با دهان روزه اعدام شد و اتهامش این بود که به عتبات عالیات توهین کرده است یعنی قبر پرستی را نمی‌پذیرفت و در آن موقع تهمت وهابیت تهمت رایج فعالان اهل سنت بود و ایشان تقریباً در دههٔ پنجم عمرش بود و مبارزی بود که جزئی از عمرش را در زمان شاه هم در زندان گذرانده بود.

۲- شیخ عبدالوهاب خوافی: از اهل سنت خراسان که از مدارس دینی پاکستان فارغ التحصیل شده بود که در دههٔ دوم عمرش یعنی حدود بیست سالگی شهید شد و در زندان دادگاه ویژهٔ روحانیت در سال ۱۹۹۰ اعدام گردید و تهمت او عقیدتی و بر طبق روال معمول وهابیت بود.

۳- شیخ قدرت الله جعفری: از فرزندان اهل سنت خراسان بود که از مدارس دینی پاکستان فارغ التحصیل شده و بعد از بازگشتش به ایران زندانی و در سال ۱۹۹۰ اعدام گردید. ایشان نیز در سن حدود بیست سالگی بود.

۴- شیخ ناصر سبحانی: از علماء اهل سنت کردستان بود که در تفسیر قرآن نظرات ثاقبی داشته و در این زمینه کار کرده بود، در سال ۱۹۹۲ به تهمت وهابیت، بعد از شکنجه‌های فراوان اعدام گردید که جرم او مثل بقیه فقط عقیدتی بود، و در دهه سوم عمر خودش در وقت شهادتش بود حدود سی سالگی.

۵- دکتر علی مظفریان: از پزشکان (جراح قلب) مشهور شیراز بود که در عهد شاه تغییر مذهب داده و از تشیع خارج شده و عقیده اهل سنت را پذیرفته بود، و بعد از انقلاب در شیراز با همکاری اهل سنت شیراز منزلی را خریده و با اجازه رسمی به مسجدی تبدیل کرده بودند که ایشان در آنجا خطبه می‌خواند، ولی بعد از مدتی دستگیر و بعد از شکنجه‌های شدید در زندان و گرفتن اعترافات موهن جهت ترور شخصیت، او در سال ۱۹۹۲ اعدام گردید.

۶- علامه احمد مفتی زاده: از رهبران مذهبی مشهور کردستان و مؤسس اولین جنبش اهل سنت در ایران بعد از انقلاب بود که شورای مرکزی اهل سنت (شمس) نام گرفت، و به خاطر مواضع روشن و بدون نفاق که می‌گرفت و مخالفت علنی با خمینی در حین سخنرانی در حسینیه ارشاد به او تیراندازی شد و بعد از آن دستگیر و در حدود بعد از ۱۰ سال زندان و بعد از اینکه از امراض متعددی که در زندان دچارش کرده بودند و از مرگش مطمئن شده بودند از زندان بیرونش نموده و برای رفتن به علاج در خارج ممنوع شده و بعد از چند ماهی در سال ۱۹۹۳ برحمت الهی پیوست که تشییع جنازه‌اش هم ممنوع شده بود.

۷- شیخ محمد صالح ضیائی: از رهبران و علماء بزرگ اهل سنت بندرعباس که دارای مدرسه‌ای دینی (حوزه علمیه) بود که اطلاعات خواستار تعطیل کردن آن از او شده بود که با امتناع او مواجه شده و جواب داده که خود شما می‌توانید تعطیلش کنید، و به او گفته بودند که، دانشجویانی که شما برای تحصیل در مدینه منوره فرستادید برای ما از موشک‌های صدام حسین خطرناک‌تر هستند، و در سال ۱۹۹۴ بعد از چند روز بازجویی بطرز فجیعی در

بیابان ترور و قطعه قطعه شده بود تا شاهدهی از عدل علوی سربازان مجهول امام زمان (اطلاعات) باشد.

۸- مولوی عبدالعزیز اللهیاری: امام جمعه اهل سنت بیرجند بود که در سال ۱۹۹۴ بعد از چند روز بازجویی از طرف دادگاه ویژه روحانیت مشهد و شکنجه بوسیله سوزن مسموم شده بود.

۹- دکتر مولانا احمد سیاد میرین: ایشان تنها دکترای علم حدیث در ایران بود که از فارغ التحصیلان دانشگاه اسلامی مدینه منوره بود بعد از بازگشت مدرسه دینی کوچکی در اقصی نقاط بلوچستان در اطراف کنارک (زرآباد) بنا کرده بود که بعد از مدتی از طرف دادگاه ویژه روحانیت به اتهام وهابیت به ۱۵ سال زندانی محکوم شد که ۵ سال آن را در گذراند، و در سال ۱۹۹۶ بعد از خروج از زندان که برای چند روزی به امارات رفته بود بعد از بازگشت از امارات در فرودگاه بندرعباس بوسیله اطلاعات دستگیر و بعد از سه روز جسد او را در بیابان انداخته بودند تا شاهدهی دیگر از تطبیق وحدت اسلامی‌ای باشد که رژیم فرقه‌گرای منافق بدروغ مردم جهان را بدان فریفته است.

۱۰- مولانا عبدالملک ملازاده: از رهبران و فعالان مذهبی بلوچستان و پسر بزرگ رهبر مذهبی بلوچستان مولانا عبدالعزیز بود، که بعد از انقلاب همراه با ۴۰۰ نفر از علماء اهل سنت در سراسر ایران در ارتباط با شورای شمس زندانی شد، و بعد از آزادی از زندان حرکت محمدی اهل سنت را ایجاد کرد و در نهایت از تدریس هم ممنوع شد، تا اینکه ناچار به هجرت از وطن شد که در سال ۱۹۹۶ در شهر کراچی بوسیله مزدوران اطلاعات امام زمانی ایران در روز روشن ترور شد.

۱۱- مولوی عبدالناصر جمشیدزهی: از جوانان متدینی بود که بعد از هجوم سپاه پاسداران به منزلش در خاش (بلوچستان) ناچار به هجرت به پاکستان شد و در آنجا بعد از فراغت از تحصیل در دانشگاه تدریس می‌کرد، که در سال ۱۹۹۶ به همراهی مولوی عبدالملک در کراچی بوسیله اطلاعات ایران ترور شد.

۱۲- شیخ فاروق فرساد: از شاگردان و همکاران بارز علامه احمد مفتی زاده در کردستان بود که بعد از سال‌ها زندانی شدن به مدت پنج سال به رضائیه تبعید شد که بعد از پایان مدت تبعیدش در همانجا در سال ۱۹۹۶ ترور شد.

۱۳- شیخ ملا محمد ربیعی: از علماء و نویسندگان سرشناس کردستان و امام جمعه اهل سنت کرمانشاه بود که در سال ۱۹۹۶ بوسیله اطلاعات ترور و مسجد او نیز تعطیل گشت که بعد از آن تظاهراتی انجام گرفت که تعدادی در این تظاهرات کشته و زندانی شدند.

۱۴- دکتر مولانا عبدالعزیز کاظمی بجد: از فارغ التحصیلان شاگرد اول دانشگاه اسلامی مدینه منوره بود که در سال ۱۹۹۶ فقط به خاطر سنی بودن و معتقداتش مثل بقیه شهداء علماء سنت بعد از سه روز شکنجه وحشیانه از طرف اطلاعات زاهدان جسدش را در خیابان انداخته بودند که آثار شکنجه در صورت و فک مجاله شده‌اش هویدا بوده است که آثار کینه‌های پاسداران خمینی را روشن ساخته است.

۱۵- مولوی حبیب الله حسین‌بر: از علماء اهل سنت سراوان (بلوچستان) می‌باشد که از سال ۱۹۹۱ از طرف اطلاعات سراوان بعد از خروج از زندان به شرط همکاری رבוده شد و هیچ اثری از او نیست که احتمالاً ترور شده است.

۱۶- مولوی یارمحمد کهرازی: امام جمعه اهل سنت شهرستان خاش و مدیر مدرسه دینی مخزن العلوم خاش بطور مشکوکی در سال ۱۹۹۷ درگذشت که شواهد و قرائن و وضعیت و موقعیت وی این تفکر را تقویت می‌نماید که وی توسط مأموران اطلاعاتی نظام کشته شده است.

۱۷- مولوی عبدالستار روحانی سرشناس و امام جمعه خاش و مدیر قبلی حوزه مذکور بعد از مراجعه به بیمارستان برای زخم کوچکی که در دستش بود ناگهان و بطور مشکوکی درگذشت که پزشکان رژیم بظاهر چنین گفتند که: وی سکت قلبی کرده است!! بعد از وی جانشینش مولوی یارمحمد کهرازی (ریگی) مرتب به اطلاعات احضار شده و مورد بازجویی و تفتیش عقاید قرار گرفته است، و مدرسه مخزن العلوم هم تحت فشار بوده تا طلاب غیر بومی را اخراج نماید که وی مقاومت کرده تا اینکه اطلاعات طلاب را دستگیر و بعد از زندانی آنها را به منطقه‌شان (بندرعباس) عودت داده است. موقعیت زیر فشار مدرسه خاش و به شهادت رسیدن مدیر قبلی آن و احضار مرتب مولوی یارمحمد این یقین را تقویت نموده است که وی هم توسط اطلاعات مثل بقیه رهبران اهل سنت ایران ترور شده است.

و در همین تاریخ از منابع ترکمن‌های ایران خبر می‌رسد که عواملی ناشناس (سربازان مجهول امام زمان!!) در صدد ترور یکی از علماء سرشناس اهل سنت ترکمن آخوند ولی محمد ارزانش که از ایران هجرت و به ترکمنستان پناه برده است برآمده‌اند؛ افراد مذکور ساعت ۲ نیمه شب پنجم اوت ۹۷ به منزل ایشان در عشق آباد حمله کرده و چون او را نیافته‌اند فرزندش را ضرب و شتم نموده و خانه و مخصوصاً کتاب‌ها و دفاتر و اوراق را تفتیش کرده که از آن میان یادداشت‌های چندین ساله مربوط به ترکمن‌های ایران و تعدادی اسناد و مدارک و عکس را برداشته و در آخر با تهدید به مرگ در صورت مطلع نمودن پلیس آنجا را ترک می‌کنند. و این دومین حادثه در مورد یکی از رهبران دینی اهل سنت ترکمن می‌باشد، چون در ماه آوریل نیز فردی (شاید باز هم از مجهولان امام زمان!!) با خنجر قصد کشتن او کرده و لیکن جان بدر برده و فقط زخمی گشته است، و قرائن به یکی بودن ترتیب دهندگان این دو سوء قصد دلالت کرده که همه این یقین را تقویت می‌نماید که در پشت این حوادث وحشیانه اطلاعات جهنمی ایران است که می‌خواهد کشور را از وجود اهل سنت خالی نماید.

جامعه اهل سنت ایران - دفتر لندن ۹۷/۱۲/۲۹

۱۸- مولوی نورالدین غریبی: از شهداء علماء اهل سنت خراسان و از فارغ التحصیلان مدارس دینی پاکستان و سپس از دانشگاه اسلامی مدینه منوره فارغ التحصیل شده و به خاطر وضعیت بغرنج اهل سنت در ایران و تتبع اطلاعات از شخص ایشان حتی در زمانی که در پاکستان بوده به ناچار بعد از فراغت از تحصیل به تاجیکستان رفته و در آنجا مشغول تدریس شده بود که در سال ۱۹۹۸ در یک روز که برای تدریس قرآن از منزل خارج شده دو نفر از اطلاعات ایران او را ترور کرده‌اند.

۱۹- عبدالجبار فرزند نور محمد: دانشجوی دانشگاه سیستان و بلوچستان در سال ۹۹/۳/۲ ترور شد.

۲۰- خدابخش صلاح زهی فرزند حسین: در ۹۹/۴/۱۷ همانطور که در بیانیه جامعه اهل سنت ایران آمده ایشان در ایرانشهر دستگیر و به همدان برده شد و بعد از دو هفته شکنجه به اتهام انتساب به مجاهدین اهل سنت اعدام گردید.

۲۱- انور مبارکی فرزند مولوی عبدالحق: در حین خدمت سربازی بوده که به او تیر اندازی شده و کشته شد که هدف از آن نشر رعب بین اهل منطقه بوده است قابل ذکر است که شهدای شماره‌های ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۴ و ۲۵ از علماء نبوده‌اند.

۲۲- مولوی موسی کرمی: ایشان امام و خطیب مسجد شیخ فیض اهل سنت در مشهد بود که این مسجد در سال ۱۹۹۴ بوسیلهٔ اطلاعات و بدستور خامنه‌ای خراب گردید که ایشان بعد از مدتی ناچار به هجرت به افغانستان شده بود، که در سال ۲۰۰۱/۵/۴ بوسیلهٔ گذاشتن مواد منفجره در هنگام خروج از مسجد در شهر هرات ایشان و چهار نفر از همراهانش به شهادت رسیدند که والی وقت هرات فوراً اطلاعات ایران را متهم نمود، و شکی هم نیست که اطلاعات ایران او را ترور کرده بود چون از دست آنها فراری بود و دشمن دیگری غیر از این خونخواران هم نداشته بود.

۲۳- شمس الدین کیانی: طلبهٔ اهل سنت که در ۲۰۰۰/۳/۱۳ بعد از ربودنش از طرف اطلاعات زاهدان و تفتیش عقاید دست و پایش بسته و بنزین بر او ریخته و زنده زنده به آتش کشیده شد که عبرتی برای دیگران باشد که روزنامه‌های اصلاح طلب خبر آن را منتشر نمودند!

۲۴- سوزاندن سه نفر از اکراد اهل سنت در شهر ماکو در سال ۲۰۰۰ که در نهایت به استعفای نمایندگان کرد از مجلس گشت.

۲۵- حاج نورمحمد ناروئی: ایشان از مبارزان طایفهٔ ناروئی بود و از فعالان مسلح بلوچ بر علیه رژیم بود که در تاریخ ۲۰۰۲/۶/۲۸ عناصر اطلاعات رژیم به خانهٔ او در تبعید در کویت پاکستان حمله و او را در مقابل زن و فرزندانش به شهادت رسانده‌اند قابل ذکر است که از طایفهٔ ناروئی افراد بسیاری ترور و کشته شده‌اند که بعضی از بررسی‌ها به حدود ۴۰۰ نفر می‌رساند.

۲۶- جلیل غزنوی و دو نفر دیگری که در سال ۲۰۰۲ اعدام شده‌اند که هر سه تهمتشان بمب گذاری در صحن رضوی گفته شده که افترائی بیش نیست آن دو نفر از جوانان غیر معروفی بوده‌اند از هم شهریان مولوی کرمپوری بودند که هنوز اسامی‌شان بدستمان نرسیده است.

۱- یکنفر از اهل سنت بعد از انقلاب تاکنون در حکومت و حتی پست‌های مهم در سطح شهرها مثل استانداری و فرمانداری وجود نداشته است جز در عهد آقای خاتمی یکنفر در کردستان فقط!!! در صورتی که اهل سنت در ایران که عبارت از کردها و بلوچ‌ها و ترکمن‌ها و طوالشی‌ها و حاشیه خراسان و حاشیه خلیج فارس می‌باشند بین ربع تا ثلث جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، اگرچه باید اذعان داشت که بعد از آمدن آقای خاتمی و جبهه دوم خرداد اندکی از فشارها کاسته شده است و تحولاتی بسیار اندک در مناطق سنی‌نشین ولو جزئی صورت گرفته است.

۲- تهران تنها پایتخت دنیاست که اهل سنت هم در آن و هم در همه شهرهای بزرگ که شیعیان در اکثریت می‌باشند از بنای یک مسجد ممنوع می‌باشند در صورتیکه ده‌ها کلیسا و معابد برای مسیحیان و یهود و هندوها و سیک‌ها و زرتشتیان وجود دارد، و این علاوه بر این مشکل دیگر می‌باشد که حتی در مناطق خود ما نیز بنای مسجد در بعضی موارد از جرم‌هایی است که ریش تراشیدن و زندان و غیره را در پی خود داشته است که این قصه سر دراز که ریشه در اندیشه تنگ‌نظران و خشونت‌طلبان دارد، و بدون شک که این موضوع برای همه مسلمانان جهان سؤال برانگیز است که چرا در پایتخت جمهوری اسلامی بنای مسجد برای اهل سنت ممنوع می‌باشد، اگرچه بعد از انقلاب ده هزار متر مربع زمین به همین هدف از طرف رهبر انقلاب در نزد صدا و سیما اختصاص داده شد که بعداً ممنوع گردید.

۳- چندین مسجد و مدرسه دینی اهل سنت تا کنون با خاک یکسان گشته است و بعنوان مثال فقط این‌ها را ذکر نموده تا تو خود مفصل خوانی از این مجمل، مسجد اهل سنت در مشهد که مشهور به مسجد شیخ فیض بود و در کوچه ای واقع بود که پدر آقای خامنه‌ای در آنجاست در سال ۹۳م=۷۱ ش با خاک یکسان گشت.

و همچنین مسجد چهارم آبان مشهد از بنای آن ممانعت گردید.

و نیز مسجد اهل سنت در اهواز و مسجد و مدرسه دینی امام شافعی در کردستان به همین سرنوشت دچار شدند.

و مسجد قبا در تربت جام که سال‌ها تحت تصرف سپاه بود.

و مسجد حسنین شیراز که مصادره و به محل فروش فیلم‌های ویدیویی مبدل و امام جمعه اهل سنت آن دکتر مظفریان نیز بسبب تغییر مذهب در زمان شاه بدست اطلاعات زندانی و شکنجه و اعدام گشت.

و نیز مسجد و مدرسه دینی نگور در بلوچستان در سال ۱۹۸۷ ویران شد، و مدرسه دینی و مسجد اهل سنت طالش که در سال ۱۹۹۲ مصادره و شیخ قریشی امام جمعه آنجا زندانی گشت، و این‌ها علاوه از ده‌ها مساجد کوچک دیگری که در شهرها و دهات بلوچستان و غیره خراب گشته است، و هنوز که هنوز است بعد از ترور ملا محمد ربیعی مسجد جامع او در کرمانشاه تعطیل می‌باشد، که این قصه سر دراز دارد.

۴- سیاست مستمر دولت در تغییر معادله جمعیت در مناطق سنی‌نشین مخصوصاً در بلوچستان که از زمان وزارت محتشمی تاکنون ادامه دارد، و فقط بعنوان مثال ذکر می‌کنم که در اطراف سد پیشین (بلوچستان) که همه ساکنان آنجا بلوچ می‌باشند تمام زمین‌های اطراف سد که بسیار وسیع نیز می‌باشد همگی به غیر بومیان داده شده‌اند تا معادله جمعیت به هم خورده و به زعم خود مانعی از موانع صدور انقلاب را بردارند.

و اگر منصفی به مناطق سنی‌نشین سرزده این واقعیت‌های تلخ را درک می‌کند، و به یاد این جمله اطلاعات که به مولوی عبدالملک (که بعدها بدست واواک ترور گردید) در زندان گفته بودند: می‌افتد که مثال شما اهل سنت به یک سالن بزرگ میماند که در آن پرژکتورها و لامپ‌ها و شمع‌های متعددی وجود دارد، که ما اول پرژکتورها و بعدا لامپ‌ها و سپس پنکه‌ها را روشن نموده تا شمع‌ها را خاموش نماید (کنایه از تشیع اجباری مردم مثل زمان شاه اسماعیل صفوی که به زور ایران را شیعه نمود) که ما البته معتقدیم که با این تنگ نظری‌ها مشکلات کشور حل که نشده هیچ بلکه بیشتر نیز می‌گردد، و در راستای این سیاست‌های خشن و غیر اسلامی بوده است که ده‌ها عالم و دانشمند اهل سنت ایران تاکنون اعدام و یا ترور گشته‌اند که بخاطر اختصار فقط خلاصه‌ای از آن را ذکر کردیم.

و اما در افغانستان نصیب مجاهدان افغانی در مقابل روس اشغالگر از شیعیان ایران و افغانستان جز خیانت و خنجر از پشت چیزی دیگر نبود، و در ایام جهاد مخفیانه با روس‌ها بر علیه مجاهدین همکاری می‌کردند و چه فرماندهان میدانی که بوسیله شیعه

ترور نشد، و همین از خیانت آنها بس که خمینی هالک به احزاب مزدور خود در افغانستان امثال حزب وحدت توصیه نمود که بر علیه روس‌ها اسلحه بردارند، و به آنها گفت که: جهاد شما بعد از خروج روس شروع خواهد شد (یعنی با مجاهدان مسلمان و عملاً هم همین کار را کردند)، این وثیقه را بعدها طالبان و جرائد پاکستانی منتشر نمودند، و واقعا بعد از فتح کابل شیعیان افغان با پشتیبانی ایران وارد میدان شده و تا توانستند بین احزاب مجاهدین فتنه انداختند و مانع ایجاد یک دولت اسلامی شدند، همانطور که ولایتی وزیر خارجه وقت ایران در کنفرانس افغانستان در تهران باتمام بیشمری اظهار داشته بود که: ما نخواهیم گذاشت یک دولت وهابی (یعنی سنی در منطق شیعه) در همسایگی ایران در افغانستان ایجاد شود، و بی‌شرم‌تر از این اظهارهای رفسنجانی رئیس جمهور سابق و ابطحی معاون خاتمی رئیس جمهوری لاحق بود که اعلان نمودند اگر همکاری ایران نمی‌بود امریکا در مرداب افغانستان غرق شده بود، و نمیتوانست وارد عراق شود، اینست شمه‌ای از سابقه تاریخی و معاصر رهبران مذهبی و سیاسی شیعیان.

آثار سوء تشیع در جهان اسلام موضوع مهم و بزرگی است که نیاز به بررسی مؤسسه‌های بزرگ و تزه‌های متعدد دکترا در زمینه‌های متعدد دارد ولی هدف ما اینجا همانطور که مشاهده نمودید فقط رؤوس اقلام می‌باشد، و بنا براین کوشش می‌کنم که بعضی از آثار سوء تشیع را در میادین عقیده و سیاست و اجتماعی مشخص کنم، چرا که ما می‌دانیم که آثار شوم اهل بدعت در تاریخ امت ما همیشه ویران‌کننده بوده است تا حدی که امام عظیمی از ائمه مسلمین تاریخ را بر این مبنا بررسی می‌کند نه بر اساس سنن مادی فقط، و می‌گوید که: یکی از اسباب مهم سقوط دولت اموییه بدعت جعد بن درهم^(۱) بود که صفات خدا را تعطیل نموده بود و آخرین خلیفه اموی مروان بن محمد جعدی به همان جعد مبتدع منسوب است و شؤم بدعت جعد به دولت اموی تأثیر نموده و یکی از اسباب مهم سقوط آن شد، چرا که وقتی که بدعت‌هایی که مخالف دین پیامبر ﷺ است ظهور کند، خداوند از کسانی که با پیامبرانش مخالفت نموده انتقام می‌گیرد^(۲).

۱- جعد بن درهم اولین کسی بود مقوله تعطیل اسماء و صفات الهی را بدعت نمود.

۲- مجموع فتاوی ابن تیمیہ ۱۸۲/۱۳ و ۱۷۷.

آثار سوء تشیع در میدان فکر و اندیشه^(۱)

۱- ایجاد شرک در میان امت اسلام

عقیده افراطی شیعیان درباره امام و امامت دارای تاثیر واضحی در ایجاد شرک و شرکيات در جهان اسلام بوده است، تا حدی که بعضی از اهل علم بر این نظریه هستند که، شیعیان اولین کسانی هستند که شرک و قبرپرستی را در میان امت محمد ﷺ ایجاد کرده‌اند، و غلو شیعه راجع به امامت و ائمه به غلو در قبرهای منسوب به ائمه و مشاهد و بارگاه‌ها انجامیده و چه روایت مجعولی که در این راستای و ثنیت نساخته‌اند. شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید: اولین کسانی که این روایات سفر راجع به زیارت مشاهد و بارگاه‌ها را جعل نموده‌اند رافضیان اهل بدعت بوده‌اند که مساجد خدا را تعطیل نموده و بارگاه‌ها و قبوری را تعظیم می‌کنند که در آنجا اعمال شرک و بدعت صورت می‌گیرد و هیچ دلیلی برایشان از قرآن و سنت ندارند^(۲).

اما امروزه که این بارگاه‌ها رنگ سیاسی به خود گرفته و هر شخصیتی که به ایران می‌رود باید از قبر خمینی بازدید نماید قبری که میلیون‌ها تومان برایش از سرمایه ملت فقیر و بدبخت خرج شده است، و این قبرهای سیاسی به شکل قبرهای صنعتی درآمده که درآمدش برای پرده داران این قبور از درآمد نفت هم بیشتر است، و از طرف دیگر این قبرها مرکز شرک و عبادت غیر خدا و طلب حاجت از مردگان شده است، و این میصبتی که شیعیان برای اولین بار به تقلید از مسیحیان مخصوصاً از جانب دولت عبیدیه (فاطمیه) در دنیای اسلام وارد کردند به جهان اهل سنت مخصوصاً صوفیه سرایت کرد، و شیعیان رافضی اصل این بدعت شرک آلود هستند و واقعیت حال آنها و نیز کتب آنها گواه بر این مطلب است،

و از آنجا که این بارگاه‌های صنعتی! شیعه در تمام دنیا مشهور است و برایش کاروان‌های زیارت صورت می‌گیرد نیازی به ذکر اسماء آنها نیست و هر عاقلی مفتضحات آنجا را به راحتی درک می‌کند،

۱- منبع اساسی این بحث کتاب مهم، أصول مذهب الشیعة الإمامیة الإثناعشریة از دکتر ناصر القفاری می‌باشد که تز دکترای اوست ص ۱۱۸۹-۱۲۴۵.

۲- الرد علی الأحنائی ص ۴۷.

که علماء بزرگ و مصلحی از شیعیان که این خرافات را رد نموده‌اند یا ترور و یا کشته و یا منزوی شده‌اند، و علامه برقی نمونه بارز آنست که کتابی نوشت بنام «خرافات وفور در زیارات قبور» و بعد از آن کتاب مهمتری با مشارکت با استاد حیدرعلی قلمداران رحمته بنام «زیارت و زیارت نامه» که در سایت انترنتی ما موجود می‌باشد.

اما تمام آیاتی که در قرآن راجع به الوهیت خداوند است را به ائمه ساختگی خود تأویل نموده‌اند، و ولایت مجعول ابن سبا را اصل قبول اعمال در پیشگاه الهی قرار داده‌اند، و اینکه ائمه آنها واسطه بین خدا و مردم هستند یعنی درست مدعیان مسیحیت و مسیح بزعم آنها، و اینکه خدا جز با اسم ائمه حتی دعاها را هم قبول نمی‌کند، و جز با ائمه هم هدایت نمیشوند، و از ائمه استغاثه می‌کنند که این‌ها همه در منطق اسلام و توحید شرک محض است، و اینکه حج به بارگاههای ائمه آنها از حج بیت الله الحرام مهمتر است، و اینکه زیارت کربلاء از هرکاری مهمتر می‌باشد، و اینکه قبر آنها قبله قرار بگیرد چنانکه مجلسی بانی تشیع در عهد صفوی مدعی است، و صدها شرک و کفر امثال این، و اینکه تحلیل و تحریم دست امام است، و دنیا و آخرت در دست امام است، و شخصی مثل خمینی مدعی می‌شود که ائمه بر ذرات کون قدرت داشته و بر آنها تحکم دارند، و صدها کفر و شرک مثل این‌ها، که نقل آن نیاز به تألیف مستقلی دارد.

۲- بدنام کردن دین خدا و مانع شدن مردم از قبول دین

تفکر شیعی با تمام ضلالت‌ها و مخالفتی که با توحید و قرآن دارد همیشه با تبلیغات گمراه کننده از آخوندهای آن همراه بوده تا بتوانند تعداد خود را افزایش دهند، برای اینکه هر چقدر مقلد بیشتر داشته باشند درآمد بیشتری خواهند داشت، برای اینکه مقلد را چنان بخود وابسته می‌کنند که قدرت تفکر خود را در مورد دین بکلی از دست می‌دهد و مطیع محض می‌گردد.

و این تبلیغات فریبنده شیعه همیشه براین (دروغ بزرگ) استوار بوده که شیعیان بخوبی از عهده بازی آن برآمده‌اند و آن اینکه مجعولاتی را که نقل می‌کنند در نزد اهل سنت هم وجود دارد، تا پیروان عوام و مقلدان جاهل خود را بفریبند.

و کسانی که ایمان درستی نداشته و قلب‌های‌شان مریض بوده با این دروغ بزرگ آخوندهای شیعه فریب خورده و آن را تصدیق نموده‌اند، و از طرف دیگر دیده‌اند که این بدعت‌ها با هیچ تفکر و عقل و اندیشه‌ی درستی موافق نیست لهذا در نهایت بکلی از اسلام خارج شده و در دره‌ی الحاد و زندقه سقوط کرده‌اند که بسیاری از مبلغان فکری و الحادی تلویزیون‌های فارسی زبان امریکا که مملو است از شیعیانی که یا مسیحی شده و یا ملحد و بیدین و با اسلام علنا مبارزه می‌کنند بهترین شاهد مدعاء ما می‌باشد، و پیروان بابک خرمی و قرامطه که سابقا به آنها اشاره کردیم از این نمونه‌های تاریخی می‌باشند.

بدون شک جایگزینی بدعت‌های تشیع به جای اسلام از بزرگترین علل منع مردم از دین خدا و بدنام کردن اسلام است، والا کدام عاقل می‌تواند خرافاتی چون غیبت مهدی و رجعت و امامت و فحاشی به یاران رسول خدا و تأویل‌های باطنیه و حجیت حجت موهومی را بپذیرد که برای خودش هیچ حجتی نیست.

و بدون شک بقول آقای دکتر ناصر القفاری^(۱) قیام دولت آخوندی ایران نیز در این راستا و برای منحرف کردن خواست و امید مسلمانان برای بازگشت خلافت راشده و وحدت امت و جلوگیری از بیداری اسلامی است که ایجاد شده است می‌باشد.

و وقتی که ملل اسلامی بعد از تجربه‌ی شکست مکاتب متعدد خواستار بازگشت اسلام شدند، برایشان نمونه‌ی اسلامی را بر سرکار آوردند که خود از قبل بوسیله‌ی ابن سبأ ساخته بودند، و نتیجه‌ی آن هم کشتن ده‌ها هزار نفر از ایرانیان و فقر و تبعید فرار میلیون‌ها ایرانی به خارج از وطن و دست‌کشیدن ۸۰ تا ۹۰ درصد مردم از دین و ده‌ها معضله‌ی بزرگ اجتماعی می‌باشد، و وقتی که مردم در داخل و خارج کشور می‌بینند که اسلام اینست بدون شک تاب تحمل اسم آن را هم نخواهند داشت.

ایجاد نظامی که اسلام را بدنام نموده و معیوب جلوه داده و تصویری مخالف با امیدهای مردم ایجاد نماید بدون تردید سبب یأس مردم شده و دیگر جد و جهدی برای ایجاد دولتی اسلامی از طرف جوانان مسلمان جذاب نخواهد بود، و بدون تردید دولت‌های بزرگ استعماری به این طفیلی‌های بدعت‌آمیز که در جسم امت اسلامی سرزده‌اند اهمیت داده و از تقاریر خاورشناسانی که غالبا در وزارت‌های خارجه و یا

وزارت‌های مستعمره و یا در سفارت‌های خود کار می‌کنند در این زمینه‌ها بهترین استفاده را نموده و میدانند که چه مذهب و جنبشی را کی و چگونه اجازه ظهور بدهند؟ و قیام نظام ملایان شیعه در ایران در این راستا چه عمدا از طرف قدرت‌های بزرگ برای این هدف ایجاد شده باشد یا نه ولی بهترین خدمت ممکن را انجام داده است، والا چرا بعد از اسقاط خلافت عثمانی تا کنون با یک نظام اسلامی سنی که مهارش در آخور آنها نباشد این همه دشمنی نموده و شدیداً از ایجاد آن ممانعت می‌کنند.

۳- سبب ظهور مذاهب الحادی و زندقه

شیخ الإسلام ابن تیمیہ رحمۃ اللہ علیہ می‌گوید که: مبدأ و علت ضلالت اسماعیلیه و نصیریہ (که به آنها علویه = علی اللہی نیز گفته می‌شود) (والان بهائیه و قادیانیه) و امثال آنها اینست که اکاذیب شیعه را در مورد اسلام و در تفسیر و تأویل قرآن و سنت تصدیق نموده‌اند و برداشت گمراهانه آنها را درست پنداشته‌اند، ائمه ملحد عبیدیه (فاطمیه) اساس دعوت و ادعاهای آنها بر مبنای اکاذیبی بود که شیعیان ساخته بودند، تا اولاً شیعیان را بدست آورده و بعد از آن مرحله به مرحله بدگویی از یاران رسول خدا و بعداً از خود علی و بعداً حتی از خود خداوند عزوجل بدگویی می‌کنند، هم چنانکه صاحب کتاب «البلاغ الأکبر والناموس الأعظم» برایشان ترتیب داده است، و از اینجا است که تشیع و رفض بزرگترین پایگاه کفر و الحاد بوده است^(۱).

شیعیان رافضی باب و پایگاه این ملحدان بوده و بقیه کسانی که در اسماء و آیات الهی الحاد ورزیده و آنها را انکار و یا تحریف نموده‌اند می‌باشند، و قرامطه و اسماعیلیه و بقیه منافقان از آبشخور آنها سیراب شده و از مرداب آنها سر زده‌اند^(۲).

روایت‌های شیعی که به زعم آنها از اهل بیت نقل نموده‌اند شرایط مناسب و زمینه لازم را برای ظهور آراء غلات -افراطیون- و ظهور فرقه‌های ملحد مثل اسماعیلیه و شیخیه و بابیه و بهائیه و قرامطه و علی اللہیه (نصیریه) و ... می‌باشد چرا که این مذهب با فرق متعددش بدترین آراء و اقوال مخالف و مرجوح را در میان خود داشته و

۱- منهاج السنه: ابن تیمیہ ۳/۴.

۲- منهاج السنه ۳/۱.

امت اسلامی را متفرق نموده و آن را به فساد فکری و عملی کشانده است^(۱). و از آنجایی که تشیع مأوی و پایگاه بدترین فرقه‌ها می‌باشد امام غزالی^(۲) می‌گوید: مذاهب باطنیه ظاهرش تشیع و رفض است اما باطن آنها کفر محض است، آنها ملحدان کفاری هستند که تظاهر به تشیع می‌کنند. و ابن تیمیه می‌گوید: بسیاری از ائمه و رهبران شیعه و عوام آنها زندیق‌های ملحدی هستند و هیچ هدف علمی و دینی ندارند^(۳). و از آنجایی که تشیع محیط مناسبی برای رشد مذاهب ویرانگر بوده و هست و لهذا شیخ محب الدین خطیب می‌گوید: تشیع سبب انتشار کمونیستی و بهائیت در ایران است^(۴).

۴- سعی در تحریف سنت پیامبر و فریب مردم در این مورد

از فریب‌های شیعه در مورد سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله این بوده است که گروهی از آنها به شکل علماء حدیث در آمده و کوشش کرده‌اند که روایت‌هایی جعل کنند که باورهای خرافی آنها را ثابت کند، و این فریب و نیرنگ تاحدی کارساز بوده است که در کتب حدیث بخش خاصی در این مورد وجود دارد، و لهذا اهل حدیث آن را کشف کرده و حقیقت را برای مسلمین روشن نموده‌اند، و شیخ سویدی در این مورد می‌گوید: بعضی از آخوندهای شیعه در علم حدیث داخل شده و روایت‌هایی را از محدثین ثقات شنیده و اسانید صحیح روات اهل سنت را حفظ نموده و تظاهر به پارسایی و تقوا هم نموده‌اند، لیکن بعد از آن روایت‌های مجعولی از خود را به آن اسانید اضافه کرده و بسیاری از مردم را بدینوسیله فریب داده‌اند، لیکن باز هم ائمه حدیث دست به کار شده و این‌ها را رسوا نموده‌اند، و بعضی از این نمونه افراد بعد از اینکه مچشان باز شده اعتراف بدین کار نموده‌اند، و سویدی می‌گوید: این روایت‌های مجعول هنوز هم در کتبی که اهل سنت در این مورد نوشته‌اند موجود می‌باشد^(۵).

۱- برای اطلاع مفصل در این باره مراجعه شود به اصول الشیعة از دکتر ناصر القفاری ص ۹۷۹-

۹۸۰ و ۱۱۹۳.

۲- فضائح الباطنیة: غزالی ص ۷۷.

۳- منهج السنة: ابن تیمیه ۷۰/۴.

۴- الخطوط العریضة ص ۴۴-۴۵.

۵- نقض عقائد الشیعة السویدی مخطوط ص ۲۵-۲۶ والتسعینیة: ابن تیمیه ص ۴۰ و اصول الشیعة

القفاری ص ۱۱۹۴.

آلوسی می‌گوید: از کسانی که بر روش مکاری و فریب رفته‌اند جابر الجعفی (رافضی) بوده است که ابن قیم از ابو یعلی در کتاب الإرشاد نقل می‌کند که: رافضیان حدود سیصد هزار روایت درباره فضائل علی علیه السلام و اهل بیت جعل کرده اند^(۱).

۵- تظاهر به سنی شدن برای فریب و گمراه کردن مردم

از آثار فکری که مکر و فریب شیعه بجای گذاشته و مؤثر هم بوده است تظاهر عده‌ای از علماء شیعه در طول تاریخ (نه الان) به تسنن بوده و خود را حنفی و یا شافعی و.... جازده‌اند لیکن کتبی نوشته‌اند که مؤید مذهب شیعه بوده است تا بگویند که: اهل سنت هم مذهب شیعه را تأیید کرده‌اند، البته بدون تردید افراد منصف و صادقی هم بوده‌اند که از سر تحقیق خرافات تشیع را کنار گذاشته و تابع سنت پیامبر اکرم شده‌اند، که این‌ها فوراً از طرف شیعیان مورد حمله و هجوم و ترور و بدنامی قرار گرفته‌اند، باید حساب این صادقان را از آن مکاران جدا کرد.

شیخ محمد ابو زهره عالم شهیر و معاصر مصری براین نظر است که، نجم الدین طوفی (متوفای سال ۷۱۶هـ) از این مکارانی است که برای ترویج تشیع به چنین حيله‌ای دست زده است.

و از طرف دیگر شیعیان از تشابه اسمی بعضی از مشاهیر سوء استفاده نموده و ضلالت‌ها و بدعت‌های خود را از این راه رواج داده‌اند که به اسم مشاهیر اهل سنت تمام کرده‌اند، مثلاً وقتی که دو اسم یکی شیعه و دیگری از اهل سنت متشابه می‌باشد، روایت او را به این یکی نسبت می‌دهند تا مورد قبول واقع شود، مثلاً امام محمد بن جریر طبری امام شهیر اهل سنت صاحب تفسیر و کتاب تاریخ همنام با یک محمد بن جریر بن رستم طبری شیعی می‌باشد، و هردو در بغداد و معاصر بوده و در یک سال هم فوت کرده‌اند، یعنی در سال ۳۱۰هـ شیعیان از این همنامی آندو سوء استفاده نموده و کتابی بنام «المسترشد فی الإمامة» که از این شیعی است را به آن سنی نسبت داده‌اند تا رواج پیدا کرده و سند سنی داشته باشند، و همچنین کتابی راجع به غدیر خم را هم به او نسبت داده‌اند، که از او نیست و حتی او در حیات خودش هم در این

۱- السیوف المشرقة ص ۵۰ و المنار المنیف: ابن القیم ص ۱۱۶.

مورد رنج برده و آسیب‌هایی هم دیده است^(۱). و مثل ابن جریر اسم ابن قتیبه می‌باشد، یکی از آنها عبدالله بن قتیبه از غلات - افراتیون - شیعه می‌باشد و دیگری عبدالله بن مسلم بن قتیبه از ثقات اهل سنت می‌باشد، ایشان کتابی نوشته بنام «المعارف» و آن شیعی هم برای فریب مردم کتابی به همین اسم نوشته است، و از این نمونه است کتاب «الإمامة والسیاسة» که به ابن قتیبه سنی نسبت داده‌اند در صورتی که آراء شیعی در آن است، و این کتاب در واقع از ابن قتیبه شیعی است^(۲). و از این نمونه مکر و فریب‌ها که در نزد مدعیان تشیع فراوان است و کتاب «مراجعات» نمونه دیگری است که به اسم شیخ الأزهر نوشته شده است در صورتی که یک دروغ روشن برای فریب خود شیعیان می‌باشد، یا کتاب «خاطرات همفر» که در واقع نوشته خود شیعیان در ایران می‌باشد و از اول انقلاب تا کنون سفارت‌های ایران به زبان‌های متعدد آن را مجانی توزیع می‌کنند در صورتی که شخصی بنام همفر مذکور در مدت سه قرن در دائرة المعارف بریتانیا اصلا وجود ندارد و ده‌ها کتاب امثال این، تا بتوانند هم نسل جوان شیعه و هم غیر شیعه را فریب بدهند.

۶- تحریف و بدنام کردن تاریخ اسلام

شیعیان کتبی در تاریخ نوشته‌اند که عمداً به تاریخ اسلامی بی‌حرمتی نموده و آن را پر از تحریف و تغییر کرده‌اند که روایت‌های و اخبار کلبی^(۳) و ابی مخنف^(۴) و نصر بن مزاحم منقری^(۵) و حتی نوشته‌های مسعودی و یعقوبی در تاریخشان نمونه‌هایی از

۱- البداية والنهاية: ابن کثیر ۱۴۶/۱۱ ابن ندیم الفهرست ص ۳۳۵ ابن حنبل: محمد ابو زهره ص ۳۲۶.

۲- أصول الشيعة د. ناصر القفاری ص ۱۱۹۸.

۳- محمد بن سائب بن بشر کلبی بقول ابن حبان از سبأیه بوده که بر این نظر بودند که: علی نمرده است و به دنیا مراجعه می‌کند، میزان الاعتدال ۵۵۸/۳ و ابوحات الجرح والتعديل: ۲۷۰/۷-۲۷۱.

۴- لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف ازدی (ابومخنف) از اهل کوفه بوده و ابن عدی می‌نویسد که: شیعی غالی بوده و نوشته‌هایی در مورد اخبار ارتداد و جنک جمل و صفین دارد، میزان الاعتدال ۴۲۰-۴۱۹ الأعلام الزرکلی ۱۱۰/۶-۱۱۱.

۵- نصر بن مزاحم بن سیار منقری کوفی است که امام ذهبی مینویسد او رافضی فعالی است و نوشته‌هایی در مورد صفین و جمل و مقتل حسین دارد، میزان الاعتدال ۲۵۳/۴ لسان المیزان ۱۵۷/۶ الأعلام ۳۵۰/۸.

آن می‌باشد، و شیخ محب الدین خطیب در حاشیه «العواصم من القواصم» اشاره بر این موضوع می‌کند که تاریخ نویسی بعد از دولت اموی شروع شد، و دست‌های تلاعب و تحریف باطنیه و شعوبیه که طبق روال معمول در زیر عبای تشیع مخفی شده بودند در مخفی‌نمودن خوبی‌ها و نشانی‌های خیر و عزت در آن فعال بوده است^(۱)، و کسی که در کتاب «العواصم» تدبر کند متوجه می‌شود چگونه آخوندهای شیعه هزاران صفحه فقط برای سب و لعن و بدگویی از بهترین نسلی نوشته‌اند که پیامبر اکرم آنها را تربیت نموده و در حالی از دنیا رفت که از آنها خشنود و راضی بود، و این مواد مسمومی که شیعیان بدروغ وارد تاریخ نموده‌اند که کتاب «الغدیر» و یا «إحقاق الحق» و یا روایت‌های کافی و بحار مجلسی نمونه‌هایی از آن می‌باشد این مواد سیاه و هزاران روایت جعلی آن که تاریخ اسلام را ملوث نموده است، مرجعی برای دشمنان اسلام از بعضی از خاورشناسان و غیره شده است، و بعد از آن این نسل مسخ شده و هویت باخته که از نظر روحی شکست خورده و کاملاً تسلیم غرب شده و غریبان را استاد و الگوی خود قرار داده‌اند نوشته‌های شرق شناسان مکار و کینه‌توز و دشمن قسم خورده اسلام را منبع و مدرک خود قرار داده‌اند، و آنچه را که در تلویزیون‌های فارسی زبان در امریکا می‌شنویم و می‌بینیم نمونه کوچکی از آن می‌باشد، این نسل غرب زده این مسمومات را از غرب به سرزمین مسلمان منتقل نمود، و بدون شک این افکار ویرانگر و مخرب نقش خود را در گمراهی بسیاری بازی کرده، و همچنان که اشاره کردیم اساس این شر و تخریب، شیعیان بودند، بررسی آراء مستشرقان و ارتباط آن با تشیع خود موضوعی است که باید جداگانه بررسی شود، البته دشمنان اسلام خیلی زود از افتراهای شیعیان بر علیه اسلام استفاده نموده‌اند، در عهد امام ابن حزم (وفات سال ۴۵۶هـ) نصرانیان از افتراء علماء شیعه راجع به تحریف قرآن در مناظره بر علیه مسلمین استفاده می‌کردند، و ابن حزم در جواب آنها قاطعانه می‌گفت که: رافضیان اصلاً مسلمان نیستند تا شما از اقوال آنها بر علیه ما استناد کنید^(۲).

۷- تأثیر تشیع در ادبیات عرب

۱- حاشیه العواصم من القواصم ص ۱۷۷.

۲- أصول الشیعة: د. القفاری ص ۱۲۵۶ و ۱۲۱۰.

ادبیات و مملکت شعر و نثر هم از تحریفات و لوذهای تشیع جان بسالم بدر نبرده است، و آثار سیاه و شوم انگشتان آنها در ادبیات عرب هویدا است، و نوحه خوانان و شعراء و روضه خوانان و خطباء شیعه از آنچه که بنام مصائب اهل بیت نامیده شده سوء استفاده نموده تا عواطف مردم را به جوش آورده و بر ضد امت اسلامی آن را بکار گیرند، در بعضی از کتب ادبیات تصویرهای بسیار مبالغه آمیزی از طرف شیعیان راجع به اهل بیت و مشکلاتشان شده است، و مبلغان و پرده داران تشیع در زمینه نشر خرافات و افسانه‌ها در لباس داستان و قصه و روایت یا بزبان خطبه و شعر راجع به ائمه چنان به افراط رفته و مبالغه نموده‌اند که باورهای آنها به توحید راستین خدشه وارد شده و ائمه را اربابی غیر از رب العالمین گرفته‌اند، که مراجعه به فهرست اصول کافی فقط بعنوان مثال برای اثبات مدعاء ما بسنده می‌نماید.

آقای محمد سید کیلانی می‌گوید:

شیعیان نوعی از ادبیات ساخته‌اند که سبب عقب‌افتادگی و انحطاط مسلمانان شده است و وهابی‌ها فقط توانستند که بر بسیاری از این خرافات در داخل کشور خود فائق آیند، اما در بقیه شهرهای اسلامی حتی در میان تحصیل‌کردگان وضعیت به همان منوال می‌باشد^(۱).

و صدها قصیده به عربی و فارسی که علی علیه السلام را به مثابه خدا قرار داده‌اند شاهد و دلیل ما بر این مدعاء می‌باشد.

و از سلاح ادبیات وسیله‌ای برای انتقاد از امت اسلامی و بدنام کردن خلفاء آن و تحریف تصویر جامعه مسلمانان استفاده نموده‌اند، مثلاً در جانب انحراف جامعه چنان مبالغه نموده که خلیفه‌ای چون هارون الرشید را که یک سال حج می‌رفت و یک سال به جهاد، به شکلی منحرف و بسیار زشت ترسیم نموده‌اند، و در دنیای ادبیات و عاطفه و خیال پرده تقیه برداشته شده و تمام کینه‌های خود را بر امت و خلفاء در قالب شعر و داستان و خطبه پیاده نموده‌اند، و کتاب «الأغانی» از ابوالفرج اصفهانی شیعی رافضی در این مورد بهترین مثال است.

۸- آثار سوء تشیع در میدان سیاسی

شیعیان بر وفق اصول (جعلی) خود به شرعیت هیچ دولت و نظامی جز خودشان در تاریخ اسلام باور ندارند، و خلیفه را در دنیای اسلام طاغوت دانسته و نظامش را هم غیر شرعی می‌دانستند و هرکسی که با آنها بیعت کند مدعی بودند که آنها غیر خدا را می‌پرستیده‌اند، و مدعی بوده و هستند که: هر پرچمی قبل از قیام قائم برافراشته شود صاحب آن طاغوت است^(۱) و همه شهرهای مسلمانان (مخصوصا مکه و مدینه) را دار الکفر می‌دانند^(۲)، و قضات مسلمین و ائمه و علماء آنها را هم طاغوت می‌دانند^(۳).

از اینجا بود که دشمنان اسلام و امت اسلامی که در کمین آن هستند گم‌شده خود را در تشیع یافتند^(۴)، و بسیاری از اهداف خود را بوسیله آن برآورد نمودند، و از اینجا بود که بسیاری از رموز شیعه مزدوران سهل و باربران مطیعی در دست دشمنان اسلام جهت رسیدن به اغراض خود بوده‌اند.

و عقیده مخرب و پست تقیه هم برای شیعیان شرایط را برای توطئه و مزدوری اجنبی مهیا می‌ساخت، چرا که آنها مثل هسته‌های فرامانسوری در داخل مسلمین بوده که در زیر عبای اسلام برعلیه مسلمین توطئه چینی نمایند، ظاهرا با مسلمانان بوده و مطیع دولت می‌باشند و در باطن برعلیه آن و بر علیه امت با دشمنانش همکاری می‌کنند چرا که امامشان به آنها آموخته است که: ظاهرا با آنها باشید و در باطن از آنها دوری کنید^(۵).

و از اینجا بود که در طول تاریخ تشیع و شیعیان از طرف ملحدان و زنادقه مورد سوء استفاده قرار گرفته و از آنها برای رسیدن به اغراض و مقاصد شوم خود بر علیه امت اسلامی استفاده نموده‌اند، ائمه نفاق و زندقه به شیعیان پیوسته تا از آن مقلدان باربر و مطیع سواری بگیرند، و از اینجاست که شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید: اکثر

۱- الکافی با شرح مازندرانی (عربی) ۳۷۱/۱۲ و بحار الأنوار ۱۱۳/۲۵.

۲- أصول الکافی ۴۰۹/۲.

۳- أصول الکافی ۶۷/۱ و ۳۹۲/۱ و ۳۹۳ و بحار الأنوار ۲۱۶/۲.

۴- البته تشیع بعد از تحریف که تمام بحث ما در این کتاب راجع به همین تشیع تحریف شده است نه تشیع اولی که محبت اهل بیت بود و هیچ تفاوت عقیدتی با بقیه مسلمین نداشتند.

۵- اصول الکافی ۲۲۰/۲.

کسانی (از علماء آنها) تظاهر به تشیع می‌کنند اصلاً به اسلام عقیده‌ی ندارند، لیکن بخاطر کم‌عقلی و جهل شیعیان تظاهر به تشیع مینمایند تا به اغراض خود برسند^(۱).

حوادث تاریخ و معاصر نشان داده است که تشیع پناهگاه همه‌ی کسانی بوده است که بر علیه اسلام و مسلمین نقشه ریخته و کار کرده‌اند.

گروهی از ایرانیان که مسلمانان امپراتوری آنها را در مدت هفت سال از صحنه‌ی روزگار برچیدند و ایمان داخل دل‌هایشان نشده بود گمشده‌ی خود را در تشیع برای تفرقه‌ی امت یافتند، و از اینجا بود که یزدگرد در کنفرانس دماوند گفت: باید سربازان عمر بن خطاب (رضی الله عنه) را در داخل خانه‌ی خود مشغول نمود. همچنانکه یهودیان گمشده‌ی خود را از راه ابن سبأ در تشیع یافتند.

و امروزه نیز می‌بینیم که شارون علناً در خاطرات خود می‌گوید: ما با تشیع مشکلی نداریم و همه می‌دانند که در لبنان شیعیان چگونه با شارون بر علیه فلسطینیان همکاری نمودند، و از طرف دیگر الان بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر همه می‌بینیم که چه فشاری از طرف غرب و امریکا بر همه‌ی مؤسسات و نهادها و شخصیت‌های اسلامی می‌آید که زندان‌های آنها در همه جا پر از علماء مسلمان اهل سنت می‌باشد آیا یک نفر عالم شیعه مورد مؤاخذه امریکا قرار گرفته است؟ و یا برعکس می‌بینیم که بسیاری از علماء شیعه در عراق و غیر عراق علناً از امریکا بر علیه مسلمین دفاع می‌نمایند.



این هم نمونه‌ای از ارتباط و دوستی مراجع شیعه مثل سیستانی با پل بریمر حاکم سابق امریکا (بعد از اشغال عراق)

این در صورتی است که حتی جمعیت‌های خیریه اهل سنت در جهان از شر امریکا راحت نیستند بگذریم از صدها عالم و مبلغ و دعوتگر اهل سنت در زندان‌های امریکا و مزدورانش هستند، این‌ها همه دلیل چیست؟

و هرکس که حوادث و جنگ‌های تاریخ اسلام را بررسی کند بخوبی متوجه می‌شود که ویرانگری مدعیان تشیع از همه روش‌های دیگر کارسازتر و ویرانگرتر بوده است، چرا که آنها بنا بروایت‌هایی که جعل نموده‌اند ظاهرا با مسلمانان و در باطن بر علیه آنها و از بدترین دشمنان آنها می‌باشند، و لهذا شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید: أصل و ریشه تمام بلايا و مصیبت‌ها در اسلام شیعه‌ها و کسانی که در زیر لوای آنها مخفی شده‌اند می‌باشد، و بسیاری از شمشیرهایی که در اسلام کشیده شده است از طرف شیعیان بوده و بسیاری از زنداقه در پشت پرده ایشان مخفی شده‌اند^(۱). برای اینکه شیعیان غیر خودشان را از یهود و نصاری کافرتر می‌دانند^(۲)، و بنابراین شیعیان

۱- منهج السنة ۲۴۳/۳.

۲- أصول الشيعة ص ۷۱۴-۷۱۵.

همیشه دوست دشمنان اسلام از یهود و نصاری و مشرکان بوده و هستند و دشمن اولیاء خدا از صحابه پیامبر و بقیه امت می‌باشند^(۱).

می‌گوید: مردم شاهدند که وقتی که هولاکو شاه کفار مغول در سال ۶۵۸ هـ وارد شام شد شیعیان رافضی از بزرگترین اعوان و انصار او در شکست مسلمین و برقراری سلطه مغول‌ها بودند، و نیز همه خواص و عوام می‌دانند که وقتیکه هولاکو به عراق حمله کرد و خون بیشماری از بیگناهان را ریخت وزیر شیعه خلیفه یعنی ابن العلقمی و بقیه رافضیان از نزدیکترین همکاران مغول بودند، و قبل از آن نیز با جد هولاکو چنگیزخان بر علیه مسلمانان همکاری نزدیک کرده بودند، و مسلمانان در سواحل شام و غیره دیده‌اند که در وقت جنگ و قتال مسلمانان و نصاری شیعیان در دل با نصاری بوده و تا حد امکان به آنها کمک نموده‌اند، و از اینکه شهرهای نصاری بدست مسلمین فتح شود ناراحت می‌شوند چنانکه در مورد فتح عکا و غیره ناراحت می‌شدند، و هنگامیکه مسلمانان شکست بخورند چنانکه در سال ۵۹۹ رخ داد، و شام از لشکر مسلمانان خالی شد این شیعیان در شهر فساد بپا کرده و اموال مردم را دزدیده و خون‌ها ریخته و پرچم صلیب را برافراشته و نصاری را بر مسلمین ترجیح می‌دادند، و اسیرها و اموال مسلمین را گرفته و در قبرص و غیره تحویل نصاری می‌دادند، و این چنین است که شیعیان از بزرگترین اسباب استیلاء نصاری در گذشته بر بیت المقدس بوده‌اند^(۲).

و سخن در این مورد طولانی و بس دردناک است که کتب تاریخ مالمال از آن است اگرچه به زبان فارسی کاملاً مخفی و دست نخورده بوده و کسی جرئت بازکردن این موضوع را ندارد.

اگر این تأثیر و خیانت شیعیان بر جوامع اسلامی که در آن زیسته‌اند و در داخل دولت‌های اسلامی می‌باشد، دولت‌های شیعی که همیشه به کمک دشمنان اسلام بر پاشده‌اند بیشتر از این و خیانت‌هایشان هم بزرگتر بوده است.

و لهذا ابن تیمیه درباره دولت آل بویه می‌گوید: این دولت شامل اقوامی از زنداقه و بدمذهبان و قرامطه و فلسفه بافان و معتزله و رافضیان بود، و پیروان اسلام و سنت در

۱- منهاج السنة ۴/۱۱۰.

۲- منهاج السنة ۳/۲۴۴ و ۴/۱۱۰.

ایام آنها چنان سرکوب می‌شدند که تا زمان استیلاء نصاری بر حدود شام بی‌سابقه بود، و قرامطه در مغرب و مصر منتشر شده و حوادث متعددی بدست آنها رخ داد^(۱).

و راجع به دولت خدا بنده می‌گوید، بنگرید که برای مسلمانان در ایام او چه رخ داد که کتاب «منهاج الکرامه» در عهد او نوشته شد (و ابن تیمیه یکی از شاهکارهای خود یعنی منهاج السنة را در آن نوشت)، و چه شر و فتنه‌هایی در آن دولت به پا شد که اگر آن دولت ادامه پیدا می‌کرد همه شرائع و قوانین اسلام تعطیل می‌شد، چرا که ﴿يُرِيدُونَ لِيُظْفِرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ [الصف: ۸]^(۲) «آنان می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را کامل می‌کند هر چند کافران خوش نداشته باشند». و بدون تردید وضعیت در ایام دولت صفوی بسیار بدتر بود.

و آثار ویرانگری تشیع تا عصر حاضر ادامه یافته و آثار فساد و افساد نظامی که خود را جمهوری اسلامی نامیده است بوسیله احزاب دست نشانده خود در لبنان و افغانستان و غیره ادامه دارد، و شیخ احسان الهی ظهیر می‌گوید که: یک توطئه شیعی سبب انفصال پاکستان شرقی شد که یکی از نوادگان قزلباش یعنی یحیی خان آن را انجام داد^(۳)، هم چنانکه علماء شیعه در پاکستان همیشه مخالف تطبیق شریعت بوده‌اند تا راه برای شهوت‌هایشان بنام متعه باز باشد.

و از سخنان جاودانه شیخ الإسلام ابن تیمیه در این موضوع که اگر بر اوضاع کنونی تطبیق داده شود و از خلال آن موضوعات تاریخ بررسی شود حقیقت آن مثل روز روشن نمایان می‌گردد و آن اینست که می‌گوید:

هر عاقلی در آنچه که از فتنه‌ها و فساد و شرارت‌ها در عصر او و یا نزدیک به آن در میان مسلمین رخ می‌دهد دقت کند درمی‌یابد که اکثر آن فتنه‌ها و مصیبت‌های بزرگ از طرف شیعیان رافضی بوده و می‌باشد، چرا که آنها از فتنه بازترین و شرورترین افراد هستند و تا می‌توانند از شرارت و ایجاد تفرقه و دو دستگی در میان امت دست

۱- مجموع فتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه ۲۲/۴.

۲- منهاج السنة ۲۴۴/۳.

۳- الشیعة والسنة احسان الهی ظهیر ص ۱۱.

برنمی‌دارند، و ما هم با تواتر از دیگران و هم با چشم خود دیده‌ایم که آنها منبع شرارت‌ها و فتنه‌های عظیم می‌باشند^(۱).

۹- آثار سوء تشیع در جامعه و اجتماع

نفاق اجتماعی بر اساس تقیه

شیعیان در میان مسلمین و بعنوان اعضاء جامعه بزرگ اسلامی بسر می‌برند، لیکن ارتباط شیعیان با دیگر مسلمانان بر حسب نفاق و اذیت و آزار برحسب وقت و شرائط بوده است.

دشمنی و کراهت را در دل مخفی نمودن از صفات دائم مذهب‌یون آنها می‌باشد، بیوفائی و عدم مراعات حقوق دیگران و حق کشی از سرشت آنها می‌باشد، اما غدر و خیانت و مکر و خدعه و تقیه و دروغ از کارهای معروف و مشهور مذهب‌یون آنها می‌باشد.

شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید: اما رافضی با هرکس که معاشرت کند با او تقیه می‌کند، چرا که دین و ایمانی که در قلبش می‌باشد فاسد بوده و به او اجازه دروغ و خیانت و غش و بدنیتی و سوء اراده به دیگران میدهد^(۲).

اما امام محمدبن علی الشوکانی که خود از شیعیان زیدی بوده و بعد از آن از اهل سنت شده و حتی از مجتهدین اهل سنت گشته است، مشاهدات شخصی خود را از خلال معاشرتش با شیعیان رافضی یمن نقل می‌کند، و امور عجیبی را نقل کرده و می‌گوید: رافضی با مخالف خودش هرگز امانت را رعایت نمی‌کند، بلکه مال و جان او را در اولین فرصت حلال میداند، و هرچه از دوستی و مودت که به آن تظاهر می‌کند همه از باب تقیه می‌باشد در اولین فرصت از بین میرود^(۳).

و شهادت‌های متنوعی در این مورد ذکر نموده است، که این شهادت‌ها از فردی است که خود شیعه بوده و در جامعه آنها می‌زیسته است.

۱- منهاج السنة ۲۴۳/۳ و ۲۴۵.

۲- منهاج السنة ۲۶۰/۳.

۳- طلب العلم شوکانی ص ۷۰-۷۱.

۱۰- ترور و ایجاد عدم امنیت در جامعه

همه می‌دانیم که نوشته‌های بسیاری از مراجع شیعه اصل ترور مخالفان را به هرشکلی از قدیم مجاز میدانند و نظام ملاتاریا هم در داخل و هم در صحنه بین‌المللی در ظرف ۲۵ سال به شکلی روشن آن را پیاده کرده است، و از قدیم هم کتب شیعه از داود بن فرقد نقل می‌کند که می‌گوید که: به ابوعبدالله گفتم: نظر شما راجع به نواصب (در عرف شیعیان یعنی اهل سنت) چیست؟ پاسخ داد: خونش حلال است، لیکن برای بیم دارم، اگر توانستی او را زیر دیوار انداخته یا در آب غرقش کن تا کسی بر علیه تو شهادت ندهد^(۱). و در کتاب «رجال کشی» یکی از شیعیان برای امامش تعریف می‌کند که، چگونه بسیاری از مخالفانش (یعنی اهل سنت) را خائنه ترور کرده است، می‌گوید: بعضی از آنها را به این وسیله می‌کشتم که میرفتم بالای سقف منزلش و از آنجا او را ترور می‌کردم و بعضی از آنها را، می‌رفتم در منزلش تا بیرون می‌آمد ترورش می‌کردم، و بعضی را در راهی همراهی می‌کردم تا اینکه تنها شده و کسی نمی‌بود او را ترور می‌کردم، و می‌گوید: بدینوسیله سیزده نفر مسلمان را ترور کرده است، چون به زعم او به ولایت علی ایمان نداشتند!!

نعمت الله جزائری خاتمه‌ی محدثان شیعه می‌گوید که: در روایت‌های آنها آمده که: علی بن یقطین (که بقول او از خواص شیعه بوده و بقول طبری زندق بود) که وزیر هارون الرشید بود در زندان او که گروهی از مخالفن (اهل سنت) بودند، به مأمورانش دستور داد تا سقف زندان را بر سر زندانیان خراب کردند تا همه کشته شدند که حدود ۵۰۰ نفر بودند، و خواست از خون آنها خلاص شود و به مولانا امام کاظم نوشت که در جواب او نوشت: تو اگر قبل از اقدام به این کار از من سؤال کرده بودی هیچ چیزی به عهده تو نمی‌بود لکن از آنجا که با من مشورت نکرده بودی نسبت به هر خون یک بز دیه بده و بز از خود آنها بهتر است! (به دست امام هم درد نکند که چه عدالت علوی اجرا می‌کند درست مثل عدالت خمینی و شاه اسماعیل !!)

بنگرید که، چگونه در میان مسلمین زیسته و چگونه از کمترین فرصت بدست آمده سوء استفاده کرده و کسانی را که به افراط‌گری‌ها و شرکیات و بدعت‌های آنها آلوده نیستند ترور می‌کنند، و این‌هم منابع آنها می‌باشد که به این خیانت‌ها هم اقرار

۱- ابن بابویه / علل الشرائع ص ۲۰۰ الحر العاملی: وسائل الشیعة: ۴۶۳/۱۸ بحار الأنوار ۲۳۱/۲۷.

می‌کند، و امام جعلی او هم بخاطر اینکه ۵۰۰ مسلمان را کشته او را تأیید می‌کند، ولی چون از او کسب اجازه نکرده باید یک بز ديه بدهد، اما اگر از او و یا مرجع بعد از او اجازه بگیرد که در واقع جهاد فی سبیل الله انجام داده و اجر هم دارد، و لهذا شیخ رافضیان نعمت الله جزائری در تعلیق این موضوع می‌نویسد که: این ديه ناچیز را بنگر، که برابر با ديه برادر کوچک آنها یعنی سگ شکاری که بیست درهم باشد نیست و نه با ديه برادر بزرگتر آنها یعنی یهودی و یا مجوسی (زرتشتی) که ۸۰۰ درهم است (کذا) باشد نیست و در آخرت هم نجس‌تر و بدبخت‌تر (یعنی غیر شیعیان!).
این قول چنان قبیح و زشت است که نیازی به رد کردن ندارد.

۱۱- نشر اباحت و زنا

از ویرانگری‌های تشیع (بعد از تحریف آن بدست ابن سبأ) در جامعه نشر اباحتی‌گری است که وسائل و اسباب آن را بنام‌های شرعی مهیا می‌کنند مثل متعه و یا نکاح موقت که زن و مرد بتوانند بدون هیچ ضوابطی جز رضایت طرفین با همدیگر هم‌بستر باشند، و هم چنین اعارة فرج^(۱)! و اما متعه با روسپیان^(۲) با زنان شوهر دار^(۳) را نیز جایز می‌دانند، و رسواتر از همه این‌ها متعه دوری و نوبتی می‌باشد که گروهی با یک زن متعه نمایند هرکدام به نوبت خودش^(۴)!!
چنین اعمال زشتی را که واقعا عار و ننگ است برایش روایاتی جعل نموده‌اند که اجر و ثواب هم دارد، تا حدی که روایت‌های متعددشان می‌گوید که: شخصی که یک

۱- از حسن عطار نقل می‌کنند که: از ابو عبدالله (یعنی امام جعفر) راجع به عاریه دادن فرج پرسیدم جواب داد که اشکالی ندارد، وسائل الشیعة ۵۳۶/۷-۵۳۷ تهذیب الأحکام الطوسی ۱۸۵/۲ والاستبصار ۱۴۱/۳ و از مراجعی که اعارة زن را جایز میدانند سیستمی و صدر و طباطبائی و بروجردی می‌باشد، لله ثم للتاریخ موسوی ص ۴۹.

۲- طوسی می‌گوید: اشکال ندارد که مرد با زن روسپی و فاجرة متعه نماید، النهایة ص ۴۹۰ و خمینی می‌نویسد که: متعه با زن زناکار جایز است، تحریر الوسيلة ۲/۲۹۲.

۳- تهذیب الأحکام، ۱۸۷/۲ والنهایة، ص ۴۹۰.

۴- مختصر التحفة الاثنی عشریة ص ۲۲۷ شیخ عانی مینویسد که این متعه نوبتی در مدارس نجف رائج است، الذریعة لإزالة کتب الشیعة ص ۴۵-۴۶ و مجلة الفتح شماره ۸۴۵ رجب سال ۱۳۶۶ و أصول الشیعة: القفاری ص ۱۲۳۵.

متعّه را انجام دهد به درجهٔ امام حسن و دو متعّه انجام دهد بدرجهٔ امام حسین و سه متعّه انجام دهد به درجهٔ علی و متعّه چهارم بدرجهٔ پیامبر می‌رسد^(۱).

و هیچ راهی از راه‌های شهوت بازی را بسته نگذاشته‌اند تا حدی که حتی لواط با همسران را نیز جائز شمرده‌اند و خمینی می‌نویسد که: ارجح این است که می‌شود با زن از راه دبر (عقب) نزدیکی کرد^(۲). و این سخن پست و حقیر را مقایسه کن با سخن ابن نجیم که می‌نویسد: حلال شمردن لواط با همسر در نزد جمهور فقهاء کفر است^(۳).

چه فرقی است بین این اباحی‌گری مدعیان تشیع و تجار ولایت و بین اباحت خرمیه پیروان مزدک و بابک، و این وسیله را جهت نشر مذهب خود در دنیا استفاده نموده شهوت‌پرستان را بسوی خود کشانده‌اند.

آیا این‌ها زانیانی نیستند که در زیر عبای آل بیت پنهان شده و اسم آنها را برای فریب عوام یدک می‌کشند؟ لیکن مکر و فریب مراجع شیعی را تماشا کن که چگونه جیب شیعیان را بنام خمس خالی می‌کنند و سپس زن‌هایشان را به چه عناوینی هتک حرمت می‌کنند، تا حدی که از دختر بچه‌های کوچک هم دست برنمی‌دارند، و لهدا سید حسین موسوی که خود از این فضائح نجات یافته می‌نویسد که: خمینی به مهمانی دوستی در عراق بود که با دختر ۴ سالهٔ او متعّه نمود^(۴)، به همهٔ این‌ها اکتفا ننموده تا لواط با مردان را هم راهی برایش پیدا کرده‌اند، تا حدی که سید عبدالحسین شرف الدین موسوی اجازهٔ همجنس بازی و نکاح با مردان را هم برای کسی که در سفر باشد جایز می‌دانست، و می‌گفت: «إذا طال بك السفر فعليك بنكاح الذكر»^(۵).

۱- تفسیر منهج الصادقین ص ۳۵۶ و موسوی مینویسد که: شیخ احمد وائلی (که بنده با او در تلوزیون‌ها با مناقشاتی داشته‌ام و هلاک شده) بعد از اینکه از این روایت‌ها مطلع شده آن را انجام داده و کمتر از راه طبیعی با همسرش نزدیک میشده است. ص ۵۱ لله ثم للتاریخ.

۲- تحریر الوسیلة خمینی ۲/۲۴۱.

۳- الأشباه والنظائر ص ۱۹۱.

۴- لله ثم للتاریخ: سید حسین موسوی ۳۷ و ۳۸ و این بسیار مهم بزبان فارسی چاپ و منتشر شده است بنام اهل بیت از خود دفاع می‌کنند.

۵- لله ثم للتاریخ ص ۵۳.

آیا هنوز هم شیعیان به سر عقل نیامده و فریب این دجالان را می‌خورند؟ آیا وقت آن نرسیده که خود را از دام تعصبی که همین شهوت‌پرستان برایشان گسترده‌اند نجات دهند و به قرآن و توحید و سنت بازگردند؟ تا هم اخلاقشان انسانی و اسلامی گردد و هم عقایدشان قرآنی شود.

۱۲- ویرانگری تشیع در مجال اقتصادی و دزدیدن مال شیعیان به اسم اهل بیت و خمس

تشیع از قدیم در میدان اقتصادی در زندگی مسلمین مؤثر بوده و طبقه‌ای مفت‌خور بوجود آورده که از مال مردم و از جیب مردم ارتزاق کنند، مراجع شیعه بعد از اهل بیت به این دروغ مال مردم را دزدیده و به جیب خود می‌زنند که آن مال حق اهل بیت می‌باشد، و این اموال مقلدان را گرفته و برای تحقق خواست‌ها و نقشه‌های خود مصرف می‌کنند.

به این اقرار خطرناک توجه کنید:

کتاب شیعه می‌نویسد: وقتی که پدر حسن علیه السلام فوت کرد و هیچکس از گماشتگان او نبود مگر اینکه در پیش خودش اموال فراوانی داشت، و این خودش سبب توقف و انکار مرگ او از طرف آنها شده بود، در نزد زیاد قندی هفتاد هزار دینار و در نزد علی بن حمزه سی هزار دینار و در نزد عثمان بن عیسی اموال و جواری فراوان بود، که رضا علیه السلام برایش قاصد فرستاده و مال و کنیزها را میخواست، او در جوابش نوشت که پدرت فوت نکرده، رضا گفت که: فوت کرده و میراثش را ما تقسیم نمودیم، و اخبار راجع به وفاتش دقیق است، او پاسخ داد که اگر پدرت نمرده که تو حقی در مال نداری و اگر مرده بمن دستور نداده که به تو چیزی بدهم، و کنیزها را من آزاد کرده و با آنها ازدواج کردم^(۱)!!

این سند تاریخی از منابع اثناعشری حکایت از مال خوری و جنگ بر سر پول و دنیا را از قدیم‌الایام حکایت می‌کند، و علتی را که این روایت برایش جعل شده و آن بطلان توقف به آن چه که امام رضا گفته است، به جانبی رها می‌کنیم تا به آنچه که در پشت پرده از مال اندوزی و جنگ بر سر مال و دینار و درهم پی ببریم، چرا که این‌هایی که

۱- الامامة / علی بن حسین بن بابویه ص و رجال الکشی ص ۴۹۳ و ص ۵۹۸ بحار الانوار ۲۵۳/۴۸

هرکدام به شهری رفته و برای امامی پرچمی علم کرده‌اند، هدفشان فقط و فقط جمع زر و سیم بوده است تا بدینوسیله جیب مردم را خالی و کیسه‌های گشاد خود را تا حد ممکن پر کنند، و از پشت پرده امامت و ائمه این هسته‌های سری به اغراض خود رسیده و اموال زیادی انباشته و جامعه را با این اموال حرام آلوده و ملوث نموده‌اند.

کسی که در جنبش‌های شیعی که در تاریخ اسلام ظهور کرده‌اند تأمل نماید در می‌یابد که اولاً این جنبش‌ها همانطور که یزدگرد در کنفرانس نهاوند توصیه کرده بود، مسلمانان را متفرق نموده و به خود مشغول نموده و از مهمترین عواملی بوده است که امت اسلامی را به جای رودررویی با دشمنانش به خود مشغول داشته است، و کوشش امت اسلامی را به جای ایجاد یک دولت متحد و متفق و بزرگ بهدر داده است، و کسی که در این جنبش‌ها تأمل نماید میداند که کثرت و قدرت این جنبش‌ها مرهون همین اموالی است که از مقلدان چشم بسته به اسم آل بیت و بنام خمس دریافت نموده‌اند.

و امروزه نیز جنبش‌های تروریستی شیعی و احزاب متعدد آن در دنیا از همین منبع باد آورده استفاده می‌کنند، و حتی منابع زیرزمینی دولتی مثل ایران نیز از این دزدی مذهبی شیعی جان سالم بدر نبرده، و لهذا خمس اموال نفت کشور به جیب خامنئی می‌رود که بدروغ خود را ولی فقیه مسلمین نامیده است، بدون اینکه دولت و مجلس خبر داشته باشند که این اموال بزرگ چگونه و کجا به مصرف می‌رسد.

و همین سرمایه باد آورده و دزدی مرجعی شیعه است که سبب شده صدها کتاب خرافات و مخرب و مفسد در دنیا مفت و مجانی پخش شود، و از اینجاست که مراجع شیعه بخاطر همین اموال است که برحسب رغبت مقلدانشان فتوی صادر می‌کنند، تا رزق و روزیشان قطع نشود، و حقائق روشن دین را کتمان می‌کنند.

این مال و منبع در آمد مفت و مجانی از طرف آن مقلدان فریب خورده و شیرده خطر این مذهب ویرانگر و احزاب مخرب آن را روز بروز زیادتیر نموده است، از اینجاست که مراجع شیعه به مسئله خمس اهمیت بسیار داده و اگر یک فرد شیعه یک درهم را ندهد او را از شمارکافران و ظالمان به اهل بیت! می‌شمرند^(۱).

و ما می‌دانیم که در نزد همهٔ مسلمین خمس فقط از غنائم جنگی است چنانکه نص صریح قرآن است، و شیعیان را غنائم جنگی حساب کردن واقعا شاهکار مراجع دغل و نیرنگ می‌باشد.

این اموال بزرگ و چشمهٔ زاینده به چه کسی باید پرداخت شود؟ به مرجع! زاهد و عابد! و از اینجاست که شخصی مثل سیستانی فقط هشت خانهٔ بزرگ در لندن دارد که بنده در یک تحقیق به زبان عربی آن را منتشر نمودم، و از اینجاست که مؤسسه خوبی به یکی از مؤسسات بزرگ فساد در اختاپوس جهانی شده است که بنده در یک گفتگوی تلویزیونی رئیس آن یعنی عبدالمجید خوئی را رسوا کردم که بعدها که با تانک‌های امریکایی و با جیب‌های پر از دلار به عراق رفته بود به هلاکت رسید.

می‌دانیم که در نزد شیعیان کسی نمی‌تواند به حج برود مگر اینکه خمس خود را ادا نماید و این به نوبت خودش شاید سبب شده که نظام فاسد ایران هر ساله از دیاد تعداد حجاج خود را بنماید چون برایش در آمد بیشتری خواهد داشت.

و این خمس و یا دزدی مرجعیت اثری از آثار امامتی می‌باشد که ابن سبأ یهودی توطئه آن را ریخت، و اینکه مال و زمین همه مال امام است و در غیاب او مال نائب او می‌باشد.

و شیخ الإسلام ابن تیمیه می‌گوید: اما آنچه را که رافضیان مدعی هستند که خمس مکاسب از مسلمین گرفته می‌شود، و به نائب کسی داده می‌شود که بزعم آنها نائب امام می‌باشد، این زعم را نه علی و نه هیچیک از خلفاء راشدین و نه از صحابهٔ پیامبر و یا تابعین و نه فردی از اهل بیت چنین قولی گفته‌اند، (بلکه موضوع خمس را زنادقهٔ سابق جعل نموده‌اند، تا حافظ بدعت‌های خود باشند)،

هرکس که چنین گفته‌ای را از علماء اهل بیت مثل حسن و حسین و علی بن حسین و ابوجعفر و جعفر بن محمد نقل کند بر آنها دروغ بسته است، این مخالف تواتری است که از سیرت علی علیه السلام شناخته شده است، او چهارسال و خورده ای متولی خلافت شد و هرگز از مسلمین خمس (مکاسب) نگرفت، و حتی بالاتر از این در مدت حکومت او هیچ خمسی تقسیم نشد، (چون فتحی رخ نداد) و اما راجع به مسلمانان نه علی و نه غیر علی از اموال آنها خمس نگرفتند، اما هر وقت که از اموال کفار (در جنگ) خمس گرفته می‌شد براساس کتاب و سنت بین مردم (نه مراجع) تقسیم می‌شد، لیکن در عهد علی علیه السلام از آنجا که فتنه و اختلاف داخلی رخ داد باکفار جنگی

رخ نداد (تا خمسی باشد)، و همچنین پر واضح است که پیامبر ﷺ از اموال مسلمانان خمس دریافت نکرده است، و از هیچ مسلمانی نخواست است که از اموال خود خمس پرداخت نماید^(۱).

و این اموال حرامی را که مراجع شیعه به دعوای اجتهاد! و حق اهل بیت! و فریضه اسلامی! بر مقلدان جاهل خود وضع کرده‌اند، از هر مالیاتی در تاریخ بشر بیشتر بوده که از همه اطراف زمین مثل سیل به طرفشان سرازیر است که هر مرجعی را بعنوان یک ملیونر بالفعل در آورده است، که بزرگترین علت حفظ خرافات شیعه و سبب حماسه و تعصب آخوندهای شیعه راجع به مذهبشان می‌باشد چون نان شان درین می‌باشد، چون کسی که از خرافات و بدعت‌های آنها انتقاد کند در واقع سعی در خالی شدن جیبشان می‌کند.

و از اینجاست که شخص خیره و متخصصی در باره شیعه مثل دکتر علی السالوس می‌گوید: به نظر من اگر این اموال (مفت) نمی‌بود این اختلاف بین شیعه جعفریه و بین بقیه امت اسلامی ادامه پیدا نمی‌کرد، بسیاری از فقهاء آنها آتش این اختلاف را زنده نگه می‌دارند تا سر چشمه این اموال را زنده نگه دارند^(۲).

و به وسیله این اموال مفت است که بارگاه‌های متعدد را حفظ نموده و قبری مثل قبر امام رضا بزرگترین واحد اقتصادی مشهد و شاید ایران باشد، یعنی این خمس‌ها منبع درآمد دیگری برای آنها ساخته است که آن قبرهای صنعتی و پول‌زا است که در تمام دنیای اسلام بنام اهل بیت درست کرده‌اند، و بوسیله این اموال خمس و قبرها در هر کشوری که هستند سعی در خرید اقلام نموده و بر اعمال بازرگانی و شرکت‌ها تأثیر گذاشته تا بر ارزاق مردم هم تأثیر بگذارند^(۳).

بعد از اینکه اموال شیعیان را بنام امام و اهل بیت می‌دزدند راجع به اهل سنت روایاتی جعل کرده‌اند که به آنها دستور می‌دهد اموال اهل سنت را بطرق متعدد بدزدند، (مال ناصبی را هر جا که یافتید بردار و خمس آن را به ما بده) و (مال ناصبی و

۱- منهاج السنة ۱۵۴/۳.

۲- أثر الإمامة ص ۴۰۸.

۳- در این مورد میشود به کتاب مهم «وجاء دور المجوس» از عبدالله غریب مراجعه نمود ص ۳۱۲ و مابعد آن.

تمام مایملک او - برای ما - حلال است^(۱). و آخوندهای شیعه در تعریف ناصبی چنان پیش رفته‌اند که شامل همه غیر شیعیان می‌شود و بزعم آنها هرکس غیر علی علیه السلام را بر او مقدم دارد ناصبی است^(۲).

این‌ها بعضی از آثار منفی شیعیان و تشیع در جوامع اسلامی بوده و هست ولی نکات مثبت آنها چیست؟

علماء مسلمین بعد از بررسی و استقراء احوال آنها به این پرسش پاسخ دقیق داده و گفته‌اند که: در میان ائمه دین و فقه یک رافضی شیعه وجود نداشته و در میان پادشاهان و ملوک اسلام که برای اسلام خدمات شایانی انجام داده و در راه اسلام جهاد نموده‌اند یک شیعی رافضی وجود نداشته است، اکثر شیعیان یا از زنادقه منافق و ملحد بوده‌اند و یا از جاهلانی که نه در منقولات و نه در معقولات قدم راسخی داشته‌اند، لیکن آنها نوشته‌هایی در تفسیر و حدیث و فقه دارند آیا این خود مشارکت در غناء فرهنگ اسلامی نیست؟

دکتر ناصر القفاری^(۳) متخصص در تشیع و کتب آنها می‌گوید که: کسی که در نوشته‌های آنها تدبیر کند در می‌یابد که نوشته‌های مثبت در این تألیفات را از اهل سنت اقتباس و یا نقل نموده‌اند، و هرکس از آنها که در تفسیر نوشته است از تفاسیر اهل سنت نقل نموده‌اند، اما اگر از همکیشان خود چیزی نقل کنند همه خرافات و عجائب می‌باشد، چنانکه در تفسیر قمی و برهان می‌بینیم، و خود اینجانب هم وقتی که در تلویزیون شارجه که برنامه فارسی آن را به توفیق الهی در سال ۱۹۹۳ بنیان گذاشتم در درس‌های تفسیر قرآن که موفق به مقارنه بسیاری از مطالب تفسیر المیزان طباطبائی با تفاسیر اهل سنت شدم دیدم که غالباً از تفسیر شوکانی و غیره اخذ نموده بدون اینکه ذکر کند و سخن را به صاحبش نسبت بدهد.

اما در حدیث شناسی که شیعیان از جاهل‌ترین افراد به اسانید و متون‌شناسی روایات می‌باشند، اما هرکتابی که مطابق میل و منافعشان باشد نقل می‌کنند.

۱- تهذیب الأحكام طوسی ۱/ ۳۸۴ و ۲/ ۴۸ ابن ادریس / السرائر ص ۴۸۴ الحر العاملی / وسائل الشیعة ۶/ ۳۴۰ و ۱۱/ ۶۰.

۲- السرائر ص ۴۷۱ و وسائل الشیعة ۶/ ۳۴۱-۳۴۲ المحاسن النفسانية ص ۱۳۸ العروة الوثقی: یزدی ۲/ ۳۶۷-۳۶۸ شریعت مداری: هداية العباد ص ۱۶۸.

۳- أصول الشیعة دکتر ناصر القفاری ص ۱۲۴۵.

اما در فقه آنها از دورترین افراد به فقه و فهم دین می‌باشند، و آنچه را که در کتب‌شان از فواید می‌بینیم از شیوخ آنها نیست بلکه سرقت از کتب اهل سنت می‌باشد، و لهذا شیخ الإسلام ابن تیمیه درباره سرقت علمی آنها می‌گوید:

اگر یکی از آنها کتابی در مورد اختلافات فقهی و یا اصول فقه بنویسد مثل موسوی و غیره اگر در مسئله اختلافی باشد حجت کسی را که با او موافق باشند گرفته و با ادله او احتجاج می‌کنند و جواب‌های او را عاریت می‌گیرند، فرد جاهل گمان می‌کند که این مؤلف (سارق) کتاب مهمی در فقه و اصول و... نوشته است، و این جاهل نمی‌داند که او سخنان اهل سنت را به عاریه گرفته است، که آنها را تکفیر می‌کنند^(۱)، و اگر کسی اندک تخصصی داشته و الان در عصر ما هم نوشته‌های مراجع و آخوندهای شیعه را با دیگران مقایسه کند صدق سخن ابن تیمیه برایش روشن می‌شود.

و در مقابل همه این توطئه‌های شیعیان بر علیه مسلمین بازهم بعضی از تحصیل کردگان کشور که به دروغ خود را روشنفکر می‌نماند، آنها را نماینده اسلام دانسته تا از آب گل آلودی که روحانیت حاکم شیعه ایجاد کرده ماهی بگیرند و کفر و الحاد خود را پنهان نموده و حملات و فحاشی‌ها و اهانت‌ها و اکاذیب و تحریف‌ها و حملات خود را متوجه اسلام و قرآن و پیامبر نموده‌اند و کاش که این شعور و سواد و انصاف را می‌داشتند تا بین زمین و آسمان و بین شرک و توحید و بین سنت و بدعت و بین هدایت و ضلالت و بین تشیع و تسنن فرق قائل میشدند، لیکن حقیقت نور گرانبهائی است که نصیب دل‌های مریض و کینه توز نمی‌شود، و اینجاست که باید دانست که این سیاست‌بازانی که بخاطر قدرت تظاهر به علم و روشنفکری می‌نمایند ولی درست مثل آخوندهایشان روضه یکطرفه می‌خوانند مثل آنها و در بعضی موارد شاید بسیار هم بدتر باشند، و همانطور که آخوندهای شیعه از مناظره فرار می‌کنند این‌ها نیز حاضر نیستند کسی افکار آنها را با خودشان مطرح نموده و با آنها علنا مناظره نماید، و اینجانب این موضوع را با اکثر این مدعیان اسلام ستیز و درغگو که در تلویزیون‌های ایرانی امریکا برنامه دارند بارها و بارها مطرح کرده‌ام ولی در جواب برعکس حتی از ارتباط تلفنی بسیاری از آنها علنا منع شده‌ام و اعلان نموده‌اند که شما دیگر حق ندارید به برنامه ما زنگ بزنید و اتفاقاً همین کار را یک آخوند خرافی شیعه هم در برنامه خود نمود، و

همین کار را یک کشیش مسیحی نیز انجام داد، چرا این‌ها اینقدر زبون هستند که حاضر به مناظره نمی‌شوند؟ اولاً چون می‌دانند که علم و دانشش را ندارند، ثانیاً اینکه می‌دانند دارند مردم را بازی می‌دهند، ثالثاً اینکه می‌دانند اگر جهالت و بی‌سوادی و عوام‌فریبی آنها ثابت شود غالباً نشان هم قطع می‌شود، برای اینکه همه این‌ها درست مثل آخوندها به خاطر رضای مقلدانشان حرف می‌زنند نه به خاطر رضای خدا، البته این‌ها عوامل اجتماعی و روانی متعددی دارد که جای شرحش در اینجا نیست، و شاید کتاب تلبیس ابلیس امام ابن الجوزی که به فارسی هم ترجمه شده است یکی از بهترین کتب در این مورد باشد که شیطان چگونه هر گروه و فرقه و طائفه ای را (مخصوصاً از راه خودش) فریب می‌دهد، و لهذا هرکس که بخواهد افکاری را که در این کتاب مطرح شده مورد مناظره قرار دهد سلفا و باکمال خوشوقتی از او تشکر می‌کنیم، چرا که هدف ما رسیدن به قدرت و حکومت نیست بلکه ما خواهان بیداری ملت و نجات آنها از خرافات مذهبی که مخاف قرآن می‌باشد هستیم.

چون به نظر ما تنها راه اصلاح ملت از راه خود قرآن می‌باشد، و تا زمانیکه افکار دینی مردم جامعه اصلاح نشود همین بازی موش و گربه و دور باطلی را که از ایام شاه و خمینی در آن هستیم ادامه خواهیم داد، و همین سخنی بود که یکبار در جلسه جناب دکتر سروش در اجتماع ایشان در لندن مطرح کردم، که جواب درستی نشنیدم، البته این راه را همانطور که در مقدمه کتاب عرض کردم دانشمندان و مصلحانی مخلص و با جرئت از خود شیعه بعد از رهایی از چنگ خرافات و رسیدن به توحید راستین و سنت صحیحه در ایران دهه‌ها قبل شروع کرده‌اند، و مسئولیت علماء راستین هم همینست که باورهای دینی مردم را اصلاح کنند نه اینکه دین را وسیله سیاست بازی قرار داده و بوسیله آن دنیا رسیده و دمار از روزگار مردم در بیاورند، برای اینکه سیاست در اسلام عبادتی است برای خدمت به مردم نه برای خمس‌گرفتن از مردم و صیغه‌کردن و فساد عظیم برپانمودن که پای مفسدان به پای فساد روحانیت حاکم نرسد.

فصل ششم:

شیعیان و اهانت و خیانت آنها به اهل بیت علیهم السلام

تعریف اهل بیت و تحریف شیعیان در معنای آن:

اهل بیت از دو کلمه اهل و بیت یعنی ساکنان منزل یعنی خانواده می‌باشند، و اگر به فرهنگ‌های لغت عربی مراجعه کنیم می‌بینیم که مثلاً فیروز آبادی صاحب القاموس المحيط می‌نویسد: اهل بیت یعنی ساکنان آن، و اهل کاری صاحب آن، و اهل مذهب کسانی هستند که به آن ایمان دارند، و اهل یک مرد همسر و اهل بیت پیامبر همسران و دختران او می‌باشند، که دامادش علی و همسران متعدد او می‌باشند^(۱).

زبیدی^(۲) می‌نویسد: اهل مذهب کسانی هستند که به آن باور دارند، و اهل یک مرد همسر او می‌باشد که فرزندانش هم داخل آن می‌شوند، و این آیه را ﴿وَسَارَ بِأَهْلِهِ﴾ [القصص: ۲۹] «با همسرش رفت» بر زوجه و همسر تعریف کرده است، و اهل پیامبر همسران و خانواده او می‌باشد که دختران و دامادش علی در آن داخل می‌شود، از این جمله است: ﴿وَأُمُّ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَأَصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾ [طه: ۱۳۲] «خانواده‌ات را به نماز بخوان و بر آن شکیبا باش».

و ابن منظور^(۳) افریقی نیز در تأیید همین مطلب می‌گوید: اهل مرد یعنی نزدیکترین فرد به او و اهل بیت پیامبر یعنی همسران و دختران و دامادش علی می‌باشد، فلانی متأهل شد یعنی همسر اختیار کرد، و آل همان اهل است که هاء به همزه بدل شده است، و شده آل و چون دو همزه متوالی شده دومی به الف مبدل شده

۱- القاموس المحيط: فیروز آبادی ص ۴۳۲ ج ۳ فصل همزه.

۲- تاج العروس: از زبیدی.

۳- لسان العرب: از ابن منظور ج ۱۱ ص ۲۸ و ۲۹ و ۳۰.

است، (یعنی بقول راغب اصفهانی آل مقلوب اهل است) و جوهری و زمخشری و خلیل نیز همین معنی را برای اهل تأیید نموده و شواهدی ذکر نموده‌اند^(۱).

محمد جواد مغنیه شیعی معاصر می‌گوید: اهل بیت یعنی ساکنان منزل و آل یک مرد اهل و خانواده او می‌باشند، و لفظ (آل) جز برای کسانی که مقام و منزلتی داشته باشند بکار نمی‌رود، و ذکر کلمه (اهل بیت) در دو آیه از قرآن آمده است، که اولی آیه ۷۳ سوره هود می‌باشد که می‌فرماید: ﴿رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَتُهُ عَلَيكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ «رحمت خدا و برکاتش بر شما اهل بیت باد»، و دومی آیه ۳۳ سوره احزاب که می‌فرماید: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتَيْنَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳] «و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را پردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

و مفسران اتفاق نموده‌اند که مراد از آیه اول اهل بیت ابراهیم خلیل و از آیه دوم اهل بیت محمد بن عبدالله ﷺ می‌باشد، و مسلمانان به پیروی از قرآن کلمه اهل بیت و آل بیت را در اهل بیت محمد مخصوصاً ذکر نموده‌اند^(۲).

و از همه این شواهد ثابت می‌شود که اهل بیت در اصل ویژه همسران بوده و سپس برای فرزندان و نزدیکان مجازاً بکار می‌رود، و این از قرآن کریم ثابت است چنانکه این لفظ در معرض ذکر قصه ابراهیم خلیل عليه السلام آمده است، ﴿وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ﴾ (۷۱) قَالَتْ يَوَيْلَتِي أَيُّ آلٍ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ (۷۲) قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَتُهُ عَلَيكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ (۷۳) [هود: ۷۱-۷۳]. «و همسرش ایستاده بود، (از خوشحالی) خندید، پس او را بشارت به اسحاق، و بعد از او یعقوب دادیم. گفت: ای وای

۱- الصحاح از جوهری ۱۶۲۹/۴ اساس البلاغة از زمخشری ص ۱۱ مقایس اللغة احمد بن فارس زکریا ۱۵۰/۱ المفردات فی غرائب القرآن از راغب اصفهانی ص ۲۸-۳۰.

۲- الشيعة فی الميزان: محمد جواد مغنیه ص ۴۴۷.

بر من! آیا من فرزند می‌آورم در حالی که پیرزنم، و این شوهرم پیرمردی است؟! این راستی چیز عجیبی است! گفتند: آیا از فرمان خدا تعجب می‌کنی؟! این رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است، چرا که او ستوده و والا است!».

خداوند متعال این لفظ را بزبان فرشتگانش درباره همسر ابراهیم صلوات الله علیه بکار برده است و بس.

و علماء شیعه مانند طبرسی و کاشانی به این اعتراف کرده‌اند اگرچه بعد از آن دست به تأویل‌های بنی اسرائیلی زده‌اند^(۱).

و خداوند متعال در داستان موسی نیز این لفظ اهل بیت را برای همسر او بکار برده است: ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ ۖ ءَأَنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿۲۹﴾ [القصص: ۲۹]. «هنگامی که موسی مدت خود را به پایان رسانید و همراه خانواده‌اش (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد، از جانب طور آتشی دید! به خانواده‌اش گفت: درنگ کنید که من آتشی دیدم! (می‌روم) شاید خبری از آن برای شما بیاورم، یا شعله‌ای از آتش تا با آن گرم شوید!»

مراد از اهل، یعنی همسر موسی علیه‌السلام می‌باشد، همچنانکه همه مفسران شیعه در اینجا اتفاق دارند که مراد از این آیه همسر موسی می‌باشد چون کسی دیگر با او نبود، و لهذا طبرسی می‌گوید: مراد از اهل موسی همسر او که دختر شعیب است می‌باشد^(۲)، و هکذا قمی در تفسیر خودش، و عروسی الحویزی در نورالثقلین و کاشانی در منهج الصادقین.

و این چنین است کلمه اهل بیت در قرآن مجید که در سوره احزاب در آیه ۳۳، که در سیاق همسران پیامبر (مخصوصاً) می‌باشد، ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت (ساکنان خانه) دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

۱- مجمع البیان از طبرسی ۱۸۰/۳ و منهج الصادقین از کاشانی ۴۹۳/۴.

۲- تفسیر مجمع البیان ۲۵۰/۴ تفسیر قمی ۱۳۹/۲ تفسیر حویزی ۱۲۶/۴ تفسیر نور الثقلین ۱۲۶/۴.

برای اینکه قبل از آن به همسران پیامبر دستور می‌دهد (و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید)،

از همان نگرش اولی به آیه خیلی واضح و روشن است که این کلمه اهل بیت جز برای همسران پیامبر مخصوصاً وارد نشده است، برای اینکه اول و آخر آیه فقط آنها را مورد خطاب قرار می‌دهد، و آیه بعدی نیز فقط همسران پیامبر را مورد خطاب قرار داده است.

و ابن ابی حاتم و ابن عساکر از ابن عباس رضی الله عنهما نقل نموده‌اند که: این آیه جز برای همسران پیامبر نازل نشده است^(۱).

و امام شوکانی در تفسیر خود می‌گوید که: ابن عباس رضی الله عنهما و عکرمه و عطاء و الکلبی و مقاتل و سعیدبن جبیر گفته‌اند: اهل بیت که در آیه ذکر شده است فقط همسران پیامبر رضی الله عنهم می‌باشند، و گفته‌اند: مراد از منزل (بیت) منزل پیامبر صلی الله علیه و آله و محل سکونت همسران او می‌باشد، چون آنها مخاطب قرار گرفته‌اند، و نیز سیاق آیه راجع به آنها می‌باشد^(۲).

و در حدیث بخاری نیز آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله داخل حجره عایشه رضی الله عنها رفته و گفت: السلام علیکم أهل البيت ورحمة الله (سلام بر شما اهل بیت) و عائشه در جواب گفت: وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته^(۳).

پس مراد از بیت منزل پیامبر و محل سکونت او می‌باشد که باهمسرانش در آنجا می‌زیسته است.

خلاصه اینکه مراد از اهل بیت پیامبر در اصل و حقیقت برای همسران او می‌باشد، اما فرزندان و عموها و پسر عموها مجازاً داخل این کلمه می‌باشند، همچنانکه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه و حسنین و علی را زیر کساء (چادر) آورده و فرمود که: بارخدا یا این‌ها اهل بیت من هستند، تا شامل آیه شوند، همچنانکه عمویش عباس

۱- الشیعة وأهل البيت ص ۱۹ نقل از دائرة المعارف الإسلامية بزبان اردو و ۵۷۶/۳.

۲- تفسیر فتح القدیر از امام شوکانی ۲۷۰/۴.

۳- صحیح بخاری کتاب تفسیر.

و فرزندان را داخل عباى خود نموده تا شامل آیه شوند، و بعضی از روایات همه بنی هاشم را داخل اهل بیت نموده‌اند^(۱).

اما مراجع سیاست‌باز و مکار شیعه این موضوع را وارونه نموده و اهل بیت نبوت را در چهار نفر یعنی علی و حسن و حسین و فاطمه علیها‌السلام محصور نموده و دیگران را بطور کلی از اهل بیت خارج نموده‌اند، و روش دیگری اختراع نموده تا بتوانند حتی فرزندان علی را نیز غیر حسن و حسین از اهل بیت اخراج کنند، و بقیه فرزندان او را مثل محمد بن حنفیه و ابوبکر بن علی و عمر بن علی و عثمان بن علی و عباس و عبدالله و عبیدالله و یحیی و... و حتی دوازده فرزند آنها و نیز هجده یا نوزده دختر او را (جز فاطمه) از اهل بیت اخراج نموده‌اند، و حتی دختران فاطمه بنت رسول الله را مثل زینب و ام کلثوم و فرزندان آنها را از اهل بیت اخراج نموده‌اند، این واقعا شگفت آور است، و هکذا فرزندان حسن بن علی را نیز از اهل بیت نشمرده و حتی همه کسانی از اهل بیت را که با او موافق نباشد، از اهل بیت اخراج نموده‌اند، و هکذا بافرزندان حسین رفتار نموده‌اند و هرکس که با او موافق نبوده از اهل بیت اخراج کرده‌اند.

و لهذا بسیاری از فرزندان حسین را متهم به فسق و فجور و دروغ و حتی کفر ارتداد نموده‌اند، همچنانکه پسر عموها و عمه‌های پیامبر و فرزندان آنها را سب و شتم نموده و حتی اولاد ابوطالب غیر علی نیز شامل این ناسزاهای شیعیان شده است، و عجیب اینجا است که سه دختر پیامبر و همسران آنها را (یعنی غیر فاطمه علیها‌السلام) را از همان آغاز از اهل بیت اخراج نموده‌اند، این چه تقسیم بندی است که هم برخلاف زبان عرب و هم برخلاف عرف عرب می‌باشد.

پس با تعبیر صریح و صحیح شیعیان در مورد اهل بیت جز نصف شخصیت فاطمه و نصف شخصیت علی و نصف شخصیت حسن و بقیه ائمه تسعة خود البته باضافه قائم موهوم را نمینند^(۲)!! و این توهم اندازی آنها که آنها قصدشان از اهل بیت اهل بیت پیامبر می‌باشد نیز اشتباه می‌باشد.

اینست حقیقت مفهوم اهل بیت در نزد شیعیان، و اگرچه درباره موالات علی و بعضی از فرزندان راه افراط رفته و مبالغه‌های بسیار نموده‌اند، تاحدی که مذهبی

۱- الشیعة و أهل البيت: إحسان الہی ظہیر ص ۱۹.

۲- الشیعة وأهل البيت ص ۲۰.

مستقل و دینی جدا از دین مسلمین درست کرده‌اند که با دینی که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله آورده فرسنگ‌ها فاصله دارد، و صد البته شیعیان نه اینکه پیرو و موالی همهٔ اهل بیت نیستند بلکه حتی مخالف تعالیم حقیقی همین افرادی هستند که زعم امامت آنها را هم دارند.

مخالفت شیعه با اهل بیت

شیعیان همیشه مردم را به این ادعاء فریفته‌اند که آنها پیرو اهل بیت پیامبر اکرم می‌باشند، و بدین خاطر مذهبشان هم صحیح‌ترین مذهب می‌باشد، سابقا اشاره کردیم که مراد آنها از اهل بیت خانوادهٔ علی علیه السلام می‌باشد نه خانوادهٔ پیامبر که آنها را نه اینکه پیروی نمی‌کنند بلکه اصلا دوستشان هم ندارند، پس قصد آنها از اهل بیت تعداد معینی از اهل بیت علی می‌باشد نه اهل بیت پیامبر، و در اینجا به وضوح می‌بینیم که این مدعیان تشیع نه در پیروی از اهل بیت رسول اکرم صادق هستند و نه در پیروی آل بیت علی علیه السلام، و نه بر رأی آنها هستند و نه بر مذهب آنها می‌روند، و برعکس تمام ادعاهای طویل عریضشان نه از آراء و اقوال آنها و نه از اعمال و کردار آنها پیروی می‌کنند، بلکه علنا با آنها مخالفت می‌کنند.

مدعیان تشیع مخالف آراء و اقوال اهل بیت علی دربارهٔ خلفاء راشدین و دربارهٔ همسران رسول اکرم و در بارهٔ یاران و اصحاب کرام پیامبر اکرم می‌باشند.

خداوند متعال در ده‌ها آیهٔ قرآن کریم از اصحاب پیامبر بطور واضح تعریف و تمجید نموده است، بعنوان مثال در وصف اصحاب رسول اکرم در آیهٔ ۲۹ سورهٔ فتح می‌فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٩﴾﴾ «محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست، و کسانی که با او

هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف

آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و بقدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورد (ولی) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است».

یا دربارهٔ کسانی که در غزوه تبوک مشارکت داشته‌اند در آیهٔ ۱۱۷ سورهٔ توبه می‌فرماید: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى الَّذِينَ وَاللَّيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ ﴿۱۱۷﴾ «مسلم خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آنکه نزدیک بود دل‌های گروهی از آنها، منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبه آنها را پذیرفت، که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است!»

و یا دربارهٔ کسانی که در غزوه حدیبیه شرکت کردند در سورهٔ فتح آیات ۱۸ و ۱۹ می‌فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿۱۸﴾ وَمَعَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿۱۹﴾﴾ «خداوند از مؤمنان، هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود شد؛ خدا آنچه را در درون دل‌هایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می‌دانست؛ از این رو آرامش را بر دل‌هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود؛ و (همچنین) غنایم بسیاری که آن را به دست می‌آوردید؛ و خداوند شکست‌ناپذیر و حکیم است!».

و یا در سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۹۵ می‌فرماید: ﴿فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ﴿۱۹۵﴾﴾ «آنها که در راه خدا هجرت کردند، و از خانه‌های خود بیرون رانده شدند و در راه من آزار دیدند، و جنگ کردند و کشته شدند، بی‌گناهانشان را می‌بخشم؛ و آنها را در باغ‌های بهشتی، که از

زیر درختانش نهرها جاری است، وارد می‌کنم. این پاداشی است از طرف خداوند؛ و بهترین پاداش‌ها نزد پروردگار است».

و خداوند در آیه ۷۴ سوره انفال به ایمان حقیقی آنها شهادت داده است: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آءَاوَأُوا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿۷۴﴾» و آنها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند، و آنها که پناه دادند و یاری نمودند، آنان مؤمنان حقیقی‌اند؛ برای آنها، آموزش (و رحمت خدا) و روزی شایسته‌ای است».

و مهاجران و انصار اولیه را به نیکی یاد کرده و در آیه ۱۰۰ سوره توبه راجع به آنها می‌فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۰۰﴾» «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ».

و در سوره حشر در آیات ۸ و ۹ همه مهاجران و انصار را به نیکی یاد نموده و وعده نجات و فلاح داده است: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿۸﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۹﴾» «این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند در حالی که فضل الهی و رضای او را می‌طلبند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند؛ و آنها راستگویانند. و برای کسانی است که در این سرا (سرزمین مدینه) و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سویشان هجرت کنند دوست می‌دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران

داده شده احساس نمی‌کنند و آنها را بر خود مقدم می‌دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند؛ کسانی که از بخل و حرص نفس خویش باز داشته شده‌اند رستگارانند» و ده‌ها آیه امثال این‌ها ولی در مقابل ببینیم که شیعیان راجع به اصحاب رسول خدا چه باورهایی دارند و چه ناسزاهایی که به آنها نمی‌گویند.

پس اجازه بدهید ببینیم آیا مدعیان تشیع و مدعیان موالات اهل بیت و مدعی دوستی و محبت و پیروی از آنها راجع به یاران رسول اکرم چه می‌گویند و ائمه معصوم (برحسب زعم) آنها راجع به یاران رسول خدا چه گفته‌اند؟

آیا اهل بیت پیامبر دشمن یاران رسول خدا بودند چنانکه این کذابان جعل نموده‌اند و در میان مردم منتشر نموده‌اند؟ آیا اهل بیت بر یاران رسول خدا بغض داشته و به آنها ناسزا گفته یا اینکه با آنها دوست بوده و به پیروی از قرآن از آنها تعریف نموده و در مشکلاتشان با آنها یاری نموده و در حکومت هم با آنها شریک بوده و زیر لواء آنها جهاد نموده و از غنائمی که نصیب‌شان شده استفاده نموده و با آنها و فرزندانشان ازدواج نموده و دخترانشان را به آنها داده و فرزندان خود را بعد از وفات به آنها به اسم‌های آنها نامیده و در مجالس خصوصی خود از آنها به نیکی یاد نموده‌اند؟ همه این مطالب در سطور آینده از کتب خود شیعه اثبات خواهد شد.

مدح و تمجید علی بن ابی طالب از اصحاب پیامبر

در مقدمه همه اهل بیت خود حضرت علی خلیفه راشد (و امام معصوم برحسب زعم قوم) در ذکر یاران رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و تعریف از آنها می‌فرماید: «من یاران محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دیدم که هیچکدام از شما شبیه آنها نیستید، با سجده و نماز شب را به صبح می‌رسانند، و با ذکر آخرت از خود بی‌خود می‌شدند، و آثار سجده در پیشانی‌شان می‌بود، و وقتی که یاد خدا شود گریبان‌شان پر از اشک می‌گردد»^(۱). و در خطبه ۶۹ می‌فرماید:

«من اصحاب محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دیده‌ام. در میان شما نمی‌بینم کسی را که همانند ایشان باشد. آنان روزها ژولیده موی و غبارآلود بودند و شب‌ها یا در سجده بودند یا در

قیام. گاه چهره بر زمین می‌سودند و گاه پیشانی. چون سخن معادشان به گوش می‌رسید، گویی پای بر سر آتش دارند.

میان دو چشمانشان در اثر سجده‌های طولانی چون زانوان بز پینه بسته بود. چون خدا را یاد می‌کردند، سرشک دیدگان‌شان گریبان‌هایشان را تر می‌کرد و از بیم عذاب و امید ثواب بر خود می‌لرزیدند، آنسان که درخت به هنگام وزیدن باد می‌لرزد» اینست سرور اهل بیت که از یاران حضرت پیامبر تمجید نموده و آنها را بر یاران خود که درکارزار و جنگ با او کوتاهی نموده ترجیح داده و می‌گوید: «ما همراه با رسول خدا ﷺ با پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود جهاد نموده و این برایمان ما میافزود، به خدا ما اگر آنچه را که شما انجام می‌دهید انجام می‌دادیم ستون دین بلند نمی‌شد سبزه ایمان سبز نمی‌شد به خدا قسم که خون خواهید دوشید و پشیمان خواهید شد»^(۱).

و خطبه‌های متعددی که از یاران رسول اکرم تمجید نموده و از یاران خود انتقاد و سرزنش می‌نماید، حتی خلافت خود را مرهون بیعت آنها می‌داند یعنی خلافت و امامت خود را زمینی و مردمی می‌داند نه آسمانی و تعیین با نص، و بعد از مدح بالغ مهاجرین و انصار آنها را اهل حل و عقد دانسته و انتخاب خلیفه را به دست آنها می‌شناسد، که کسی حق رد بر آنها را ندارد، و کسی را امام و خلیفه می‌داند که اصحاب محمد ﷺ او را امام دانسته و انتخاب کرده باشند، و لهذا در مقابل معاویه استدلال نموده و خلافت خود را به انتخاب اصحاب محمد ﷺ می‌داند، می‌فرماید:

«با من کسانی بیعت کردند که با ابوبکر و عمر و عثمان (رضی الله عنهم) بیعت کردند، همانا شوری از آن مهاجرین و انصار می‌باشد، و اگر در مورد کسی اتفاق نمایند و او را امام بنمایند رضای الهی در آن خواهد بود، اگر متمردی بر آنها با طعن و بدگویی و یا بدعتی خروج کند او را به جاده صواب خواهند خواند و اگر نپذیرد بخاطر مخالفت با راه مؤمنان با او کارزار می‌کنند»^(۲).

الان موضع مدعیان تشیع راجع به این خطبه حضرت علی چیست جز تأویل و تحریف چرا که در این خطبه خود: اولاً: شوری و انتخاب و حل و عقد مسئله خلافت را

۱- نهج البلاغه از صبحی صالح ص ۹۱-۹۲.

۲- نهج البلاغه ج ۳ ص ۷ تحقیق محمد عبده و ص ۳۶۷ تحقیق صبحی صالح.

از آن مهاجرین و انصار می‌داند و اصلاً اشاره‌ای به نص کذائی که شیعیان سنگش را به سینه می‌زنند نمی‌کند.

ثانیا: اتفاق آنها را بر شخصی سبب رضای الهی و موافقت او می‌داند.

ثالثا: لواء امامت و خلافت در عهد آنها بدون اختیار و انتخاب و موافقت آنها صورت نمی‌گیرد.

چهارم: رأی و گفته آنها را جز باغی و یا مبتدع و مخالف مؤمنان رد نمی‌کند.

خامسا: مخالف صحابه با سخن صریح و روشن علی حکمش شمشیر است.

سادسا: و بالاتر از این در نزد خداوند بخاطر مخالفت با یاران رسول اکرم مؤاخذه خواهند شد.

الآن اگر مدعیان تشیع راست می‌گویند موضع خود را با این سخنان علی و با این موضعگیری صریح او روشن نمایند.

و هکذا علی بن حسین زین العابدین نیز از اصحاب محمد تعریف و تمجید نموده و برایشان دعای خیر می‌کند و بعد از آن از تابعین به نیکی یاد می‌کند^(۱). و هکذا بسیاری از ائمه اهل بیت که گفته‌های بسیاری در مدح و ثنای صحابه پیامبر دارند از آنجمله حسن عسکری در تفسیر منسوب به حسن عسکری ص ۱۹۶ و امام رضا و عبدالله بن عباس (به نقل مسعودی ص ۵۲ ج ۳ و امام باقر به نقل البرهان فی تفسیر القرآن شیعی است)، و خود امام جعفر صادق به نقل تفسیر عیاشی ۱۰۹/۱ که مؤلفان همه این کتب از شیعه می‌باشند.

اما نیازی به استدلال راجع به موضوع شیعیان در این مورد نیست چون علنا آنها را کافر می‌دانند، و اولین کتاب شیعه که «اسرار آل بیت» نامیده می‌شود یعنی کتاب سلیم بن قیس العامری که روایت می‌کند (ص ۹۲): همه مردم بعد از رسول خدا مرتد شدند، جز چهار نفر. اما کلینی ۲۴۵/۸ و هکذا مجلسی در «حیات القوب» ص ۶۴۰ آنها را فقط سه نفر دانسته و بقیه صحابه را مرتد می‌شمارند.

آیا این‌ها واقعا شیعیان علی و اهل بیت هستند؟ پس چرا یابوه‌های این‌ها با آراء آنها بنا به اعتراف کتب و منابع خودشان متفاوت است؟

موضع اهل بیت راجع به ابوبکر صدیق رضی‌الله‌تعالی‌عنه

علی مرتضی بعد از ذکر خلافت ابوبکر صدیق وقتیکه مردم برای بیعت بسوی او سرازیر شدند همانطور که منبع شیعی نقل می‌کند می‌گوید: آنوقت من به سوی ابوبکر رفتم و با او بیعت نمودم، و در آن حوادث بزرگ بپا خاسته تا اینکه باطل از بین رفته و کلمه الهی برتر گشت، اگرچه کافران ناراحت شوند، ابوبکر متولی آن امور شد، با آسان‌گیری و رحمت و اعتدال جلو می‌رفت و من در آن چه که از دین می‌کرد با تمام کوشش پیرو او بودم^(۱).

و در نامه‌ای به قیس بن سعد بن عباده انصاری که والی او بر مصر است می‌نویسد: «.. سپس مسلمانان بعد از او (پیامبر اکرم) دو مرد صالح و نیک سیرت جانشین او نمودند که به کتاب و سنت عمل نمودند و از سنت تجاوز نکردند که رحمت خداوند بر آندو باد»^(۲).

و اما اینکه چرا مسلمانان ابوبکر را خلیفه و امام خود بعد از رسول اکرم انتخاب کرده‌اند، علی مرتضی و پسر عمه رسول خدا زبیر بن عوام بدان پاسخ داده و می‌گویند: «ما ابوبکر را شایسته‌ترین فرد شناختیم او یار غار پیامبر بوده و ما به سن او احترام گذاشته و رسول خدا وقتی که خودش زنده بود او را بعنوان پیش‌نماز معرفی کرد»^(۳). اجازه بدهید برخلاف معمول خود در این بحث از یک منبع سنی نیز مطلبی نقل نموده تا مطلب کاملتر شود، سیوطی و حاکم هردو روایت کرده‌اند که علی و زبیر رضی الله عنهما از بیعت ابوبکر رضی الله عنه تأخیر نمودند و بعد از آن پیش ابوبکر آمده و عذر خواهی نمودند و گفتند که: ناراحتی ما فقط از این بود که باما دیر مشورت شد، و ما ابوبکر را شایسته‌ترین فرد دانسته و او یار غار رسول خدا بوده و ما قدر و بزرگواری او را می‌شناسیم و رسول خدا در حیات خود او را پیش‌نماز مردم کرد^(۴).

۱- الغارات ۳۰۷/۱ بعنوان: نامه علی به اصحابش بعد از مقتل محمد بن ابی بکر.

۲- الغارات ۲۱۰/۱ و با اندک اختلافی در شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحدید و نا سخ التواریخ ۲۴۱/۳ و در شرح نهج البلاغه میثم البحرانی نیز از ابوبکر صدیق تمجید می‌کند ص ۴۰۰.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید شیعی ۳۳۲/۱.

۴- تاریخ الخلفاء از سیوطی و حاکم در المستدرک و سند او را صحیح شمرده است و صحیح ابن حبان از حدیث ابوسعید خدری روایت نموده است.

و علی علیه‌السلام در جواب ابو سفیان فرمود که: ما اگر ابوبکر را شایسته خلافت نمی‌دانستیم او را رها می‌کردیم^(۱). و این سخن را بارها تکرار کرده است و کتب شیعه هم آن را روایت کرده است، و لهذا وقتی که ابن الملجم ملعون بر او ضربه زد از او (همانطور که ابووائل و حکیم از علی روایت می‌کنند) سؤال کردند که خلیفه و امام بعد از تو کیست؟ آیا به کسی بعد از خودت وصیت نمی‌کنی؟ فرمود که: رسول خدا برای کسی وصیت نکرد که من وصیت کنم لیکن (رسول خدا) فرمود: اگر خداوند برایشان خیر بخواهد آنها را بر حول بهترینشان جمع خواهد نمود^(۲). و عین همین روایت را علم الهدی شیعه در کتاب الشافی ۴/۲۹۵ هم روایت کرده است.

اینست علی مرتضی که آرزو می‌کند که خداوند برای پیروانش و مسلمانان شخصی مثل ابوبکر بعد از او پیدا کند.

همچنین سید مرتضی علم الهدی (شیعی) در کتاب خودش از جعفر بن محمد از پدرش روایت می‌کند که فردی از قریش پیش امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده و از او پرسید که: شنیدم که شما اندکی قبل در خطبه گفتید: بار خدایا به همان راه اصلاحی که خلفاء راشدین را رهنمون گشتی ما را نیز رهنمون گردی، آندو کی هستند؟ گفت: آندو دوست و عموی تو ابوبکر و عمر، دو شیخ اسلام و دو امام هدایت، و دو بزرگ قریش، که بعد از رسول خدا اسوه و مقتدی هستند، هرکس آن دو را مقتدای خود قرار بدهد محفوظ گشته و هرکس که از آثار آندو پیروی کند براه مستقیم هدایت می‌شود^(۳).

و در همین کتاب متذکر می‌شود که علی علیه‌السلام در خطبه‌اش گفته است: بهترین فرد این امت بعد از پیامبرش، ابوبکر و عمر هستند^(۴).

اینست نظر علی علیه‌السلام راجع به ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهم، آیا کسانی که مدعی ولایت و تشیع علی هستند، نباید از نظرات او راجع به یاران محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پیروی کنند؟ و امام حسن بن علی راجع به ابوبکر صدیق از پیامبر روایت می‌کند که فرموده است: ابوبکر به منزلت شنوایی من می‌باشد^(۵). تا حدی امام حسن احترام ابوبکر

۱- شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه - عربی - ۱۳۰/۱.

۲- تلخیص الشافی از طوسی ۳۷۲/۲.

۳- الشافی ص ۱۷۱.

۴- تلخیص الشافی ۴۲۸/۲.

۵- عیون الأخبار ۳۱۳/۱ و کتاب معانی الأخبار ص ۱۱۰.

می‌کرد که یکی از شرط‌هایش با معاویه در مورد صلح این بود که ... از سنت خلفاء راشدین پیروی کند^(۱).

و علی بن حسن بن علی (امام چهارم بزعم آنها) گروهی از عراقیان را که راجع به ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم حرف‌هایی زدند از جلسه خود اخراج نمود و بر علیه آنها دعا نمود^(۲).

اما فرزند زین العابدین محمد بن علی بن حسین ملقب به باقر (امام پنجم بزعم شیعیان) از اعمال ابوبکر اشتشهاد و استناد می‌کرده است^(۳).

طبرسی از باقر روایت می‌کند که می‌گوید: من منکر فضل ابوبکر نیستم و منکر فضل عمر نیستم ولی ابوبکر از عمر افضل است^(۴).

سپس فرزندش ابوعبدالله جعفر راجع به ابوبکر و عمر چنانکه قاضی نورالله شوشتری شیعی افراطی نقل می‌کند که فردی از امام صادق رضی الله عنه راجع به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما پرسید پاسخ داد که آندو امام عادل و قاسط بوده و برحق بودند و برحق مردند، رحمت خداوند تا قیامت بر آندو باد^(۵).

و اربلی از امام صادق نقل می‌کند که گفته است: من از دو پشت به ابوبکر می‌رسم^(۶)، برای اینکه مادر جعفر ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر و مادر (ام فروه) اسماء دختر عبدالرحمن بن ابی بکر می‌باشد^(۷).

سید مرتضی در کتاب الشافی از جعفر بن محمد می‌آورد که او ابوبکر و عمر را دوست داشته و وقتی که بر سر قبر پیامبر برای سلام دادن می‌رفته بر آندو نیز عرض سلام می‌کرده است^(۸).

۱- منتهی الآمال ص ۲۱۲ ج ۲.

۲- کشف الغمة از اربلی ۷۸/۲.

۳- کشف الغمة ۱۴۷/۲.

۴- الاحتجاج از طبرسی ص ۲۳۰.

۵- إحقاق الحق شوشتری ۱۶/۱.

۶- کشف الغمة ۱۶۱/۲.

۷- فرق الشيعة از نوبختی ص ۷۸.

۸- الشافی ص ۲۳۸ و ایضا شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۱۴۰.

و حسن بن علی ملقب به حسن عسکری (امام یازدهم بر حسب زعم شیعیان) نقل می‌کند که رسول خدا در جواب ابوبکر فرموده است: لابد خداوند بر قلبت آگاه است و آن را موافق زبانت یافته که تو را مثل چشم و گوش و سر بر یک جسد و روح بر بدن قرار داده است^(۱).

و موضع علی علیه‌السلام و اهل بیتش راجع به عمر بن خطاب رضی‌الله‌تعالی‌عنه هم به همین منوال بوده است.

این روایت‌ها همه از کتب خود شیعیان از پیامبر و علی می‌باشد، آیا مدعیان تشیع حرف آنها را قبول دارند، پس چرا کلام آنها غیر از رفتار و باور شیعیان است؟

اکاذیب شیعه بر اهل بیت

این‌هایی که دین خدا را متفرق نموده و در میان مسلمین اختلاف انداخته با ادعاهای گزافی که در محبت اهل بیت دارند، لیکن آنها نه اینکه دوستدار اهل بیت نیستند بلکه دشمنان آنها هم می‌باشند که این موضوع در صفحات آینده به اثبات خواهد رسید، ولی از آنجا که این مدعیان تشیع با اوامر اهل بیت مخالفت نموده و منهیات آنها را انجام می‌دهند، معروف را منکر و منکر را معروف نموده و دوستان آنها را دشمن دانسته و با دشمنان آنها دوستی می‌کنند^(۲)، و از نفس اماره پیروی نموده و افسانه‌ها و اکاذیب بر اهل بیت ساخته تا به اغراض دنیوی خود رسیده و شهوت‌هایشان را برآورده تا باورهای فاسد خود را به نام اهل بیت رواج داده، تا اراذل و اوباش را بطرف خود خوانده و بنام اهل بیت از آنها سواری بگیرند، والا صالحان اهل بیت هرگز آن چه را که مخالف قرآن و سنت باشد نگفته‌اند، بلکه خود پیرو آن بوده‌اند.

از میان هزاران روایات دروغین که بر پیامبر اسلام و اهل بیت بسته‌اند تعداد معینی را که بارزتر می‌باشد اختیار کرده و در معرض خواننده محترم قرار می‌دهیم تا خود انصاف داده و قضاوت کند.

۱- تفسیر حسن عسکری ص ۱۶۴-۱۶۵.

۲- وجود قبر عظیم! و زیارتگاه ابولؤلؤ زرتشتی قاتل حضرت عمر در کاشان یکی از همین دلیل‌ها می‌باشد که با دشمنان آنها دوستی می‌کنند و اخیرا اسکناسی دیدم که بر آن نوشته سلام بر ابولؤلؤ کاشان!

متعّه یا زناى ثواب دار شیعی و اعارة و اجارة زن و لواطت با همسر

از بهتان‌ها و دروغ‌های بسیار زشت و خبیث شیعیان بر پیامبر اسلام ﷺ بسته‌اند اینست که بزعم آنها او گفته است: هرکس از دنیا برود و متعّه ننموده باشد در روز قیامت دماغ بریده حشر می‌شود^(۱). و زشت‌تر از این اینکه از زبان پیامبر جعل نموده‌اند که: کسی که یک متعّه (نکاح موقت) انجام دهد یک سوم او از آتش نجات پیدا می‌کند، و اگر دو متعّه انجام دهد دوسوم او و اگر سه متعّه انجام دهد بطور کلی از آتش نجات میابد^(۲).

حماقت و اراذل و اوباش را تماشا کن که برای ازدواج اصلا چنین روایت‌هایی نیست ولی برای کام‌گرفتن و شهوترانی کردن چه روایت‌ها که جعل نموده‌اند، آیا هدف این شهوت‌پرستان غیر از اینست که دینی را که برای عفت و کمال اخلاق آمده ملعبه شهوت‌های فاسقان و فاجری چون خود نمایند، والا اصلا معقول است که یک دین الهی یا حتی زمینی پیروانش را از همه قید و بندها رها نموده و مدار نجات آنها را بر شهوت‌پرستی بگذارد؟

از اینجاست که شیخ احسان الهی ظهیر^(۳) (به حق) به خشم آمده و می‌گوید: شیعیان دشمن اهل بیت و دشمن سرور اهل بیت یعنی پیامبر می‌باشند و به این دروغ هم اکتفا ننموده و بر او این روایت را بسته‌اند که: کسی که یک متعّه کند از عذاب الهی در امان می‌شود، و اگر دو متعّه کند با نیکان و ابرار حشر می‌شود و اگر سه متعّه انجام دهد در جنت با من خواهد بود^(۴).

و حتی اسماء اهل بیت را که وسیله شهوترانی خود نموده‌اند نیز ذکر نموده و از زبان پیامبر نقل نموده‌اند که: هرکس یک متعّه انجام دهد به درجه حسین علیه السلام و اگر

۱- تفسیر منهج الصادقین ملا فتح الله کاشانی ۴۸۹/۲.

۲- منهج الصادقین ۴۹۲/۲.

۳- الشیعة وأهل البيت ص ۲۱۸.

۴- تفسیر منهج الصادقین ۴۹۳/۲.

دو متعه انجام دهد به درجه حسن التَّائِبِينَ و اگر سه متعه انجام دهد به درجه علی التَّائِبِينَ و اگر چهار متعه انجام دهد به درجه خود من می‌رسد^(۱).

آیا وسیله‌ای بهتر برای ویرانی اسلام بنام اسلام و اهل بیت از این پیدا می‌شود که فردی با زنا کردن و شهوت پرستی به درجه پیامبران برسد؟ آری اینست مکر و فریب آتش پرستی و سبای در لباس تشیع برای ویران نمودن دینی که در مقابلش شکست خوردند.

بنگرید که این‌ها چه دروغ‌های زشتی بر پیامبر بزرگوار اسلام بسته‌اند تا دین او را ویران کنند، و چگونه به اهل بیت اهانت نموده‌اند، و چگونه آنها را مساوی فاسقان و فاجران قرار داده‌اند، آیا بعد از تمام این زشتی‌ها و حقارت‌ها بازهم این‌ها مدعی هستند که محب اهل بیت هستند؟

آری هنوز هم بهتان‌های زشت‌تری دارند که به محمد باقر (امام پنجم معصوم برحسب زعم آنها) نسبت داده‌اند که گفته است: وقتی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در شب اسراء به آسمان رفت گفت: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام بمن رسیده و گفت: ای محمد خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: من زنهایی از امت تو را که متعه کنند مغفرت نموده و بخشیده‌ام^(۲)!!

طوسی برامام دهم شیعه یعنی ابوالحسن افترا بسته که در جواب شخصی که گفته است: من در خانه کعبه عهد کرده‌ام که متعه نکنم و من میتوانم ازدواج بکنم؟ امام گفته است که با خدا عهد کردی که از او اطاعت نکنی^(۳)؟ و چنان به این عمل قبیح تشویق نموده‌اند که به امام جعفر نسبت داده‌اند که گفته است: هرکس به رجعت ما و به متعه ایمان نداشته باشد از ما نیست^(۴). و دایره این زنای مذهبی را چنان گسترش داده‌اند که بنا بر روایت طوسی حتی با زن همسر دار هم آن را جائز دانسته‌اند^(۵)، و حتی با دختر بچه کوچک، و بدون سر پرست و به تعداد نامحدود^(۶).

۱- تفسیر منهج الصادقین ۴۹۳/۲

۲- من لایحضره الفقیه ابن بابویه قمی ملقب به صدوق - او و کذوب می‌باشد - ۴۶۳/۳

۳- تهذیب الاحکام طوسی ۲۵۱/۷ و فروع الکافی ۴۵۰/۵

۴- کتاب الصافی از کاشانی ۳۴۷/۱ و من لایحضره الفقیه ۴۵۸/۳

۵- الاستبصار ۱۴۴/۳ و تهذیب الأحکام ۲۵۳/۷

۶- الاستبصار ۴۵/۳ و تهذیب الأحکام ۲۵۵/۷-۲۵۴ الفروع من الکافی ۴۶۳/۵ و شرائع الإسلام

و به این هم اکتفا ننموده و اعارة فرج (زن) را هم بنا بر روایت طوسی که از این نمونه روایت‌ها زیاد دارد جایز دانسته‌اند، که از قول ابوعبدالله (یعنی امام جعفر) جعل نموده‌اند که: ابوالحسن الطارئ از او پرسید راجع به عاریة فرج (زن) پاسخ داد که اشکالی ندارد، و در روایت دیگری آمده که: شخصی جاریه خود را به برادرش می‌دهد گفت: اشکال ندارد!^(۱) و حتی اینکه زن خود را اجاره بدهد را نیز جائز دانسته‌اند^(۲)، و اما راجع به لواطت با همسر را که روایات متعددی آورده‌اند^(۳).

آیا این مطالب واقعا اهانت به اهل بیت نیست؟ اهانت به اسلام و قرآن نیست؟ بعد از این فضائح اخلاقی به سراغ تحریف و تبدیل دین برویم که در این زمینه مدعیان تشیع چه شاهکاری کرده‌اند؟

ویرانگری‌ها و نیرنگ‌های شیعه برای نابودی شرع

از اکاذیب شیعه بر رسول خدا و اهل بیت آن روایت‌هایی است که برای نابودی شرع جعل نموده‌اند، و دین را عبادت و دوستی یک فرد قرار داده که بوسیله آن بتوانند از راه‌های متعدد از تکالیف شرع شانه خالی کنند، و لهذا برخدا دروغ بسته که فرموده است:

علی بن ابیطالب حجت من بر خلق است و نور من بر زمین است، و امین علم من می‌باشد، اگر کسی او را بشناسد حتی اگر نافرمانی من کند او را به آتش نمی‌برم، و کسی که او را نشناسد حتی اگر مطیع من باشد او را داخل بهشت نمی‌برم^(۴).

آیا روشی بهتر از این برای نابودی دین خدا از این می‌شود، مگر پولس یهودی مسیحیت را از همین راه یعنی غلو و افراط در مسیح، دین توحیدی حضرت مسیح را ویران ننموده و به مسیح پرستی بدل نمود؟ آیای معنای این روایت جعلی این نیست که داخل شدن بهشت و جهنم به پیروی از دستورات الهی در قرآن نیست بلکه دوستی علی می‌باشد؟ و اگر محب علی بود هرچه دلش خواست انجام بدهد،

۱- الاستبصار از طوسی ۱۴۱/۳ و ۱۳۹/۳.

۲- الفروع من الکافی ۴۶۸/۵.

۳- الفروع من الکافی ۴۰/۵ الاستبصار ۲۴۳/۳.

۴- مقدمه البرهان فی تفسیر القرآن: البحرانی ص ۲۳ و نظیر آن در کتاب (الخصال) از قمی ۵۸۳/۲.

و به این بسنده ننموده و حتی روایت می‌کنند که، اگر خدا بر او حکم نموده که اهل جهنم است و بطرف جهنم کشانده شود به خاطر انجام کبائر و شرکيات از حوض کوثر و جنت رانده شود بازهم به جنت آورده می‌شود چون شیعه علی بوده است!! و بعد از یک افسانه طولانی در روایت خدا به محمد ﷺ راجع به شیعیانی که بعد از حساب و کتاب به سوی آتش رانده می‌شوند بعد از گریه او می‌گوید: ای محمد من شیعیان علی را بتو بخشیده‌ام و از گناهانشان بخاطر محبت‌شان بتو و به عترت تو در گذشتم، و آنها را بتو و دسته تو ملحق نمودم ... ابوجعفر اضافه می‌کند که در آتروز هرکس که متولی ما بوده و ما را دوست داشته و از دشمنان ما (یعنی غیر شیعه) تبری جسته و بغض داشته در حزب ما بوده و داخل حوض می‌شود!! و در روایت ابوسعید مدائنی می‌آورد که خداوند دوهزار سال قبل از اینکه مخلوقات را بیافریند زیر عرشش نوشته است که، ای شیعیان آل محمد شما قبل از اینکه گناهی انجام بدهید من شما را مغفرت نموده‌ام، و هرکس که با ولایت محمد و آل محمد بیاید با رحمت خودم او را داخل بهشت می‌نمایم^(۱)!! و صدها روایت امثال این‌ها که هرعاقلی را به حیرت می‌اندازد.

اما شعائر عملی دین مثل نماز و روزه و حج و... از جعفر صادق جعل نموده‌اند که: خداوند نماز غیر شیعه را به شیعه می‌دهد روزه و حج غیر شیعه را به شیعه می‌دهد و آنها را بوسیله عبادات غیر شیعه و یا بعضی دیگر از شیعیان نجات می‌دهد!! چه مگری بالاتر از این دیگران می‌کارند و شیعیان می‌خورند یعنی مفت خوری و خمس خوری دنیا کافی نیست در آخرت هم می‌خواهند مفت خور باشند، برای اینکه شیعیان برایشان بجای همه این عبادات و تکالیف حب علی و زیارت قبور آنها و گریه بر آنها کافی است^(۲)!!

آیا این دین مبتدع و تقلبی نیست که جای اسلام را گرفته و لباس تشیع پوشیده است؟ آیا این دین به اسلام که دین عمل و مسئولیت شخصی است ارتباط دارد؟ دینی که حضرت پیامبر به عشیره و قبیله و اهل بیتش می‌فرماید: ای بنی عبدالمطلب و ای بنی عبدمناف، ای فاطمه بنت رسول الله، ای عباس ابن عبدالمطلب، ای صفیه عمه

۱- یعنی هم خودشان معصوم وهم ائمه‌شان و چه بهتر از این!! تفسیر البرهان ۲۵۵/۳ و ۲۲۸ و الصافی ۷۸/۲.

۲- کتاب الخصال ۵۷۸/۲ و ۱۸۰ و تفسیر قمی ۸۳/۱ و ۸۴ و تفسیر عیاشی ۱۳۵/۱.

رسول الله خود را از آتش نجات بدهید من شما را از خدا بی‌نیاز نمی‌کنم که این روایت صحیح را خود نیز روایت کرده‌اند^(۱). این‌ها اهل بیت پیامبر هستند و به آنها می‌آموزد که جز با عمل خود چیزی به دردشان نمی‌خورد و رسول الله آنها را بی‌نیاز نمی‌کند، آیا علی از محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیش خدا مقرب‌تر است یا شیعیان از آل محمد بهتر هستند؟ و این همان چیزی که قرآن در آیه ۱۶۴ سوره الأنعام می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ «کسی مسئولیت دیگری را بدوش نمی‌کشد»، و هم چنین ده‌ها آیات متعدد دیگر.

اما مدعیان تشیع بر خلاف این آیات و احادیث صحیح می‌گویند که: محبت علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حسنه و نیکی است که هیچ بدی و سیئه با آن ضرر ندارد^(۲).

اما اعمال نیک، اقرار کرده‌اند که بدان نیازی نیست. و از جعفر صادق جعل نموده‌اند که بخدا قسم که یکنفر از شما (شیعیان) داخل جهنم نمی‌شود، و صحیفه اعمال شما بدون عمل پر می‌شود، و در روز قیامت شما با انبیاء و در درجه آنها می‌باشید، و از امام هشتم جعل نموده‌اند که: قلم از شیعیان برداشته شده است... اگر چه گناهان او به اندازه باران و شن‌ها و درختان و دریا باشد^(۳).

خوب کسی که چنین است چرا خود را به زحمت بیان‌دازد، هرچه دلش خواست بکند برای اینکه قلم از او برداشته شده است، و گناهانش هم سابقاً بخشیده شده و فقط علی را دوست داشته باشد، و از بقیه یاران محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دشمنی در دل، آخر این هم شد دین؟ و هزاران روایت جعلی که شیعیان را بدانها فریفته‌اند و از توحید دور نموده‌اند و به شرک آلوده‌شان کرده‌اند. آری ابن سبأ برایشان دینی جعل نمود که همه قبر و قبرپرستی و انسان‌پرستی و زیارت و گریه و نوحه و زنجیر و علم و کتل می‌باشد نه دین جد و جهد و عمل و جهاد، واجبات و حدود و دوری از منکرات و تکالیف شرعی لیکن بدتر از همه که این دین پشمکی و آبکی را بنام آل بیت تمام کرد.

ائمه خدایانی در لباس بشر!

۱- تفسیر منهج الصادقین ۴۸۸/۶.

۲- منهج الصادقین ۱۱۰/۸.

۳- بترتیب حدیقه الشیعه از مقدس اردبیلی ص ۲ و کشف الغممة الأربلی ۱۱۲/۱ - الروضة الکافی ۷۸/۸ و ۳۱۵ - مقدمه البرهان ص ۲۱ - عیون اخبار الرضا از ابن بابویه قمی ۲۳۶/۲.

از اکاذیب بزرگ شیعه بر ائمه اینست که تمام اوصاف الهی را بر آنها داده‌اند، و اینکه شریک خدا در تقدیر و سرنوشت امور می‌باشند، کلینی که بزعم آنها کتابش بر امام مهدی موهوم عرضه شده و گفته است که: این کتاب برای شیعیان کفایت می‌کند (کاف لشیعتنا) در صورتیکه علنا می‌گویند: قرآن کافی نیست، همین کافی بر علی بن ابیطالب دروغ بسته و نقل می‌کند که گفته است: به من خصلت‌هایی داده شده است که به هیچ کسی قبل از من داده نشده است، من آرزوها و مقدرات و انساب و مصائب .. را می‌دانم و از آنچه که رخ داده است خبر دارم و آنچه را که غائب است می‌دانم^(۱).

در صورتیکه خداوند در آیه ۳۴ سوره لقمان می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿۳۴﴾» «آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست، و اوست که باران را نازل می‌کند، و آنچه را که در رحم‌ها (ی مادران) است می‌داند، و هیچ کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد، و هیچ کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد؟ خداوند عالم و آگاه است»

و این از صفات خداوند است که همانطور که در سوره سبأ آیه ۳ می‌فرماید: ﴿عَلِيمٌ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿۳﴾» «خداوندی که از غیب آگاه است و به اندازه سنگینی ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین از علم او دور نخواهد ماند، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر، مگر اینکه در کتابی آشکار ثبت است».

و به این هم اکتفا ننموده بلکه صفات خدایی را به همه ائمه خود داده‌اند، و بنابر این کلینی بابی در کتاب خود دارد بعنوان: «ائمه به گذشته و آینده آگاهی دارند، و هیچ چیز از آنها پوشیده نیست»^(۲)!

و ده‌ها بلکه صدها روایت امثال این روایت‌ها که ائمه را خدایانی در لباس بشر دانسته، اگرچه در همین کتب روایاتی یافت می‌شود که مناقض این روایات است، لیکن

۱- الأصول من الکافی ۱۹/۱۹۷.

۲- الأصول من الکافی ۱/۲۶۲.

مدعیان تشیع به آنها توجهی نکرده و به غلو و افراط خود ادامه می‌دهند، و بنا براین خمینی مدعی است که ائمه بر ذرات کون فرماندهی می‌کنند^(۱).

و این اکاذیب چنان در کتب شیعیان فراوان است که چند کتاب هم کفایت نمی‌کند و لهذا بر این کلمات مختصر کفایت می‌کنیم که عاقلان را اشاره کافی است. و باید دانست که خود ائمه اهل بیت از این مدعیان شیعه نما با خبر بوده و شکوه‌ها و فریادهایشان از دست آنها در اعماق تاریخ هم نفوذ کرده است، و در حول هرکدام از ائمه تعدادی از این کذابان بزرگ وجود داشته که افتراهایی بر آنها و به زبان آنها جعل نموده‌اند که در خاطرشان هم خطور نمی‌کرده است، و افسانه‌ها و داستان‌هایی جعل نموده و اوصافی برایشان قائل شده‌اند که خود آن بزرگواران از شنیدن آن می‌لرزیدند، و کتب خود شیعه هم پراست از شکوهای ائمه از دست شیعه نمایان پرمدها، بعنوان نمونه کشی از ابن سنان نقل می‌کند که:

ابوعبدالله علیه السلام می‌گوید: ما اهل بیت صادق و راستگو هستیم لیکن دروغ‌گویی در اطراف ما بوده و با دروغ خود می‌خواهند صدق و راستی ما را با دروغ خود در میان مردم از بین ببرند، (سپس تعدادی از کذابان را یکی یکی شمرده) و گفت: رسول خدا از راستگوترین انسان‌ها بود، و مسیلمه کذاب بر او دروغ می‌بست، و امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رسول خدا از راستگوترین افراد بود، و کسی که بر او دروغ می‌بست عبدالله لعنه الله بود، و ابوعبدالله حسین بن علی علیه السلام به مختار (ثقفی) مبتلا شده بود، سپس ابوعبدالله حارث شامی و بنان را نام برده و گفت که: آندو بر علی بن حسین علیه السلام دروغ می‌بستند، سپس مغیره بن سعید و بزیع و سری و ابوالخطاب و معمر و بشار اشعری و حمزه یزیدی و صائب نهدی (یعنی یارانش) را نام برده و گفت: خدا این‌ها را لعنت کند، ما همیشه به کذابان مبتلا بودیم و خداوند ما را از شر این کذابان راحت نموده و آنها را به جهنم مبتلا گرداند^(۲).

و نوه او ابوالحسن رضا نیز شبیه همین شکایت را ابراز نموده و گفته است: بنان که خداوند او را آتش نصیب کند بر علی بن حسین دروغ می‌بست، و محمد بن بشر که خداوند او را در آتش نماید بر فرزند حسن علی بن موسی الرضا دروغ می‌بست، و

۱- برای تفصیل این افراط‌ها مراجعه شود به الشیعة وأهل البيت ص ۲۴۱ تا ۲۵۵.

۲- رجال الکشی ص ۲۵۷ و ۲۵۸ در شرح حال ابوالخطاب.

ابوالخطاب که خدا او را در آتش نماید بر ابو عبدالله دروغ می‌بست و کسی که بر من دروغ می‌بندد محمد بن فرات می‌باشد^(۱).

و لهذا از حعفر بن باقر روایت می‌کنند که گفته است: وقتی که قائم ما! قیام کند از دروغگویان شیعه آغاز نموده و آنها را می‌کشد^(۲)، و بهترین چیزی که جعفر در مورد آنها گفته ایست که: به وضعیتی رسیدیم که هیچکس دشمن‌تر برای ما مثل کسانی که ادعای تشیع و دوستی ما می‌کنند نیست^(۳).

آن سخن شیعیان است و این سخن ائمه آنها در مورد شیعیان و شما خود اندیشیده و قضاوت کنید.

اهانت‌های شیعه به اهل بیت علیهم‌السلام

شیعیان جز با زبان هرگز در عمل دوست‌دار و محب و فرمانبردار اهل بیت نبوده‌اند، بلکه بنابه روایات کتب خود شیعیان چنانکه در صفحات گذشته ثابت شد، از همان ابتدا و از روز اول جز برای تفرقه‌اندازی و فتنه داخلی و ویران نمودن عقیده اسلامی و مخالفت با آن در قالب خود اسلام، و اهانت به بزرگان صدر اول اسلام و در رأس آنها امام و رهبر و پیامبر و ناجی این امت و خلفاء راشدین او و اهل بیت طاهر او می‌باشند.

مدعیان تشیع همیشه لاف زده‌اند که خود ثمره درخت ائمه اهل بیت بوده، و آنها بوده‌اند که قواعد و بنیان مذهب و عقاید آنها را گذاشته‌اند، ما سابقا براین پندارها اشاره کردیم اما سعی می‌کنیم در اینجا به مطالبی اشاره کنیم که شاید برای بعضی (بی‌خبران) تازگی داشته باشد، و آن اینکه در اینجا خیلی واضح و صریح روشن کنیم که این غلات -افراطیون- مدعی تشیع نه اینکه به مخالفت با اهل بیت و افتراء و دروغ بر آنها اکتفا نموده بلکه به درجه اهانت و اسائه ادب علنی و صریح به آنها رسیده‌اند، سابقا اگر برای اصحاب محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با اشاره و کنایه بی‌احترامی می‌کردند و چون مرحله سوء استفاده از ائمه پایان رسیده در این مرحله تقیه را کنار گذاشته و علنا به آنها اهانت نموده‌اند، چرا که آنها در زیر عبای ائمه پنهان شده بودند تا خلفاء

۱- رجال الکشی ص ۲۵۶.

۲- رجال الکشی ص ۲۵۲.

۳- رجال الکشی ص ۲۵۹.

رسول خدا و دوستان و یاران او را ناسزا گفته و سب و شتم نمایند، لیکن وقتی که از آنها فارغ شدند کمان‌های خود را متوجه کسانی نمودند که در زیر عبایشان مخفی شده بودند، چرا هدف این‌ها دشمنی با آنها و دوستی به این‌ها نبوده بلکه تنها هدف اصلی آنها ایجاد شک و شبهه در میان مسلمانان و برانگیختن کینه‌ها و دشمنی‌های جاهلی در میان آنها و ویرانی کیان امت اسلامی و از بین بردن قدرت خلافت اسلامی بوده است، در این راه در طول تاریخ هرگز با همکاری با هیچ دشمنی هم کوتاهی نکرده‌اند، و گرنه چطور ممکن است فردی ادعای مسلمانی نماید و به خانواده پیامبر و خانواده علی و حتی به خود حضرت پیامبر ﷺ و به خود علی اهانت نماید؟

زبان درازی شیعیان به خاتم النبیین محمد ﷺ

آری خود حضرت خاتم النبیین که خداوند او را بر همه خلق برتری داده و رسالت او بر جن و انس واجب شده و قیادت و زعامت او در دنیا و آخرت مسلم شده که در آخرت نیز لواء حمد در دست او می‌باشد، و آدم و همه پیامبران و صالحان در زیر پرچم او قرار می‌گیرند.

آری شیعیان بر این نبی عظیم که خداوند او را بر همه انبیاء و رسولان برتری داده است اهانت نموده‌اند، ببینیم که در مقایسه علی ﷺ با او چه می‌گویند و چه از زبان علی جعل نموده‌اند:

علی بین خود و بین او مقارنه کرده و می‌گوید:

«من تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ از طرف خدا می‌باشم و من فاروق اکبر هستم و من صاحب عصا و میسم هستم و همه ملائکه و پیامبران برایم به همان چیزی اقرار نموده‌اند که برای محمد ﷺ اقرار کرده‌اند، و همان مسئولیت پرودگار بر من گذاشته شده است!! و من و رسول خدا هر دو در قیامت خوانده می‌شویم و بر ما لباس پوشانده می‌شود (تا اینجا ما برابریم اما) به من خصلت‌های خاصی داده شده است که هیچ کس قبل از آن بر من سبقت نگرفته است، من مصیبت‌ها و أجل‌ها و انساب را می‌دانم و سخن قاطع به من داده شده است، و آنچه سابقاً رخ داده از من پوشیده نیست، و هیچ

غیبی بر من مخفی نیست»^(۱)!! مگر خدایی بالاتر از اینست؟ آیا این یاوه‌ها اهانت بر رسول اکرم نیست؟ و حتی اهانت بر خود علی هم نیست؟

در اینجا دقت نمائید در بعضی از صفات با علی مساوی است اما چون بشر است در بعضی صفات دیگر به علی نرسیده است، چون بشر به هر درجه برسد نمی‌تواند به آن برسد، برای اینکه قرآن در آیه ۱۱۰ سوره کهف به او آموخته است که بگوید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ «من بشری مثل شما هستم ولی بمن وحی می‌شود»، و یا در سوره لقمان آیه، ۳۴ می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾^(۲) «آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست، و اوست که باران را نازل می‌کند، و آنچه را که در رحم‌ها (ی مادران) است می‌داند، و هیچ کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد، و هیچ کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد؟ خداوند عالم و آگاه است!». و در سوره النمل آیه، ۶۵ می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾^(۳) «بگو: کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا، و نمی‌دانند کی برانگیخته می‌شوند!». و اما علی علیه‌السلام در نزد این غلات -افراطیون- برتر از پیامبر است چون برتر از بشر می‌باشد، (معاذالله) حتی این کفر صریح را نیز از زبان او جعل نموده‌اند: می‌گوید:

«من صورت خدا هستم، من پهلوی خدا هستم، من اولم و من آخرم و من ظاهرم و من باطنم، و من وارث زمین هستم و من سبیل الله هستم....»^(۴).

خوب این افراط‌های کفرآمیز از ملایان شیعه چه در تاریخ و چه در حال حاضر بعید نیست، مگر خمینی که قدرت او را مست کرده بود پیامبر اکرم را متهم به شکست نکرد؟ برای اینکه این‌ها عادت کرده‌اند که در مقابل علی (که برذرات کون حاکم است و ولایت دارد) پیامبر را کوچک شمارند، و سابقاً تعدادی روایت مجعول آنها را نشان دادیم، و برای مزید اسشتهاد این روایت را که عیاشی و حویزی در دو تفسیر خود آورده‌اند نقل می‌کنیم که دلیل برتری علی بر نبی اکرم می‌باشد!! که در زیر آیه:

۱- الأصول من الکافی کتاب الحجة، ص ۱۹۶-۱۹۷.

۲- رجال الکشی ص ۱۸۴.

﴿حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ [البقرة: ۲۳۸] «بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید و خاضعانه برای خدا به پا خیزید» نوشته‌اند: رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و نماز میانه یعنی امیرالمؤمنین!! آیا اهانتی بالاتر از این بر پیامبر وجود دارد؟

آری در کتب این قوم زشت‌تر از این هم وجود دارد، حویزی از صدوق (که در واقع کذب است) نقل می‌کند که پیامبر جز برای تبلیغ ولایت علی فرستاده نشده است و اگر ولایت علی را تبلیغ نمی‌کرد و به مردم نمی‌رساند همه اعمالش باطل می‌شد^(۱). (العیاذ بالله) و این هم روایت جعلی که ساخته‌اند، صدوق در «الأمالی» خود نقل می‌کند که رسول خدا به علی گفت:

«اگر ولایت تو را که بدان مأمور شده بودم به مردم نمی‌رساندم عملم باطل می‌شد»^(۲).

چرا چنین نباشد، مگر بخاطر علی نبود (برحسب زعم شیعیان) که ذکر و آوازه او بلند شد، و مگر بخاطر علی بارگران از او برداشته نشد؟ چنانکه بحرانی از ابن شهر آشوب در شرح آیه: ﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ﴾ [الشرح: ۲] «و بار گرانت را از [دوش] تو برداشتیم»، یعنی بار گران جنگ با کفار و اهل تأویل با علی بن ابیطالب از تو برداشتیم و از بررسی روایت می‌کنند که: نام و آوازه تو را با دامادت علی بلند نمودیم!^(۳) و بحرانی از سید رضی در کتاب «المناقب الفاخرة في العترة الطاهرة» از ابن مسعود جعل کرده که گفته است:

«من بسوی رسول خدا ﷺ رفتم و او را در حالت رکوع و سجده دیدم که می‌گفت: بار خدایا به حرمت علی! گناهکاران امت مرا ببخش، و به این هم اکتفا ننموده بل در غلو و افراط خود افزوده و می‌گویند، آسمان‌ها و زمین از نور پیامبر خلق شده‌اند و او از همه آنها بهتر است، لیکن عرش و کرسی خدا از نور علی خلق شده‌اند، و علی از عرش و کرسی خدا بهتر است^(۴)! یعنی در اینجا هم علی جلوتر است!

۱- تفسیر نور الثقلین ۶۵۴/۱.

۲- البرهان فی تفسیر القرآن ۴۷۵/۴.

۳- مصدر سابق.

۴- البرهان ۲۲۶/۴.

اینست پیامبر در نظر آنها و آنست علی که در هر مورد بهتر و برتر از پیامبر می‌باشد! و در هر موردی قصداً و عمداً سعی کرده‌اند که مرتبت پیامبر را تقلیل داده، و از هر مرزی تجاوز نموده‌اند، تا اینکه راجع به پیامبر این روایت را جعل کرده‌اند که گفته است: وقتی که برای معراج به آسمان برده شده است علی و فرزندان را دیده است که قبل از او به آنجا رسیده‌اند! که به آنها سلام کرد در صورتیکه در زمین از آنها جدا شده بود^(۱)! و از صدوق در «الأمالی» نیز روایت است که (بزعم آنها) رسول خدا گفته است: وقتی که به آسمان عروج کردم نزدیک پروردگارم شدم تا حدی که بین من و او باندازهٔ دو کمان و یا نزدیک‌تر بود، گفت: یا محمد از مخلوقات کی را دوست دارید؟ گفتم: پرورد گارا، علی را، گفت: ای محمد نگاه کن، بطرف چپ نگاه کردم علی علیه‌السلام را دیدم^(۲)! و به این هم اکتفا نموده‌اند، روایت جعلی آنها می‌گوید: وقتی که از پیامبر سؤال شد که: خداوند در شب معراج با چه زبانی با شما صحبت کرد؟ گفت: با زبان علی بن ابی طالب، تا اینکه گفتم: تو مرا مخاطب قرار دادی یا علی^(۳)؟

پس در مقامی و مرتبتی علی قبل از پیامبر می‌باشد، در آسمان قبل از او وجود دارد، و در نزد خدا قبل از او وجود دارد، و خدا هم با زبان علی با او صحبت می‌کند، و با آواز علی با او صحبت می‌کند، و خلقت او هم از پیامبر برتر است، و نام او را بواسطهٔ علی بلند آوازه نموده و سنگینی را بواسطهٔ علی از دوش او برداشته است، و به حرمت او دعوتش را قبول کرده است، و با قوت علی خود او را و روح او را کرده و بازویش را قوی نموده و دینش را برپا داشته است.

شیعی معاصر کاشف الغطاء که در واقع مکشوف الغطاء می‌باشد اینطور می‌گوید: بناء دین اگر ضربت‌های علی نمی‌بود هرگز بپا نمی‌شد^(۴).

و دیگری مدعی است که اگر شیعه نمی‌بود اصلاً اسلامی نمی‌بود، و با شمشیر امام آنها اساس و بنیان اسلام برپا شده است^(۵)، در صورتی که یک وجب خاک را شیعه

۱- تفسیر البرهان ۴۰۴/۲ به نقل از البرسی.

۲- البرهان همان صفحه.

۳- کشف الغمة ۱۰۶/۱.

۴- أصل الشيعة وأصولها محمد حسين آل كاشف الغطاء ص ۶۸.

۵- أعيان الشيعة محسن الأمين ۱۲۳/۱.

اثناعشری فتح نکرده است، و قبل از این کفریات اهانت‌آمیز قمی به رسول خدا ﷺ توهین نموده و می‌گوید:

وقتی که (پیامبر) در مکه بود بخاطر جایگاه ابوطالب کسی بر او جسارت نمی‌توانست بکند، و لهذا وقتی که از منزل خارج می‌شد بچه‌ها را بر علیه او می‌شورانند، تا خاک و سنگ بر او بیاندازند، پس او به علی علیه السلام شکایت نمود (در اینجا به این تعبیر زشت و این اهانت روشن توجه نمائید که چگونه به آن پیامبر شجاع و سلح‌شور و قهرمان روا می‌دارند)، پس علی به او گفت: پدر و مادرم فدایت وقتی که بیرون می‌روی مرا با خود ببر! وقتی که پیامبر بیرون رفت علی را با خود برد، بچه‌ها طبق عادت خود به او متعرض شدند، پس علی به آنها حمله‌ور شده و گوش و چشم و صورت آنها را تکه پاره می‌کرد!!

آیا این روایت به فیلم‌های هندی بیشتر شبیه نیست؟ و مدعی هستند که حتی در روز غار حراء این علی بود که از محمد صلی الله علیه و آله حمایت می‌کرد.

پس علی همه چیز است و در همه جا می‌باشد، و محمد خاتم پیامبران و سرور انبیاء برای این فرستاده شده است که مردم را به سوی علی بخواند، و علی را پیش مردم محبوب نماید، اما خود او در مقابل علی (العیاذ بالله) چیزی نیست چنانکه ابن بابویه و غیره از قول جعفر جعل نموده‌اند که گفته است:

پیامبر صدو بیست بار به آسمان به معراج برده شد، و در هر بار خداوند به او ولایت علی را بیشتر از همه واجبات بر او وحی میکرد^(۱)!!

و بازهم روایت جعل نموده‌اند که: حبرئیل پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و گفت: ای محمد: خدایت بتو سلام می‌رساند و می‌گوید: من نماز را فرض نمودم لیکن از مریض آن را برداشتم! و روزه را فرض کردم و از مریض و مسافر آن را برداشتم، و حج را فرض کردم و از ناتوان آن را برداشتم، و زکات را فرض کردم و از کسی که نصاب مال را نداشته باشد آن را برداشتم، لیکن در محبت علی که آن را فرض نمودم هیچ تساهلی را نپذیرفته‌ام^(۲).

و بر خدا دروغ بسته و از قول خدا می‌گویند:

۱- مقدمه تفسیر البرهان ص ۲۲.

۲- مقدمه البرهان نقل از البرقی در کتاب المحاسن ص ۲۲.

علی بن ابی طالب حجت من بر خلق من و نور من بر زمین من و امین من بر علم من می‌باشد، هرکس او را بشناسد حتی اگر نافرمانی و گناه من نماید در آتش داخل نمی‌کنم و کسی که او را انکار کند حتی اگر مطیع من باشد داخل بهشت نمی‌کنم^(۱)! آیا این کفریات صریح اهانت به پیامبر عظیم الشان اسلام و اهانت به خود علی نیست، علی آنقدر فضائل صحیح و درست دارد که نیازی به این فیلم‌های هندی نیست، لیکن توطئه ابن سبأ می‌باشد که از راه غلو به دین لطمه زده و آن را مثل مسیحیت منحرف کند.

زبان درازی بر انبیاء علیهم‌السلام

اهانت‌های مذکور از طرف مدعیان تشیع فقط بر علیه پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم محدود نبوده بلکه نمونه همین زبان درازی‌های موهن و حتی بدتر از آن را نسبت به انبیاء گذشته نیز روا داشته‌اند، بر علیه موسی علیه‌السلام و خضر جسارت نموده و مدعی شده‌اند که جعفر از آندو عالم‌تر بوده است. کافی روایت جعل می‌کند که سیف التمار گفته است: ما با ابوعبدالله در خانه کعبه بودیم ... گفت: سوگند بخدای کعبه اگر من بین موسی و خضر می‌بودم به آندو می‌گفتم که: من از آندو عالم‌تر هستم، و از آنچه که در دستشان نبود خبر می‌دادم!!

و به پیامبران اولی العزم نیز اهانت نموده و چنین روایت‌هایی جعل نموده‌اند: وقتی که علی متولد شد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به سوی او رفت، لیکن او را دید که دست راستش در گوش راستش بوده و اذان می‌دهد، و به وحدانیت خدا و رسالت او شهادت می‌دهد در صورتی که در آن روز متولد شده بود، سپس او به رسول خدا گفت: بخوان، به او گفت: تو بخوان! و بقیه روایت چنین است:

علی شروع کرد به خواندن از صحفی که خداوند عزوجل بر آدم نازل نموده است، حتی اگر شیث بلند می‌شد او را تأیید می‌کرد، سپس تورات موسی را خواند که اگر موسی حاضر می‌شد اقرار می‌کرد که علی از او بهتر می‌خواند! سپس زبور داود را خواند حتی اگر داود حاضر می‌شد اعتراف می‌کرد که علی از او بهتر می‌خواند، سپس انجیل عیسی را خواند که اگر عیسی حاضر می‌شد اقرار می‌کرد که علی از او انجیل را

بهبتر حفظ دارد، سپس قرآن را خواند که دیدم مثل الان که من آن را در حفظ دارم می‌خواند بدون اینکه آیه‌ای از آن شنیده باشم^(۱).

این دروغ‌های موهن و زشت را چه باید نامید؟ آیا ابن تیمیه حق ندارد بگوید که، نه دهم دروغ در جهان نزد شیعیان است؟

و روایت جعلی شیعیان می‌گوید که: در روز قیامت منادی ندا می‌دهد که: خلیفه خدا در زمین او کجاست؟ داود برمی‌خیزد، از طرف خدا به او ندا داده می‌شود که قصد ما تو نیستی، اگرچه تو خلیفه خدا هستی، سپس منادی ندا می‌دهد که خلیفه خدا در زمین کجاست؟ امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب برمی‌خیزد، پس از طرف خداوند عزوجل ندا می‌آید که: ای مخلوقات! این علی بن ابی طالب خلیفه خدا و حجت او در زمین است^(۲).

و بر انبیاء الهی اهانت نموده و گفته‌اند که: نعمت الهی بر ایوب پیامبر قطع نشد مگر اینکه ولایت علی را منکر شد، (ولی سؤال اینجاست که ایوب چه دشمنی با علی داشته، مگر او هم ناصبی بوده!) و هکذا حضرت یونس در شکم ماهی گرفتار شد چون منکر ولایت علی بود، و هکذا یوسف و قبل از او آدم علیه السلام!!

حویزی در تفسیر خودش روایت کرده که: عبدالله بن عمر پیش زین العابدین رفته و پرسید که: ای فرزند حسین: تو گفته‌ای که یونس بن متی بدین خاطر گرفتار ماهی شد که ولایت جد تو بر او عرضه شد، و او در این مورد توقف نمود؟! گفت: بله، مادرت بمیرد! گفت: به من هم نشان بده تا باور کنم تو راست می‌گویی! دستور داد که چشم‌های او و مرا با پارچه‌ای ببندند! و بعد از یک ساعت دستور داد تا چشم ما را باز کنند، دیدیم که ما در ساحل یک دریا هستیم که موج می‌زند! (تو را به خدا قصه‌های هزار یکشب را ببین) ابن عمر گفت:

سرور من خونم به گردنت! تو را به خدا رهایم کن! گفت: کمی صبر کن تا به تو نشان بدهم که من راستگو هستم! (بنازم به دلیل محکم و دندان‌شکن) سپس ماهی را صدا زد! ماهی سرش را از دریا بیرون آورده و گفت: لبیک لبیک - (بفرمانم) ای ولی خدا! گفت: تو کی هستی؟ جواب داد من ماهی یونس هستم سرور من! گفت: به ما خبر بده، ماهی گفت: ای سرور من، خداوند هر پیامبری از آدم تا جدت که مبعوث

۱- روضة الواعظین ص ۸۴.

۲- كشف الغمة ۱/۱۴۱.

نموده بر آن‌ها ولایت شما اهل بیت را عرضه نموده است، هر پیامبری که قبول نموده نجات یافته و به سلامتی رسیده است و هرکس که نپذیرفته یا در حمل آن توقف نموده و یا دو دل شده به مصیبت گرفتار شده است، و مصیبت آدم و غرق شدن نوح!! (هكذا) والا نوح که غرق نشد، لیکن دروغگو که حافظه ندارد) و به آتش افتادن ابراهیم و در چاه افتادن یوسف و مصیبت‌های ایوب و اشتباه داود (همه به خاطر رد ولایت مجعول بوده است) تا اینکه خداوند یونس را مبعوث نمود و به او دستور داد که ولایت امیرالمؤمنین را بپذیرد! شاهد گریه که دمش باشد شاهد ولی الله هم ماهی خواهد بود چه مدرکی بالاتر از این چشم‌بندی و شهادت ماهی^(۱)! آری اینست علوم اهل بیت و اسرار اهل بیت مدعیان تشیع که ماهی شهادت بدهد! آن هم با این همه اهانت و زبان‌درازی بر پیامبران معصوم الهی.

و بحرانی در مقدمه تفسیر البرهان از سلمان جعل نموده که به علی علیه‌السلام گفته است: پدر و مادرم فدایت باد ای کشته کوفان! (هكذا) تو حجتی هستی که خداوند بوسیله آن توبه آدم را پذیرفت، و یوسف را بوسیله تو نجات داد، و تو داستان ایوب و سبب تغییر نعمت الهی بر او هستی^(۲)!! و از «معانی الأخبار» نقل نموده که ابوعبدالله درباره گفته علی علیه‌السلام پرسیده شده: «امر ما سخت و سنگین می‌باشد (صعب مستصعب) و جز فرشته‌های مقرب یا پیامبر یا بنده‌ای که خداوند قلب او را به ایمان امتحان کرده باشد، آن را نمی‌پذیرد! جواب داد که:

در میان فرشتگان مقرب و غیر مقرب وجود دارد، و در میان انبیاء مرسل و غیر مرسل! و در میان مؤمنان امتحان شده و غیر امتحان شده وجود دارد، و موضوع شما را به فرشتگان عرضه نمودند که جز مقربان آن را نپذیرفتند، (آخر کسی نیست از این نمایشنامه‌نویسان کذاب و مضحک سؤال کند که دشمنی ملائکه و انبیاء با اهل بیت در چیست!!؟) و بر انبیاء عرضه شد که جز مرسلان آن را قبول نکردند، و بر مؤمنان عرضه شد و جز امتحان‌شدگان آن را قبول نکردند!^(۳)

۱- تفسیر نورالثقلین ۳/۴۳۵.

۲- البرهان مقدمه ص ۲۷.

۳- مقدمه البرهان ص ۲۶.

و راجع به پدر پیامبران آدم صلوات الله علیه با کمال وقاحت نوشته‌اند که: کلماتی که آدم از طرف پروردگارش دریافت نمود که به وسیله آن توبه‌اش را قبول نمود، سؤال او به حق محمد (ﷺ) و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم‌السلام) بود^(۱). در صورتی که صریح قرآن می‌فرماید که: آن کلمات این بود: ﴿قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الأعراف: ۲۳] «گفتند: پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم! و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود!»

آیا مدعیان مسیحیت که دین حضرت مسیح را تبدیل و تحریف کردند مگرکاری غیر از تحریفات و غلوهای مدعیان تشیع انجام داده‌اند.

اینست عقیده کفرآمیز مدعیان تشیع که در کتب خود آن را مخفی نموده و به آن ایمان دارند، ولی در میان مسلمین تقیه نموده و آن را (بعضا) انکار می‌کنند، و این جسارت‌ها و اهانت‌های قبیح آنها به برگزیدگان الهی از آنجمله به سرور پیامبران و امام انبیاء حضرت محمد (ﷺ) می‌باشد.

اهانت شیعیان به خود اهل بیت

حتی خود اهل بیت چه اهل بیت پیامبر و یا اهل بیت علی از زبان درازی و اهانت‌های مدعیان تشیع و زشتی قلم‌های آنها و خیانت باطنی آنها و پستی ضمائر آنها جان سالم بدر نبرده‌اند، همچنانکه به انبیاء الهی توهین کردند به اهل بیت نیز همین تهمت‌ها را روا داشتند، درباره‌ی عباس بن عبدالمطلب که عموی رسول خدا و بمثابه پدر اوست می‌گویند: آیه ﴿يَدْعُوا لِمَنْ ضَرَّهُمْ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَلَيْسَ الْعَشِيرُ﴾ [الحج: ۱۳] «او کسی را می‌خواند که زیانش از نفعش نزدیکتر است؛ چه بد مولا و یاوری، و چه بد مونس و معاشری!» درباره‌ی او نازل شده است!

و همچنین دو آیه ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۲] «اما کسی که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بوده است، در آخرت نیز نابینا و گمراهتر است». و آیه ۳۴ هود: ﴿وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ﴾ «...اما چه سود که) هرگاه خدا بخواهد

شما را (بخاطر گناهانتان) گمراه سازد، و من بخواهم شما را اندرز دهم، اندرز من سودی به حالتان نخواهد داشت!» را دربارهٔ او می‌دانند^(۱).

اما پسر عموهای پیامبر و سروران بنی هاشم و والی علی و دوست او یعنی عبدالله بن عباس و برادرش عبیدالله دربارهٔ آندو می‌گویند: امیرالمؤمنین گفته است که: بار خدایا فلان و فلان (یعنی عبدالله و عبیدالله چنانکه در حاشیه نوشته‌اند) را لعنت کرده و چشم‌هایشان را مثل دل‌هایشان کور بگردان! و کوری چشم‌هایشان را دلیل کوری دل‌هایشان بنما^(۲)!

اما دربارهٔ عقیل بن ابی طالب برادر علی از قول علی طبق معمول جعل کرده‌اند که گفته است: از اهل بیت من کسی باقی نمانده که مرا تقویت نماید و پشتیبان من باشد (عجب دروغ‌های شاخدار سابق در مورد قدرت او در اینجا یادتان رفته) حمزه که در روز احد کشته شد، و جعفر در روز موته کشته شد، و در میان دو نفر ذلیل و حقیر یعنی عباس و عقیل بازمانده‌ام! و شبیه همین را کلینی نیز از قول محمد باقر روایت کرده: در میان دو مرد ضعیف و ذلیل مانده بود که آندو نیز جدید الإسلام بودند یعنی عباس و عقیل^(۳).

و معروف و مشهور است که عباس و عقیل و آل آندو از اهل بیت نبوت هستند، چنانکه اربلی شیعی بدان اعتراف کرده است، که از رسول خدا سؤال شد که اهل بیت تو کیانند؟ گفت: آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل عباس^(۴).

اهانت شیعیان به فرزند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

روایت باطلی جعل نموده‌اند که هدف از آن کوچک‌شمردن شأن پسر پیامبر و تحقیر او در مقابل نوه اش از فاطمه رضی‌الله‌عنها اجمعی می‌باشد، و خلاصهٔ روایت مجعول اینست که، رسول خدا نشسته و پسرش ابراهیم بر زانوی چپ و نوه‌اش حسین بر زانوی راست او قرار داشتند که گاهی این و گاهی آن را می‌بوسید، جبرئیل به او نگریسته و گفت: خدایت مرا فرستاده و به تو سلام رسانده و می‌گوید: این دو در یک

۱- رجال الکشی ص ۵۴ و ۵۳ و ۵۲.

۲- رجال الکشی ص ۵۲.

۳- الأنوار النعمانية الجزائری و مجالس المؤمنین ص ۷۸، و الفروع من الکافی کتاب الروضة.

۴- کشف الغمة ۱/۴۳.

وقت جمع نمی‌شوند! یکی از آندو را اختیار کن! و دومی فدای دیگری بنما! پیامبر به ابراهیم نگریسته و گریه نمود، و به سید الشهداء (به تعبیر رکیک و جسارت مقارنه بین فرزند علی و فرزند رسول الله را دقت بنما) نگریسته و گریه نمود و بعدا اظهار داشت که: مادر ابراهیم ماریه است، و اگر ابراهیم بمیرد جز من در اندوه نمی‌شوم، اما مادر حسین فاطمه است و پدرش علی و او پسر عموی من است، و به منزله روح و خون و گوشت من می‌باشد، اگر فرزندش بمیرد او و فاطمه اندوهگین می‌شوند، (الان این چه معرکه‌ای است که زنده بودن دو نفر برای خدا هم سخت شده است!!) جبرئیل را مخاطب قرار داده و گفت: ای جبرئیل! ابراهیم را فدای حسین نمودم و به مرگ او راضی شدم تا حسین زنده بماند^(۱)!

اهانت شیعیان به دختران پیامبر ﷺ

به دختران پیامبر ﷺ اهانت نموده و پدری او را بر سه نفر از آنها منکر شده‌اند، و مدعی شده‌اند که آنها از پیامبر نیستند، بلکه دختر خوانده او بودند! حسن‌الأمین شیعی مدعی است که: مؤرخان می‌گویند که: پیامبر چهار دختر داشته است ولی با تحقیق در متون تاریخی (بنازم به تحقیق) دلیلی برای دختر بودن غیر فاطمه الزهراء نیافتیم، و بلکه روشن اینست که بقیه دختران خدیجه از شوهر او قبل از محمد ﷺ بوده‌اند^(۲). الان فهمیدی معنای تحقیق در تشیع را!

اهانت شیعیان به خود علی

علی علیه السلام (امام معصوم برحسب پندارمدعیان تشیع) هم باتمام ادعاهایی که در مورد او دارند، مثل بقیه مورد اهانت و تحقیر شیعیان قرار گرفته و به او نسبت ترس و ذلت داده و به بیچارگی و مسکینی متهمش نموده‌اند، و مدعی شده‌اند وقتی که ابوبکر رضی الله عنه به خلافت رسید و بیعت مردم به اتمام رسید، و علی منکر خلافتش شده و از بیعت با او سرزد، ابوبکر به قنفذ گفت: به سوی او برو، اگر بیرون نیامد خانه‌اش را باز نمائید و اگر بازهم امتناع کند خانه‌اش را آتش بزنید، قنفذ ملعون به سوی او رفت، و بدون اجازه او و یارانش به خانه هجوم آوردند، و علی علیه السلام به طرف شمشیرش رفت لکن آنها

۱- حیاة القلوب مجلسی ص ۵۹۳ وایضا مناقب شهر آشوب.

۲- دائرة المعارف الإسلامية الشیعیة ۲۷/۱.

از او سبقت گرفته و شمشیر را شکسته بودند، و بعضی‌ها با شمشیر به او حمله کرده و ریسمانی بر گردن او انداختند (ببینید که نمایشنامه شیعی علی را چقدر ذلیل ترسیم می‌کند) و بین او و بین فاطمه علیها‌السلام که در نزد درب بود مانع شدند! و قنفذ ملعون با شلاق به فاطمه زد، و وقتی که فوت کرد هنوز آثار (دانه) ضربت قنفذ ملعون بر بازویش بود، سپس علی را کشان کشان بسوی ابوبکر بردند، (تا اینکه این نمایشنامه مضحک ادامه داده و می‌گوید: علی قبل از بیعت که ریسمان هنوز در گردنش بود فریاد می‌کشید، ای فرزند مادرم، این آیه را می‌خواند: ﴿أَبْنُ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي﴾ [الأعراف: ۱۵۰] «فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند؛ و نزدیک بود مرا بکشند...»^(۱).

اینست علی در جعلیات شیعه که بدان تجارت نموده و مردم ساده و مقلدان جاهل را می‌بفریبند، علی را ترسو و ذلیل و خائف و پریشان و خوار جلوه داده و در اینبار افسانه‌ها جعل نموده‌اند، و از طرف دیگر سخن از قوت و شجاعت و دلیری او می‌زنند!! به این هم اکتفا نموده بلکه او را متهم به ترسویی و جبن نموده و از زبان همسرش دختر رسول اکرم فاطمه علیها‌السلام جعل نموده‌اند که او را سرزنش نموده و بر او عصبانی شده، و به او طعنه زده، چرا که او در طلب فدک با فاطمه یاری ننموده است! و بر حسب بافته‌های جعلی شیعیان، فاطمه گفته است: چون جنین خود را مخفی نمودی و چون متهم خود را در خفا قرار دادی^(۲)! و اینکه بزعم شیعیان فاطمه از او دلیرتر بوده و او را بخاطر سکوت و نشستنش ملامت کرده است^(۳). و بیشتر از این باکمال وقاحت و بیشرمی مدعی شده‌اند که عمر بن خطاب رضی‌الله‌تعالی‌عنه دختر او را غصب نموده (برای اینکه منکر ازدواج و دوستی بین علی و عمر باشند) و علی نتوانسته از دختر خودش دفاع کند! (چه اتهام و افتراء و اهانتی بالاتر از این) و کلینی از قول ابوعبدالله روایت جعل نموده که می‌گوید: «آن فرجی بود که غصب شد»^(۴) و لهذا علی

۱- کتاب سلیم بن قیس که آن را اسرار آل محمد می‌دانند! ص ۸۴ و ۸۹.

۲- الأملی از طوسی ص ۲۵۹ و حق‌الیقین از مجلسی ص ۲۰۳ و ۲۰۴ و الاحنجاج از طبرسی.

۳- أعیان الشیعة ص ۲۶ قسم اول.

۴- الفروع من الکافی ۱/۲.

نمی‌خواست دخترش ام کلثوم را به ازدواج عمر در بیاورد، لیکن از او می‌ترسید، و لهذا عمومی خود عباس را برای ازدواج وکیل خود نمود! ^(۱). (پس چرا عصب)؟

و این علی علیه السلام که خلافت و امارت را وقتی که به او پیشنهاد شد رد کرده و گفت: مرا رها کنید و دیگری را بجوئید، و قبل و بعد از وفات عمر خلافت را فقط بخاطر اینکه اجتهاد خود را ترک نکند، چنین شخصیت عظیمی را از یک طرف برایش به خاطر عوام فریبی سینه می‌زنند و نوحه می‌خوانند و از طرف دیگر اینگونه به او اهانت می‌کنند، و او را با دروغ‌های خود اینگونه ترسیم می‌کنند، که مثل یک عامی قدرت طلب به هرشکلی بدنبال قدرت می‌باشد، و در راه آن از هر وسیله‌ای استفاده می‌کند، که حتی در این راه از خانواده و حسب و نسب و همسر و فرزندان نیز نمی‌گذرد!!، به اهانت بیشرمانه آنها دقت بنما که در کتاب مورد اعتماد خود چگونه به این سرور اهل بیت اهانت کرده و جعل نموده‌اند که: وقتی که با ابوبکر بیعت شد، خبر به گوش علی رسیده و گفت: این اسمی است که جز برای من شایسته نیست، و در آنروز ساکت شد وقتی که شب رسید، فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهم السلام را برداشته و در بدر هرکدام از اصحاب رسول خدا رفته و حق خود را به خاطر خدا طلب می‌کرد، و از آنها کمک می‌طلبید که هیچکس کمکی نکرد! ^(۲)

آیا اهانتی بزرگتر از این ممکن است که به او افترا بزنند که زن و بچه‌هایش را بر خری نشانده و منزل به منزل گدایی کرده و در می‌زند تا بر او رحم نموده و او را به خلافت برسانند! چه دروغ حقیر و زشتی! و دوباره اضافه نموده که:

علی وقتی دید مردم به او کمک نکردند و به نفع ابوبکر و تعظیم او متفق شدند خانه‌نشین شد ^(۳)، به این تصویر پست و حقیری که از علی ترسیم می‌کنند دقت بفرمائید که چگونه از طرف مردم تحقیر شده و همه از او دوری می‌کنند.

ابن بابویه محدث شیعی این روایت پر از افتراء را در کتاب خودش در ضمن افسانه‌ای طولانی نقل کرده است که عوان و انصار علی اندک بوده و چگونه این‌ها برعلیه ابوبکر موضع گرفته و خلافتش را رد نموده‌اند، و علنا و در مقابل مردم بر علیه او حرف می‌زده‌اند، و وقتی که یاران ابوبکر این خبر را شنیدند با شمشیرهای کشیده

۱- حدیقة الشیعة از مقدس اردبیلی ص ۲۷۷.

۲- کتاب سلیم بن قیس ص ۸۲ و ۸۳.

۳- کتاب سلیم بن قیس ص ۸۳.

آمده! و گفتند: به خدا قسم اگر دوباره اینطوری حرف بزنید این شمشیرها را بر سرتان فرود خواهیم آورد، بعد از آن یاران علی در منزل‌های خود نشسته و ساکت شدند! و حرف نزدند!^(۱)

و از طرف دیگر با تمام وقاحت حتی از مزاج و طبیعت علی هم خرده‌گیری کرده و به او اهانت نموده و او را بخاطر افلاس و فقر عیبجویی نموده‌اند! «از خانواده فقیر و ناچیزی بود که همه فرزندان را دیگران پرورش دادند تا بار خرج او را سبک نمایند»^(۲)!

و بدین خاطر وقتی که پدر فاطمه، علی را برای ازدواج با او پیشنهاد کرد فاطمه قبول نکرد! «وقتی که (رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) خواست او را به ازدواج علی درآورد، مخفیانه با او در میان گذاشت، (فاطمه) گفت: ای رسول خدا رأی رأی شما است، لیکن زنان قریش راجع به او می‌گویند که: او دارای شکمی بزرگ و بازوهای طولانی و کتف‌های ضخیم و وکله طاس و چشم بزرگ، کتف‌هایش مثل کتف شتر ماده! و دندان‌های بیرون آمده است که مالی هم ندارد»^(۳).

و روایتی در کافی جعل کرده‌اند که فاطمه علیها‌السلام حتی بعد از ازدواج از علی راضی نبوده و از ته دل او را نپذیرفته است! این هم روایت جعلی کافی، «بعد از اینکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فاطمه را به ازدواج علی در آورد پیش او رفت، او را در حالت گریه دید! سبب گریه را جویا شد، و گفت: بخدا اگر در میان اهل من بهتر از او می‌بود تو را به ازدواج او در نمی‌آوردم من تو را به ازدواج او در نیآورده‌ام بلکه خدا تو را به ازدواج او در آورده!»^(۴).

و اربلی از بریده نقل می‌کند که: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به بریده گفت: بیا برویم به زیارت فاطمه! وقتی که پیش او رفتیم پدرش را دیده و چشم‌هایش پر از اشک شد، از او پرسید دخترم چرا گریه می‌کنی؟ گفت: کمبود خوراک! و غم فراوان و اندوه زیاد، (و

۱- کتاب الخصال از قمی ۴۶۵/۲.

۲- مقاتل الطالبیین از ابوالفرج اصفهانی ص ۲۶.

۳- تفسیر قمی ۳۳۶/۲.

۴- الفروع من الکافی.

در روایت جعلی دیگری) می‌گوید: به خدا قسم که غم من طولانی و فقرم زیاد و مرضم طولانی شده است!»^(۱).

این‌ها هستند مدعیان تشیع که سنگ ولایت علی را به سینه می‌زنند، و اینست روش آنها، آری از کسانی که از صحابه رسول خدا و از خود رسول خدا و بقیه پیامبران الهی آنهمه جسارت کرده‌اند انتظار دیگری نمی‌توان داشت، لیکن فقط اندکی شعور کافی است که انسان فریب روضه‌خوانی و نمایش‌های بچه‌گانه آنها را نخورد، آیا چنین کسانی که به پیامبران الهی اهانت می‌کنند احترام علی و اهل بیتش را بجا خواهند آورد؟

در یک روایت خرافی و پست و حقیر که لایق خودشان است هم علی و هم پیامبر و هم همسرش عایشه رضی الله عنها را مورد اهانت قرار داده و می‌گویند: «رسول خدا یک لحاف بیشتر نداشت و عائشه با او بود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله بین علی و عایشه می‌خوابید و لحاف دیگری نداشتند، وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب بیدار می‌شد، با دست خودش لحاف را بین خود و عایشه می‌گذاشت!»^(۲).

آیا اهانتی بزرگتر و پست‌تر از این وجود دارد؟ آیا این‌ها از یک پیامبر عظیم الشان حرف می‌زنند یا از یک انسان پستی مثل خودشان که در این حوزه‌های جنس و لواط تربیت شده است، لعنهم الله

آری در کتب مدعیان تشیع اهانت‌های بزرگتر و حقیرتر از این هم وجود دارد، و آن اینکه روایت کرده‌اند که: علی در نزد پیامبر آمده و ابوبکر و عمر پیش او بودند، گفت: من بین پیامبر و عائشه نشستم! عائشه به او گفت: جایی جز روی زانوی من و زانوی رسول خدا صلی الله علیه و آله پیدا نکردی؟ پیامبر گفت: آرام باش عائشه!

و بار دیگر علی آمد و جایی نیافت، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او اشاره کرد که اینجا (یعنی به پشت سرش) و عائشه پشت سر او ایستاده و عبایی پوشیده بود، علی علیه السلام آمد و بین عائشه و پیامبر نشست، عائشه عصبانی شده و گفت: برای مقعدت جایی جز در دامن من پیدا نکردی؟ رسول خدا عصبانی شده و گفت: ای حمیراء درباره برادرم مرا اذیت

۱- کشف الغمة ۱/۱۴۹-۱۵۰.

۲- کتاب سلیم بن قیس ص ۲۲۱.

نکن^(۱)! آیا اینست اسرار آل محمد که شیعیان دارند؟ کدام نامرد بی‌غیرت این دیوئی را برای خود می‌پسندد که برای پیامبر غیور و پاکدامن اسلام چنین بگوید؟ کدام دشمن علنی اسلام چنین جسارت‌ها نموده است؟

و از طرف دیگر وقتی که علی به خلافت رسید و امیرالمؤمنین شد، باز هم از اهانت او دست بر نداشته و وقتی که به جنگی می‌رفت به بهانه‌های مختلف کوتاهی نموده و عذرهای می‌تراشیدند، و کتب تاریخ پر از این خیانت‌ها می‌باشد، و بارها در جنگ‌ها و فتنه‌هایی که خود همین‌ها آتش بیار معرکه اش بودند او را تنها می‌گذاشتند، و بدین سبب بود که فریاد کشیده و به شیعیانش (البته آنها هنوز منحرف نشده و در دام سبأیه و غلات-افراطیون- نیفتاده بودند) می‌گفت:

«خدا شما را بکشد، دلم را پر از چرک نمودید، و سینه‌ام را پر از غیظ نمودید، و نفس مرا کنید، و فکر مرا با نافرمانی نامردی خراب کردید، تا اینکه قریش می‌گوید: فرزند ابو طالب مرد شجاعی است لیکن در جنگ بی‌تجربه است... آری کسی که فرمانش برده نشود رأیی ندارد»^(۲).

خطبه‌های متعدد نهج البلاغه شاهد خون دلی علی علیه‌السلام از شیعیانش می‌باشد، البته آن شیعیان بزرگوار هیچ پیوندی با این مدعیان تشیع که همگی افراطی و غلات-افراطیون- می‌باشند ندارند.

اهانت شیعیان به فاطمه علیها‌السلام

به دختر رسول خدا و مادر حسنین و همسر علی و سرور زنان بهشت نیز اهانت نموده و به او چیزهایی نسبت داده‌اند که از یک زن عامی و عادی مسلمان سر زدنش زشت است، و او را متهم نموده‌اند که همیشه بر علی عصبانی بوده، و در هر موردی از او به پدرش شکایت می‌کرد، حتی در کارهای خیر، و محدث آنها ابن قتال نیشابوری روایت می‌کند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای علی باغی درست کرد! علی آن را فروخته و همه پول آن را بین فقراء و بیچارگان مدینه تقسیم نمود، و یک درهم برای خودش باقی نگذاشت.

۱- کتاب سلیم بن قیس العامری ص ۱۷۹.

۲- نهج البلاغه ص ۷۰-۷۱.

وقتی که به منزل آمد فاطمه علیها السلام به او گفت: پسر عمو باغی که پدرم آن را آباد کرده بود فروختی؟

علی گفت: بله با قیمتی بهتر از آن در حال و آینده، فاطمه گفت: پول آن کجاست؟
علی گفت: پول آن را به چشم‌هایی دادم که شرم کردم با سؤال کردن خود را ذلیل نماید.

فاطمه گفت: من گرسنه‌ام، و دو بچه من گرسنه هستند، و بدون تردید تو هم مثل ما گرسنه هستی، برای ما یک درهم هم نگذاشتی؟ و گوشه‌ای از لباس علی را گرفته و کشید. علی گفت: فاطمه مرا رها کن، فاطمه گفت: نه بخدا قسم، بین من و تو پدرم حکم باشد! جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده و گفت: خدا به تو سلام می‌رساند! و می‌گوید: از طرف من به علی سلام برسان! و به فاطمه بگو: تو حق نداری دست به علی بزنی^(۱)! (خوب این هم نمایشنامه مدعیان علوی که هم مسخره خدا و رسول و دین است)

و باز هم به فاطمه علیها السلام اتهام زده‌اند که پیش ابوبکر و عمر رضی الله عنهما رفته «و با آنها مشاجره نموده و در میان مردم فریاد می‌کشیده و فدک را می‌خواست که مردم در دور او جمع شده‌اند»^(۲)! یکبار «با عمر گلاویز شده و یقه‌اش را کشیده»^(۳). و یکبار ابوبکر را تهدید کرده و گفته است: «اگر دست از علی برداری من موهایم را باز کرده و یقه‌ام را پاره می‌کنم»^(۴)! و با خلفاء هم درگیر شده تا اینکه خانه او را آتش زده، و خود او را هم زده و پهلویش را شکسته‌اند و او در نهایت هم سقط جنین نموده است! و بخاطر این ضربه‌ها هم از دنیا رفت^(۵) که الان نظام شیعی ایران ایام فاطمیه برای همین یاهوها به نام فاطمیه گذاشته است!

آیا این ساحران سفیه و تجار دین برای همسر خمینی و یا همسران خودشان چنین حقارت‌ها و سفاهت‌هایی را قبول دارند؟ البته امثال این خرافات عقل‌ستیز مبنای کتب و فکر شیعی است که جای تفصیل آن در اینجا نیست.

۱- روضة الواعظین ۱/۱۲۵.

۲- کتاب سلیم بن قیس ص ۲۵۳.

۳- أصول الکافی.

۴- تفسیر العیاشی ۶۷/۲ و الروضة من الکافی ۲۳۸/۸.

۵- کتاب سلیم بن قیس ص ۸۴-۸۵.

اهانت شیعیان به حسن بن علی علیه‌السلام

هیچکس در میان شیعه مثل امام حسن بن علی سالار اهل بهشت مورد اهانت قرار نگرفته است، بعد از اینکه به علی و محمد و فاطمه و... در لباس دوستی آن همه اهانت‌ها را روا داشتند نوبت حسن مجتبی رسید، بعد از اینکه شیعیان اولیه (که صد البته مثل شیعیان بعدی از غلات -افراطیون- نبوده و هنوز به بدعت‌هایی مثل امامت و ولایت و... که ابن سبأ برایشان ساخته بود معتقد نبودند)، او را بخلافت رساندند، درست همانطور که پدرش را جگر خون کردند او را نیز مثل پدرش سر شکسته نموده و دست از کمک او نیز برداشتند، و مثل پدرش و حتی بیشتر از او نیز به او خیانت و اهانت کردند.

یعقوبی مؤرخ شیعی می‌گوید:

«حسن بعد از پدرش دو ماه و در روایتی چهار ماه صبر نمود و بعد از آن عبیدالله بن عباس را همراه با دوازده هزار نفر برای جنگ با معاویه روانه نمود، معاویه یک میلیون درهم برای عبیدالله بن عباس فرستاد و او هم همراه با هشت هزار نفر از لشکریانش به او (معاویه) پیوست، و معاویه مغیره بن شعبه و عبدالله بن شعبه و عبدالله بن عامر و عبدالرحمن بن ام حکم را بسوی حسن فرستاد، و آنها در مدائن که حسن خیمه زده بود پیش او رسیدند، سپس از پیش او خارج شده و در میان مردم اعلان نمودند که خداوند بوسیلهٔ فرزند پیامبر خون (مسلمانان) را حفظ نمود! و فتنه آرام شده و از بین رفته، و او صلح را پذیرفت، لشکر (حسن) مضطرب شده و در صداقت آنها تردید نکردند، و لهذا به حسن حمله کرده و خیمه‌هایش را تاراج کردند، حسن سوار اسبش شده و بسوی «مظلم ساباط» رفت، اما جراح بن سنان اسدی که به کمین نشسته بود به او حمله کرد و زانویش را زخمی نمود، لیکن او ریش جراح گرفته و گردنش را کج نموده و شکست،

و حسن به مدائن حمل شده که شدیداً خونریزی میکرد، و زخمش شدت گرفت و مردم از دور او پراکنده شدند، و معاویه به عراق رسید و بر کارها غلبه نمود، و حسن به

شدت زخمی بود، وقتی که حسن دید که در مقابل معاویه قدرتی ندارد و یارانش هم از گرد او پراکنده شده‌اند با معاویه صلح نمود»^(۱).

مسعودی شیعی در کتاب خود آورده که، حسن علیه السلام بعد از اتفاق خود با معاویه سخنرانی نموده و گفته: ای اهل کوفه! من اگر از شما فقط سه خصلت را نمی‌دیدم برای نگرانی و تعجبم کافی بود، اینکه پدر مرا کشتید، و خیمه مرا غارت کردید، و شکم را با کارد زخمی کردید، من با معاویه بیعت کردم بشنوید و مطیع باشید.

و اهل کوفه که از شیعیان او بودند به خیمه او هجوم آورده بودند که اساسیه او را غارت کرده و با خنجر به شکم او ضربت وارد کرده بودند، وقتی که از خیانت آنها مطمئن شد به صلح با معاویه تن داد.

و به او اهانت نموده تا حدی که: «به خیمه او هجوم آورده و اساسیه‌هایش را تاراج کرده و حتی جانم‌زیش را از زیر برداشتند، و سپس عبدالرحمن بن عبدالله جعال ازدی به او حمله کرده و رداء او را از گردنش برداشت، تا اینکه حسین با شمشیرش بدون رداء بر زمین نشست»^(۲).

«شخصی از بنی اسد جراح بن سنان ضربتی بر زانوی او وارد نمود که گوشتش پاره شده و به استخوان رسید، .. و حسن با تختی به مدائن حمل شد... و در آنجا مشغول معالجه زخمش شد، و در این میان عده‌ای از سران قبائل مخفیانه با معاویه مکاتبه

۱- تاریخ الیعقوبی ۲/۲۱۵ البته مؤرخان و مبلغان شیعی خجالت می‌کشند بگویند که: حسن با معاویه صلح و بیعت نمود، و به تأویل‌های رکیکی پناه می‌برند که هم عقل و هم اندیشه از آن شرم دارد، و لهذا همیشه می‌گویند: صلح کرده نه بیعت، و تسلیم امارت و خلافت معاویه نشده است! لیکن این روایت از خود شیعیان را که اعترافی روشن است و برای اهل انصاف کافی است، توجه بفرمائید: کشی که از علماء بزرگ شیعه در رجال است روایت می‌کند که: معاویه به حسن بن علی علیه السلام نوشت که تو و حسین و یاران علی بیائید، و قیس بن سعد بن عبادہ انصاری همراه با آنها خارج شده و به شام آمدند، و معاویه که سخنرانان هم برایشان مهیا کرده بود به آنها اجازه ورود داد، و گفت: ای حسن بلند شو و بیعت کن بلند شد و بیعت کرد، سپس به حسین گفت: بلند شو و بیعت کن، بلند شد و بیعت کرد، سپس به قیس گفت: بلند شو و بیعت کن، به طرف حسین علیه السلام (بجای حسن که شدت انکار او را راجع به صلح می‌دانست) نگاه کرد، و منتظر دستور او بود، گفت: ای قیس او (حسین) امام من است، و در روایتی حسن بسوی او بلند شد و گفت: ای قیس بیعت کن و بیعت کرد. رجال الکشی ص ۱۰۲.

۲- الإرشاد: مفید ص ۱۹۰.

کرده و اطاعت خود را از او اعلان نموده و از او خواستند که بسرعت بسوی آنها حرکت کند، و وعده دادند که با نزدیک شدن لشکریانش حسن را یا ترور و یا به او تحویل بدهند، و حسین علیه‌السلام این حرف به گوشش رسید، پس حسن بیش از پیش از سوء نیت و بیوفائی آنها مطمئن شد، مخصوصا اینکه به او ناسزا گفته و تکفیرش نموده و مال و خونس را حلال نمودند^(۱).

همچنانکه با دست او را اذیت می‌کردند با زبان نیز او را آزار میدادند، کشی از ابوجعفر نقل می‌کند که می‌گوید:

فردی از اصحاب حسن علیه‌السلام که اسمش سفیان بن ابی لیلی که بر سواریش نشسته بود پیش حسن آمد که در حیاط منزلش پنهان بود، به او گفت: سلام بر تو ای ذلیل کننده مؤمنان، حسن پرسید که اینرا از کجا می‌گویی؟ گفت: مسئولیت امت را از دوش خود برداشتی و آن را به این طاغوت دادی که بدون دستور خدا و قرآن حکومت می‌کند^(۲).

و خود حسن خیلی روشن و صریح توضیح داده که شیعیان او و شیعیان پدرش چه اهانت‌هایی به او کردند و می‌فرماید:

آری بخدا قسم معاویه از این‌ها که بزعم خود شیعیان ما هستند برایم بهتر است، میخواستند مرا بکشند، و مال مرا تاراج کردند، واللہ! اگر از معاویه عهد و پیمان بگیرم تا خون خود را حفظ نموده و خانواده خود را در امن و امان قرار بدهم بهتر است از اینکه این‌ها مرا بکشند و خانواده‌ام و اهل بیتم ضایع شوند، بخدا قسم اگر با معاویه می‌جنگیدم این‌ها گردن مرا گرفته و تحویل او می‌دادند، واللہ من با عزت با او صلح کنم بهتر از این است که من اسیر او بوده و مرا بکشد، و یا اینکه بر من منت بگذارد که تا دنیا هست معاویه (و فرزندانش) بر ما بنی هاشم طعنه بزند^(۳)!

و باز هم شیعیانش به او اهانت نموده و امامت را از نسل او برداشتند! و حتی فتوای کفر هرکسی از فرزندانش را که چنین ادعایی بکند سلفا صادر کردند.

اهانت شیعیان به حسین بن علی علیه‌السلام

۱- کشف الغمة ص ۵۴۰ و ۵۴۱ و الإرشاد ص ۱۹۰ والفصول المهمة فی تعریف الأئمة ص ۱۶۲.

۲- رجال الکشی ص ۱۰۳.

۳- رجال الکشی ص ۱۰۳.

حتی شانس حضرت حسین نیز در نزد شیعیان بهتر از برادر و مادر و پدرش نبود، باتمام غلو و افراط ظاهری که بر او نموده و سینه زده و برایش نوحه می‌خوانند لیکن هم در عمل و هم در گفتار به او اهانت‌ها نموده‌اند، و روایت جعل نموده‌اند که:

فاطمه علیها السلام از حامله شدن او کراهت داشت، و چند بار مژده ولادت او را رد نمود، و حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مژده ولادت او را نمیخواست بپذیرد، و فاطمه با کراهت وضع حمل کرد، و به خاطر این کراهت مادر او بود که حسین از مادرش شیر نخورد، مهمترین کتاب حدیث شیعه یعنی کلینی از جعفر نقل می‌کند که:

جبرائیل پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفت: فاطمه علیها السلام بچه‌ای به دنیا خواهد آورد که که امت تو بعد از تو او را خواهد کشت، و وقتی که فاطمه به او حامله شد از حمل او کراهت داشت، و وقتی که او را زائید کراهت داشت، سپس ابو عبدالله علیه السلام گفت:

در دنیا مادری ندیده‌اید که نوزادی بدنیا بیاورد و از او بدش بیاید، لیکن از او بدین خاطر بدش آمد که می‌دانست که او کشته خواهد شد، و گفت که: آیه ۱۵ سوره احقاف: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا﴾ «ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می‌کند و با ناراحتی بر زمین می‌گذارد» درباره او نازل شده است^(۱)!

چه دروغ و اهانتی بزرگتر از این؟

«حسین نه شیر فاطمه و نه از هیچ زن دیگری را نپذیرفت، پیامبر انگشت ابهام خود را در دهان او گذاشته و او به اندازۀ دو تا سه روز شیر می‌خورد»^(۲)!!

و رفتار شیعیان با او نیز درست مثل رفتارشان با پدر و برادر او بود، همه مؤرخان شیعه متذکر شده‌اند که اهل کوفه که مرکز شیعه بود که درباره کوفه روایت جعل نموده‌اند که جعفر گفته است: «ولایت ما به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها و شهرها عرضه شد جز اهل کوفه کسی آن را نپذیرفت»^(۳)، همان کوفه‌ای که درباره آن جعل نموده‌اند که:

۱- الأصول من الکافی کتاب الحجة ۱/۴۶۴ باب مولد الحسین.

۲- ایضا ص ۴۶۵.

۳- بصائر الدرجات از صفار جزء دوم باب دهم.

«خداوند از میان شهرها چهار شهر را انتخاب کرده است، والتین والزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین، تین مدینه است زیتون بیت المقدس و طور سیناء کوفه است و بلد الامین مکه است»^(۱)!

از همین کوفه حدود ۱۵۰ نامه به حسین نوشتند که:

«بسم الله الرحمن الرحيم، از طرف شیعیان حسین و شیعیان پدرش امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب به امیرالمؤمنین حسین بن علی، سلام خداوند بر تو باد، اما بعد، همانا مردم منتظر شما هستند، و بدون شما هیچ نظری ندارند، شتاب کن، شتاب کن، ای فرزند رسول خدا، والسلام علیکم ورحمة الله»^(۲).

و در نامه ای دیگر: «اما بعد: باغها سبز شده، و ثمره‌ها رسیده، اگر خواستی بیا که سربازان آماده‌ای در خدمت می‌باشد. والسلام»^(۳).

وقتی که نامه‌ها و قاصدها، پشت سرهم به او می‌رسید، پسر عمویش مسلم بن عقیل را بسوی آنها روانه نمود، کوفی‌ها بسوی او سرازیر و در دور او جمع شده، و با گریه با او بیعت نمودند، و تعدادشان از هجده هزار نفر تجاوز می‌کرد^(۴).

و بعد از چندی مسلم بن عقیل به او نوشت: «تو در اینجا صد هزار شمشیرزن داری و تأخیر روا مدار»^(۵). پس حسن علیه‌السلام در جوابشان نوشت: من در هشتم ذی حجه روز ترویه به طرف شما از مکه حرکت می‌کنم و اگر قاصدم رسید در کار خود آماده باشید که من به زودی می‌آیم»^(۶).

لیکن طبق عادت دیرینه شیعه کارها دگرگون شد، و مسلم بن عقیل بدون هیچ یاور و کمکی کشته شد، وقتی که خبر وفاتش به حسین رسید و لشکر این زیاد در کوفه با او روبرو شد، با یک نعلین و لنگ و رداء خارج شد و بعد از حمد و ثنای خداوند گفت: ای مردم: من پیش شما نیامدم تا اینکه نامه‌های شما رسید که بطرف ما بیا که ما امام

۱- مقدمه البرهان ص ۲۲۳

۲- کشف الغمة ۳۲/۲ الإرشاد ص ۲۰۳ الفصول المهمة فی معرفة أحوال الأئمة ص ۱۸۲.

۳- الإرشاد: مفید ص ۲۰۳ و أعلام الوری از طبرسی ص ۲۲۳.

۴- الإرشاد: از مفید ص ۲۰۵ و ۲۲۰.

۵- الإرشاد ص ۲۲۰.

۶- الإرشاد ص ۲۲۰.

نداریم، تا شاید خدا بوسیله تو ما را بر حق و هدایت جمع نماید، اگر شما برسر حرفتان هستید من آمده‌ام، از عهد و میثاق خود که مرا مطمئن نماید بمن بدهید، و اگر این کار را نکنید و از آمدن من ناخشنود هستید به جایی برمی‌گردم که از آنجا آمده‌ام^(۱). سپس او را تنها گذاشته و از او روی گردانده و او را بدست دشمنش تسلیم کردند، تا اینکه تنها و با تنی چند از خانواده و دوستانش شربت شهادت نوشید، و این حرفی است که شیعیان قبل از دیگران بدان اعتراف می‌کنند، محسن‌الأمین شیعی متعصب می‌نویسد:

«بیست هزار نفر از اهل عراق با حسین بیعت کردند، ولی به او خیانت نموده و بر او خروج کردند»^(۲).

و یعقوبی می‌نویسد: «خیمه‌اش را تاراج کرده و به همسر و بچه‌هایش اهانت کرده و آنها را به کوفه بردند، و وقتی که آنها داخل کوفه شدند، زنان کوفه شیون و زاری می‌کردند، علی بن حسین گفت: این‌ها برای ما شیون می‌کنند پس چه کسی ما را کشت»^(۳)!

این‌ها هستند شیعیان و رفتارشان و آنها هستند اهل بیت کرام، و اینست رفتار و کردار مدعیان تشیع با اهل بیتی که سنگ محبت و ولایت آنها را به سینه می‌زنند، و قضاوت در این مورد با خواننده منصف و عاقل می‌باشد.

اهانت شیعیان به بقیه اهل بیت

حتی بقیه اهل بیت علی و اهل بیت نبی نیز از اهانت و ایذاء و جسارت و گستاخی مدعیان تشیع نجات نیافته‌اند، و همه آنهایی که برای انتقام خون حسین قیام کرده و یا دنبال حکم و حکومت بوده و یا ادعای رهبری و زعامت نموده‌اند، (البته غیر از هشت نفر از آل حسین) همگی مورد تکفیر و تفسیق شیعیان واقع شده‌اند، چه این‌ها (غیر از هشت نفر) از فرزندان حسین باشند یا فرزندان علی، مثل محمد بن حنیفه که پسر علی است و یا فرزندش هاشم و زید بن زین العابدین و فرزندش یحیی و عبدالله بن

۱- الإرشاد ص ۲۲۴.

۲- أعيان الشيعة قسمت اول ص ۳۴.

۳- تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۲۳۵.

محض بن حسن مثنی و فرزندش محمد ملقب به نفس الزکیة و برادرش ابراهیم و دو فرزند جعفر یعنی افتح و محمد، و دو نوه حسن مثنی یعنی حسین بن علی و یحیی بن عبدالله، و دو فرزند موسی کاظم یعنی زید و ابراهیم، و فرزند علی النقی یعنی جعفر بن علی و دیگران، که بسیار بسیار هستند از علوی‌ها و طالبی‌ها که اصفهانی در کتاب «مقاتل الطالبیین» آنها را ذکر کرده است، و همچنین فرزندان جعفر بن ابی طالب و عقیل بن ابی طالب، و هکذا همه کسانی که از عباسیان که به اعتراف خودشان از اهل بیت و پسرعموهای پیامبر هستند، و هم چنین فاطمیان^(۱) مصر را، همه این‌ها را تکفیر نموده‌اند، روایاتی در این مورد از زبان امام باقر جعل نموده‌اند که: از درباره آیه: ﴿وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ﴾ [الزمر: ۶۰] «در روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بستند صورت هایشان سیاه خواهد شد» پرسیده شد، گفت: درباره کسی است که امام نیست می‌گوید: امام است، گوید: پرسیدم، حتی اگر او علوی باشد؟ گفت: حتی اگر علوی باشد، می‌گوید: پرسیدم: حتی اگر از فرزندان علی السلام باشد؟ گفت: حتی اگر هم باشد، (و در روایتی از جعفر بن باقر) حتی اگر فاطمی علوی باشد^(۲).

و نیز روایت جعل کرده‌اند که: کسی که ادعاء امامت کند و شایسته به آن نباشد کافر است^(۳).

اما هشت ذریه حسین که لقب امام به آنها دادند، و نهم موهوم، این‌ها هم از نظر تحقیر و تصغیر از طرف شیعیان کمتر از پیشینیان خود نبوده‌اند، درباره آنها هم سخت جسارت کرده و آنها را هم سرشکسته نموده و بر آنها خندیده، و تهمت‌هایی زده‌اند که آنها بدون شک مبری هستند.

اهانت شیعیان به علی بن حسین علیهما السلام

۱- با وجودیکه فاطمیان خود از غلات -افراطیون- شیعه می‌باشند بازهم از طرف شیعیان مخصوصاً نویسنده نهج البلاغه شریف رضی و برادرش مرتضی مورد تکفیر قرار گرفتند. النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة از جمال الدین اتابکی ۲۲۹/۴ و ۲۳۰.

۲- أصول الکافی ۳۷۲/۱.

۳- أصول الکافی ۳۷۲/۱.

علی بن حسین ملقب به زین العابدین که او را امام مقتدی و مطاع بعد از پدرش میدانند، و بر او افترا زده‌اند که او از مردم عامی و عادی هم ترسوتر بود، و به عبودیت یزید اعتراف کرده است!

کافی از زین العابدین محمد باقر روایت جعل می‌کند که:

یزید بن معاویه که قصد حج داشت داخل مدینه شد، قاصدی به یکی از افراد قریش فرستاد و از او سؤال نمود که آیا اعتراف می‌کنی که تو بنده من هستی و اگر بخواهم تو را می‌فروشم و یا تو را برده می‌کنم، آن مرد به او گفت: بخدا ای یزید نه نسب تو در قریش از من بهتر است و نه پدرت در دوران جاهلیت و یا اسلام از پدر من بهتر بوده است، و نه تو در دین بهتر از من هستی، چطور من می‌توانم با حرف تو موافقت کنم، یزید گفت: اگر موافقت نکنی بخدا که تو را خواهم کشت، آن مرد جواب داد که دستور تو برای کشتن من از کشتن حسین فرزند پیامبر بزرگتر نخواهد بود، پس دستور داد که او را بکشند، بعد از آن این افسانه جعلی ادامه می‌دهد که:

سپس علی بن حسین علیه السلام را آورده و به همان سخنی را گفت که، به آن مرد قریشی گفته بود، علی بن حسین علیه السلام به او گفت: آیا من اگر موافقت نکنم مثل آن مرد دیروزی مرا نمی‌کشی؟ یزید لعنه الله گفت: چرا، پس علی بن حسین علیه السلام به او گفت، من با آنچه گفتم موافقم، و من بنده‌ای مجبور هستم، اگر خواستی مرا نگاه دار و اگر خواستی بفروش ^(۱)!!

و حتی در مورد فرزندش و مادرش نیز او را مورد اذیت و اهانت قرار دادند، روایتی از یکی از ائمه معصومین جعل کرده‌اند که شیعه‌ای از او می‌پرسد: من دو همسایه دارم که ناچارم با آنها معاشرت داشته باشم، یکی ناصبی (یعنی سنی) و دیگری زیدی است، با کدامیک معاشرت کنم؟ (امام) گفت: هر دو آنها مساوی هستند،... آن یکی بر علیه شما است و این یکی (یعنی زیدی) بر علیه ما می‌باشد ^(۲).

و درباره مادرش او را اذیت نموده و جعل کرده‌اند که:

۱- الروضة من الکافی ۲۳۴/۸ و ۲۳۵.

۲- الروضة من الکافی ۲۳۵/۸.

بعد از کشتن حسین همه مردم مرتد شدند جز پنج نفر: ابو‌خالد کابلی و یحیی بن ام‌الطویل و جبیر ابن مطیع و جابر بن عبدالله و شبکه همسر حسین بن علی^(۱).

اهانت شیعیان به محمد باقر و فرزندش جعفر

اما محمد باقر و فرزندش جعفر صادق مظلومان حقیقی هستند که هرچه تهمت و افترا و زشتی و رسوایی از نفاق و ترس و غدر و خیانت و دروغ بوده به آندو نسبت داده و به اسم آندو جعل کرده‌اند، و مذهب باطنی و ویرانگر خود را به نام آندو تمام کرده‌اند تا در میان مردم رواج یابد، و مسلک و مذهبی اختراع کرده و به نام آنها تمام کرده‌اند که خود آنها از آن خبر نداشتند، و گفته‌اند: که باقر به خاطر ترس و زبونی حرام خدا را حلال می‌کرده است! مثلاً فتوی می‌داده است که «آنچه را که باز و مرغ شکاری بکشد حلال است، (با اینکه حرام است)»^(۲). و چندین روایت در حرمت آن چه را که مرغ شکاری بکشد آورده‌اند.

و زراره بن اعین که از بزرگترین راویان شیعه بوده و مدار و محور مذهب بر او می‌باشد دربارهٔ محمد باقر می‌گوید: او شیخی است که در بحث و جدال علمی ندارد^(۳)، و از همین زراره بن اعین نقل می‌کنند که او گفته است: من از محمد باقر مسئله‌ای پرسیدم و بمن جواب داد، و سپس شخصی آمد و از همان موضوع پرسید، به او جواب دیگری داد که برخلاف جواب من بود، و بعد از آن شخص دیگری آمد و به او جواب دیگری غیر از دو جواب اولی داد، و وقتی که آندو خارج شدند، گفتم: ای فرزند رسول خدا! دو نفر از شیعیان شما در عراق بودند، و به هرکدام یک جواب دادی! گفت: ای زراره این برای حفظ ما و شما بهتر است! و اگر بر یک موضوع متفق شوید مردم شما را می‌شناسند! و به ضرر ما و شما می‌باشد! (آخر مگر دروغ و نفاق و ترس غیر از اینست؟).

۱- مجالس المؤمنین از شوشتری مجلس پنجم ص ۱۴۴.

۲- فروع الکافی ۲۰۸/۶.

۳- أصول الکافی.

گفت: بعد از آن به ابو عبدالله علیه السلام گفتم: شیعیان شما را اگر در آتش و یا بر سر نیزه حمل کنند می‌روند، ولی از پیش شما که بیرون می‌روند اختلاف دارند می‌گوید: درست مثل پدرش به من جواب داد^(۱).

و راجع به جعفر می‌گویند که: در جلوی ابوحنیفه از او ستایش کرده و از تعبیر خواب او خوشحال شده و گفته است که: بحق اصابت کرده است، ولی وقتیکه بیرون رفته او را مذمت نموده و گفته: این ناصبی است، و وقتی از ستایش او سؤال می‌شود می‌گوید: تقیه نموده و قصدش این بوده که به باطل اصابت کرده است!! و اینکه او به هفتاد شکل صحبت می‌کند^(۲)، (پس صد رحمت به نفاق منافقین) البته بدون شک که امام جعفر و بقیه ائمه اهل بیت کرام از این افتراها مبری می‌باشند، از آنجمله روایت کشی از زراره که می‌گوید: بخدا اگر تمام آنچه را که من از ابو عبدالله می‌شنیدم روایت می‌کردم آلت مردان حتی بر سر چوب‌ها هم بلند می‌شد^(۳)!

اهانت شیعیان به موسی بن جعفر

و اما موسی بن جعفر و مادرش را نیز بدین شکل زشت و حقیر اهانت نموده‌اند، و آن اینکه ابو جعفر کلفتی خریده و از او پرسید که: باکره هست یا نه؟ و آن کلفت جواب داد که این برده فروشان هر آنچه را که به دست‌شان برسد خراب و فاسد می‌کنند، و اینکه چند بار از مقعد با او نزدیکی کرده، و با این حال به جعفر گفت: این کلفت را بگیر، و از همین کلفت (با این وضع) بهترین فرد روی زمین یعنی موسی بن جعفر علیه السلام را به دنیا آورد^(۴)!!

و بر علم و عقل او خرده گرفته و ابو بصیر راجع به او گفته است که: رفیق ما (یعنی موسی بن جعفر) هنوز علمش کامل نیست، چون فتوا داده است که زن شوهردار اگر

۱- أصول الكافي ص ۶۵.

۲- روضة الكافي ۲۹۲/۸ تعبیر خواب‌ها و بصائر الدرجات جزء ششم.

۳- رجال الكشي ص ۱۲۳ شرح حال زراره.

۴- أصول الكافي كتاب الحجة باب مولد موسی بن جعفر ۴۷۷/۱ البته روایت خیلی زشت‌تر آنست که معنایش را نقل کردیم.

از دواج کند حکمش رجم می‌باشد، و همین ابوبصیر مرادی او را متهم نموده است که اهل دنیا می‌باشد^(۱).

اهانت شیعیان به علی بن موسی

به او افترا زده‌اند که نزدیکی مرد با همسرش را از راه مقعد (لواطت) جائز می‌دانسته است^(۲)!!

و همان داستانی که راجع به پدرش موسی بن جعفر درست کرده بودند بر او نیز جعل کرده‌اند، و افسانه‌های سخیف دیگر که ما اهل بیت کرام را بسی برتر از سخنان بیهوده شیعه می‌دانیم و همین اهانت‌ها را بر امام نهم و دهم و یازدهم خود نیز روا داشته‌اند.

بیزاری اهل بیت از شیعیان

قبل از اینکه قلم را متوقف نموده و این موضوع را به پایان برسانیم بد نیست مختصری از موضع ائمه اهل بیت را از این مدعیان تشیع بدانیم، برای اینکه خود آنها از رفتار و کردار این‌ها مطلع بوده‌اند، و بدین سبب برای روشن کردن مردم از این مدعیان دروغین هم کوتاهی نکرده‌اند، و همه آنها را از اول تا آخر نفرین نموده‌اند.

اولین کسی که مبتلا به این‌ها شد خود علی بن ابی طالب علیه‌السلام بود که آنها را مثل مجرمین و معاندین حساب می‌کرد.

«علی علیه‌السلام در حالی که از درنگ اصحاب خود در امر جهاد، و مخالفت ورزیدنشان با رأی و نظر خود ملول شده بود، بر منبر شد و چنین فرمود: برای من جز کوفه قلمروی باقی نمانده است. تنها بست و گشاد کارهای کوفه است که با من است. ای کوفه اگر جز تو جای دیگری برای من نمانده، و تو نیز دستخوش گردبادهای توفنده‌ای، خدا چهره‌ات را زشت گرداناد. خبر یافتم که بسر بر یمن غلبه یافته، به خدا سوگند، پندارم که این قوم بزودی بر شما چیره شوند. زیرا آنها با آنکه بر باطل‌اند،

۱- رجال الکشی ص ۱۵۳ و ۱۵۴.

۲- الاستبصار از طوسی باب إتیان النساء ما دون الفرج ۳/۳۴۳ و این طوسی خائن که با مغول همکاری کرد از این روایات لواطت زیاد دارد، و عیون أخبار الرضا از ابن بابویه ۱/۱۷ و ۱۸ و أصول الکافی ۱/۴۸۶.

دست در دست هم دارند و شما با آنکه بر حق هستید، پراکنده‌اید. شما امامتان را، که حق با اوست، نافرمانی می‌کنید و آنان پیشوای خود را با آنکه بر باطل است فرمانبردارند. آنان با بیعتی که با پیشوای خود کرده‌اند، امانت نگه می‌دارند و شما خیانت می‌ورزید. آنان در شهرهای خود اهل صلاح و درستی هستند و شما اهل فساد و نادرستی. به گونه‌ای که اگر قدحی چوبین را به یکی از شما سپارم، ترسم که حلقه‌ها و تسمه آن را بدزدد. بار خدایا، من از اینان ملول گشته‌ام و اینان از من ملول گشته‌اند. من از ایشان دلتنگ و خسته شده‌ام و ایشان از من دلتنگ و خسته شده‌اند. بهتر از ایشان را به من ارزانی دار و بدتر از مرا بر ایشان برگمار. بار خدایا، دل‌هایشان آب کن، آنسان که نمک در آب. به خدا سوگند، دوست دارم به جای انبوه شما، تنها هزار سوار از بنی فراس بن غنم در فرمان داشتم «هنالك لو دعوت أتك منهم فوارس مثل أرمية الحميم» اگر آنان را فراخوانی، به یکباره، سوارانی چون ابرهای تابستانی می‌تازند و به سوی تو می‌آیند»^(۱). در خطبه ۲۷ از آن حضرت ﷺ:

«اما بعد . . . شب و روز، در نهان و آشکارا، شما را به نبرد با این قوم فرا خواندم و گفتم که: پیش از آنکه سپاه بر سرتان کشند، بر آنها بتازید. به خدا سوگند، به هیچ قومی در خانه‌هایشان تاخت نیاوردند. مگر آنکه زبون خصم گشتند. شما نیز آن قدر از کارزار سر بر تافتید و کار را به گردن یکدیگر انداختید و یکدیگر را نصرت ندادید، تا هرچه داشتید به باد یغما رفت و سرزمینتان جولانگاه دشمنانتان گردید. وقتی می‌نگرم که شما را آماج تاخت و تاز خود قرار می‌دهند و از جای نمی‌جنبید، بر شما می‌تازند و شما برای پیکار دست فرا نمی‌کنید، می‌گویم: که قباحت و ذلت نصیبتان باد خدا را معصیت می‌کنند و شما بدان خشنودید. چون در گرمای تابستان به کارزارتان فراخوانم، می‌گویید که: در این گرمای سخت چه جای نبرد است، مهلتمان ده تا گرما فروکش کند، و چون در سرمای زمستان به کارزارتان فراخوانم، می‌گویید که: در این سورت سرما، چه جای نبرد است؟ مهلتمان ده تا سورت سرما بشکنند. این همه که از سرما و گرما می‌گریزید به خدا قسم از شمشیر گریزانترید.

ای به صورت مردان عاری از مردانگی، با عقل کودکان و خرد زنان به حجله آریده، کاش نه شما را دیده بودم و نه می‌شناختمتان. این آشنایی برای من، به خدا سوگند،

جز پشیمانی و اندوه هیچ ثمره‌ای نداشت. مرگ بر شما باد، که دلم را مالامال خون گردانیدید و سینه‌ام را از خشم آکنده ساختید و جام زندگیم را از شرنگ غم لبریز کردید و با نافرمانی‌های خود اندیشه‌ام را تباہ ساختید. تا آنجا که قریش گفتند: پسر ابو طالب مردی دلیر است ولی از آیین لشکرکشی و فنون نبرد آگاه نیست خدا پدرشان را بیامزد آیا در میان رزم‌آوران، رزم‌دیده‌تر از من می‌شناسند، یا کسی را که پیش از من قدم به میدان جنگ نهاده باشد؟... آری، کسی را که از او فرمان نمی‌برند چه رأی و اندیشه‌ای تواند بود». و در خطبه ۶۸ در نکوهش شیعیانش می‌فرماید:

چند با شما مدارا کنم، چونان که با اشتران جوانی که کوهانشان از درون ریش است و از برون سالم، مدارا کنند. یا با کهنه جامه‌ای که اگر از یک جای پارگی آن را بدوزند، از جای دیگر پاره شود. هر بار که طلایه لشکر شام از دور پدیدار گردد، هریک از شما به خانه خود می‌گریزد و در را به روی خود می‌بندید. همانند سوسماری، که از بیم، در سوراخ خود پنهان می‌شود، شما نیز به سوراخ خود می‌خزید. یا مانند کفتار به لانه پنهان می‌شوید. به خدا سوگند، خوار و ذلیل کسی است که شما یاریش کرده باشید. هرکه شما را چون تیر به سوی خصم افکند، تیر سوفار شکسته و بی‌پیکان، به سوی او افکنده است. به خدا سوگند، که به هنگام آرمیدن در عرصه آرامش خانه، شمارتان بسیار است و در زیر پرچم نبرد، اندک.

می‌دانم داروی درد شما چیست و این کژی را چگونه راست توان کرد؟ ولی نمی‌خواهم شما را اصلاح کنم، در حالی که خود را تباہ کرده باشم. خداوند خوارتان سازد و بدبخت و بی‌بهره گرداند. آن‌سان که باطل را می‌شناسید، حق را نمی‌شناسید و آن‌سان با باطل مبارزه نمی‌کنید که به نابود کردن حق کمر بسته‌اید». و در خطبه ۹۶ می‌فرماید:

«... مردم از ستم فرمانروایان خود بیمناک‌اند و من از ستم رعیت خویش در هراسم. شما را به جهاد برانگیختم، از جای نجنبیدید، خواستم سخن خود به گوش شما برسانم، نشنیدید، در نهان و آشکارا دعوت‌تان کردم، پاسخ ندادید، اندرزان دادم نپذیرفتید. حاضرانی هستید به مثابه غایبان و بندگان هستید چون خداوندان. سخنان حکمت‌آمیز بر شما خواندم از آن رمیدید. به اندرزهای نیکو پندتان دادم هریک از سویی پراکنده شدید. شما را به جهاد با تبهکاران فرا می‌خوانم، هنوز سخنم به پایان نرسیده، می‌بینم هرکس که به سویی رفته است، آنسان که قوم «سبا» پراکنده شدند.

به جایگاه‌های خود باز می‌گردید و یکدیگر را به اندرزهای خود می‌فریبید. هر بامداد شما را همانند چوب کجی راست می‌کنم و شب هنگام خمیده چون پشت کمان نزد من باز می‌گردید. راست‌کننده به ستوه آمده و، کار بر آنچه راست می‌کند دشوار گردیده.

ای کسانی که به تن حاضرید و به خرد غایب، هریک از شما را عقیدتی دیگر است. فرمانروایانتان گرفتار شمایند. فرمانروای شما، خدا را اطاعت می‌کند و شما نافرمانیش می‌نمایید و فرمانروای آنان خدا را نافرمانی می‌کند و ایشان سر بر خط فرمانش دارند. دلم می‌خواهد معاویه با من معاملتی کند چون صرافی که به دینار و درهم. دو تن از شما را از من بستاند و یک تن از مردان خود را به من دهد.

ای مردم کوفه، به سه چیز که در شما هست و دو چیز که در شما نیست، گرفتار شما شده‌ام.

اما آن سه چیز: با آنکه گوش دارید، کرید و با آنکه زبان دارید، گنگید و با آنکه چشم دارید، کورید. و اما آن دو: نه در رویارویی با دشمن، آزادگانی صدیق هستید و نه به هنگام بلا یارانی درخور اعتماد. دست‌هایتان پر خاک باد، همانند اشرانی هستید بی‌ساربان، که هرگاه از یک سو گرد آورده شوند، از دیگر سو پراکنده گردند. سوگند به خدا، گمان آن دارم که چون جنگ سخت شود و آتش پیکار افروخته گردد، از گرد پسر ابو طالب پراکنده شوید، انسان که زن به هنگام زادن رانها از هم گشاید...» و در چندین خطبه دیگر که حتی بر آنها تف کرده و آرزو می‌کند که هرگز آنها را نمی‌دید و با آنها آشنا نمی‌شد.

و اما امام حسین قبلاً ذکر شد که می‌فرمود: والله معاویه از این‌هایی که بزعم خود شیعه ما هستند بهتر است چرا که می‌خواستند مرا بکشند و مال مرا به غارت بردند^(۱). و می‌گوید: من اهل کوفه را (که از شیعیانش بودند) امتحان کردم فاسدان آنها به درد من نمی‌خورند، آنها بی‌وفا و بی‌قول و قرار هستند، آنها در میان خود اختلاف دارند و می‌گویند که: دل‌هایشان با ما می‌باشد ولی شمشیرهایشان بر علیه ما کشیده شده است^(۲)!

حسین بن علی که در کوفه ایستاده بود با آه و ناله اظهار داشت که:

۱- الاحتجاج از طبرسی ص ۱۴۸.

۲- ایضا ص ۱۴۸.

ای اهل کوفه.... مگر شما نبودید که برایم نامه نوشتید که ثمره‌ها رسیده است، و یک لشکر آماده در اینجا درانتظار می‌باشد؟^(۱).

همین‌ها بودند که فرزدق شاعر مشهور راجع به آنها گفت: ای فرزند رسول خدا چطور به اهل کوفه (یعنی شیعیانش) اعتماد می‌کنی و همین‌ها بودند که پسر عمویت عقیل را کشتند.^(۲)

و حسین پس از خون دل خوردن از آنها دست بلند نموده و آنها را نفرین نموده و می‌فرماید: بار خدایا اگر به آنها مجال (زندگی) دادی آنها را متفرق بنما و هرگز حکام را از آنها خشنود ننما، آنها ما را دعوت نمودند که نصرت نمایند لیکن بر ما هجوم آورده و ما را کشتند.^(۳)

و اما علی بن حسین زین العابدین خیلی صریح مدعیان تشیع را رسوا نموده و می‌فرماید:

یهودیان عزیز (پیامبر) را دوست داشتند که درباره‌ او چیزهایی گفتند (یعنی غلو و افراط کردند) نه آنها از عزیز هستند و نه عزیز از آنها، و نصرانیان عیسی را دوست داشتند و درباره‌ او چیزهایی گفتند (یعنی غلو کردند) نه عیسی از آنها است و نه آنها از عیسی، و ما نیز در چنین سرنوشتی قرار داریم، گروهی از شیعیان ما را تا حدی دوست خواهند داشت که درباره‌ ما چیزهایی خواهند گفت که یهودیان راجع به عزیز و نصاری راجع به عیسی گفته‌اند، نه آنها از ما هستند و نه ما از آنها هستیم^(۴). والان ادعاهای آقای خمینی و امثال او که می‌گویند: ائمه بر ذرات این هستی حکومت می‌کنند و صد امثال این غلوه‌های کفرآمیز مصداق سخنام امام زین العابدین می‌باشد.

و شیعیان زین العابدین نیز او را تنها رها کرده و دست از نصرت او برداشتند، و بنا بر روایتی که سابقاً ذکر کردیم جز پنج نفر با او باقی نماند^(۵).

و اما امام محمد باقر از شیعیان بطور کلی مأیوس بوده و می‌فرماید: اگر همه مردم

۱- الإرشاد از مفید ص ۲۳۴ و أعلام الوری بأعلام الهدی از طبرسی ص ۲۴۲.

۲- كشف الغمة ۳۸/۲.

۳- الإرشاد ص ۲۴۱ و أعلام الوری از طبرسی ص ۹۴۹.

۴- رجال الکشی ص ۱۱۱.

۵- رجال الکشی ص ۱۰۷.

شیعیان ما می‌بودند سه چهارم آنها شکاک و یک چهارم آنها احمق می‌بودند^(۱).
 اما موسی کاظم حقیقت مدعیان تشیع و تجار ولایت را به بهترین شکل بیان کرده
 و می‌فرماید: من اگر شیعیان را امتحان کنم آنها را جز مشتى واصفه و مرتد نمی‌بینم
 که از هزار نفر آنها یک نفر مخلص نمی‌توان پیدا کرد، ... آنها همیشه به تخت‌های خود
 تکیه زده و مدعی هستند که ما شیعه علی هستیم^(۲)! آیا از این بهتر می‌شود این
 دکانداران تشیع و ولایت را رسوا کرد؟

اما حسن مثنی بن حسن سبط به یکی از شیعیانش می‌فرمود: والله اگر خدا ما را
 بر شما قدرتی بدهد دست‌ها و پاهای شما را می‌بریم و هیچ توبه‌ای از شما قبول
 نمی‌کنیم، یکی پرسید چرا توبه آنها را قبول نمی‌کنی؟ گفت: ما آنها را از شما بهتر
 می‌شناسیم، آنها وقتی که دلشان بخواهد شما را تصدیق یا تکذیب می‌کنند و فکر
 می‌کنند که در تقیه می‌شود این کار را کرد^(۳).

اینست سخنان اهل بیت کرام که از دست شیعیان خود خون دل بودند، اینست
 آراء و اقوال آنها در مورد کسانی که مدعی تشیع می‌باشند، آیا هنوز وقت آن نرسیده
 که نسل جوان، کمی تعقل نموده و فریب این عمامه بسران سیاه‌دل را نخورد و خود را
 چون مرده‌ای که در دست غسل است بدست آنها نسپارند، و از آنها چون میمون تقلید
 نکنند که دین برای فهم است نه تقلید.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین، و با آرزوی آن روزی که هموطنان ما روشن
 شده از این خرافاتی که به مکر و فریب وارد تشیع شده دست برداشته و به توحید
 خالص و اندیشه‌های قرآنی برای باورهای دینی خود روی بیاورند.

عبدالرحیم ملازاده

لندن، بریتانیا

رمضان ۱۴۲۵ برابر با نوامبر ۲۰۰۴

برای ارتباط با صاحب این قلم می‌توانید از سایت و ایمیل ذیل استفاده بفرمائید:

www.isl.org.uk

۱- رجال الکشی ص ۷۹

۲- الروضه من الکافی ۲۲۸/۸

۳- تاریخ ابن عساکر ۱۶۵/۴ نقل از تبذیر الظلام از ابراهیم جبهان ص ۲۱

info@isl.org.uk



دکتر مولانا عبدالرحیم ملازاده

مشخصات مؤلف

تحصیلات:

بعد از اخذ دیپلم ریاضی از ایران (قبل از انقلاب)، دوره زبان عربی را در دانشگاه بین المللی مدینه منوره در عربستان سعودی گذرانده است. لیسانس در حقوق و شریعت اسلامی از دانشگاه دمشق در سال ۱۹۸۴ و فوق لیسانس در علوم اسلامی در سال ۱۹۸۹ از لبنان و دکترا در اندیشه اسلامی نیز از دانشگاه امام اوزاعی لبنان در سال ۱۹۹۵ دریافت کرده است. تسز دکتری وی، «سیر تحول اندیشه اسلامی در ایران از تسنن تا تشیع در عهد صفوی» می باشد.

فعالیت‌های فرهنگی و علمی

تألیفات و مقاله‌ها:

- ۱- اجتهاد و تقلید (به زبان فارسی)
- ۲- حدود اختیارات ولی امر در اسلام (به فارسی)
- ۳- مشکلات اهل سنت با انقلاب ایران (به عربی)
- ۴- توطئه‌های رژیم ایران برای محو اهل سنت ایران (به عربی)

- ۵- تأملاتی در سیره‌ی رسول اکرم (به فارسی)
- ۶- أوضاع اهل سنت در ایران به عربی (زیر چاپ)
- ۷- سرپرستی و نشر نشریه‌ی ایقاظ که تاکنون ۵۸ عدد از آن به عربی صادر شده و ویژه‌ی اخبار ایران و مخصوصا مشکلات اهل سنت را دنبال نموده و در دنیای عرب نشر می‌نماید.
- ۸- تأسیس جامعه‌ی اهل سنت ایران در لندن و پیگیری مشکلات آنان در مجامع بین‌المللی.
- ۹- نشر مقاله‌های متعدد به زبان عربی و فارسی در روزنامه‌ها و مجلات عربی و اسلامی و فارسی در مورد مشکلات اهل سنت و اقلیت‌های قومی و مذهبی در ایران.
- ۱۰- ایجاد و سرپرستی سایت جامعه‌ی اهل سنت ایران به زبان‌های عربی و فارسی در اینترنت از سال ۱۹۹۷.
- ۱۱- حضور مستمر در تلویزیون‌های عربی مخصوصا تلویزیون مشهور الجزیره و تلویزیون المستقله و... جهت افتضاح نظام و مخالفت با ریشه فکری آن در دنیای عرب و انجام مناظرات زنده به مدت بیست جلسه با آخوندهای خرافی طرفدار رژیم و شکست مفتضحانه آنها و هدایت و روشن‌شدن تعداد فراوانی از جوانان و اعلان هدایت آنها.
- ۱۲- حضور در کنفرانس‌های متعدد علمی و دینی به زبان فارسی و عربی.
- ۱۳- تدریس در حوزه و دانشگاه و تدریس در مساجد بلوچستان قبل از هجرت اجباری از ایران.
- ۱۴- تدریس در دانشکده علوم اسلامی و ادبیات عرب در دبی قبل از آمدن به غرب به مدت سه سال و تدریس در مساجد دبی و شارقه.
- ۱۵- تأسیس برنامه‌ی فارسی برای اولین بار در یک تلویزیون عربی (شارقه) و تدریس تفسیر قرآن در تلویزیون شارقه در امارات متحده عربی.
- ۱۶- ویرانگری‌های تشیع در اسلام و نقش یهود در تحریف آن (همین کتاب)
- ۱۷- کینه‌ها و بازی‌های شیطانی دکتر شفا با آیه‌های ربانی کتاب خدا در مورد عدم جهانی‌بودن آخرین رسالت خدا.

ترجمه کتب ذیل را از فارسی به عربی انجام داده است:

- ۱- متفکرین اسلامی در برابر منطق یونان از سید مصطفی حسینی طباطبائی چاپ و نشر لبنان سال ۱۹۸۵.
- ۲- حقارت سلمان رشدی از سید مصطفی حسینی.
- ۳- تضاد مفاتیح الجنان با اسلام و قرآن از علامه برقی.
- ۴- بررسی علمی احادیث مهدی یا شکست اسطوره مهدی از علامه برقی چاپ مصر.
- ۵- نقد بر مراجعات از علامه برقی.
- ۶- شاهراه وحدت یا بررسی نصوص امامت از حیدر علی قلمداران.
- ۷- وحدت اسلامی از مصطفی طباطبائی.
- ۸- بت شکن در رد اصول کافی از آیت الله ابوالفضل ابن الرضا مشهور به علامه برقی چاپ اردن.

ترجمه کتب ذیل را از عربی به فارسی انجام داده است:

- ۱- واقعا المعاصر از استاد و متفکر شهیر دنیای اسلام محمد قطب به عنوان «اوضاع کنونی ما».
- ۲- مفاهیمی که باید اصلاح گردد، ترجمه مفاهیم ینبغی آن تصحیح
- ۳- جمال الدین افغانی مصلح مفتری علیه از نویسنده شهیر عراقی دکتر محسن عبدالحمید.
- ۴- رساله‌ای در محبت صحابه رسول خدا از نویسنده شهیر مصری امام محب الدین خطیب.
- ۵- ترجمه کتاب «الانتصار للصحب والال من افتراءات السماوی الضال» «دفاع از یاران و اهل بیت پیامبر از افتراهای تیجانی سماوی ویرانگر».
- ۶- دو تصویر متضاد از کوشش‌های رسول اکرم و یاران او، بین اهل سنت و شیعه ترجمه «صورتان متضادان» از نویسنده شهیر هند مولانا ابوالحسن ندوی.
- ۷- نوارهای متعدد بزبان فارسی و عربی در موضوعات متعدد اسلامی و سیاسی و اجتماعی که در بعضی از کشورهای عربی مخصوصا خلیج پخش شده است که نوارهای ویدیویی مناظرات و سی‌دی‌های آن بسیار منتشر شده است.